هو الله

تعالی شأنه العزیز

جلد سیم کتاب درر التیجان فی

تاریخ بنی الاشکان از مصنفات علیه

جناب جلالتمآب اجل اعتماد السلطنه

محمد حسن خان وزیر انطباعات و دار الترجمه

و غیرها ادام الله اقباله العالی

فی ییلان ئیل

سنه ۱۳۱۰

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس بار خدا را که از عنایت و جود ‌‌‌‌ جهانیان را آورد از عدم بوجود
سپس درود و سلامی فزون ز حد و قیاس ‌‌‌‌ بپمبران گزین داز کردگار ودود
علی الخصوص رسول کریم خاتم را ‌‌‌‌ که خوانده است خدایش محمد محمود
همار نیز بود خاص آل پیغمبر ‌‌‌‌ تحیتی که بود مستدام و نامعدود

اما بعد پیوسته از درگاه احدیت عز اسمه و جل ذکره مسئلت این بود که بنگارش جلد سیم کتاب تاریخ اشکانیان موسوم به **درر التیجان فی تاریخ بنی الاشکان** موفق گردد و این خدمت را وسیلهٔ جلب مکارم و مراحم بندگان آستان سپهر نشان اقدس شاهنشاه جمجاه ایران خسرو عادل صاحبقران وارث تخت و تاج کیان شهریار بی همال ادر زمان پادشاه اسکندر شان ولینعمت همایون کل اهالی ممالک محروسه صانها الله تعالی عن الحدثان السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان اعلیحضرت قوی شوکت خلد الله ملکه و سلطانه نماید و عموم ابنای وطن را بمعلوماتی که تا کنون مجهول بوده نایل سازد بنابرین درین خجسته زمان که توفیق و سعادت را رفیق می بیند قدم درین فرخنده طریق میگذارد و بتسوید این اوراق میپردازد و پس از اکمال شرح سلطنت سلاطین اشکانی چنانکه پیش وعده کرده لغات جغرافیای قدیم را که درین سه جلد کتاب مذکور است

وامروز

وامروز باسم دیگر مشهور توضیح مینماید و معین میسازد فلان ناحیه یا فلان کوه و رود که در ازمنهٔ سالفه فلان اسم داشته حالا چه نام دارد و این تبیین برای فهم مطالب کتاب مؤیدی بس نافع و مفید است و هر کس بسهولت از آن مستفید و من الله التوفیق والتأیید

فصل شانزدهم

در شرح سلطنت اشک یا ارشاک یا ارساس شانزدهم موسوم به فرهاد پنجم

در اواخر جلد دوم این کتاب در شرح سلطنت اشک پانزدهم یا فرهاد چهارم نگاشته ایم که این پادشاه را از موزا کنیزک رومی که قیصر روم بتهٔ الکبری برای فرهاد چهارم بهدیه فرستاده بود پسری بوجود آمد و آن را فرهاتاسس نامید و فرهاتاسس ممکن است محرف فرهاد چه باشد یعنی فرهاد کوچک نیز گفتیم این پسر با مادر خود دست بهم داده فرهاد چهارم را بزهر مسموم و مقتول نمودند تا بعد از و سلطنت فرهاتاسس را باشد و سایر اولاد فرهاد چهارم مدعی تخت و تاج پادشاهی ایران و مضافات نگردند و ملک بی منازع فرزند موزا را باشد اینک گوئیم اکابر مورخین و نویسنده های معتبر فرهاتاسس را اشک شانزدهم است فرهاد پنجم مینویسند ما نیز متابعت کرده معروض میداریم که فرهاد پنجم دو سال قبل از میلاد حضرت عیسی علیه السلام ید رخود را از زندگانی محروم کرده بر تختی خون آلوده که از شومی بجای سرخی رنگی سیاه داشت جلوس کرد و مآل کار و حال چنین سلطنتی هویداست و بر اهل نظر پیدا که مملکتی را بکشتن پدر مالک شدن چنان باشد که گنجی را در خاک نهفتن و با مادر بی دست و کریبان گشتن و بهمین جهت و بواسطهٔ فرومایگی و زشتی پست مادر او موزا طولی نکشید که دولت قاطبهٔ از و سرد شده رنجید خلع و هلاکش نمودند و آرودنامی از سلسله و خانوادهٔ اشکانیین را که نسباً شاهزاده بود بر سریر سلطنت متمکن ساختند و یکی از مشاهیر مصنفین گوید فرهاد پنجم را چون از پادشاهی انداختند طرد و نفی کردند و او به اجل طبیعی در گذشت

شرح

شرح مجمل سلطنت فرهاد پنجم این بود که ذکر شد. امّا مفصّل آن از قراریکه استادی
مستر لنس مورّخ ونگارندهٔ معتبر انگلیس که از پیش ترجمهٔ حالش نگاشته شده وسایر
ارباب خبر نوشته اند این است که چون این پادشاه بر اریکهٔ پادشاهی نشست مانند پدر
خود ادّعا کرد که مملکت ارمنستان از مضافات ایران است وباید مطیع ومنقاد این دولت
باشد بنابرین سفیری بدربار اگوست قیصر روم فرستاد ودرخواست عقد صلح وعهد
مودّتی از نو کرد بعبارهٔ اخری میخواست دولت روم همان دوستی واتّحادی که با پدرش
فرهاد چهارم داشته با او نیز داشته باشد در باب ادّعای خود بر مملکت ارمنستان
صراحةً چیزی اظهار نکرده امّا خواهش نموده بود چهار نفر برادر او را که در دربار
روم اقامت داشتند بغیر تسلیم نمایند وشک نیست که مقصودش آنکه چون شاهزادگان
با ایران آیند آنها را نابود کند اگوست فرستادهٔ فرهاد پنجم را وقعی نگذاشته جواب
او را در کمال بی اعتنائی نوشت ودر عنوان نامه او را پادشاه نخواند فرهاد نامید
ونیز بدون القاب سلطنتی وگفت لقب شاهنشاهی ایران که پسر موزا بخود داده
از روی استحقاق نیست باید از آن صرف نظر نماید وقشونی که در ارمنستان دارد
از آن مملکت بیرون آرد. امّا از بابت تسلیم کردن شاهزادگان اشکانی در نامهٔ
اگوست هیچ ذکری نشده بود یعنی این دعائیست که با اجابت مقرون نمیشود
مقصود قیصر اینکه یکی از برادران او را رقیب وی قرار دهد ودر صورتیکه فرهاد
دست از دعاوی خود نکشد وبر طبق میل دولت روم رفتار نکند شاهزادهٔ
اشکانی را پیش اندازد وکار خود را بسازد. این بی اعتنائی اگوست بخرج فرهاد
پنجم که سری بزرگ یا سر بزرگی داشت نرفت ودر جواب نوشت (این نامه ایست
از فرهاد پنجم شاهنشاه پارت به سزار و فلان مطلب وفلان) اگوست دید از تهدید
او کاری ساخته نشد بر اقدام پرداخته نوادهٔ خود کایوس را مامور مشرق کرد
وباو گفت باید نفوذ دولت روم را در ارمنستان بر اعلی درجه رسانی اگرچه
بجنگ با سلطان اشکانی باشد. شاهزادهٔ رومی با تجمّلی درخور شان امپراطوری
روم وارد شام شد پادشاه پارت متوحّش گردید یکسال بعد از میلاد در یکی از جزایر
واقعه در شطّ فرات با کایوس ملاقات نمود در صورتیکه در یکطرف شطّ قشون رومی

حاضر

حاضر بودند ودر طرف دیگر لشکر اشکانی در این جا دولتین باهم قرار بدادند وکار
بصلح انجامید وبعد از مصالحه پادشاه پارت وشاهزادهٔ روم یکدیگر را برای ضیافتی خود
دعوت نمودند ورسوم مخالطت را بعمل آوردند وعساکر جانبین در این وقت از حیث
عدد وعدّت مساوی بود مختصر بعد از آنکه کایوس از فرهاد پنجم قول گرفت که کاری
به ارمنستان نداشته باشد بشام بازگشت وپادشاه پارت خلاف تعهّد ننمود
چیزی نگذشت که ارمنستان دوچار اغتشاش شد وکایوس در دفع آن اقدامات
مینمود در ضمن مجاهدت در نزدیکی یکی از بروج آن مملکت زخمی برداشته بدرود
زندگانی گفت وبنابر مسطورات مورّخین پادشاه پارت را در پیکار مادّی و
معنوی دخالتی نبوده وبجای از مداخله در مملکت ارمنستان کناره مینموده حتّی
بعد از هلاک کایوس باین خیال نیفتاده است
وجهت عمده اینکه فرهاد پنجم صرف نظر از مملکت ارمنستان نمود ظاهرا این بود
که در داخله اشکالات او را مشغول داشت ونمیگذاشت بفکر خارجه باشد بزرگان
پارت یعنی سران اشکانی از تمکین او استنکاف داشتند واو علاوه بر پستی نژاد
وکنیززادگی کارهای بد میکرد از جمله مشهور شد که با مادر خود نزدیکی میکند
اینمطلب راست باشد یا دروغ حقیقت را خدا میداند امّا چیزیکه مسلّم است این است
که احترامات فوق العاده درباره مادر خود منظور میداشت بلکه بمناسبت لفظ
موزا که از ارباب انواع یونانیها شمرده میشد وی را ربّ النّوعی آسمانی میخواند
وملکه لقب داده محبّتی مفرط باو اظهار میکرد وصورت او را روی سکه نقش مینمود
واین سلوک ورفتار اسباب هرگونه سوء ظنّ بود. فرهاد پنجم شاید از این وضع و
حرکت خواسته کنیز بودن مادر خود را در زیر پرده‌های تجمّل وجلال وتوقیر واجلال
مستور دارد امّا رؤسای اشکانی واکابر گردنکشان قوم چگونه میتوانستند زیر
این بارها بروند واین عشوه‌ها را بقیمتهای گزاف بخرند بعلاوه در نظر داشتند
که آن بدگوهر دامن خود را بخون پدر تر کرده پس بهر جهت وی مبغوض اعاظم پارت
بود واز سلطنت چنین شخصی کراهت داشتند لهذا بعد از چند سال بخلاف
او برخاستند وبعد از زد وخوردی مختصر فرهاد پنجم را مقهور وخلع کردند وبکیفر

از شاهزادگان

از شاهزادگان اشکانی را که ارود نام داشت و یحتمل که در ممالک خارجه میزیست وهیچ گمان نمیکرد بمقام منیع سلطنت فایز گردد طلبیدند و بر تخت پادشاهی نشاندند

بعضی گمان کرده اند فرهاد چهارم سفیر بروم فرستاد و مطالبهٔ برادران خود را نمود اما بر محققین پوشیده نیست که فرهاد چهارم در روم برادری نداشت که خواهش استرداد آن نماید

برخی ملاقات فرهاد پنجم و کایوس پسرخواندهٔ اگوست را در یکی از جزایر شط فرات از سوانح سال دوم میلادی دانسته اند اما اهل تدقیق استبعاد نموده گفته اند چون شاهزادهٔ مشار الیه خیلی وقت پیش از سنهٔ مزبوره مأمور مشرق شد نباید در حرکت خود اینقدر تعلل ورزد چنانکه از اقوال ولّه یوس مصنف مشهور چنین بر می آید که یکسال بعد از میلاد آن ملاقات اتفاق افتاده است و نویسندهٔ مذکور خود در این ملاقات حضور داشته و آنرا از مطالب مهمهٔ تاریخ شمرده است

یکی از مصنفین میگوید فرهاد پنجم بدو جهت از دعاوی خود بمملکت ارمن دست کشید یکی آنکه کار داخلهٔ خود را مختل میدید و اهالی را مستعد طغیان دیگر آنکه بر او معلوم شده بود که کایوس نوادهٔ قیصر روم با استعدادی کافی و کامل وارد شامات شد وممکن است این علت اسباب زحمت او گردد

در باب نقش کردن صورت موزا در سکه زمرهٔ را عقیده این است که اینکار را فرهاد چهارم در اواخر عمر خود کرده اما معتبرین اهل فن اینکار را بفرهاد پنجم نسبت داده اند

باید دانست که در سکه های فرهاد پنجم نقشی که هست اینست که در یکطرف سر خود او ملاحظه میشود و بواسطهٔ دو علامت فتح تاج روی آن سر گذاشته شده و در طرف دیگر صورت سر موزا است و مسکوکاتی که این شکل را دارد مورخ بر سه تاریخ میباشد سال دو و یک قبل از میلاد و سنهٔ چهار بعد از میلاد

اگرچه هیچیک از مورخین مدت ملک فرهاد پنجم را تعیین نکرده اما از تتبع در کلمات قوم چنین مستفاد میشود که دو سال قبل از میلاد جلوس کرده

ودر سنهٔ چهارم از تاریخ میلادی درگذشته پس تقریباً پنج الی شش سال سلطنت نموده است

در یک دو کتاب تاریخ وغیره القاب این پادشاه را اِوِرژِتس دیکایوس اپیفانس فیلهلن یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و محب یونان ضبط کرده اما اکثر مورخین معتبر القابی برای این پادشاه ذکر ننموده همانا کنیززادگی او و اعمال شنیعه اش خاصه پدرکشی وی را از هر لقب و شرافتی محروم ساخته است

زمرهٔ از مصنفین فرهاد پنجم را اشک هفدهم دانسته و اشک شانزدهم را باسم تیرداد دوم نام برده اند اما این قول بنظر ضعیف می آید

فصل هفدهم

در شرح سلطنت اشک یا ارشاک یا ارساس هفدهم موسوم به ارود یا ارودس

چون فرهاد پنجم را بزرگان پارت یا اعاظم اشکانی خلع کردند در باب انتخاب پادشاه شوری نمودند و گفتند از آنجا که اولاد فرهاد چهارم را تباهی اخلاق مغشوش ساخته و بسوء سیرت و راه کج انداخته لایق و قابل سلطنت و نگهداری زمام و انجام مهام مملکت نیستند و عدول از سلسله نیز جایز نباشد بنابرین از همین خانواده ارودس یا ارود نامی را بپادشاهی برداشتند و تاج پادشاهی بر سرش گذاشتند وظن غالب آنکه ارود یا ارودس محرف اورمزد یعنی هرمز باشد بهرحال ارود بعد از جلوس بر سریر سلطنت از راه راست منحرف شد و در کار کشورداری طریق نادرستی پیش گرفت کارهای ناهنجار کرد و اعمال زشت را نیک پنداشت لهذا همان اشخاص که او را برای این رتبهٔ منیع و مقام رفیع برگزیدند از تخت بزیرش کشیدند و بر تختهٔ تابوتش نشاندند

یکی از مورخین معتبر مینویسد پس از خلع فرهاد پنجم سران و بزرگان دولت اشکانی در کار ملک مشورت کردند و نتیجهٔ آراء و اتفاق الی انتها این شد که ادارهٔ مملکت

ایران بالضروره منوط و متوقف بوجود سلطان است و اصول حکومت جمهوری را بالطبیعه مردم این سرزمین بخوبی ظاهر و نمایان و چون فرزندان فرهاد چهارم درخور انتخاب نباشند و پادشاهی را نشایند چه کنیززاده ایطالیائی نیز از ایشان واگر آنها را حق سلطنت دهیم او و اولاد او ذیحق شوند پس باید از فروع این سلسله یکی را برگزیده بسلطنت نشانند تا وی باصلاح مفاسد پردازد و کارها را بتوجهی لایق بسازد ارود نامی را تخت و تاج دادند و مقالید حکم را در کف اختیار او نهادند اما او نیز مردی نابکار بود و کارهای ناپسند مینمود و ارباب خبره دانند یکی از قوانین و رسوم اشکانیان اینکه پادشاه و بزرگان و کارگذاران دولت جملةً باید همیشه مسلح باشند در اینصورت کشتن ارود غفلةً برای امرای با اسلحه کاری آسان بود باهم در اینباب متفق شدند و او را در موقعی هلاک نمودند و ونون یا او نونس یا ونونس را طلبیده صاحب اورنگ پادشاهی کردند و این اسم را یونانیها و فرنگیها هر طور تلفظ کنند بر ما مسلم است که محرف انوش است و انوش یکی از چهار پسر فرهاد چهارم است که بطور گروگان در روم بود

استادی مستر رولنسن میگوید سلسلهٔ نسب ارودس بدرستی معلوم نیست یعنی همینقدر معین است که اشکانی است محتمل یکی از شاهزادگان پارث بوده که بواسطهٔ اندیشه از خطرهای زیاد در مملکتی از ممالک خارجه زندگانی مینموده و درحالت انزوا بی اسم و رسم میزیسته و هیچ امید نداشته که روزی حکمران کشور و مالک ممالک و افسر گردد ناگاه فرستادهٔ امنای دولت اشکانی را میبیند که وی را می طلبند و از جانب سران قوم بسلطنت دعوت مینماید

اینچنین پادشاهزاده بعد از جلوس بر سریر پادشاهی میبایست نیکوکار و درست رفتار باشد بعدل و داد کار کند و شیوهٔ مرضیه اختیار نماید ارودس برخلاف چون تکیه بر تختگاه داد و خود را حکمران و پادشاه دید راه اعتساف پیش گرفت و از طریق مروت و انصاف انحراف جست مردم از سوء سلوک او منزجر گشتند و امرای پارث مجدداً رایت طغیان برافراشتند و او را در ضیافت و جشن یا در صید و شکار بکشتند و ژزف مورخ و سردار یهود تنها شخصی است که تصریح باینمطلب

باینمطلب نموده است

تاسیت مورخ مشهور لاتین بدلایل ثابت مینماید که دو نفر پادشاه اشکانی را که بعد از فرهاد چهارم و قبل از اردوان سیم سلطنت کرده اند بسختی و عذاب هرچه تمامتر کشته اند

در هر حال بعد از ارودس باز سران پارثی مأمورینی نزد اگوست قیصر روم فرستادند و درخواست کردند که انوش پسر ارشد فرهاد چهارم را مرخص کند تا او بایران آید و تخت و تاج موروثی خود را تملک نماید قیصر بمیل این مسئلت را قبول کرده و دوام سلطنت شاهزاده که در روم تربیت شده بر طبق مصلحت حال دولت قیصری است وی را اجازهٔ حرکت داد و او بایران آمده بر سریر پادشاهی اشکانیان جلوس کرد

مدت ملک ارودس بنابر ظاهر چهار سال بوده است و القابش اورژتس دیکائیوس اپیفانس فیل هلن یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و محب یونان

عهد سلطنت این پادشاه را جز خودسری و شرارت و اجحاف سوانحی نیست که قابل ذکر باشد

فصل هیجدهم

در سلطنت ارشک یا ارشاک یا ارساس هیجدهم ونون یا ونونس یا اونونس

اسم ارشک هیجدهم را مورخین فرنگ ونون و ونونس و اونونس نوشته‌اند و در هر صورت این کلمه انوش بوده که بصور مذکوره تحریف شده و القاب انوش اورژتس دیکائیوس اپیفانس فیل هلن بوده یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و محب یونان

بعضی را عقیده این است که انوش نوزدهم پادشاه اشکانی است چنانکه ما نیز در جلد اول در آنجا که اسامی سلاطین اشکانی را نگاشتیم انوش را نوزدهم پادشاه ضبط و ثبت نمودیم لکن بعد از تصفح کتب و تتبع کامل معلوم و محقق شد که انوش هیجدهم سلطان

سلطان اشکانی است و چون این نقطه از تاریخ اشکانیان قدری مظلم بلکه نزدیک بحالت ابهام است اسباب سهو چند نفر از مستشرقین گردیده خلاصه چون اُرود که هُرمز باشد کشته شد بزرگان پارت سفیری بدربار دولت روم فرستاده از اگوست قیصر روم درخواست نمودند که یکی از چهار پسر فرهاد چهارم را که در پایتخت قیصر بطور گروگان میزیستند منتخب کرده بایران روانه نماید که بر تخت سلطنت اشکانی جلوس کند و تاج پادشاهی ایران را بر سر گذارد بزعم برخی خود امرا و سران پارت انوش را انتخاب کرده و از قیصر مستدعی شده که او را برای سلطنت باین مملکت گسیل فرماید وجهت این انتخاب آنکه انوش ارشد اولاد فرهاد چهارم یا اعقل از سه پسر دیگر بوده در هر حال اگوست قبول این مسئلت و خواهش نموده و اینکار را اسباب مزید اعتبار خود دانسته انوش را با ایران فرستاد و عظمای پارت او را بر سریر سلطنت جلوس دادند و این واقعه مطابق بود با سال چهارم از تاریخ میلادی و سنهٔ سی و پنجم امپراطوری اگوست قیصر روم

امرا و اکابر اشکانی ابتدا بمقدم انوش بشاشتی بکمال اظهار کرده بوجود او مستظهر و خوشحال بودند اما از آنجا که این شاهزاده در روم تربیت یافته ملایمت و حسن خلقی داشت و چندان بشکار و سواری و تجمل و زینت ظاهر و اظهار شوکت و جلال مایل نبود و در کوچه ها ساده و بدون پیرایه ها حرکت مینمود و بمهمانیهای نامطبوع که ملت پارت آنرا خیلی مطبوع میدانستند اقدام و اصراری نداشت و پارهٔ خشونتها از و بظهور نمیرسید در حقیقت آداب و رسوم و عادات او مغایر و مباین با رسوم و آداب و عادات اشکانیان بود از وی رنجیده خاطر شده متنفر گردیدند بلکه چیزی اسباب تکمیل این تنفر میگشت و آن این بود که انوش جمعی از اهالی یونان را با خود بایران آورده التفاتی خاص بآنها داشت و وقتی مخصوص میگذاشت و این فقره اسباب حسد و بغض بزرگان پارت میگشت

یکی از مورخین تصریح کرده میگوید چون اشکانیان بخشونت معتاد بودند انوش که پادشاهی مؤدب و دارای طبعی لطیف بود در نظر آنها ناقابل و بیکاره مینمود و محاسن او را معایب میپنداشتند مثلا انوش هر کس را با آسانی بار میداد و مورد توجه و عاطفت خود

قرار داده

قرار داده بذل عنایت میکرد و مردم بجای اینکه از این تلطف شاکر و ممنون شوند بیزار و دلسرد میگشتند و میگفتند این شخص را جبروت پادشاهی نیست و حالتاً به اواسط الناس شبیه است و این از آنست که مدت مدیدی در روم در حالت اسیری زندگانی کرده خلاصه هر چه انوش باستمالت اهالی پرداخت و بر ملاطفت و مهربانی افزود قلوب بیشتر از او نافر گشت تا آنکه یکباره مکنون ضمایر آشکار شد بهانه بدست آوردند و گفتند چون این شاهزاده را قیصر روم بپادشاهی ایران انتخاب کرده و فرستاده البته ممنون اگوست میباشد و سلطنت او در این مملکت سبب میشود که ایران سمت تبعیت بر روم بهم رساند بنابراین مصلحت نیست که تخت و تاج دولت اشکانی او را باشد چه اگر او در سلطنت بماند دولت ایران رو بتنزل گذارد و عظمتی که بواسطهٔ کشتن کراسوس و شکست آنتوان حاصل کرده از میان برود و البته کسیکه سمت رهنی نسبت بقیصر دارد اگر مالک مملکتی باشد چنان باشد که آن مملکت یکی از ایالات روم است

مختصر ارکان دولت اشکانی متفق القول گشته گفتند پادشاهی که قیصر روم برای ما فرستد بکار ما نشاید دولت ایران که با دولت روم همشان است پادشاه نخود را اجل میداند زیر بار این ننگ نمیرود این بگفتند و بر انوش بشوریدند ربقهٔ اطاعت او را از گردن انداختند و اردوان نامی را طلبیده که بجای انوش پادشاهی کند و این در سال شانزدهم از تاریخ میلادی بود

این اردوان نیز از سلسلهٔ اشکانی بوده در میان طایفهٔ داهی که در دماغهٔ دهستان در سواحل دریای خزر سکنی داشتند نشو و نما کرده در آن وقت در مدینهٔ آتروپاتن یعنی آذربایجان حکمرانی مینمود

در عهد قدیم بهر کس تکلیف سلطنت میکردند بدون اینکه ملاحظهٔ شرایط آنرا نماید و تصور کند که آیا از عهده بر می آید یا نمی آید فوراً قبول میکرد چنانکه اردوان هم بمحض اظهار مصمم تقلد این امر خطیر گردیده با دستهٔ قشونی که از رعایای او بودند عازم پارت شد انوش که غالب رعایا میل قلبی باو داشتند بتجهیز عسکر نموده با اردوان مقابل گشته دو حریف با هم جنگهای سخت کردند آخر الامر والی مدیه منهزم

شده

شده و او مملکت خود را پیش گرفت آنوش بعد از غلبه بعادت رومیها حکم کرد پولی سکه زدند که در یک روی آن سر خود او را نقش کرده و در پشت آن آثار و علائم نصرت مشاهده میشد اردوان در زمانی لشگری بعدد و عدت بیش از پیش حاضر و مسلح نموده آهنگ جنگ انوش کرد و این دفعه فتح و غلبه او را نصیب شد انوش بطرف سلوسی کنار دجله گریخته و لشکر شکست خوردهٔ او بواسطهٔ تعاقب عساکر اردوان رنج و زحمت بسیار دیدند تا آنکه از سلوسی با پادشاه خود متوجه بلاد ارمن کردیدند اردوان مظفر و منصور وارد طیسفون شده در آنجا بر سریر پادشاهی جلوس کرد و این در سال هیجدهم از تاریخ میلادی بود

چون انوش بارمنستان رسید اتفاقاً آن مملکت در آنوقت سلطانی نداشت و اهالی از نداشتن پادشاه در زحمت بودند بنابراین قدوم انوش را مغتنم شمرده او را بپادشاهی برداشتند و از آنجا که دولت روم مملکت ارمن را تابع خود میدانست تیبر قیصر روم که بجای اگوست امپراطور روم داشت میخواست انوش را در ظل حمایت خود قرار دهد و از و کمک کند اما اردوان سفیری بدربار تیبر فرستاده با و معلوم کرد که اگر قصد امداد انوش نماید باید مهیای جنگ و زد و خورد با عساکر اشکانی باشد تیبر که این بدید از خیال خود منصرف شد و از معاونت انوش تقاعد نمود

نیز اردوان فرستادهٔ بارمن فرستاده اظهار داشت که انوش باین مملکت گریخته و پناه یافته باید او را تسلیم کنید و گرنه کارزار است و قشونی هم مامور ارمن نمود بیچاره انوش خود را در خطر کلی دید عزیمت شام کرد که در کنف رعایت کرتی کوس سیلانوس والی این ولایت از جانب دولت روم ایمن باشد والی مشار الیه او را در نهایت خوبی پذیرفته شرایط احترام انوش را مرعی و منظور داشت

یکی از مورخین مینویسد چون خبر ورود انوش بشام و بر سیلانوس به روم رسید تیبر بوالی خود در شام نوشت مقدم این شاهزاده را خیلی گرامی دارد و با او باعزاز و احترام فوق العاده نماید چه او در روم تربیت یافته و سابقهٔ مودت با این دولت دارد اما متوجه باش که فرار نکند

مقارن

مقارن اینحال مجلس سنای دولت روم ژرمانیکوس پسر دروزوس را که برادرزادهٔ تیبر قیصر روم بود باسم رئیس عساکر شرق با اختیار تمام مامور بر شام نمود قبل از آنکه این شخص وارد بر شام شود اردوان پادشاه اشکانی پسر خود ارود یا هرمز را بپادشاهی ارمنستان فرستاده بود چون رئیس عساکر شرق بمحل ماموریت خود رسید درحال حقوق دولت روم را بمملکت ارمن عنوان کرده و اشکانیان را مکلف و مجبور ساخت که از تصاحب و تملک ارمنستان صرف نظر نمایند و مقصود عمدهٔ از ماموریت ژرمانیکوس همین بود که ممالک شرقی برای دولت روم مصفی و مسلم باشد رئیس عساکر شرق که مردی عاقل و کافی بود باردوان اظهار داشت که اگر دست از ادعای خود بر ارمنستان کشد او انوش را از شام که قرب جوار با ایران دارد تبعید خواهد نمود و سلطنت اشکانی از چنین مدعی بحقی که ممکن است هر روز اسباب مخمصه برای دولت ایران شود آسوده میشود اردوان از ارمنستان صرف نظر کرد ژرمانیکوس انوش را بنواحی کیلیکا که امروز معروف به ایچ ایل است فرستاد (کیلیکا در قدیم اسم ولایتی بوده در آسیای صغیر و قصبهٔ آن را طرسوس میگفته اند) انوش با نقود و اموالی که داشت عازم ایچ ایل شده و میخواست بواسطهٔ نقود خود دسته قشونی برای حفظ نفس خود داشته باشد و دربین راه مبلغی بمستحفظ خویش داد که در حراست او سختگیری نکند بلکه بجانبی فرار نماید مستحفظ آن مبلغ را گرفت و بنای اغماض را گذاشت انوش فرار کرد اما همان مستحفظ او را تعاقب نمود در عبور از معبر رود سیحان ویرا بکشت و آن پادشاه اشکانی که فی الحقیقه در عقل و کمال و ادب بر جمله برتری داشت در سال نوزدهم میلادی در عالم بدبختی جان بداد و چون او بعد از غلبهٔ اردوان بر ارمن گریخت و اهالی ارمنستان میخواستند ویرا بپادشاهی بردارند یا چند روزی برداشتند بعضی از مورخین گمان کرده اند انوش پادشاه ارمن کبیر بوده است و از آنجا که ترجمهٔ حال ژرمانیکوس را در تاریخ انوش مدخلیتی است مختصراً بنگارش آن میپردازیم

ترجمهٔ حال ژرمانیکوس

ژرمانیکوس

ژرمانیکوس چنانکه در فوق اشاره نمودیم پسر دروزس و برادرزادهٔ تیبر
قیصر روم بود و اسم و کنیهٔ خود او دروزس نرو چون در امپراطوری تیبر در ژرمن
که المان باشد آشوب طغیانی بظهور رسید قیصر او را مأمور آن مملکت
نمود که نائرهٔ فتنه را منطفی سازد ژرمانیکوس از آنجا که مرد بی قابل و دانا و عاقل و
مدبّر بود همینکه بر ژرمن آمد اهالی مملکت خود را مرحمت دیدند از او ندیده اسلحهٔ
خویش را رها کرده تسلیم وی شدند تیبر قیصر بظاهر از برادرزاده ممنون شد
باو لقب ژرمانیکوس داد یعنی مقهور و آرام کنندهٔ ژرمن لکن در باطن بر او حسد
برد و برای آنکه او را دور سازد و در مشکلات اندازد مأمور بر شام و ریاست
عساکر شرقش نمود او در این مأموریت نیز کفایت و درایت خود را ظاهر ساخت
و بدانش و بزرگی مشهور گردید ژرمانیکوس در اوایل سال هیجدهم از تاریخ
میلادی وارد آسیا شده بر آرتاکزاتا پای تخت ارمنستان آمد و بواسطهٔ
حسن سلوک ارامنه را بخود مایل نمود مظنون این بود که ژرمانیکوس انوش را
بپادشاهی ارمنستان برقرار نماید اما اینکار دو عیب داشت یکی آنکه ارامنه
آن شاهزاده را از مملکت خود رانده بودند و میل نداشتند بعد از راندن باز
او را بخوانند و بپادشاهی بردارند دیگر آنکه اردوان پادشاه اشکانی از این
فقره برنجش حاصل نموده و ممکن بود برای دولت روم اسباب مخمصه و زحمتی فراهم آید
آرد و اردوان میل داشت ژرمانیکوس پادشاهی پسرش هرمزد را در ارمنستان تصدیق
نماید این هم نقض غرضی برای دولت روم بود و مفاد آن تصدیق این میشد که
دولت روم از جمیع اعتبار و اقتداری که در آسیای مغربی داشته صرف نظر
نموده است. برای احتراز از این غایله ژرمانیکوس یکنفر شاهزادهٔ خارجی را که
در ارمنستان نشو و نما کرده و از آداب و رسوم ارامنه اطلاعی کامل داشت و
بزرگان ارمن باو میل و اعتقادی داشتند سلطنت این مملکت داد   اسم این
شاهزاده زنو بود و چندی در پنتوس سلطنت داشت چون ژرمانیکوس در
آرتاکزاتا از نو را پادشاهی ارمن داد او را آرتاکزیاس نامید   تاسیت مورّخ
گوید آرتاکزاتا مخفف آرتاکزیاساتا میباشد و آرتاکزیاساتا یعنی شهر آرتاکزیاس

وچنین

وچنین بنظر می آید که آرتاکزیاس از آرتاکزاتا مشتق شده مصنف دیگر میگوید
آرتاکزیاس بمعنی عظمت یا سلطنت است و چون زنو بعد از پادشاهی ارمنستان
میبایست اسم یونانی خود را تغییر دهد و اسم ارمنی قبول کند خود را آرتاکزیاس
نامید و یک دو نفر دیگر نیز همین اسم قبل از آرتاکزیاس در ارمن پادشاهی
کرده اند و این اسم همان است که بعد اردشیر کردند و در اصل معنی مقصود شاهنشاه است
بهر حال ژرمانیکوس خود را از مخمصه باین تدبیر خلاص کرد بعد از آن سفرا از جانب
اردوان نزد ژرمانیکوس آمدند و اظهار داشتند که پادشاه اشکانی معاهدهٔ را
که دولت اشکانی با دولت روم داشته مستحکم میداند و طالب است با ژرمانیکوس
مجدداً عهد مودّتی برقرار نماید و برای پذیرائی سردار روم تا ساحل رود
فرات خواهد آمد و خواهش دارد انوش را از نزدیکی سرحد ایران دور کنند
و نگذارند با بزرگان اشکانی ارسال و مرسول داشته باشد ژرمانیکوس سفرای
اردوان را بخوبی پذیرفته و جوابی از روی ادب بآنها داد اما مسئلهٔ ملاقات را
مبهم گذاشت و انوش را چنانکه پیش ذکر شد تبعید نمود و در اثنای فرار
بقتل رسید

اما ژرمانیکوس چون محسود و مبغوض تیبر بود و خیال اعدام او را داشت
پیزون نامی از اراذل را که از دوستان تیبر بود ولایت شرق داد و پیزون
بدستور العمل تیبر ژرمانیکوس را مسموم نمود و این در سنهٔ نوزدهم از تاریخ
میلادی و در سال سی و چهارم عمر ژرمانیکوس واقع شد زوجهٔ ژرمانیکوس
مسمّاة به اغریپینا بقاعدهٔ رومیان جسد شوهر را سوزانیده خاکستر آن را
بروم فرستاد و خواست با پیزون در باب قتل شوهرش محاکمه نماید پیزون دانست
که تیبر طرفداری از او نخواهد کرد ناچار خود را هلاک نمود

فصل نوزدهم

فصل نوزدهم

در سلطنت اشک یا ارشاک یا ارساس نوزدهم که اردوان سیم باشد

اشک نوزدهم یا اردوان سیم ملقب به اوژورین دیکائیوس اپیفانس فیلهلن یعنی نیکوکار وعادل ونامدار ومحب یونان بعد از فرار انوش از ممالک ایران چنانکه در فصل پیش ذکر شد بر تخت سلطنت جلوس کرد واین در سال هیجدهم از تاریخ میلادی بود

اصحاب سیر وارباب خبر دانند که فرهاد چهارم یا اشک پانزدهم از فرط حقد وحسد وسوء سیرت اکثر شاهزادگان اشکانی را معدوم وهلاک نموده وتنی چند که زنده بودند در بلاد وممالک خارجه میزیستند وبعضی نسبت قتل شاهزادگان را باردوان سیم که اشک نوزدهم باشد میدهند واردوان اصلاً از قبیلهٔ معروفهٔ داهی از قبایل اسکیث که در طرف شرقی بحر خزر یعنی در اراضی دهستان سکنی داشتند بود وچندی در آذربایجان سلطنت مینمود بعد بشرحی که پیش گفتیم اورا برای جلوس بر سریر اشکانی طلب کردند وی آمد واز انوش شکست خورد وپناه به اهل قبیلهٔ خود که قوم داهی باشند برد وبمعاونت آنها باز گشته انوش را منهزم ساخته در سنهٔ مزبوره مالک تخت وتاج اشکانیان گردید این پادشاه بجهت تحمل شدائد غربت وبواسطهٔ اینکه در میان قومی وحشی وجنگجو تربیت شده بود تندخو گشته وخشونتی بکمال داشت وبا مردم ایران زاید الوصف تندی وبدرفتاری میکرد وچنین بنظر می‌آمد که با اهل مملکت عداوت مخصوصی دارد ودر صدد کینه کشی وانتقام از آنها میباشد فی الحقیقه در عهد سلطنت او مردم ایران روی راحت وآسایش ندیدند وبوئی از فراغت وامنیت خاطر نشنیدند خلاصه اردوان چون خود را مالک ممالک اشکانیان دید لشکر بارمنستان کشید ودولت روم را تهدید بجنگ نمود برای اینکه از انوش حمایت ننماید انوش چنانکه در فوق مسطور شد استعداد مقاومت در خود ندید

ازارمن

ازارمن به ترشام رفت وژرمانیکوس سابق الذکر برای اینکه خیال تیبر قیصر روم را مشوب ندارد انوش را تبعید نمود بنابرین اردوان را با ژرمانیکوس حالت مودتی حاصل آمد وچون ژرمانیکوس در گذشت اردوان زیاده از حد متأسف گشت برای عزاداری او سه روز دست از صید وشکار کشید وقدغن کرد در ایام ثلاثه عیش وطرب در سرای سلطنتی متروک باشد وخود اظهار افسردگی وهم وغم مینمود مع ذلک چیزی از مرگ ژرمانیکوس نگذشت که اردوان مدعی دولت روم گشت یعنی میدانست تیبر قیصر روم در سن هفتاد وپنجسالگی است ومیل ندارد متحمل زحمت لشکرکشی وجنگ با سلاطین ممالک بعیده گردد ونیز از ویطلیوس که در ترشام بجای ژرمانیکوس بود اندیشه وبیمی نداشت بنابراین قشونی مأمور ارمنستان نمود ورومیهارا از آن سرزمین طرد کرده وارمن ضمیمهٔ ممالک اشکانیان گشت چون اینخبر بروم رسید سفرا بایران فرستادند واز علت نقض عهد استعلام نمودند اردوان در جواب آنها گفت مملکت ارمنستان از زمان قدیم ملک اشکانیان بوده ودرست نیست که بناحق در تصرف دولت روم باشد واردوان در اینحرکت استرداد حقوق اسلاف خود را خواستار است غصبی نکرده وملکی را بدون حق متصرف ننموده بعلاوه قطعهٔ بزرگی از آسیا از عهد قدیم ملک طلق ایران بوده باید دولت روم کمافی السابق آنرا بدولت ایران واگذار کند ونقود واموالی که انوش از خزانهٔ اشکانی با خود داشته وپس از مقتول شدن رومیها آنرا متصاحب کرده اند باید پس دهند تا دولت اشکانی با دولت روم بر سر صلح آید واز خیال حمله بآن مملکت در گذرد

از اتفاقات حسنه برای اردوان آنکه ویطلیوس که در ابتدای سنهٔ سی وچهار میلادی بجای ژرمانیکوس به ترشام آمده بود واستقلال دولت روم را در شرق پابرجا مینمود کفایت ولیاقت ژرمانیکوس را نداشت ووجود او برای اردوان اسباب خیالی نبود دیگر آنکه آرتاکزیاس پادشاه که بسلطنت ارمنستان برقرار گشته بود بدرود جهان گفته وتا ارمن حکمران وپادشاه نداشت لهذا اردوان با قوت قلب در سنهٔ مذکوره یعنی سال سی وچهار میلادی لشکری بآن مملکت فرستاده آنجارا

متصاحب

تصاحب کردند و پسر ارشد خود را سلطان آن کشور داد ثابت مورخ دیگر
که بضبط اینو اضبر و اختر اسم پسر اردوان را که در اینموقع پادشاهی ارمنستان
یافت فقط ارساس که مقصود اشک باشد ثبت کرده اند اما البته اسم مخصوصی
داشته که نتوانسته اند بدرستی معلوم کنند

دولت روم از این حرکات اردوان دلخوشی نداشت بزرگان دانشمندان ایران هم
علاوه بر دلتنگی از این پادشاه از جنگ با خارجه خائف بودند و ظهور آن را اسباب
خرابی مملکت و اهالی میدانستند مصلحت دیدند بعضی از آنها بدربار دولت
روم رفتند و از اردوان نزد تیبر شکایت کردند و از وی درخواست نمودند که
یکی از شاهزاده های اشکانی را که در روم زنده هستند با آنها با یران فرستد
تا سلطنت این مملکت را اداره نماید تیبر از حرکات اردوان خیلی اظهار تغیر و
رنجش نموده فرهاد پسر فرهاد چهارم را که در روم زندگانی میکرد و زنده بود
با آنها همراه نمود که با یران آید و بر سریر سلطنت اشکانی جلوس نماید

عقیدهٔ بزرگان ایران این بود که چون شاهزادهٔ اشکانی را بساحل فرات آورند
فوراً اینخبر بممالک ایران میرسد و اهالی که کلاً شاکی میباشند یکباره شورش
و طغیان میکنند و سلطنت تغییر میکند از آنطرف تیبر خیال میکرد اگر تمام
مقاصد او از آمدن این شاهزادهٔ اشکانی با یران حاصل نشود اقلاً مردم مملکت
که بهیجان آمده اند و آشوب عظیم برپا شد اردوان گرفتار مخمصهٔ داخله میشود و
از پرداختن بخارجه صرف نظر میکند و دولت روم از شر او آسوده خواهد بود

اما فرهاد بن فرهاد شاهزادهٔ ایرانی که چهل سال در روم اقامت داشت بعد از
حرکت برای آنکه آداب خود را با آداب قوم اشکانیان نزدیک کند تا در سلطنت اشکانی تغییر عادت داد
بنظر بزرگان اینقوم ناپسند نیاید بتغییر عادت موجب مرض شده در شام مریض شد
و در گذشت و اردوان از شنیدن خبر فوت او آسوده و بیخیال گشت گویند
در اینموقع نامهٔ ناهنجاری بقیصر روم نوشت و چیزها در آن نامه درج کرد که
عاقل هرگز چنین کاری نکند و در عهد بد شد بداردوان بر تیبر جای حرف نیست
تیبر که این حال مشاهده نمود تیرداد نام برادرزادهٔ فرهاد متوفی را که از نواده های
فرهاد

فرهاد چهارم و شاهزادهٔ اشکانی بود بجای فرهاد فرستاد و پیش از پیش اسباب
اشکال برای اردوان فراهم آورد

از جمله فارسمانس پادشاه ایبریا را که یک قسمت از گرجستان کارتیل بود بمخالفت
اردوان آغالید و او بر این شد که برادر خود مهرداد را پادشاه ارمنستان کند
و فارسمانس بدادن رشوه ملازمان اشک یا ارساس پسر اردوان را برآن داشت
که آقای خود را هلاک کردند و ارمنستان از تصرف اردوان خارج شد پادشاه
اشکانی پسر خود ارود یا هرمز را مأمور کرد که با فارسمانس مصاف دهد
اما استعداد پادشاه ایبریا زیادتر بود و از اقوام مختلفه قشون داشت مثلاً
جماعتی از طایفهٔ سیتیک و قبیلهٔ سارماسی اجیر او بودند و رسم این قبایل بود
که برای جنگ کردن هر طرف که میخواست بوجهی اجیر میشدند علاوه بر این فارسمانس
همسایهٔ خود یعنی اهالی البانی (شروانات) با خود متفق کرده بود حاصل آنکه
هرمز پسر اردوان جنگی طولانی با پادشاه ایبریا کرد و آخر الامر در رزمی که تن بتن در
شرف زمین معمول بوده مقهور و مغلوب دشمن گردید اردوان با زحمت و جهد میکرد
که قشونی بطرف ارمنستان کشد بلکه با پادشاه ایبریا مقابل شود و بتلافی گذشته
کاری از پیش برد اما دسایس ویطلیوس که از جانب قیصر روم در شام حکمران بود
و نفوذی که در ایران بواسطهٔ کارگذاران بطور رشوه ببزرگان بذل مینمود عنان
اختیار و اقتدار را از دست اردوان گرفت نه تنها از قشون کشی بخارجه عاجز ماند
بلکه عساکری برای او نماند که خود را در داخله بتواند حفظ کند تا ناچار بطرف
هیرکانی که گرگان باشد فرار کرد و باز بطایفهٔ داهی پناه برد و لکن بواسطهٔ
تلوّن مردم ایران باز امیدوار بود که تخت و تاج اشکانیان را مالک شود
و ویطلیوس چون از فرار اردوان خبردار شد با قشون خود بطرف سواحل فرات
راند و تیرداد را وارد خاک ایران نمود و سعادت با این شاهزادهٔ اشکانی
مساعدت کرده اورنس پادشاه جزیره (مزوپوتامی) که جمعیت کثیری از سوار
داشت با او متفق گشت سیناسس از بزرگان اشکانی که در عین شورشیان و
شاکیان بود و پدر او آبداژس خزانه دار پادشاه پارت و سران اشکانی نیز
بتیرداد

به تیرداد پیوستند بلاد یونانی نشین جزیره بین‌النهرین دروازه‌های خود را بروی کار گذاران پادشاه ثانی باز کردند و لوازم احترامات او را منظور داشتند و از اردوان بدگمان شدند و او را خارجی و غاصب تخت و تاج سلطنت اشکانی خواندند تیرداد بطیسفون ورود نمود و بعد از چند روز سورنا که سپهسالار باشد دیهیم پادشاهی را بر سر او گذاشت تیرداد بعد از تاج گذاری میبایست اردوان را تعاقب کند و ریشه فساد او را از بیخ بر کند نکرد و خود را گرفتار خطر کرد در اعمال ملکی خاصه بر سر کار وزارت باز مردم از تیرداد دلتنگ شدند و فرستاده‌ها نزد اردوان فرستادند و او را بپادشاهی طلب کردند اردوان که بصید معاش میکرد لشکری تجهیز کرده متوجه مقر سلطنت گردید گویند اردوان در این وقت لباسی مندرس و کهنه داشت محض اینکه مردم ایران او را در آن لباس ببینند و رقت آنها را حاصل شود تا اقامتگاه خود آنرا تغییر نداد بهر حال اردوان بدون مقاومت و جنگ در ثانی بر تخت سلطنت اشکانی جلوس کرد و تیرداد بر خلاف نصایح خیرخواهان خود در مقابل اردوان مقاومت نکرده بمحض اینکه از دجله عبور نموده به بین‌النهرین رسید عساکرش متفرق شدند و تیرداد خود را در حالت امنیت نیافت مگر آنوقت که قدم در برّ شام نهاد اما اردوان چون استعداد خود را کامل ندید درصدد انتقام از دولت روم که تیرداد را بجای او سلطنت داده برنیامد و از آنطرف تیبر قیصر روم هم مایل بود که کار ایران و روم بمصالحه بگذرد لهذا به ویتلیوس دستورالعمل داده و در اواخر سنهٔ سی و شش میلادی یا اوایل سال سی و هفت اردوان را بکنار فرات دعوت کرد و صلحی مجدداً مناسب با اقتضای وقت نمودند که بعضی شرایط آن از اسباب اعتبار و افتخار دولت روم میدانستند و اردوان موجب کسر شأن دولت اشکانی نمی‌پنداشت دولت روم متعهد شد از مدعیان سلطنت اشکانی حمایت نکند و اردوان متقبل گردید که از ادعای خود بر ارمنستان صرف نظر نماید و پسر خود دارا و چند نفر از معتبرین اشکانیان را برسم گروگان بروم فرستد پس از انعقاد عهد صلح اردوان را بر آن داشتند که در جلو رایات دولت روم و صورت قیصر قدری کندر در آتش اندازد و این را دلیل کمال احترام و اطاعت اردوان

بدولت روم پنداشتند

یکی از مورخین گوید بعد از برقرار شدن صلح (هرود آنتی پاس) نام که با دولت روم متحد بود اردوان و ویتلیوس را ضیافت کرد و مجلس این مهمانی را در سراپرده منعقد نمود که در وسط جسر برپا کرده بودند

در سال سی و هفت میلادی تیبر قیصر روم درگذشت و در ماه مارس همان سال (کالیگولا) بجای او امپراطوری روم یافت شروط مصالحه منعقده ما بین اردوان و ویتلیوس را بعرض او رسانیدند و اردوان بعد از وفات تیبر بمعسکر ویتلیوس رفت و چنین اظهار داشت که اگر من پیش از این مخالفتی کرده‌ام با دولت روم نبوده بلکه غرض شخصی با تیبر داشتم حالا که او درگذشت و کالیگولا بر تخت قیصری رسید با روم با کمال مودت رفتار دارم گویند اردوان تملقها به ویتلیوس گفت که هیچ مناسب شأن دولت مستقلی مانند دولت اشکانیان نبود و کارها کرد که از اواسط الناس پسندیده نیست و از این مداهنه و خفض جناح بر آرزوی خود نایل شد یعنی کالیگولا مملکت ارمن را بدولت اشکانی واگذاشت اما بلاهت و خشونت اردوان ستم در ثانی مردم را بر آن داشت که قدم در راه عصیان و طغیان گذاشتند و با سینام بک که از بزرگان اشکانی بود بیعت کردند و برای اردوان نماند مگر مملکت ادیابن از اراضی کردستان و ناچار بیکی از رؤسای بزرگ ترکان ملتجی شد و آن سپهبد ستر لشکری جرار بکمک او فرستاد و بمعاونت آن قشون بر سینام بک غالب آمد و بار دیگر در ممالک ایران استیلا یافت و بروی هم بعد از بیست و هفت سال سلطنت در سال چهل و یکم از تاریخ میلادی بدرود زندگانی گفت

باید دانست که در این سنوات از ملت یهود جمع کثیری در ممالک اشکانیان و ایران سکنی داشتند و آن قوم از زمان بخت‌النصر باین ممالک آمده و رفته رفته زیاد شده بودند خاصه در بابل و بین‌النهرین (مزوپوتامی) و از آنجا که از سلاطین سلوکید در شام با آنها خیلی صدمه وارد می‌آمد و در بلاد اشکانی بآسودگی میزیستند متصل مهاجرت کرده باین حدود می‌آمدند و از قرار مسطورات بعضی از مورخین یهودیهای بین‌النهرین در دولت اشکانیان خود یکنوع حکومت داشتند

ودر پیروی مذهب خود مختار بودند و هرچندگاه تعدادیهم کثیره بمحارستیی چهل هزار
نفر به بیت المقدس میفرستادند و این سوانح متعلقه باینطایفه که اسنا به هیجان
تمام یهودیهای این نواحی گردید اینکه دو نفر یهودی که جوان و با هم برادر بودند
در نهرآردا صنعت و کار معاش مینمودند و نهرآردا شهری بوده در عراق عرب
که یهودیها خزینه خود را در آنجا قرار داده بودند استاد آن دو نفر جوان یهودی
چون با آنها بدرفتاری میکرده دست از کار خود کشیده در زمین بابل مابین
دو شعبه شط فرات جای گرفته بنای دزدی و راهزنی را گذاشتند و جمعی از اشرار
نیز با آنها پیوسته اسباب خوف و هراس مردم آن سرزمین گردیدند چون خبر آنها
منتشر شد حکمران بابل با قشونی بطرف آنها رانده خواست روز شنبه که یهودان
دست بکاری نمیزنند بر سر آنها بتازد و جمله را دستگیر کند یهودان ملتفت شده
از راحت روز شنبه گذشته بر حکمران بابل حمله کردند و لشکر او را شکست دادند
اردوان پادشاه اشکانی که از این واقعه آگاه شد با آن دو جوان گفتگو کرده و
آنها بحضور پادشاه آمدند و اردوان حکومت تمام بابل را به برادر بزرگتر که
(آزینای) نام داشت داد و او پانزده سال بخوبی حکمرانی نمود بعد از آن
برادر آزینای موسوم به آنیلای عاشق زن یکی از بزرگان اشکانی که ظاهراً در بابل
سرداری قشون داشته شد و با او جنگ کرده سردار را هلاک ساخت و زن او را
در حباله نکاح خود در آورد و بواسطه آن زن رسوم بت پرستی در میان یهودان
شیوع یافته ملت بشکایت برخاستند و بر آزینای اصرار کردند برادر خود را
وادارد آن زن را طلاق دهد آزینای بموافقت ملت مایل بود زوجه آنیلای
خبردار شد بتدابیر او را مسموم نمود و آنیلای بدون اجازه پادشاه اشکانی
بحکومت بابل پرداخت و بنای راهزنی و تاخت و تاز را گذاشت در همسایگی بابل
مهرداد نامی در ناحیه حکومت داشت و دختر اردوان در حباله نکاح او بود
آنیلای حمله بر مهرداد کرده بر او شبیخون زد قشون مهرداد منهزم و متفرق شد
خود او را گرفته و برهنه بر خری سوار کردند و از میدان جنگ باردوی آنیلای
بردند آنیلای از ترس اردوان مهرداد را نکشت بلکه وی را آزاد کرد و خود

زند

نزد زن و جبراً مراجعت نمود اما چون میان زن و شوهر نقاری حاصل آمده زوجه
آنیلای نگذاشت شوهرش استعدادی برای خود درست کند و از اطراف مهرداد
تجهیز لشکری نموده که از آنیلای انتقام کشد آنیلای بی واهمه بجانب مهرداد راند
اما چون عساکر خود را ده میل در صحرای گرم حرکت داد و زیاده از حد خسته شده
و قبل از آنکه راحت کنند با دشمن برابر گشتند شکست خوردند و عده کثیری از
آنها تلف شد آنیلای فرار کرده در عوض اراضی بابل را آتش زد اهل بابل نامه‌ای
بر نهرآردا فرستاده اظهار داشتند که اهل شهر باید آنیلای را تسلیم کنند مردم
نهرآردا با وجود میل باینکار آن قدرت را در خود ندیدند اهالی بابل بعد از استعلام
از اندازه استعداد آنیلای یکشب در وقتی که همه مست یا خواب بودند بر سر لشکر او
ریختند تمام را بکشتند و این سوانح اسباب تنفر بابلیها از ملت یهود شد و با آنها
صدمه میزدند چون یهودیها قوت مدافعه نداشتند با آنکه مهاجرت برای آنها
اسباب خسارت کلی بود اکثر کوچیده بشهر سلوکیه رفتند و در آنجا سکنی گرفتند
و مدت پنجسال یعنی از سنه سی و چهار میلادی تا سی و نه آسوده بودند سال ششم
که سنه چهل میلادی باشد باز یهودان گرفتار بلیات شدند
مورخ یونانی ژوزف که بشرح این واقعه پرداخته در اینجا عباراتی نوشته که مبهم است
بعضی چنین دانسته اند که مقصود ژوزف از ابتلای یهود مبتلا شدن آنها بمرض
طاعون است بزعم برخی دشمنان قدیم آن قوم بر آزار و اضرار آنها پرداختند در
هر حال در سنه مسطوره یعنی چهل هر چه یهود در بابل مانده بود کوچ کرده بشهر
سلوکیه آمدند در این اوان اهالی شام ساکن عراق عرب و آنجا بودند با یونانیها
خصومتی داشتند و این خصومت از دیرگاهی حاصل شده و طول کشیده بود یهودیها
با شامیها اتفاق کردند که بر یونانیها حمله کنند یونانیها تدبیر نموده کار را منعکس ساختند
یعنی با شامیها ساخته بر یهودان تاختند جنگ درگرفت و زیاده از پنجاه هزار نفر
یهود تلف شد و بقیة السیف بطیسفون رفتند در آنجا نیز مردم با آنها اذیت کرده
سخت میگرفتند آخر الامر یهودان ناچار از شهرهای سواد اعظم کوچیده
بولایات دیگر که در آن حکومتی داشتند رفته ساکن شدند

مهتنود

مقصود از این شرح آنکه دولت اشکانی یا بجهت بی‌نظمی یا سوء تدبیر یا علت دیگر نمیتوانست ملل محکومهٔ خود را با روابط حسنه و مؤالفت با یکدیگر نگاهدارد و حالت ام نسبت بهم در آن اوان از قراری بود که نگاشته شد

فصل بیستم

در سلطنت اشک بیستم یا ارشاک یا ارساس بیستم موسوم به واردانس یا باردانس

مورخین فرنگ اسم اشک بیستم را واردانس یا باردانس نوشته و ضبط کرده اند گمان ما اینست که اصل این اسم اورمزدان میباشد که معروف به هرمزدان است چه واردانس اصلاً واردان است و سین آن حرفی است که یونانیها با خر کلمه ملحق میکنند مثل سین بطلیوس و فیلیپوس در همال القاب او وزرش دیکایوس اپیفانس فیل هلن بوده یعنی نکوکار و عادل و نامدار و محب یونان

بر محققین اهل فن پوشیده نیست که در این قطعه از تاریخ اشکانیان اختلاف زیاد است و غالباً از اغتشاش مصون نیست آنچه نگاشته میشود نتیجهٔ تتبع کامل و زحمت کثیر ما میباشد و امیدواریم این مسطورات در این موضوع اقرب به صواب و اصح اقوال باشد

باید دانست که مورخین ملل خمسه نویسندگان قدیم فرنگ در جانشین بلافصل اردوان سیم اختلاف نموده اند بعضی گفته اند واردانس بعد از اردوان بر تخت سلطنت اشکانیان نشست برخی بجای واردانس گتارزس را که گودرز باشد ضبط کرده اند قول اشهر این است که اردوان سیم واردانس پسر خود را ولیعهد داد و بعد از او بلافاصله و بدون منازع آن شاهزاده بر سریر پادشاهی جلوس کرد و ژزف مورخ یونانی تصریح با این مطلب مینماید آقاتاسیب که آنهم مورخی معتبر میباشد و ترجمهٔ حالاتش در آخر جلد اول این کتاب نوشته شد میگوید بعد از اردوان سیم پسرش گودرز پادشاهی یافت و او مردی ظالم و بیرحم بود

و از جمله ظلمها و بیرحمیها که در ابتدای کار و اول سلطنت خود نمود اینکه اردوان برادر خود و پسر و زوجهٔ او را بجهت سوء ظنی که در بارهٔ برادر حاصل کرده بکشت بزرگان و رجال دولت اشکانی که در بدو امر این سفاکی از وی بدیدند بر این شدند که او را خلع و برادرش واردانس را بجای او نصب کنند واردانس در یکی از بلاد بعیده که سیصد و پنجاه میل از پایتخت دور بود زندگانی مینمود او را بجهت آنکه وی چون مردی متهور و کاری و مدعی سلطنت و عاشق تخت و تاج بود بمحض آگاهی حرکت کرده در دو روزه خود را بمقر پادشاهی رسانید گودرز خود را مرد میدان واردانس ندیده به دهستان که در طرف مشرق دریای خزر و شمال گرگان است و تعلق بدولت پارت داشت فرار کرد و واردانس بی جنگ و جدال اریکه و دیهیم را مالک شد

یکی از نویسنده‌های معتبر گوید طی کردن واردانس سیصد و پنجاه میل را در دو روز مستبعد بنظر نیاید بجهت آنکه تیبر قیصر روم نیز در یک شبانه روز دویست میل رومی که معادل صد و هشتاد و چهار میل انگلیسی باشد راه پیمود که از برادر مریض خود عیادت نماید

زمرهٔ را عقیده این است که اردوان مقتول مسطور در فوق همان اردوان سیم است ولی این رای ضعیف است اردوان پدر گودرز بوده نه برادر او و پسر برادر او واردانس است چنانکه ژزف تصریح مینماید

صبحی پاشا در کتاب تکملة العبر گوید گودرز پسر برادر واردانس میباشد و آن برادر از واردانس بزرگتر بوده و گوید واردانس که بعد از اردوان سیم بلافاصله بجای او جلوس کرد پادشاهی شجاع و دارای صفات پسندیده بود اما برای سلطنت مستقله بعضی نقصها داشت و در آن وقت عزم رزم رومیان کرد گودرز بادعای سلطنت برخاست و فتنهٔ داخله مانع از پرداختن بخارجه شد

چون مقصود صبحی پاشا از جنگ واردانس با دولت روم هر کسی نتواند دانست ما بتوضیح آن میپردازیم

مقصود از جنگ با روم ادعای دولت اشکانیان است بر مملکت ارمنستان

و شرح آن در ذیل بیاید
ابتدا باید بدانیم که بعد از اردوان سیم بلافاصله وارداناس بتخت سلطنت اشکانیان نشست یا گودرز برای حل این مشکل متمسک میشویم بقول مستر لنتن انگلیسی که فی الحقیقه معلم علم تاریخ است و اقوال او از اسناد معتبره شمرده میشود مشار الیه میگوید تا بیست مورخ هر چه گفته و نوشته‌اند کمال اعتبار است اما قول ژرژ در بهبود چون با مسکوکات اشکانیان مطابق و موافق است ناچار باید آنرا قبول نمود یعنی در سنه چهل و دو میلادی که سال پادشاهی آن پادشاهی است که بعد از اردوان سیم سلطنت کرده سکه بدست نیامده که بطور یقین بتوانیم بگوئیم از گودرز است اما سکه بتاریخ همین سال که چهل و دو میلادی باشد و سکه چهل و سه و چهل و چهار و چهل و پنج و چهل و شش از وارداناس موجود است و خصوصا سکه اول که از سال چهل و دو میباشد معین است که ابتدا در ماه مارس ضرب شده

نتیجه این مقدمات و حل مسئله این است که چون در گفته تا بیست غور و تعمق نمائیم از مسطورات این مورخ معلوم میشود که گودرز بعد از اردوان سیم بتخت سلطنت جلوس کرده اما تمام پادشاهی او در این وهله چند هفته بوده است بعبارة اخری زیاده از دو ماه از مرگ اردوان سیم نگذشته پادشاهی وارداناس شده است و ممکن است بگوئیم آنها که گفته‌اند بعد از اردوان بلافاصله وارداناس بتخت سلطنت جلوس کرده دو ماه سلطنت گودرز را بچیزی نگرفته باشند و آنها که گودرز را جانشین بلافصل اردوان خوانده این دو ماه پادشاهی او را منظور و محسوب داشته و بدین وضع مطابقه حاصل میشود

خلاصه بعد از فرار گودرز وارداناس برای اینکه اهالی شهر سلوسی را مطیع سازد آنرا محاصره نمود اما آذوقه بسیار در این شهر بود و اسباب استحکام آنرا اهالی خوب فراهم آورده بودند بهمین صورت هر چه عساکر وارداناس اهتمام میکردند بجائی نمیرسید و سلوسیها مدافعه مینمودند در اثنای اینحال وارداناس شنید برادرش گودرز مردم دهستان و گرگان را با خود متفق ساخته و استعداد

قلیلی فراهم نموده میخواهد آن نواحی را نیز از قشون و اسلحه از تبعیت دولت اشکانی خارج سازد و خود در آنجا دعوای حکمرانی و استقلال بر افرازد دست از محاصره سلوسی کشیده متوجه مشرق شد و با لشکری جرار در اراضی باختر آمد که با گودرز مصاف دهد هنوز دو برادر روبرو نشده و جنگ نکرده که گودرز ملتفت شد که بزرگان اشکانی از هر دو برادر رنجیده خاطر گشته‌اند و میخواهند بنفع اطاعت و تبعیت هر دو را از گردن بیندازند و پادشاهی غیر از آن دو برای دولت اشکانی تعیین کنند متوحش شده و در چنین حال نزاع و نفاق را صلاح ندیده برادر را خبر نمود و با او راه اتفاق پیمود و مجلسی از برای گودرز در گرگان معین شد بعد صلح و اصلاح بجایگاه خود رفت و عجالة از ادعای خود و دعوی سلطنت دست کشید و وارداناس چون از جانب برادر آسوده شد مجددا بطرف سلوسی برآمد اهالی آنجا در سال هفتم عصیان آنها مطیع و منقاد نمود و این در سال چهل و شش میلادی بود

اما مسئله جنگ با روم که در فوق اشاره با آن نمودیم اینک موقع آن شرح است بنابراین گوئیم چون وارداناس مظفر و منصور از مهام سلوسی فراغت حاصل کرد و از طرف برادر نیز خیال خود را آسوده یافت بر این شد که لشکری کافی و تهیه کامل حاضر و آماده کند و ارمنستان را که بر آن ادعا داشت تصرف کند چون این مملکت فیمابین دولتین روم و اشکانی متنازع فیه بود البته میبایست پادشاه اشکانی با قیصر روم طرف شود و باید دانست که بعد از صرف نظر نمودن اردوان سیم از مملکت ارمنستان ارامنه از تبعیت دولت روم پشیمان شده میلی به اینکار نداشتند و مهرداد که دولت روم او را بپادشاهی ارمنستان برقرار کرده بود از وضع حرکات خود دولت مشار الیها را رنجانید لهذا کالیگولا قیصر روم او را برگرفته احضار نموده تا زمان وفات خود در بند و محبوس داشت ارمنستان بی پادشاه ماند و استقلال خود را اعلان کرد مهرداد بعد از چند سال غیبت از جانب کلودیوس قیصر روم مجاز گشته به ارمنستان بازگشت اما ارمنیها نخواستند تمکین پادشاهی مهرداد کنند اولا از قوت دولت روم و ثانیا همراهی

مردم گرجستان مهرداد را مالک تخت و تاج ارمنستان کرد و چون بزودی معلوم
باین رتبه نایل شد اطمینانی باهل مملکت نداشت و بر رعایای ارمن بنای سختگیری
گذاشت مسلم است که در چنین حالتی قلوب متنفر میگردد و در حملهٔ خارجه مردم
معین دولت نمیشوند بلکه ظاهراً یا باطناً ضدیت میکنند وارداتس این جمله را
چون دید این موقع را مساعد یافت خواست مجدداً ارمنستان را تابع و ضمیمهٔ
ممالک دولت اشکانی سازد چیزی که در این مقام لزوم داشت تصدیق سلاطین
و حکمرانهائی بود که در تحت تبعیت دولت اشکانی بودند

توضیح آنکه پادشاهان اشکانی اگرچه در اعمال خود مختار بودند اما در وقت لشکرکشی
چون هر یک از حکمرانان و سلاطین تابعه بایستی قشونی بمعسکر پادشاه فرستند
که در میدان کارزار جنگ کنند میبایست آنها نیز قلباً قصد و نیت پادشاه را
تصدیق کنند و صواب دانند تا دسته لشکری که میفرستند از دل و جان اقدام به
مبارزت و قتال نمایند والا پیشرفت حاصل نمیشد این بود که میل و تصویب
سلاطین و حکمرانان مطیع مدخلیت کلی در کار سوق عسکر داشت در سلطنت
وارداتس مقدم حکمرانان و سلاطین تابعه دولت اشکانی ایزاتس یا ایسات
پادشاه آدیابن بود و آدیابن مملکتی است در شمال اربل که اصل ناحیه کردنشین
و اسم اصلی آن شاد یاب بوده یونانیها آنرا آدیابن کرده و باید دانست که ایزاتس
(عزت) ابتدا سلطنت آدیابن داشت بعد از ان ای خدماتی که باردوان سیم کرد آن پادشا
کردستان را ضمیمهٔ مملکت او نمود خلاصه وارداتس با ایزاتس در باب بهم زدن با
رومیها و ضمیمه ارمنستان مشورت کرد ایزاتس چون پنج پسر خود را بدربار دولت
روم فرستاده بود که در آنجا رهینه شوند بعلاوه از شوکت و عظمت آن دولت
خبر داشت تصدیق این قصد ننمود وارداتس از او رنجیده لشکر بسر خود او کشید
چنین مینماید که تازه ایزاتس و وارداتس شروع بجنگ کرده بودند که در شمال
شرقی مملکت اغتشاشی بظهور رسید یعنی گودرز که از ترک ادعای خود بر سلطنت
اشکانی متأسف بود بدعوت و تحریک بزرگان پارتی برای آنکه تخت و تاج را از برادر
منتزع نماید مهیای حرکت شد وارداتس که این بشنید از انقیاد و مقهور نمودن

ایزاتس

ایزاتس صرف نظر کرد و با شتاب تمام بگرگان آمد و برادر روبرو شدند در
اراضی مابین بحر خزر و هرات چند بار لشکریان گودرز را شکست داد اما بعد از
فتوحات بعادتی که اغلب اشکانیان را بوده نسبت باهل مملکت و بزرگان دولت
بنای ظلم و تعدی گذاشت ناچار نزدیکان او با هم مواضعه کرده یکروز او را
در شکارگاه کشتند و بعد از او گودرز برادرش بجای او بر تخت سلطنت
جلوس کرد

صبحی پاشا از مستشرقین معتبر در تاریخ وارداتس شرحی نوشته که خلاصه آن از قرار
ذیل است

بعد از اردوان سیم پسرش وارداتس در سنه چهل و یک میلادی بجای او جلوس
نمود او شجاع و دارای صفات پسندیده و شرف نفوس اشکانی بود عیبش آنکه حدت مزاج
داشت در آن وقتیکه میخواست با دولت روم اقدام بجنگ یا اعلان حرب نماید برادر
بزرگ او گودرز مدعی سلطنت شد وارداتس را اغتشاش داخله مانع آن مرام شده
در تعقیب دفع برادرزاده بود که ثالثی مصمم غصب تخت و تاج گردید وارداتس و گودرز
چون این بدانستند صلح کردند و ممالک ایران را قسمت نمودند و گرگان گودرز را شد
بعد از آن وارداتس سلاطین سلوکیه تر شام را که در عهد پدرش مدت شش سال
از اطاعت اشکانیان تحاشی داشتند مطیع کرد گودرز باین واسطه بوارداتس حسد
برده و آنهارا که از وی شاکی بودند دور خود جمع نمود که با عم خود بجدال پردازد و در نتیجه
آشوب داخله درگرفت اما وارداتس طوری او را منهزم کرد و تعاقب نمود که پیش از آن
نظیر آن واقع نشده بود گودرز پناه بقبایل وحشی اسکیت برده و اگر عساکر وارداتس
مثل خود او رشادت میکردند خیلی بر وسعت مملکت او میافزود لکن از بی غیرتی
لشکریان ناچار وارداتس با قبایل وحشی صلح کرده معاودت نمود و بنای سوء
سلوک را گذاشت سران و بزرگان اشکانی از او مکدر شده در وقتیکه سرگرم
شکار بود هلاکش نمودند و گودرز در سال چهل و هفت میلادی بجای او جلوس
دادند از یکی از سکه‌های گودرز چنین برمی‌آید که وارداتس در سنه چهل و پنج میلادی
کشته شده باین قاعده مدت ملک وارداتس پنجسال بوده است

فصل ۲۱

فصل بیست و یکم

در سلطنت اشك یا ارشا یا ارساسیس بیست و یکم که گودرز نام داشت

اشك بیست و یکم گودرز نیز ملقب به اورزتس دیکائیوس اپیفانس فیلهلن بوده یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و محب یونان

چون وردانس کشته شد گودرز برادر او بجای وی بر تخت سلطنت اشکانیان جلوس کرد اما باید دانست که بعد از قتل وردانس عظما و سران اشکانی در تعیین سلطان مردد بودند و بعضی از آنها میل داشتند شاهوری بروم فرستند و از شاهزادگان پارتی یکیرا که در دربار آن دولت تربیت شده و جوان تر است طلب نمایند و بپادشاهی اختیار کنند اما چون عموم طایفه اشکانی معتقد باین رأی و مطلب نبودند و پادشاهی میخواستند که در خلق و خو چون خود آنها باشد مقصود آن بعض حاصل نشد و بر طبق میل عامه گودرز پادشاه شد ظلم و غدر و تعدی او از وردانس بیشتر و بدتر آنکه از شجاعت و صفات حمیده برادر هیچ بهره نداشت

جلوس گودرز بنابر تحقیق و تعمقی که اهل فن در تاریخ این سلاطین کرده و از سکه های آنها معلوم و معین نموده و نگارنده خود نیز آن مسکوکات را بدست آورده و برای العین مشاهده کرده و فهمیده در اواخر سنه چهل و شش میلادی بوده چه سکه از وردانس بدست است مورخ بتاریخ سال مزبور یعنی چهل و شش عیسوی نیز سکه از گودرز هست که آنهم در همین سال ضرب شده پس اوائل سال وردانس پادشاه بوده و در اواخر آن گودرز جای او گرفته و سکه زده ما حصل و مختصر آنکه گودرز در یکی از شهور سنه مزبوره مالك تخت و تاج اشکانیان شده و در بعض از ماههای اولیه همین سال وردانس زنده بوده و پادشاهی مینموده است

گودرز چنانکه در فصل پیش نگاشته شد قبل از این جلوس خود وقتی در ممالك اشکانی سلطنت یافت و ظلم و تعدی او را بزودی از این مقام منیع انداخت و محروم

ساخت

ساخت عجب اینست که با آن تجربه باز باصلاح خلق و خوی خود نپرداخت ظلمهان ظلم و تعدی همان تعدی بلکه شدیدتر و سخت تر بعلاوه بسبب عدم رشادت و شجاعت و سوء تدبیر اقدام بهر جنگی که میکرد شکست میخورد و بزرگان اشکانی و رعایای آن دولت بجهات مزبوره هر روز نارضایی و رنجشی حاصل کرده بر تنفرشان می افزود آخرالامر کار بآنجا منجر شد که در سنه چهل و نه میلادی سفیری نزد کلودیوس قیصر روم فرستادند و درخواست کردند که مهرداد پسر ونون و نواده فرهاد چهارم را که در پایتخت دولت روم بصورت مهمان و در معنی گرو بود اجازه معاودت بایران دهد تا او را بپادشاهی اختیار کنند و مطلبی که سفیر بعرض قیصر رسانید از قرار ذیل بود

ما از معاهده دولت روم و دولت اشکانی باخبریم و استقرار آنرا خواهان و استدامت سلطنت اشکانیان را طالب اما گودرز در مقام ملکی وضعی ناهنجار دارد که تحمل آن بر ما دشوار است هم اکابر اشکانی از و منزجر اند هم عموم اهالی این پادشاه برادر خود و منسوبان نزدیک و دور سلطنت را کشته بر کبار آنها رحم کرده نه بر صغار حتی زنهای آبستن را هلاك نموده ظالمی بیکاره است در جنگ با دشمن مقهور است و نسبت بمظلومان قهار و جابر

اگر چه شاهزادگان اشکانی در دربار دولت روم اسما گروی هستند اما رسما برای این مقصود در آنجا گذاشته شده که در وقت لزوم و حاجت از همین دودمان و خانواده پادشاهی بدست آورند تربیت شده و اهل تمدن و متخلق باخلاق حسنه بنابر این از اعلیحضرت کلودیوس قیصر استدعا میکنیم مهرداد را برای جلوس بر سریر دولت و سلطنت اشکانی کسیل فرموده و پادشاهی او را مصدق دانند

بموجب مسطورات تاسیت خطابه و معروضه سفیر سران اشکانی و رعایای آن دولت در دربار قیصر روم خیلی مفصل بوده خلاصه آن این است که نگاشته شد و این خطابه با حضور مهرداد خوانده شد و قیصر بوضعی مساعد آنرا استماع نمود و جوابی پسندیده داد که خلاصه آن از قرار ذیل میباشد

اگوست

اگوست قیصر معظم روم نسبت بمعاصرین دولت سمت رب النوعی داشت و من بر
پیروی خیالات آن امپراطور با فرهنگ بینا هم و چون اشکانیان را می‌بینم از برای
پادشاهی خود شاهزاده را خواستارند که در مملکت ما تربیت یافته و اخلاق
او تعدیل شده از فواید عدل و داد و منظور داشتن بهبودی حال العباد خبردار
گشته اجازه میدهم که او بممالک اجداد و آباء خود معاودت نماید و انصاف و حسن
سیرت را نیز نصب العین خویش کند
ملل وحشیه که همیشه گرفتار تعدی و ظلم میباشند بیشک قدر عدل و انصاف را
بهتر میدانند اگرچه کمتر باین نعمت نایل شده اند مهرداد بهمراهی فرستادگان
اشکانی روانه ایران خواهد شد و کابوس کاسیوس که از وضع شامات بخوبی
باخبر است و از آداب مشرق زمین آگاه بموجب دستور العمل در ورود به آسیا
از مهرداد پذیرائی میکند و در موکب او خواهد بود که وی با فراغ بال از شط فرات عبور
نماید و وارد مملکت موروثی خود شود و در آنجا بسلطنت و مهام ملکی پردازد
از خطابه کلدیوس قیصر چنین بر می آید که در آن وقت کابوس کاسیوس از جانب دولت
روم در شامات حکومت داشته که مأمور پذیرائی مهرداد در خاک آسیا و رسانیدن
او بسرحد ایران گردیده است
مهرداد از دربار دولت روم حرکت کرده بر آسیا آمد و سالما وارد شهر زغما
که از بلاد شام و در ساحل یمین فرات بود شد در این شهر جمعی از نجبای اشکانی
باو پیوستند و پادشاه اسرهن یا اوسرهوئن که ناحیه ایست از حلب و امروز
شهر اورفه کرسی آن میباشد نیز بشاهزاده اشکانی ملحق شد و پادشاه
مزبور ابگار نام داشت و مجملی از این ناحیه و سلاطین آن در جلد دوم
نگاشته ایم
اهالی پارت میخواستند مهرداد اقرب طرق را اختیار کند و بزودی خود را
بر طیسفون رساند و کابوس کاسیوس هم بر همین عقیده بود اما ابگار
پادشاه اوسرهوئن که بگفته بعضی از مورخین با گودرز دوستی داشت نگذاشت
مهرداد بر طبق این مصلحت حرکت کند او را دور گردانید و بشهر ادس پایتخت

خود برد و چند روز بسر او را اکرام جشن و ضیافت کرد و برای آنکه معطل شود و
در مدت معطلی او گودرز تهیه خود را کامل نماید آن شاهزاده غافل را از راه
ارمنستان حرکت داد و کوه و برف و راههای سخت ارمنستان اسباب زحمت قشون
و همراهان مهرداد گردید و کار او را عقب انداخت
یکی از مورخین گوید مهرداد از راه دیار بکر و بابل و جزیره حرکت کرد یعنی طول راه را
که قریب راه بود پیمود و بعد از مسخر نمودن بنوای قدیم که شهر کوچکی بود در حوالی موصل
از شط عبور کرده بر آدیابن یعنی اربل و اند این اقلیم پادشاه آدیابن که ایزات نام
داشت قشونی برای معاونت و تقویت او حاضر نمود گودرز در این وقت بمهرداد نزدیک
بود و میل نداشت بزودی با او روبرو شود بلکه میخواست استعداد خود را کامل کند
اما چون رقیب او باو خیلی نزدیک شده در ساحل نهر کرما که شاید دو فرسخی
کرمانشاه باشد سنگربندی و تحصن نمود که بوسایل و پیغام متحدین مهرداد را
طوری کند که دست از این اتحاد کشند و حریف تنها ماند و بی قوت باشد مقصد پر
با این تدبیر گودرز موافقت کرده ایزات پادشاه آدیابن و ابگار پادشاه اوسرهوئن
عساکر خود را برداشته رفتند و مهرداد را تنها گذاشتند در این وقت مهرداد
دیگر بجز چشم داشت مگر بمردمان پارت و از آنجا که گودرز قوت طرف
مقابل را زیاده از استعداد خود نمیدید و در حقیقت پر و بال او را کنده بود
از مقابلت و مقاتلت مضایقه نداشت خلاصه جنگ درگرفت و دامنه این
قتال اشتغال داشت و کار یکسره نمیشد آخر الامر کارهینس نام که سرکرده
بزرگ سپاه مهرداد بود عساکر گودرز را شکست داده آنها را تعاقب نمود لشکریان
گودرز در اثنای تعاقب غفلة راه کارهینس را سد کرده او را کشتند یا اسیر کردند
و این فقره سبب فرار کردن قشون مهرداد گردید بعضی بمهرداد راهنمائی
نمودند که بر پارهاسپس نام از تبعه پدر خود پناه برد او هم چنین کرد اما آن نامرد
مهرداد را زنجیر کرده بگودرز تسلیم نمود هر کس منتظر بود که گودرز مهرداد را
بقتل رساند اما او برخلاف عقیده جمع وی را نکشت غادرجی خواند و گوشهای
او را برید که ناقص شود دیگر درخور سلطنت نباشد چه شخص ناقص الاعضا را

در آن زمان بسلطنت قبول نمیکردند و بعضی بر این اند که گودرز برای توهین دولت روم گوشهای مهرداد را بریده امّا عقیدهٔ اول صحیح است یعنی جهت همانست که ذکر شد و شاید هم که بر او ترحّم کرده باشد

باعتقاد بعضی از مورّخین مهرداد قصد تسخیر طیسفون کرده و گودرز بدفاع پرداخته و محل جنگ اخری آن دو حریف در اراضی واقعه در جنوب نینوا فیمابین دجله و سلسلهٔ کوه زاگرس بوده است و زاگرس امروز معروف به جبل طاق و همان طاق گرّای معروف است

جماعت دیگر میگویند جنگ اخری مهرداد و گودرز در اراضی مابین اربل و بغداد اتفاق افتاده

گودرز گویند بعد از فتح و نصرت برای اشتهار آن در عوض اینکه مانند انوش سکهٔ جدیدی زند در لوحهٔ از سنگهای کوه بیستون حکم کرد صورت این واقعه را حجاری کردند مستر لنس میگوید لوحهٔ که صورت جنگ مهرداد و گودرز در بیستون در آن نقش شده از پیش منقورات بزرگترین پادشاه کیانی داریوش است و بعضی از نقوش این لوحه را دست انسان بی ادب محو کرده ولی باز از بقایای آن شخص مشاهده مینماید که گودرز چگونه دشمن خود را سواره تعاقب مینماید و در آنحال هیکل فتح که پر و بال دارد در هوا پرواز میکند و در کار این است که تاج پادشاهی را بر سر گودرز گذارد و در پهلوی این نقش بخط یونانی گودرز را ساتراپ ساتراپها نوشته و آن مثل سلطان السلاطین است و مغلوب را مهرداد ثبت کرده

جای این لوحه الآن وقف نامهٔ شیخعلیخان زنگنه منقور است گودرز بعد از این فتح و نصرت خود عمر زیادی نکرد بلکه بزودی درگذشت و ظاهراً آخرین سال سلطنت او سنهٔ پنجاه و یک میلادی باشد

تاسیت میگوید او بمرگ طبیعی بدرود زندگانی گفت امّا ژزف مورّخ را عقیده این است که او را هلاک کرده اند چون قول تاسیت معتبرتر است اکثری پیروی او را کرده اند

یکی از مورّخین گوید گودرز در سنهٔ چهل و دو میلادی بجای پدر خود بتخت سلطنت

جلوس

جلوس کرد امّا طولی نکشید که او را خلع نمودند در سال چهل و شش مجدداً بپادشاهی رسید اگرچه اغلب ارباب سیر او را از اکثر پادشاهان اشکانی ظالمتر مینویسند لکن رفتار او نسبت بمهرداد معلوم مینماید که گاهگاه ملایمتی نیز داشته و احتیاط او بر تهوّر او میچربیده است شجاعتی از او بظهور نرسیده امّا تدبیر یا حیلهٔ او مسلّم است صرفهٔ شخص خود را بیشتر از مصلحت مملکت مرعی و منظور مینموده دولت اشکانی را از وجود او فایدهٔ عاید نشده بلکه بواسطهٔ جنگهای طولانی که با برادر و برادرزادهٔ خود کرد مملکت را از نظم انداخت و بواسطهٔ شکستهائی که خورد نام او ببدی در تاریخ مذکور و مشهور گردید در سنهٔ پنجاه و یک میلادی درگذشت یا هلاک شد و انوش یا مهرداد ابن انوش بجای او بر تخت سلطنت اشکانیان جلوس کرد مدّت ملک گودرز پنج سال بوده است

فصل بیست و دوم

در سلطنت اشک یا ارشاک یا ارساس بیست و دوم موسوم به بلاش اول

اشک بیست و دوم بلاش اول که فرنگیها او را ولاگازس و لوژز مینویسند القاب او اورزنی دیکائیوس اپیفانس فیلهلن میباشد یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و محب یونان

بعضی از مورّخین مینویسند بعد از گودرز ونون یا ونن که انوش باشد و سلسلهٔ نسبش چندان معلوم نیست بجای او بر تخت سلطنت جلوس کرد و این مطلب بزعم نگارنده صحیح است امّا چون سلطنت این پادشاه بیش از چند ماه نبوده و آن چند ماه را نیز واقعهٔ مهمّهٔ تاریخی نیست اکثر او را در شمار سلاطین نیاورده همینقدر اشاره باسم و چند ماه سلطنت او کرده اند از اینجهت ماهم سیرهٔ قوم را از دست ندادیم

بعض دیگر میگویند بعد از گودرز مهرداد چهارم ابن انوش پادشاهی یافت و این بعض است صحیح تا پیشامدهای تکملة العبر و ما با وجود احاطه بر اخبار ملوک اشکانی

نتوانستیم

نتوانستیم راهی قریب بصواب و صحت برای این گفته بدست آریم
عجب این است که صاحب تکملة العبر اشک بیست و دویم را مهرداد نوشته و تمام وقایعی که ما بموجب اسناد معتبره نسبت ببیست و یکم داده‌ایم او نسبت بمهرداد میدهد و بلاش را که ما اشک بیست و دویم میدانیم او اشک بیست و سیم مینویسد و در سوانح عهد بلاش هم در آن کتاب بعقیدهٔ ما لغزشها است
مقصود ما این نیست که عالم فاضل و هم مسلکی دانا مثل صبحی پاشا را تخطئه کنیم لغزش در مسائل علمیه خاصهٔ علما است و آن غالب اوقات ناشی از قصور اسباب یا نبودن مقالید ابواب است و چون آن مصنف بارع مجموعهٔ از سکه‌های اشکانی داشته ظن غالب آنست خطوط آن سکه‌ها این لغزش را باعث شده باشد باین جهت یا بهر جهتی باشد بحثی بر آن مرد دانشمند نیست و مساعی او در عالم علم مشکور است و جملهٔ اهل خبر دانسته‌اند که تاریخ اشکانیان هرچه رو براواخر می‌نهد اغتشاش آن بیشتر میشود و یک جهت عمدهٔ این اغتشاش اینست که در یک عصر و زمان دو پادشاه بلکه گاهی سه پادشاه هر کدام در قطری از اقطار مملکت سلطنت میکرده و با هم معاصر بوده. فضلا و مورخین یونان و روم و غیره که دور از ممالک اشکانی میزیسته هر یک اسم یکی از آن دو یا سه پادشاه را شنیده و در کتب خود ضبط کرده‌اند که فلان پادشاه اشکانی در فلان سال جلوس کرد یا در فلان سال درگذشت و این کتابها با هم معانی و مطالب مصنفین با یکدیگر متباین و سایر ملل هم مستند بآن اقوال و کتب بوده و شده یعنی راه دیگر نداشته‌اند این است که خلاف در کیفیت و مطالب مغشوش شده و البته طول زمان و جمع اسباب و اسناد و غور و تأمل کامل باید تا رفع اشتباه شود و این مباینت از میانه برخیزد خلاصه بعد از عذر این جسارت گوئیم بعقیدهٔ ما اشک بیست و دویم بلاش اول است و شرح سلطنت این پادشاه و مقدمات لازمهٔ آن از قرار ذیل است
باید دانست که از ونونس دویم سه پسر باقی ماند بلاش و تیرداد و فیروز اما معلوم نیست کدام یک از این سه پسر بزرگتر و ارشد اولاد بوده‌اند بقرائن

خارجیه

خارجیه باید فیروز از آن دو بزرگتر باشد. و دیون کاسیوس مورخ یونانی بتصریح باین مطلب نموده است. بعضی از مورخین میگویند تیرداد و فیروز حقوق خود را در تخت و تاج سلطنت اشکانی ببرادر خود بلاش واگذاشتند از این حرف چنین برمی‌آید که آن دو برادر هر دو از بلاش بزرگتر بوده‌اند در هر حال همینکه بلاش بر سریر پادشاهی جلوس کرد حکومت مملکت مد را بر فیروز داد اما معلوم نیست که این مد کدام مد بوده مد آذربایجان یا مد عراق عجم چه این هر دو مملکت را در عهد قدیم مد میگفته‌اند هر کدام که باشد برای امتنان مخصوصی بوده که از فیروز داشت و از آنجا که از تیرداد هم ممنون بود میبایست او را هم بحکومت ناحیهٔ خرسند نماید بلاش بر این شد که ولایتی را بگیرد و حکمرانی آن را به تیرداد دهد بنا بر این قصد تصرف ارمنستان نمود و با عساکر دولت روم بجهت تسخیر این مملکت مکرر مصاف داد و آخر الامر کار بمذاکره و گفتگو منجر شد و قرار دادند حکمرانی و سلطنت ارمنستان خاص تیرداد باشد و احدی در آن مملکت مداخله ننماید

اما شرح اول یورش و حملهٔ بلاش از اینقرار است

فاراسمانس پادشاه ایبری که گرجستان حالیه باشد و رومها برادر او مهرداد را در سال چهل و هفت میلادی پادشاهی ارمنستان داده بودند پسری داشت موسوم برادامیس توس و او بحکمرانی و سلطنت چنان مایل و حریص بود که مافوق آن متصور نمیشد فاراسمانس ترسید و لعی که این پسر را به پادشاهی ممکن است بخود او پردازد و اسباب فراهم آورد که تخت و تاج گرجستان را از او منتزع سازد برای اینکه سر او را بجای دیگر گرم کند باو گفت ارمنستان در همسایگی ماست و ممکن است ما آن مملکت را تملک نمائیم رادامیس توس برای آنکه این کار بسازد براستمالت ارامنه پرداخت و تدبیر نمود که عم خود را مقهور کند و بلطایف الحیل ارمنستان را بی حکمران نماید تا این جای خالی او را شود در حقیقت طولی نکشید که پسر بدلالت و تصویب پدر عم خود را بکشت و زن و فرزندش را مقتول ساخت و ظالمی شد که در حق او اهالی

گویند

گویند رادامیس توس ابتدا مهرداد و زنوبیه او را اگر خواهر زن رادامیس بود خفه نمود
بعد اطفال او را اگر برای والدین خود زاری و بیقراری میکردند بقتل رسانید پس از آن
بتقویت پدر خود فاراسمانس بر تخت سلطنت ارمنستان جلوس کرد اما بسیاری از
امرا از رادامیس توس نفرت کلی داشتند و مایل بتمکین سلطنتی که بواسطه غدر
و خیانت و ظلم فاحش حاصل شده نبودند در اینصورت اگر دشمنی از خارج حمله به
رادامیس توس میکرد با لشکر رعایای او بحمایت پادشاه خود شاید متفق هم با او میکردند نمیپرداختند
چون وضع سلطنت ارمنستان در اوان جلوس بلاش از قرار مسطور بود و پادشاه
اشکانی ایران از این ماجرا خبر داشت و میخواست سلطنتی برای برادر خود تیرداد
درست و پاک کند در همان سال اول سلطنت خود قشونی تجهیز کرده عازم تسخیر
ارمنستان شد و نخستین سال پادشاهی بلاش سنه پنجاه و یک میلادی بوده و
از سکه او این مطلب مستفاد و معلوم میشود و در اواخر همین سال لشکر بارمنستان
کشیده است مختصر بلاش قشونی به برادر خود تیرداد داد که بسر کردگی خود او ارمنستان را
فتح کنند شاید خود بلاش هم با این قشون همراهی کرده باشد تیرداد با سپاهیان خود
قدم در خاک ارمنستان نهاد عساکر گرجستان بامداد رادامیس توس آمدند با وجود
این تیرداد در اول حمله بمقصود خود نایل گشت گرجیها بدون اینکه جنگ کنند فرار کردند
رعایای ارامنه پادشاه ارمنی در مقابل دشمن ایستادگی ننمودند اهالی بلاد آرتاگزاتا
و تیگرانوسرتا دروازه‌های این دو شهر را بروی قشون تیرداد باز کرده ما بقی اهالی
ارمنستان در پیش تیرداد سر تسلیم نهادند و این سردار چند ماهی در این مملکت
بسلطنت پرداخت اما از سختی زمستان و فقدان آذوقه مرض عام در آن نواحی
بروز کرد و عده کثیری از ساخلو نشینهای اشکانی که در ارمن بودند تلف شدند و تیرداد
ناچار آن مملکت را تخلیه نموده باز گشت و مجدداً رادامیس توس به ارمنستان آمد
و با وجود مخالفت ارامنه بتدبیر باز بر تخت حکمرانی قرار گرفت و از سال پنجاه و یک
میلادی تا سنه پنجاه و چهار بلا منازع این مملکت را مالک بود بلاش میخواست دفعتاً
قشونی به ارمنستان گسیل نماید و آنجا را مسخر کند اما شنید ایزاتس (عزت)
حکمران آدیابن در خیال این است که خود را کاملاً مستقل کرده و ربقه تبعیت پادشاه

اشکانی را

اشکانی را از گردن اندازد پس از استماع این خبر تنبیه و تدمیر پادشاه آدیابن را
الزم و اهم دانست لهذا برای ایزاتس پیغام داد که باید صرف نظر از حقوق و کرارد و این
ستیم بنوداده نمایی و بدرستی تابع سلطنت اشکانی باشی و خراج گذاری و الا
کار تو تمام است ایزاتس از قبول این دو سه مطلب ابا و امتناعی نداشت اما میترسید
تمکین او سبب شود که بلاش تکالیف سخت تر از این بار نماید از اینجهت فرستاده پادشاه
اشکانی را جواب داد و مطالب او را قبول ننمود عیال و اطفال خود را بحصین تر
حصن ولایت فرستاد و هر چه آذوقه در مملکت بود جمع کرده بقلاع محکم برده
و آنجا خود را طوری از ارزاق خالی نمود که عساکر بلاش اگر برای تاخت و تاز بآن نواحی
می آمدند بکلی بیقوت مانده و از سایر لوازم معاش نیز محروم بودند پس از این ترتیبات
ایزاتس در سواحل رود زاب اسفل که آن را کاپروس هم میگفتند محلی مناسب برای
خود انتخاب کرده در آنجا مستعد و منتظر شد که هر وقت دشمن یورش آورد او بمدافعه
پردازد بلاش انتهاض نموده آمد تا کناره رودخانه مزبور در آنجایی که تقریباً
با ایزاتس برابر میشد یعنی بلاش در اینطرف رودخانه و ایزاتس آنطرف اتفاقاً قبل
از آنکه دست بکار حمله شود باو خبر دادند که در ولایات شرقی اشکانی حمله
در گرفته است و جمعی از وحشیان طایفه داهی و سایر قبایل اسکیث بمملکت پارت
آمده تاخت و تاز میکنند چه میدانستند بلاش در آدیابن مشغول و گرفتار کار
ایزاتس است و خیال اسکیثها و داهیها یا دهستانیها این است که تمام خاک پارت را
غارت کنند و بعضی امکنه را آتش زنند بلاش تکلیف خود را این دید که اول
دفع شر آن طوایف وحشی را نماید بنابراین متعرض ایزاتس نشده بطرف شمال شرقی
ممالک خویش عطف عنان نمود و آن قبایل را شکست داده متفرق ساخت و
مقصودش اینکه چون کار داهیها و اسکیثها را بسازد به ایزاتس بپردازد اتفاقاً در بین
اینکه بلاش با آن طوایف زد و خورد میکرد ایزاتس بمرد و برادرش مونوبازوس
جسد او را به ارض اقدس فلسطین فرستاده در آنجا بخاک سپردند و خود تاج حکومت
آدیابن را بر سر گذاشت (مینوبازوس مینوباز است که یونانیها باین صورت را آورده
و آن مخفف مینوناز میباشد و مینو بمعنی بهشت و باز یکی بمعنی برین و اعلی باشد

پس مینوباز

پیوهنو باز یعنی هشت یزین و باز در اثر کلمات دیگر فرس ظاهراً بمعنی کبیر است یعنی فلان کبیر و بازو و از یکی است چه در فارسی بازو و قلب بیکدیگر میشود) اما مونوبازوس [illegible] آنست آن حقوقی را که برادرش ایزاتس بدولت اشکانی ادعا میکرد ادعا کند چه ایزاتس خدمات شایان بدولت مشار الیها کرده بود و از اینجهت ادعای بعضی حقوق مینمود و مونوبازوس چون حقی شخصا بر اشکانیان نداشت برای اینکه حکومت او در آدیابن بلاش تصدیق کند هرگونه تمکین را حاضر بود در اینصورت بلاش چه جنگی با مونوبازوس داشت پس از آنکه بلاش حکمرانی مونوبازوس و برقرار بودن او را بجای ایزاتس قبول کرد مونوبازوس هم رسوم تبعیت و ادای خراج و وفاداری را کاملا مرعی و منظور داشت و طرف وثوق و اعتماد کلی پادشاه اشکانی گردید و مسئله آدیابن منتفی شد و سوانح مذکوره یعنی لشکر کشیدن بلاش به آدیابن و بعد از آن جنگ پادشاه اشکانی با طوایف اسکیث و دهستانی ظاهراً از حوادث سال پنجاه و دو و پنجاه و سه میلادی میباشد چه در پنجاه و چهار بلاش مجدداً بخیال تسخیر ارمنستان افتاد و معلوم است بعد از فراغ از کار آدیابن و طوایف وحشی این خیال و مجال پادشاه اشکانی را حاصل شده

بلاش در سال پنجاه و چهار میلادی باز لشکر به ارمنستان فرستاد و رادامیستوس پادشاه ارمن چند مرتبه مجبور بفرار از این مملکت شد و باز معاودت نمود و با عساکر اشکانی درآویخت اما سال پنجاه و چهار تمام نشده بود که یکباره از سلطنت خود و نگهداری این مملکت مرفوع الطمع شده بگریخت و لشکر بلاش آنجا را متصرف شدند و تیرداد برادر بلاش بار دیگر پادشاهی ارمنستان یافت و این مملکت در تحت تبعیت اشکانیان ایران درآمد

مسئله عمده در اینجا این است که بلاش از چه جهت مطلقا اعتنائی بدولت روم نکرد و حال آنکه رومیها در ارمنستان ادعای حقوق میکردند و مملکت و دولت ارمنستان را در تحت حمایت خود میدانستند و میبایست بلاش ملاحظه دولت روم را در این مورد بنماید اولا اقدام بتصرف ارمنستان نکند و فرضاً بهانه

درستی

درستی هم برای اینکار بدست آورده باشد بعد از تصرف باید قاصدی بدربار دولت روم فرستاده باز نماید که بفلان موجب فلان ضرورت من اینکار را کردم چون هیچ چنین کاری نکرد و اعتنائی برومیها ننمود باید جهت را دانست ظن غالب این است که بلاش میدانست قیصر روم در آنوقت جوانی است که هنوز سیزده سال آن تمام نشده و میل به عیش بلشکرکشی و جنگ ندارد تمام خیال و هم او بموسیقی و صنایع مصروف است و در بند مملکتی که از پای تخت او خیلی دور میباشد نیست و باکی ندارد از اینکه ارمنستان از تحت تصرف یا حمایت او خارج گردد خلاصه بلاش با ملاحظات مسطوره یا بجهات دیگر هیچ اعتنائی بدولت روم نکرد مثل اینکه دولت مشار الیها در این قسمت آسیا مطلقا حقی نیست و برادر خود تیرداد را در شهر آرتاگزاتا بر تخت سلطنت ارمنستان نشانید قیصر روم در اینوقت نرن بود و شاید شخصا چنانکه بلاش تصور کرده التفاتی باین مطلب نداشت اما رجال دولت و مستشاران او غافل نبودند و وزرای نرن بخیال اقدامات فوری افتادند و حکم شد بزودی لشکر روم جمع شوند و به ارمنستان روند آنچه لابد لازم بود دیده شد و مصمم عبور از فرات گردیدند و در این حال حکمی به آنطیوخوس پادشاه کمازن که یکی از ایالات قدیمه شام بوده رسید که عساکر خود را جمع کند و مستعد یورش و حمله بمملکت اشکانیان شود حکم دیگر بهمین مضمون نیز آگریپای دوم پادشاه یهود دریافت نمود و برای ولایات متصرفی روم در حدود ارمنستان حکمرانهای جدید تعیین کردند آرستوبولوس پسر هرود پادشاه کالسیس از اجزای آرشیپل که پسر عم آگریپای دوم بود حکمرانی قسمت کوچکی از متصرفات مزبوره را یافت حکومت سفن که قسمتی از جنوب غربی ارمنستان بود وسعت و اهمیتی داشت خاص سهموس نام شد کربولو را که بهترین سرکردهای آنوقت روم بود از ژرمنی احضار کردند که حکمرانی ولایات کاپادوس و گالاسی باو تفویض شود (کاپادوس از اقطار قدیمه آسیای صغیر بوده و امروزه منقسم قسمتی از ولایات سیواس و قرامان میباشد و گالاسی نیز مملکتی بوده است در مرکز آسیای صغیر قدیم) و مقرر شد کلیه امور این جنگ که برای تجدید

تصرف

متصرف ارمنستان میشود بمراقبت و مبصری او باشد
دستورالعمل برای اومیدیوس حاکم شام فرستادند و مضمون اینکه با کربولو
و خیالات او همراه باشد بعد از این ترتیبات در فصل بهار سنهٔ پنجاه و پنج
میلادی عساکر روم برای جنگ حاضر و مهیا گشتند و دوباره وضع متغیر شد
که فیما بین دولتین روم و اشکانی جنگی در گیرد نظیر محاربهٔ آنتوان سردار بزرگ
روم و فرهاد پادشاه اشکانی که شرح آن پیش نگاشته شده است آمادهٔ وقوع
که در صدد چنین رزمی بودند و گمان میکردند نائرهٔ قتال در تمام آسیای غربی اشتعال
میپابد بغتةً صلح شد کربولو هم ظهیر او و امیدیوس ایلچی نزد بلاش فرستاده
از او درخواست نمودند که بعضی گروگانها نسبت بدولت روم نماید و سختگیری
نکند و باو فهمانیدند که اگر گروگانهائی را که منظور است بدهی ارمنستان
از تو منتزع نخواهد شد و الّا ضرر در این خواهد بود و اگر سختگیری یقیناً
عساکر رومی ارمنستان را خواهد گرفت بلاش برغبت کوشش کرد و سفرای
کربولو و اومیدیوس داد و قرار شد معتبرترین اجزاء خانوادهٔ سلطنتی را بلاش
نزد سرکردگان رومی فرستند که در دولت و مملکت روم بعنوان گروگان بمانند
و قشون او نیز ارمنستان را تخلیه نماید اما با وجود این قرارداد از سطور آن
مورخین چنین مستفاد میگردد که نه قشون بلاش ارمنستان را تخلیه کردند
نه عساکر روم آن مملکت را متصرف نمودند اما از جهات تاریخی میتوانیم دانست
که کربولو و اومیدیوس سرداران روم در هیچ موقع بدولت متبوعهٔ خود خیانت
کرده و صرفهٔ خود را منظور داشته اند یعنی میان آن دو سردار رقابت بوده اومیدیوس
خیال مینموده که اگر با عساکر اشکانی جنگ کنند و غالب شوند این فتح
باسم کربولو تمام و معروف میشود و اسباب اشتهار و اعتبار او میگردد
کربولو هم همین طور احتمالی میداده خلاصه با اینهمه تهیه و ترتیبات دولت روم
ارمنستان در تصرف پادشاه اشکانی ماند چنانکه تاسیت مورخ معتبر هم
این مطلب را ذکر کرده میگوید در سال پنجاه و هشت میلادی تیرداد برادر
بلاش مملکت ارمن را متصرف بود

در این اوان واقعهٔ دیگر واقع شد که برای دولت روم زایدالوصف مساعد
بود و میبایست بعد از چنین وقتی به همت و تجشم مملکت ارمنستان را تسخیر نماید
و آن واقعه طغیان وارداتس یا وردان پسر بلاش بود که بر پدرش شورید
و جمعی را دور خود جمع کرد که تخت و تاج سلطنت اشکانی را مالک شود و بلاش را
از پادشاهی خلع کند شک نیست که با وجود چنین غائلهٔ مهمّی در داخله بلاش
نمیتوانست بمحاربه بپردازد باید اوّل این شعلهٔ خانه سوز را منطفی سازد بعد
بکار دیگر دست زند
نویسندگان آن عصر و زمان در نگارش این خبر استعجاب میکنند که با وجود
این گرفتاری بلاش سرداران روم چرا بر پادشاه اشکانی سخت نگرفتند و
ارمنستان را از چنگ او بیرون نیاوردند و واضح بر گروهی و بعضی حرفها شنیده
و اشاره بحسد سرداران روم مینمایند لکن جای اشاره نیست و باید تصریح نمود
که مطلب از همان قرار است که در فوق ذکر شد
بالاخره وارداتس در سنهٔ پنجاه و پنج میلادی سلطنت و پادشاهی خود را در پارت
اعلان نمود و سکه هم زد بلاش بدفع او برخاست و مهیای تدبیر او گردید و مدت
سه سال میان پدر و پسر کشمکش و زد و خورد در کار بود و شرح و تفصیل این
ماجرا را مصنفین آن عصر بدرستی ثبت و ضبط نکرده اند همینقدر معلوم
میشود که در سال پنجاه و هشت میلادی بلاش وارداتس پسر خود را مقهور
نمود و او نابود گشت محتمل که بلاش او را کشته باشد
چندین سکه از این وارداتس که معروف به وارداتس دوم میباشد بدست است
و مورخ بتاریخ سال پنجاه و پنج و سال پنجاه و شش و پنجاه و هفت و پنجاه و
هشت میلادی است
چون خیال بلاش از جانب پسرش وارداتس آسوده شد آن رنجش و ملایمتی که
در دورهٔ خود با کربولو و اومیدیوس داشت بکنار گذاشت و آغاز سختی نموده
گفت باید برادرم تیرداد پادشاه ارمنستان باشد و آن مملکت بدولت اشکانی
تبعیت نماید نه بدولت روم و تیرداد نیز دست بسر ارمنیهائی که بطرفیت روم مایل
بودند

بودند بسخت‌گیری پرداخت و آنها را دوچار صدمات ساخت
بعضی از مورخین مینویسند در سال پنجاه و پنج میلادی که پادشاه اشکانی
از خانوادهٔ سلطنت بدولت روم گروگان داد سفیری مأمور دربار روم نمود
که در باب قرارداد بین دولتین مذاکره نماید و تکالیف و وظایف جانبین را
مشخص و معلوم کند دولت روم در جواب سفیر اشکانی مدتی مماطله و مسامحه
نمود عاقبة الامر که جواب رسید منتهی این بود که تیرداد یا باید از سلطنت ارمنستان
چشم بپوشد یا در تحت تبعیت روم متقلد این شغل خطیر باشد پس دولت روم
در دعاوی خود راسخ و از اینطرف هم بلاش که از محضر داخلی فراغت یافته
سخت و این دو مدعی اگر انصاف را از یکدیگر دور بودند هیچ چیز نزدیک نمیکرد
مگر جنگ و زور اسلحه و کربولو بزودی ملتفت این معنی شده دانست
از پس سه سال آسایش و آرامش باید تهیهٔ حربی عظیم نماید بنابرین بنظم
لشکریان روم پرداخت و با بعضی از طوایف شجاع و رشید جبال دوستی ساخت
از جمله فاراسماناس پادشاه گرجستان را مجدداً با دولت روم متحد نمود و بهر
آنطیوخس پادشاه کماژن ابرام کرد که خود بشخصه با قشونی که دارد وارد خاک
ارمنستان شود و برقسمت عمدهٔ این مملکت حمله کند بلاش چون ازین ماجرا
خبردار گشت دسته قشونی بامداد برادر خود تیرداد برارمن فرستاد و خیال
داشت که خود روانهٔ آن صوب شود اما باز شورشی در هیرکانی (گرگان)
درگرفت و خیال پادشاه اشکانی را مشغول نمود و رومیها ازین فقره خیلی
خوشوقت شدند

از مسطورات مورخین چنین برمی‌آید که تیرداد درین هنگام تقاعد کرده
بعبارهٔ اخری رومیها او را فریب دادند و او شرایط مدافعه را بعمل نیاورد و از
آنطرف دولت روم هم در وعده‌ها که بتیرداد نموده راه خلف پیمود و بجای
وفا بنای تعلل را گذاشت مختصر در سنهٔ شصت میلادی آرتاگزاتا پای تخت
ارمنستان و شهر دیگر را نیز که دوم شهر اینمملکت بود از تصرف تیرداد خارج
شد بعد از آن از طرف آذربایجان عساکر اشکانی باز بکمک تیرداد آمده کوشش

آنها نیز

آنها نیز بیفایده شد بلکه شکست خوردند و نتیجهٔ این شکست این شد که ارمنستان
کلیةً واگذار برومیها شد و سلطنت آنرا به تیگران نوادهٔ آرخلائوس که
پادشاه کاپادس بود دادند اما قطعات چند ازین مملکت مجزا کردید هر قطعه را
بیکی از شاهزادگان ممالک مجاورهٔ ارمن واگذار کردند کسانیکه ازین قطعات
بهره‌مند شدند فاراسماناس پادشاه گرجستان و پلمو پادشاه (پنت) و
اریس توبولس پادشاه ارمنستان صغیر و انطیوخس پادشاه کماژن بودند
در حالتیکه شاهزادگان مذکور قبل ازین واقعه از دولت اشکانی طرفگیری
میکردند و آن دولت را بر دولت روم ترجیح میدادند

با آنکه برحسب ظاهر کار ارمنستان بوضع مذکور یکسره شد باز مردم اینمملکت
تکلیف خود را گم کرده بودند و نمیدانستند در میان دو رقیب بزرگ که دولتین
روم و اشکانی باشد چه کنند اما بلاش تا گرفتار آشوب و شورش هیرکانی بود
یقین است که کاری بکار ارمنستان نداشت و ناچار باید محلی را که مرکز مملکت
و با وطن او همخاک است آرام کند و در تحت اطاعت آرد بنابراین جملهٔ همت بلاش
مصروف کار ناحیهٔ بود که با پارت همسایه است اما چه میکرد و زد و خورد او
با که بود و طرف مقابل کدام معلوم نیست چه مورخین آن قرون چیزی در اینباب
ننوشته‌اند اما اشاره کرده‌اند که رومیها محرک شورش هیرکانی شده و این
مطلب هم خیالی است و دلیل ندارد جز اینکه در آن سنوات چند نفر از گرگان
بشهر رم رفتند و از نرون قیصر روم درخواست نمودند که مددی بآنها دهد
اما چون نرون بآنها اقبالی نکرد بسمت مشرق معاودت کردند و همانا ببیتر رسیدند
دوچار صدمات ملازمان بلاش شوند لهذا از خط مستقیم حرکت ننموده کوه
برغایت آنها ساعی شده از راه سند بر محیط هندوستان و سند ایشانرا
بوطن خود مراجعت داد

بلاش چون شورش هیرکانی و آشوب آنرا دفع کرد بخیال ارمنستان افتاد
زیرا که این مملکت را اولاً برای برادر خود گرفته بود و حالا که از دست رفته
سر برادرش بی کلاه مانده نیز غرض از اینکار آنکه تیرداد که حقوق سلطنت

خودرا

خود را به بلاش واگذار کرده رعایتی از جانب پکر از بلاش ببیند و ممنون شود حالا اگر ارمنستان را نخود بپادشاه داده میگوید بلاش تقویت نکرد و مدد نداد که اینطور شد و برادر در اینجا غیرت میخواند و بلاش معتقد است که فتح دلتنگی برادر را نماید ثانیاً بعد از غلبه دولت روم بر ارمن و بذل و تقسیم آن مملکت تیگران پادشاه جدید آن برای اظهار وجود و قابلیت بخیال تاخت و تاز افتاده همواره میخواست حمله برادیابن کند مونوبازوس پادشاه آدیابن که این بدید و دانست که تاب مقاومت ندارد بر این شد که ربقه اطاعت دولت روم را بر گردن گیرد و خود را از مخمصه جنگ با تیگران آسوده کند بلاش از این وضع آگاه شده فهمید نه تنها ارمنستان از وی منتزع شده بلکه بعد ها از آن طرف حمله ها بممالک و متصرفات او خواهد شد ثالثاً عموم رعایا و اهالی مملکت او دیدند که وی مملکتی را بجد گرفت و نتوانست نگاه دارد در این صورت البته در انظار آنها بی عظم خواهد شد و ممکن است او را استهزا کنند دفع این مفاسد را مصمم شد که با دولت روم بهم زند و بر ارمن حمله کند و آنجا را بهر نحو که باشد مسخر نماید

بلاش قبل از اقدام بکار مجلس شورائی مرکب از نجبا و عظما و بزرگان کشور و لشکر تشکیل داده خطابه بمضمون ذیل در آن مجلس خوانده گفت

ای اهالی پارت و سران مملکت و دولت برادران من از حقوق و ادعائی که در سلطنت داشتند صرف نظر نمودند و من در میان شما اول شخص شدم و دارای رتبه بزرگ گردیدم پس از حصول این مقام منیع جهد کردم که وضع خوشی در میانه خود مان برقرار نمایم یعنی بجای اینکه برادران پیشتر با هم کینه میورزیدند من خواستم کاری کنم که با هم موافق و دوست و مهربان باشند بنا بر این قصد و نیت بود که مملکت مد را ببرادرم پکر دادم پس از آن طولی نکشید که برای این برادرم تیرداد که الآن در میان شما حضور دارد ارمنستان را گرفتم و سلطنت آنرا باو واگذاشتم و این سلطنت در دولت اشکانی رتبه سیم دارد یعنی سلطان این مملکت سیم شخص دولت اشکانی است با این نمط بنیان مهر و محبت

و محبت و صلح و مسالمت را در خانواده خود مستحکم نمودم اینک رومیها آن بنای محکم را متزلزل ساخته‌اند اما باید دید که رومیها هرگز نقض عهد ما ننموده جز اینکه برای خود آنها مضر بوده بعد ها نیز خواهند دانست که همین کار هم اسباب خرابی خود شان است من خود معترفم که در ممالک موروثی خود همواره خواستم امنیت و آسایش برقرار باشد و رعایای من از صدمات و نتایج وخیمه جنگ و جدال محفوظ باشند و خود نیز با حسن سلوک نسبت بآنها رفتار نمایم و مهما امکن پیرامون خونریزی و بکار بردن قوه جبریه نگردم اگر این گناه است و ضعف و سستی من از آن اسباب شده استغفار میکنم و بتوبه و تلافی مینمایم شمشیر میکشم و چندان از دشمن میکشم که شما خود بگوئید من تنها غیرت خود را ظاهر ساختم و تکالیف خود را باعلی درجه بپرداختم و آنچه برگردن من بود در پیش چشم شما بر زمین انداختم اما بشما بگویم از عدم اصرار من بقتال و جدال و دفع بقوت و قدرت شما وارد نیامده و از شوکت و عظمت دولت اشکانی چیزی نکاسته بلکه بر شهرت شجاعت و جلادت شما یک صفت پسندیده که آن عبارت از رفق و ملایمت است افزوده ام و خدا و خلق این سیره و طریقه را دوست میدارند

پس از این خطابه تاجی بر سر تیرداد گذاشته گفت این برادر من که می‌بینید کما فی السابق پادشاه ارمنستان است و آن مملکت را مجدداً برای او خواهم گرفت

چون بلاش بزرگان اشکانی خاصه برادر خود تیرداد را از مقاصد خویش مطلع ساخت بترتیب انجام و اجرای کار پرداخت اولاً به مونازس که یکی از سرکردگان اشکانی بود و ثانیاً به مونوبازوس پادشاه آدیابن حکم کرد لشکر کافی خود را دیده حمله بر ارمنستان نمایند و خود نیز با لشکر جراری و استعدادی کافی بطرف شط فرات راند و قصد تاخت و تاز شام نمود مونازس و مونوبازوس متفقاً وارد ارمنستان شده آمدند تا در شهر تیگرانوکرتا و تیگران را در همین بلد محاصره کردند این شهر بعد از آنکه لوکولوس شهر آرتاگزاتا را خراب کرد پای تخت ارمنستان شده بود

شده بود بلاش هم خود با قشون همراه تا نزدیکی بین یعنی نصیبین از بلاد بین النهرین (مزوپوتامی) پیش رفته حضور او در آن نقطه هم بر ارمنستان و هم بشامات تهدید میکرد اما لشکریان مونازس و مونوبازوس نتوانستند شهر تیگرانسرتا را فتح کنند بعلاوه کربول شخصی را نزد بلاش فرستاده و پیغام داد که چون عساکر اشکانی بر ارمنستان حمله نموده اند منهم بممالک اشکانی خواهم تاخت بلاش در جواب گفت من راضی میشوم که بمذاکره پردازیم و قراری فیمابین داده شود بنابراین بهتر است که در کار جنگ عجله نکنیم اتفاقاً یک چیز هم قهراً کار رزم را عقب انداخت و آن ملخ خوارگی بود در ناحیهٔ علیای بین النهرین و فقدان آذوقه و علیق برای اسب و آدم و قشونی که در میان داشتند تقریباً تمام آنها سوای نظام بودند در این صورت سردار روم نمیتوانست اصراری بجنگ داشته باشد بلاش هم از این معنی خرسند بود و بزودی قبول نمود که عساکر او از محاصرهٔ تیگرانسرتا دست بکشند و ارمنستان را تخلیه کنند مشروط که رومیها هم در آن مملکت نمانند و ارامنه را آسوده گذارند نه یک سرباز رومی در آن سرزمین توقف کند نه یک لشکری اشکانی متارکه باشد تا بلاش سفیری بدربار دولت روم فرستد و در آن دربار بمذاکره قراری درستی در کار ارمن داده شود بالجمله چند ماهی آن متارکه بر طبق میل بلاش مرعی بود و طرفین آسوده میزیستند در اواخر فصل پائیز کار شکل دیگر پیدا کرد یعنی کاسنیوس پاتوس نامی که طرف التفات مخصوص نرن قیصر روم بود مأمور ریاست و اداره کردن کارهای ارمنستان شد و زمام مهام عسکریه و امور پلتیکی بدست او افتاد کربول که قبل از پاتوس همین سمت داشت خود از قیصر استدعا کرده بود یکنفر مرد قابل برای معاونت او مأمور آنجا نماید و قصد کربول فی الحقیقه معاون و ممد بود و شاید که حاجتی هم بکمک نداشت اما میترسید اگر پیش از این در کارهای مشرق باختیار حرکت و ریاست کند قیصر بر او حسد برد خواست شخص قابلی را در اعمال شرقیه شریک خود نماید تا افتخارات و کفایت او بنظر نرن نیاید اما بر حسب اتفاق

قیصر

قیصر شخصی بی قابلیت و استعدادی را برای همراهی و امداد کربول انتخاب نمود خلاصه پاتوس بمشرق زمین آمد و یکدسته قشون معتبر نیز با خود همراه آورد و بعد از ملاقات با کربول کلیهٔ قشون روم که در مشرق بودند بالسویه ما بین این دو سردار قسمت شد لشکریان شام در تحت فرمان کربول و عساکر پنتی و گالاسی و کاپادوس باختیار پاتوس و هر یک از این دو سرکرده سه دستهٔ معتبر سپاهی داشتند و با هم بنفاق راه میرفتند کربول چون التفات قیصر را نسبت به پاتوس دیده است و ملتفت بود که وی برای معاونت او نفرستاده بلکه رقیبی برای کربول تراشیده است از پاتوس تنفر داشت و بر او حسد میورزید پاتوس هم تصدیقی باعمال کربول در مشرق نداشت و او را استهزا مینمود و عقیدهٔ او این بود که باید بزودی و سختی اقدام بجنگ کنند و تمام ارمنستان را بتازند و بلاد را بیدرنگ غارت نمایند و وضع و نتیجهٔ جنگ تغییر کند یعنی بجای اینکه بعد از غلبه بر ارمن سلطانی برای آن معین شود آنرا بصورت ولایتی از ولایات روم در آرند در همین اوان موعد مراجعت سفیر بلاش از دربار دولت روم منقضی شد و جوابی نیاورد و مدت متارکه نیز بعد از سر چهار ماه بانتها رسید سرداران روم یکمرتبه بنای یورش و حمله را گذاشتند و جنگ با تیزی در گرفت و این جنگ دوم بود که در عرض امسال کردند کربول از شط فرات عبور نمود و با عساکر زیاد اشکانی برابر شد و در جنوبی فاصلهٔ از شط مزبور در میان تپه‌ها موقع محکمی را متصرف گشته اردوی منظمی تشکیل داد پاتوس هم با سه دسته قشون معتبر از سپاه روم از راه کاپادوس قدم در خاک ارمنستان نهاد و از سلسلهٔ کوه توروس گذشته خیلی از امکنه را غارت کرد چون زمستان نزدیک بود و در هیچ محل لشکریان پادشاه اشکانی در جلو او پدیدار نشدند او جنگجویان خود را از میان کوه برگردانده گمان کرد که جنگ تمام شد لهذا فتحنامه نوشته برای نرن قیصر روم فرستاد و یکدسته از سه دسته قشون خود را روانهٔ ناحیهٔ پنت نمود که زمستان را در آنجا بسر برند و دو دستهٔ دیگر را فیمابین

کوه

که توروس و شط فرات اقامت داد و آنها را مرخص کرد که به اختیار خود باشند
سربازان این وضع را مغتنم دانسته و لذت زندگانی در بلاد شام و کاپادوکیا را
بر سختی زمستان ارمنستان ترجیح داده بآن نواحی رفتند و مشغول
عیش و خوشگذرانی شدند فی الحقیقه بعد از آنکه اردوی منظم رومی در ارمنستان
مرخص و متفرق شد و پاتوس بی استعداد ماند ناگاه شنید بلاش با تمام قوا متوجه شده
رو باو می آید و زحمت و سختی قشون کشی در سرمای زمستان را بر خود هموار کرده است
در اینموقع دست و پای خود را گم نموده و فی الحقیقه بی قابلیتی خود را ظاهر ساخت
و نزدیک شدن پادشاه اشکانی او را در گرداب تزلزل و تردید انداخت
ابتدا خیال کرد در اردوی خود بماند و در حالت مدافعه باشد بعد از این
خیال منصرف شده بنظرش آمد که صلاح در پیش رفتن است بعساکر خود فرمان
داد باستقبال دشمن بشتابند و چند نفر جاسوس از پیش روانه نمود که او را
از وضع و درجه استعداد لشکریان پارت با خبر سازند جاسوسان گرفتار
و هلاک شدند و نتوانستند سردار رومی را از حالات اردوی اشکانی مطلع
نمایند چون چنین شد پاتوس که با قشون خود قدری بطرف بلاش پیش آمده
بود واپس رفته در جای اول خود نشست اما سه هزار نفر از سپاه زبده روم را
مأمور کرد بروند معبر توروس را سد نمایند چه پادشاه اشکانی نبایست
از این معبر عبور کند بعضی از قشون سواره پانونی هم مأمور امداد آن سه هزار
نفر شدند (پانونی قطعه زمینی است از اروپای قدیم که رود دانوب آن را از
مملکت ژرمن جدا مینموده) همینکه لشکریان بلاش بمعبر توروس نزدیک شدند
سواران پانونی فرار کردند و مکشوف شد که این کار پاتوس از روی حزم و
عقل نبوده سردار رومی متحیر ماند که چه کند بعد از فکر و تأمل بسیار بر این شد
که کربولن را از سختی وضع خود آگاه نماید برای او پیغام داده گفت بدان که
عنقریب عساکر اشکانی بر من و قشون رومی حمله خواهند کرد کربولن میبایست
بتعجیل به امداد پاتوس آید عمداً بتأنی پرداخت و با خود اندیشید که من باید
وقتی به پاتوس ملحق شوم که سپاهیان او مستأصل و قریب به اضمحلال شده
باشند

باشند و من آنها را از چنگال سطوت سواران پارت بیرون آرم تا آنها مرا نجات
دهنده خود دانند مختصر قشون جزئی که پاتوس مأمور معبر توروس کرده بود
مغلوب اشکانیان شده اغلب راه دیار عدم گرفتند پاتوس زن و فرزند خود را
در قصر یا حصن حصین آرساموزاتا گذاشته چه اردوی با استعداد رومی در
آنجا بود و باید دانست آرساموزاتا که امروز به شمشاط معروف است یکی
از قلاع و حصون ارمنستان قدیم و در نزدیکی شط فرات بوده دخلی به ساموزاتا
که سمیساط باشد ندارد بلکه چهل میل میانه شمشاط و سمیساط فاصله
است
عساکر بلاش شمشاط را محاصره کردند و رومیها را دعوت بجنگ نمودند قشون
روم جرأت بیرون آمدن از حصن و محل با حصانت خود نکردند و چون اعتماد
و استظهاری به پاتوس سرکرده خود نداشتند گفتند باید بدشمن تسلیم شد
پاتوس دید کار پر سخت شده و آبرویش بکاره میرود مجدداً چند نفر نزد کربولن
فرستاده پیغام داد که بشتاب هر چه تمامتر خود را بما برسان و بقیة السیف قشون
شکست خورده روم را نجات ده کربولن با لشکر ابواجمعی خود حرکت کرده که زودی
به پاتوس ملحق شود اما این سردار نا قابل بجای اینکه سپاهیان خود را دلداری
دهد و دفع وحشت از آنها نماید خود نیز متوحش شده با آنکه آذوقه زیادی
داشت و میتوانست چند هفته بلکه چند ماه خودداری کند و لشکر خود را آماده
نگاه دارد هیچ صبر نکرده و دامن سکون و تجلد را از دست داده در حقیقت
تسلیم شد و با بلاش از صلح سخن راند بلاش گفت تکلیف سردار و قشون روم
اینست که آذوقه و تمام مهمات حربیه خود را بعساکر اشکانی تحویل دهند و قلاع و
سنگرهای خود را تخلیه نمایند و از ارمنستان بیرون روند و متذکر باشند
و کمی کاری به ارمنستان نداشته باشند و سفرای جدید از جانب پادشاه اشکانی
بدربار دولت روم روند و در آنجا قراری که فیمابین دو دولتین باید داده شود
بدهند و باز گردند بعلاوه رومیها پلی روی رودخانه آرسانیاس که شعبه‌ای از
شط فرات است برای یادگار غلبه اشکانیان بر رومیان بسازند اگر چه برای
دولت

دولت اشکانی فایده در آن منصور نیست
پاتوس قبول این شرایط و تکالیف پادشاه اشکانی را نموده و زیاده بر آنچه گفته شد
اسباب هتک آبرو و بی شانی و بیحرمتی برای دولت روم فراهم نیامد و مهما
قلاع و سنگرهای خود را که داشتند رفتند و پیش از آنکه آنها حرکت کنند اشکانیان
وارد قلاع و حصون و سنگرهای آنها شده هرچه را گمان میکردند دومیها
اندازه تاراج کرده از آنها گرفتند بلکه اسلحه و لباس آنها را نیز مأخوذ
داشتند بعبارة اخری پارتها رومیها را برهنه نموده گفتند بروید که اینجا جای
شما نیست آنها نیز چون میدانستند که ضدیت و مخالفت و مقاومت برای
ایشان اسباب محنت کلی و اتلاف نفوس بسیار است سراپا تسلیم و تمکین شده
و مطیع و منقاد گشتند

پاتوس چون خود را آزاد یافت بطرف شط فرات شتافت و آنچه از لشکریان او
زخمی و مجروح شده بودند نزد او آمده گذاشت چون بفرات رسید بر کربولو ملحق
گردید و معلوم شد که اگر سه روز پاتوس فشرده و عساکر جلادت را از دست
نمیداد کربولو با وی میپیوست و اسطوره زیاد نمیرفت عجب آنکه بعد از
رسیدن این دو سردار بیکدیگر و ملاحظه نتیجه نفاقی که از پیش باهم نموده باز
هم متنبه نشدند برودت همان برودت و سرسنگینی همان هیچ بر این نشدند
که اتفاق کنند و بتلافی مافات پردازند و کاری بسازند کربولو به پاتوس گفت
چرا عبث مرا ابراز حرکت انداختی و حال آنکه تو خود اگر چند روز اقدامی کرده بودی
کار اشکانیان را میساختی پاتوس چون میخواست پرده بروی بی قابلیتی و
خبط و خطای خود و ننگی که حاصل شده بکشد به کربولو اظهار داشت که قشون
ابواجمعی خود را با بقایای لشکریان من همراه کن باتفاق میرویم و ارمنستان را
متصاحب میکنیم چه بلاش و عساکر پارت از آن مملکت خارج شده اند کربولو بر دی
در جواب او گفت چنین دستورالعملی از قیصر بمن نرسیده است بر من بود که
بیایم و تو و همراهانت را نجات دهم و نگذارم دشمن شما را نابود کند حال که
کار گذشته و تو هم از خطر جسته بسوریه (مملکت شام) مراجعت میکنم و در آنجا

اقامت

اقامت مینمایم زیرا که از قصد و خیال دشمن بیخبرم و تکلیف خود را بدرستی
نمیدانم از این گذشته برای پیادگان قشون من که راه دراز بیموده و خسته شده
سخت و مشکل است که با سواران تازه نفس پارت که خستگی نمیفهمند و راههای
دراز را به آسانی طی میکنند برابر شوند آن دو سردار کرده بعد از این حرفهای
مغرضانه بیمعنی از هم جدا شدند پاتوس بر کاپادوس رفت و کربولو بشام معاودت
نمود در اینحال بلاش به کربولو پیغام داد که بلاد جزیره یعنی بین النهرین فرات و
دجله را تخلیه کن کربولو قبول کرد بشرط آنکه قشون اشکانی از ارمنستان کلیةً
بیرون روند بلاش که تازه برادر خود تیرداد را بر سریر سلطنت ارمن جلوس داده
چنین میدانست که ارامنه را اگر بحالت خود واگذار کنند آنها تبعیت اشکانیان را
بر رومیان ترجیح میدهند لهذا باین شرط راضی شد حاصل آنکه چندماه
جنگهای بین دولت اشکانی و رومیان در حالت متارکه بود

بلاش بعد از تسلیم شدن پاتوس چند نفر را بدربار دولت روم مأمور کرد
و آنها در بهار سال شصت و سه میلادی وارد شهر رم شدند و بدون تعلل و
معطلی بحضور قیصر رفتند و اظهار صلح کردند بشرط آنکه دولت روم سلطنت
تیرداد را در ارمن تصدیق کند و از اینطرف تیرداد هم حاضر است که بشهر رم آمده
یا بشام رود و از جانب دولت روم یا گماشتگان او در مشرق اجازه پادشاهی
ارمنستان را دریافت نماید

نرن قیصر روم ابتدا از غلبه عساکر اشکانی بر سپاه رومی بیخبر بود زیرا که پاتوس
مکتوباً چنین قلم داده که او غالب شده و لشکریان پارت مغلوب اما کربولو برای
اینکه بی قابلیتی رقیب خود را بر قیصر باز نماید ماجرا را بعدها به امپراطور روم
نوشته و یکی از صاحبمنصبان رومی هم که با مأمورین بلاش بدربار دولت روم
آمده حقیقت را به نرن گفت نرن شکست قشون خود را شنوانده در خورد نما
و با دولت اشکانی طریق صلح و مودت بپاید و بتلافی آن عار را از فرایض شمرده
تکالیف فرستادگان بلاش را قبول نکرد لکن آنها را مشمول جوایز نموده بهر یک خلعت
داد و گفت مرا در اصل با دولت پارت تفاوت و عداوتی نیست اما چون و همی

بعظمت

بعظمت دولت روم وارد شده ازجبراین کسر گزیر نباشد تا کرما موی بن بلاش هستند مرخصشد برود وپادشاه اشکانی منتظر و مهیای قتال باشد

نرون پس از مرخصی سفرای بلاش پاتوس را ازسر کردگی معزول واحضار کرده ریاست کل عساکر روم را به کربول داد و این ریاست نظیر ریاستی بود که کابینه یعنی مجلس نظار روم وحامیان حقوق ملت به پمپه سردار روم که شرح حالش از پیش گذشت داده بودند و سه فوج قشون جدید هم قیصر بمشرق فرستاد و برای شاهزادگان حکمران و ولایات که تبعیت روم داشتند دستور العمل رفت که بر امداد کربول و تقویت او بپردازند کربول کمال سعی واهتمام را بعمل آورد که سپاهی بقاعده فراهم آورد و طوری باشد که مسلماً فتح کند و پس از آنکه در ملاطیه از بلاد آسیای صغیر قشون خود را جمع کرده مهیای یورش گشت ولشکریان شاهزادگان تابع نیز برای کمک باو پیوستند و عدهٔ عساکر او به پنجاه هزار رسیده با چنین استعدادی وارد ارمنستان شد و متوجه قشون ارمنی و اشکانی که در تحت لوای تیرداد بودند گردید و نایرهٔ جدال اشتعال یافت و ضمناً بکشیدن انتقام از بیجای ارمن که در استقرار تیگران با دولت روم مقاومت کرده بودند پرداخت چون کربول بمحلی رسید که در سال گذشته پاتوس در آنجا تسلیم شده بود از جانب تیرداد رسولی نزد او آمده اظهار میل بصلح نمود کربول که هرگز نمیخواست کارها بدشواری منجر شود بگفتار فرستادهٔ تیرداد اقبالی کرده وقرار شد سردار روم و پادشاه اشکانی ارمن در محل اردوی پاتوس ملاقات نمایند و قرار مصالحه را بدهند کربول و تیرداد هر یک با بیست سوار حرکت کرده در محل معهود بهم رسیدند و گفتگو کردند و کار صلح راست شد و شروط آن همان بود که قیصر رد نموده اشکانیان خوشوقت شدند چه مقصود خود را حاصل میدیدند کربول نیز راضی بود که این قرار را در ارمنستان داده در صورتیکه سپاهی با خود همراه داشت و هیچ آسیبی بآنها وارد نیامده و از اعتبار ایشان چیزی نکاسته بالجمله کربول قرار داد تیرداد مجسمهٔ نرون قیصر روم را در جایگاه سلطنت خود گذارد و علامتی در پایین پای مجسمه باشد تا معلوم شود تیرداد از جانب قیصر در ارمن سلطانی دارد و تیرداد به کربول قول

داد که خود بشهر روم برود و تاج پادشاهی ارمنستان را از دست قیصر دریافت نماید و برای ضمانت واطمینان بر اجرای این گفته تیرداد یکی از دخترهای خود را بعنوان گروگان بکربول داد و کربول نیز متعهد شد که در مدت اقامت تیرداد در شهر روم آنچه لازمهٔ توقیر و احترام و در خور شأن او است بعمل آید همچنین در عرض راه و منازل خاک ایطالیا تشریفات کامل برای او بجای آرند بلاش چون بخوبی نکات کار را میدانست کربول باو اطمینان داد که در خاک روم اتفاقی نخواهد افتاد که منافی با شأن اشکانیان باشد و دولت روم را قصد این نیست که اقتدار خود را نشان دهد چون بر ارمن ذیحق است تاج سلطنت اینملکرا قیصر باید بدست خود بر تیرداد دهد این قرارها در فصل تابستان سال شصت و سه میلادی داده شد اما تیرداد تا بهار سنهٔ شصت و شش عازم شهر روم نشد وجهت این تأخیر و تعویق معلوم نیست بعد از آنکه عزیمت نمود و خواست بطرف ایطالیا روانه شود زوجهٔ او و جمعی از جوانان نجیب اشکانی که از جملهٔ پسران بلاش و منوباز بودند با سه هزار نفر سوار پارتی او را همراهی نمودند تیرداد با موکبه و کوکبهٔ خود مانند پادشاهی مظفر از میان دو ثلث خاک روم عبور کرد و در همه جا او را بخوبی پذیرفتند و شرایط احترام او را مرعی و منظور داشتند از هر شهر که میگذشت آیین می بستند و اهالی شهر صداهای خود را بشعف و شادی بلند میکردند به اصطلاح خالاهور را میکشیدند سواران همه جا در خشکی راه پیمودند مگر در بوغاز هلسپونت که دردانل بوده و در میان تراس که بلغار باشد و ایللی ریکوم تا راس دریای آدریاتیک که از آنجا در شبه جزیرهٔ ایطالیا و بطرف شهر روم نزول کردند در خاک روم همه جا مخارج تیرداد و همراهانش بر عهدهٔ دولت روم بود و آنرا هر روز معادل بیست و پنجهزار تومان پول حالیهٔ ایران تخمین کرده اند و چون نه ماه این مسافرت طول کشید کلیهٔ مخارج از دوازده کرور تومان پول ما تجاوز نموده است اول ملاقاتی که شاهزادهٔ اشکانی با قیصر روم نمود در شهر ناپل بود برحسب رسم معمول در دولت روم گفتند تیرداد قبل از آنکه بقیصر نزدیک شود شمشیر خود را کنار گذارد تیرداد قبول نکرد و آخر الامر باو اجازه دادند

مورخ دیگر میگوید از سال پنجاه و یک میلادی تا سنهٔ هفتاد و هشت دو پادشاه در ممالک ایران پادشاهی کرده یعنی یکی از سال پنجاه و یک تا سنهٔ شصت و دو و دیگری از شصت و دو تا هفتاد و هشت سلطنت نموده و اسامی این دو پادشاه را بلاش اول و اردوان چهارم و بعضی بلاش اول و بلاش دوم ضبط کرده اند و پس از دقت و تعمق چنانکه در اول فصل ذکر شد معلوم میشود که این دو پادشاه باهم معاصر بوده و هر یک در یک قسمت ایران سلطنت داشته اند

مستر لنس انگلیسی معلّم علم تاریخ گوید در اواخر سلطنت اشکانیان عدهٔ کثیره مدعی پادشاهی ایران و رقیب سلطان بودند و بالجمله در حقیقت از سلاطین محسوب میشوند

در زمان بلاش اول در هیرکانی که گرگان باشد شورشی برپا شد و تا سال هفتاد و پنج میلادی امتداد داشت ممکن است اردوان چهارم یا بلاش دوم در این مدت در آن ناحیه سلطنت کرده باشد لکن پادشاه مشهور اشکانی در آن اوان که رومیان و غیرها او را می شناختند همان بلاش اول بوده است بعضی مدت سلطنت بلاش اول را از سال پنجاه و یک میلادی تا سنهٔ هفتاد و هشت که بیست و هفت سال میشود نوشته اند و میگویند در عصر او هیرکانی صاحب پادشاه مستقل شده والله اعلم

فصل بیست و سیّم

در نتیجهٔ ضمیمه شدن ارمنستان بدولت اشکانی و بعضی اخبار دیگر

چون تیرداد برادر بلاش بمیل شاهنشاه اشکانی و رضای نرن قیصر روم در سلطنت ارمنستان استقرار یافت نتیجهٔ آن این شد که فیما بین دولتین روم و اشکانی صلحی برقرار گردید که مدت پنجاه سال طول کشید و ابتدای این مصالحه که فی الحقیقه باهتمام کربول سابق الذکر سردار رومی برقرار آمد سال شصت و دو

میلادی

میلادی بود و این دو دولت باهم در کمال سلم و صفا بودند تا سنهٔ صد و یازده و زمان سلطنت و قیصری تراژان

یکی از مورخین مینویسد اول مجادلهٔ دولتین روم و اشکانی از سنهٔ پنجاه و پنج قبل از میلاد شروع کرده تا سال سی و شش پیش از میلاد امتداد یافت و قصد هر یک از این دو دولت این بود که اراضی دیگری را متصاحب نمایند و بر وسعت ممالک خود بیفزایند چون در سنهٔ سی و شش صلح کردند مدت هفتاد سال مصالحهٔ ایشان دوام بهم رسانید یعنی از سال سی و پنج قبل از میلاد تا سنهٔ سی و پنج بعد از میلاد در این سنه مسئلهٔ ارمنستان طرح شد و نوبت مجادلهٔ ثانی روم و اشکانی در رسید دولت اشکانی مصمم تسخیر ارمن گردید و دولتین بر سر این کار باهم زد و خورد میکردند تا در سال شصت و سه میلادی نتیجه که بیش داده شد تیرداد بمیل دولت اشکانی و رضا و تصدیق دولت روم بر سریر سلطنت ارمنستان جلوس نمود غایله دفع شد و دولتین صلح کردند و پنجاه و سه سال مصالحهٔ آنها استدامت یافت یعنی از سنهٔ شصت و سه میلادی تا سال صد و پانزده بعد از میلاد شک نیست که این صلح طولانی دو دولت قادر که در آنوقت مقتدرترین دول بودند برای مملکتین و اهالی ایران و روم اسباب سعادت و آسایش بوده اما چون دولتین باهم کشمکشی نداشته اند مورخین رومی و غیره متعرض ثبت وقایع و سوانح پنجاه و سه سالهٔ دولت اشکانی نشده لهذا مورخین که میخواهند از تمام حوادث و تاریخ اشکانیان و عوائد و عادات و اعمال ایشان باخبر شوند کار مشکل شده و میباید از سرچشمه های کم آب خود را سیراب نمایند و بتفاصیل و شرحهای غیر کافی قناعت کنند خلاصه آنچه معلوم است این است که بعد از رفتن تیرداد بشهر رم باز بلاش اول شاهنشاه اشکانی ایران دوازده سال زنده بوده و سلطنت نموده است وقتیکه نرن قیصر روم درگذشت دولت روم را تزلزل عارض و طاری شد و گالبا که جای نرن بگرفت بسختی راه دیار عدم پیمود و نوبت بوسپازیان رسیده دعوی قیصری کرد و مأمورین نزد بلاش فرستاده او را

ازین

از این رفتار خود مستحضر ساخت و فرهاد کان وی پادشاه اشکانی را دعوت به
مودت وسپازیان نمودند و گفتند خوب است شهریار ایران تصدیق قیصری و
سلطنت وسپازیان نماید و همان روابط حسنه و مخالصتی که در مدت هفت سال
با پیشینیان او داشته با وی داشته باشد بلاش تصدیق قیصری وسپازیان
نموده علاوه بر این در سال هفتاد میلادی در وقتیکه هنوز وسپازیان در
اسکندریه بود سفیری نزد او فرستاد و اظهار داشت که اگر میل داشته باشد
برای قوت کار وسپازیان چهل هزار سوار اشکانی برای او بفرستد که در تحت
اختیار و اقتدار او باشند وقتیکه این اظهار را بوسپازیان نمودند سرداران
او در ایطالیا پیشرفتهای خوب حاصل کرده و رقیب دیگر او پدیدار آمده
چندان احتیاجی بمدد خارجه نداشت و میدانست اگر راضی شود اجنبی بمدد
وکمک او با هموطنان وی جنگ کنند و خون ایشان را بریزند رومیها
کلیةً با او دشمن میشوند لهذا تکلیف فرستاده بلاش را قبول نکرده پیغامی
مبنی بر تشکر و امتنان برای بلاش داد و گفت بشاهنشاه اشکانی
بگوئید مملکت روم امن شده و آشوبی نیست که حاجت بحشم سواران اشکانی
باشد مأمور پادشاه بخشنودی از خدمت وسپازیان معاودت نمود
نیز بلاش در سال هفتاد و یک میلادی مأموری نزد تیتوس شاهزاده رومی
که در زغما بود و بر یهودیان غلبه کرده فرستاد و او را بجهت فتح و نصرت تبریک و
تهنیت گفت و تاج طلائی بعنوان مبارکباد برای شاهزاده جوان ارسال داشت
شاهزاده از اظهار محبت و مخالصت شهریار اشکانی زائد الوصف ممنون و
خوشوقت شده مأمور و همراهان او را احسانی شایانی نمود و بخرسندی
آنها را روانه کرد
بعد از شروح و تفصیلات مسطوره در فوق برودتی فیما بین دولتین روم
و اشکانی حاصل شد اما اثر بدی بر آن مرتب نشد تبیین آنکه کاسینوس
پاتوس حکمران سوریه (شام) بدولت روم خبر داد که شهریار اشکانی
قصد کرده است کمازن را که یکی از ایالات قدیمه سوریه است و در حمایت
وتبعیت

وتبعیت دولت روم است تصاحب نماید و آنرا ضمیمه دولت اشکانی کند و آنطیوخس
پادشاه پیر کمازن و پسر او اپیفانس را با شاهنشاه پارث در این باب مواضعه است
و اگر این قصد از قوه بفعل آید برای دولت روم اسباب اغتشاش کلی خواهد
بود چه کمازن در طرف غربی فرات واقع است و پای تخت آن سمیساط مشرف
بنقطه ایست که در آن نقطه با کمال سهولت میتوان از شط فرات عبور کرد
پس اگر اشکانیان کمازن را در تحت تملک داشته باشند راه حمله آنها بولایات
متصرفی روم یعنی کاپادوس و سلوسی و سوریه هموار و باز است بسهولت
می آیند و بر آسایش مراجعت مینمایند پس باید بزودی جلو اینکار را گرفت و
نگذاشت این مقصود بحصول موصول گردد
چون وسپازیان کمال وثوق و اعتماد را به پاتوس داشت این سخنان در او
سخت مؤثر شده وی را دارای کمال اقتدار و اختیار مطلق نمود و باو نوشت
صلاح صلاح تست بهر قسم مصلحت میدانی باصلاح اینکار اقدام کن پاتوس
چون خود را صاحب اختیار و اقتدار کامل دید با استعدادی تمام بر کمازن
راند و حمله کرد اما کسی بجلوگیری و مقاومت با او نیامد آن سوار شهر سمیساط را
متصرف شد اما بعضی از اهالی کمازن یا از آن بود که نسبتی که بآنها پاتوس داده
تهمت بود و قصد خیانتی بدولت روم نکرده بودند و میخواستند خود را در تحت
حمایت پادشاه اشکانی قرار دهند یا در خود آن قوت و قدرت را مشاهده
نمیکردند که بمیدان قشون روم آیند در هر حال انطیوخس پادشاه کمازن
میخواست بدون هیچگونه زد و خوردی برضا در روی تسلیم شود و تمکین
کند اما دو پسر او اپیفانس و کالینیکوس بعد از گرفتن پاتوس شهر سمیساط را
بهیجان آمده آنچه ممکن بود لشکر جمع و فراهم آوردند و پدر آنها انطیوخس
نتوانست مانع خیال و اقدام آنها شود آن دو جوان قدم در معرکه نهاده با
پاتوس برابر شدند و مصاف دادند یکروز از صبح تا شام جنگ در کار بود
نه عساکر روم چیزی ظفر یافتند نه پسران انطیوخس اما این پادشاه پیر در رای
خود جازم بود و کمک و همراهی بفرزندان خود ننمود بلکه از اقامت در کمازن
صرف

صرف نظر کرده باز وجه و دختر آن خود بولایت سیلیسی که تعلق بدولت روم
داشت رفت و طرسوس را اقامتگاه خود قرار داد اما اهالی کماژن و لشکرهای این
ولایت چون دیدند پادشاه ایشان جلای وطن کرده و از آن مملکت بیرون رفت
مأیوس شده از دور پادشاهزادگان دور و متفرق گشتند شاهزادگان جوان
از ناچاری و نداشتن سپاهی و استعداد جنگی راه فرار پیش گرفتند و با ده نفر
سوار بخاک شاهنشاه اشکانی آمدند و ملتجی بپادشاه پارت شدند
بلاش آن دو شاهزاده را باندازهٔ شایانی گرامی داشته حرمت نهاده پذیرائی
نمود ولی چون در محاربهٔ آنها با توبرد خیالی نداشت بامداد و تجدید استقرار
ایشان نپرداخت همینقدر نامهٔ به وسپازیان نوشت و در نامه ابراز نمود که این
دو شاهزاده را تقصیری نبوده و نسبت پاتوس بتهمت آن دو را مقصر کرده
و بعصیان وا داشته است

از سطور مورخین چنین بنظر می آید که وسپازیان قول بلاش را قبول کرده
و دانسته که اپیفانیس و کالینیکوس را جرمی نمیباشد بنا بر این در جواب شهریار
اشکانی اظهار داشته بود که کماژن از ولایت روم است و آن دو شاهزاده
با پدر خود مأذون اند که در ولایت روم اقامت گزینند و برای معاش انطیوخس
را نیز مبلغ معتدبه مقرر است و لوازم آسایش خانواده و بستگان او
بخوبی مبذول

دیکاسیوس مورخ میگوید نامهٔ که بلاش بقیصر روم در باب شاهزادگان کماژن
نوشت عنوانش از حسن ادب خارج بود یعنی در سر نامه این عبارت را نگاشته
(ارساس پاشک پادشاه پادشاهان بفلاویوس وسپازیوس سلام میرساند)
وسپازیان در جواب بلاش بطور استهزا نوشت (فلاویوس وسپازیوس
بارساس پاشک پادشاه پادشاهان سلام میرساند)

دو سه سال بعد از وقایع مزبوره باز بلاش دوچار مخمصه و زحمت شده و
تفصیل آن از اینقرار است

طایفهٔ الانی از جماعت سیت یا اسکیث که پیش از اینها در نزدیکی تانائیس

دنه باچه

و در پاچرماوتیس که دریای آزف باشد سکنی داشتند این اوقات بطرف مشرق
میل کرده و پیش آمده و بخیال افتاده که صفحات مغربی باب الابواب را
بتازند و باین قصد و نیت با اهالی هیرکانی (گرگان) که معبر معتبر دربند را
در تصرف داشتند سازش کرده از این معبر عبور نموده داخل مملکت ماد شدند
و غیر از پادشاه ماد که بر اندره در کوهها متواری ساختند بعد از آنکه تمام
اراضی این مملکت را تاراج نمودند به ارمنستان تاختند و با تیرداد نیز جنگی
کرده او را هم شکست دادند و کم مانده بود که پادشاه ارمن را بکمند گرفته
اسیر کنند بلاش چون دید سلاطین بعضی او بعضا از اخوی برادران او اینطور
مشهور طایفهٔ الانی دوچار صدمات سخت شدند نیز مهیا است طایفهٔ
مزبوره بعد از این پیشرفت بممالک خود او نیز حمله خواهند نمود سفیری نزد
وسپازیان فرستاده از وی خواهش کرد قشونی بامداد او فرستند که دفع شر آن
قوم وحشی را بقوت و اعانت آنها نماید نیز بلاش اظهار داشته که عساکر امدادی
روم در تحت ریاست تیتوس یا سرکردگی دمیسیان که از خانوادهٔ قیصری
میباشند باشد و از این شرط مقصود بلاش اینکه قشونی که بسرداری یکی از منتسبان
امپراطور کسیل شود البته عدد و عدهٔ شایان دارد یا آنکه خیال کرده بود
این دو صاحب منصب در امور لشکرکشی و فنون نظامی و حربی مهارت کامل
دارند

بعد از آنکه سفیر روم بدربار وسپازیان رسید و عرض مطلب نمود بزرگان روم
در باب رد و قبول مطلب پادشاه اشکانی بمذاکره و مباحثه پرداختند دمیسیان
خیلی مایل بود که دولت روم درخواست بلاش را قبول کند و قشونی مأمور
امداد شهریار پارتی نماید و سرکردگی آن قشون دمیسیان را باشد اما وسپازیان
تحمل این خرج و زحمت را کاری بیهوده میدانست و کلیتاً از مخاطرات نیز اجتناب
میکرد لهذا اقدامی در سوق عسکر و کمک بلاش ننمود

بعضی مورخین را عقیده اینست که چون در نامهٔ سابق الذکر یعنی در کاغذی
که بلاش برای برائت ذمهٔ شاهزادگان کماژن به وسپازیان نوشته بود در عنوان

از سلك

از مسلک ادب خارج گشته قیصر روم را از شاهنشاه اشکانی تکدّری حاصل شده لهذا در امداد وی تقاعد نمود در هر حال چون کمکی از روم برای بلاش نیامد غارتگران آلانی (در آمدند) و ارمنستان آنچه از خرابی و چپاول خواستند کردند و عدهٔ کثیری از اهالی این دو مملکت را اسیر گرفته بمملکت خود بردند و از این واقعه زمانی نگذشت که بلاش درگذشت

از سکه‌های پادشاهان جانشین بلاش یکی مورّخ بتاریخ هفتاد و هشت میلادی دست و از این سکه استنباط کرده اند که بلاش سه سال بعد از تاخت و تاز طایفهٔ آلانی وفات نموده یعنی در فصل بهار سنهٔ هفتاد و هشت

مدت سلطنت بلاش را بسیاری از مورخین بیست و هفت سال نوشته اند در عهد پادشاهی او در دولت اشکانی انقلابات روی داده و در عصر او سکه مجادلهٔ ثانی روم و ایران بانتهاء رسیده و در باب ارمنستان ظاهراً دولت روم و باطناً دولت اشکانی غالب و منصور گشته بنا بر این محقق است که بلاش اول پادشاهی قابل و مستعد و کاردان و با عزم و حزم بوده و چندین جنگ با کرپول سردار معتبر روم نموده و برتری و تفوق خود را بر پاتوس زیاده از حد بدرجهٔ ظهور و ثبوت رسانیده اگرچه چند بار دشمنهای مختلف بممالک او حمله کرده از عهدهٔ مدافعه جمله بر آمده و متصرفات سلاطین اشکانی را از دست نداده مگر هیرکانی که در زمان او جدا و مستقل شد و معلوم نیست که بعدها باز اشکانیان آن را مسخر کردند یا بحالت استقلال ماند اما از طرف دیگر ارمنستان را او ضمیمهٔ دولت اشکانی نمود خلاصه در همه جا و هر جنگ فتح و ظفر با بلاش یار بود

چون از طایفهٔ آلانی سخن راندیم لازم است از اصل و نسب آنها مطالعه کنندگان را با خبر سازیم

دیونی سیوس از علمای جغرافیا که از سنهٔ سی قبل از میلاد تا سال ده قبل از میلاد مشغول تالیفات خود بوده اول شخصی است که از طایفهٔ آلانی سخن گفته و آنها را با جماعت داسی و توریک از یک سلسله دانسته در مسطورات خود تصریح مینماید

مینماید که طایفهٔ آلانی در میان قبایل توریکی و آگاتیرسی زندگانی میکرده پلینی که نیز از نویسندگان است گوید قوم آلانی در جنوب روسیه یعنی در اوکرن جدید سکنی داشته

ژوزف و سنکا میگویند این جماعت قدری بیشتر بطرف مغرب یعنی در ساحل رود ایستر متوطن و مقیم بوده

بطلمیوس عالم معروف مینویسد طایفهٔ آلانی دو قسمت شده یک قسمت در امکنهٔ سابق الذکر زندگانی میکرده قسمت دیگر در سیتی میان ایماوس یعنی در طرف شمال مایل بمشرق دریای خزر و آن جماعت که بممالک فیروز و تیرداد حمله کردند باید از نژاد قسمت ثانی باشند و قسمت ثانی جانشین ماساژتهای قدیم و از نسل آنها بوده اتحاد جماعت آلانی با اهالی هیرکانی دلیل است که آنها از جنوب شرقی بحر خزر راه پیموده و بنا بر قول آنکه میگوید از باب الابواب عبور نموده بممالک مد و ارمنستان رانده معبر آن غارتگران باید نواحی شرقی بحر خزر باشد زمرهٔ آنها را مد گفته برخی توتن خوانده بعضی آنها را از نژاد و طایفه از جماعت فین دانسته و در زبان فین آلانی بمعنی مردان است ورکس آلانی یعنی مردان سرخ مو و بواسطهٔ این معانی است که آنها را فین شمرده بالاخره در میان قوم آلانی و جماعت اس یا اوستی قفقاز روابط و نسبت مخصوصی بوده است و یحتمل همان آلانی رفته رفته الانی شده باشد

فصل بیست و چهارم

در سلطنت اشک یا الرشا یا ارساس بیست و سیم موسوم به فیروز

جماعتی از مورخین اشک بیست و دوم را مهرداد ابن انوش دانسته و اشک بیست و سیم را بلاش اول و اشک بیست و چهارم را انوش ثانی و از این جمله است مصنف محترم کتاب تکملة العبر زمرهٔ گویند اشک بیست و سیم باردانس یا واردانس

باوارداتس نام داشته چنانکه ما خود در جلد اوّل همینطور ثبت کردیم امّا بعد استقصای ما چنین اقتضا کرد که در این مقام پیروی مستر رلنسن انگلیسی معلّم علم تاریخ را نمائیم چه او تدقیق و تحقیق بسیار در این موضوع نموده لهذا گوئیم جانشین بلاش اوّل که اشک بیست و دوّم باشد فیروز بوده که اشک بیست و سیّم محسوب میشود و فیروز را فرنگیها پاکور و پاکوروس میگویند و مستر مشار الیه این معنی را تصریح نموده و فیروز را جانشین بلاش اوّل خوانده است

بعضی فیروز را پسر بلاش گفته اند لیندزی در کتابی که در باب تاریخ سلاطین اشکانی و سکّه‌های آنها تالیف نموده میگوید فیروز نوادهٔ بلاش اوّل بود نه پسر او چیزیکه معیّن است این است که فیروز از همان سلسلهٔ بلاش است و قرابت و خویشی نزدیکی با او داشته القاب فیروز عبارتست از (اورزِدِس دیکائیوس اپیفانس فیل هلن) یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و محبّ یونان و نباید دانست که از عهد بلاش اوّل تا انقراض دولت اشکانی هر کس بر تخت سلطنت نشسته همین القاب را بخود داده همچنین باید معلوم باشد که از زمان بلاش اوّل ممالک اشکانیان تجزیه شده یعنی در یک عصر دو یا سه پادشاه اشکانی یا چهار هر یک در قسمتی از ممالک مزبوره سلطنت کرده اند

فیروز هنوز غیر ملتحی بوده که بر تخت سلطنت جلوس نموده و صورت بیموی او روی سکّه‌های اوّلیهٔ او مشاهده میشود و از مسکوکات سلاطین اشکانی چنین مستفاد میگردد که این پادشاه اقلاً تا سال نود و سه میلادی پادشاهی کرده و ممکن است مدّت سلطنت او خیلی بیش از اینها باشد چه اوّل تاریخی که روی سکّهٔ خسرو جانشین فیروز دیده شده سنهٔ صد و ده میلادی میباشد از این قرار میتوان گفت مدّت ملک فیروز تقریباً سی سال بوده است

اگر چه از زمان بلاش اوّل تاریخ اشکانیان دارای شرحهای کافی نیست

و مجهولات آن اوان و سنین بر معلومات مطلوبه میفزاید امّا از روی تتبّع و تفتیش میدانیم در سلطنت فیروز سوانح عظیمه و مهمّه سانح نشده بعضی حوادث غیر عمده که حادث گشته از قرار ذیل است

فیروز با اهالی داس روابط مودّت داشت و داس از ممالک قدیمهٔ فرنگست در میان نهر دود خانهٔ هنگری و رود دانوب و دریای سیاه و دِنی‌استر رودخانهٔ اطریش واقع سکنهٔ داس با دمیتیان و تراژان قیصر روم خصومت و جنگ داشتند و اخرالامر مقهور و مطیع تراژان شدند و رئیس این جماعت داسی دسه بالوس نام داشت و با فیروز اشکانی مربوط و همین ارتباط و بعضی چیزهای دیگر صلح دولتین روم و اشکانی را اخرالامر بهم زد

نیز گویند شخصی در زمان فیروز خروج کرده ادّعا نمود که من پسر قیصر روم میباشم فیروز از او تقویت مینمود بلکه او را بر این دعوی تحریض و ترغیب میکرد و از کارهای معروف و معتبر فیروز توسیع و تزئین شهر طیسفون است از بلاد سا این که فرنگیها آن را ستزیفن میگویند و این شهر پای تخت فیروز بوده است دیگر از اعمال فیروز اینکه سلطنت ولایت اسرهوئن را اکرادس پای تخت آن بوده و شهر معروف آن امروز اورفا است بر شاهزادهٔ آن ناحیه فروخت

یکی از مورّخین گوید پزودو نرون که نسبت بدولت روم و دمیتیان قیصر رایت مخالفت و عصیان برافراشته بود در سنهٔ هشتاد و نه میلادی و سال نهم امپراطوری قیصر بمملکت پارت آمده بر فیروز اشکانی ملتجی شد فیروز بتقویت و حمایت او میلی داشت امّا چون دید باید با دولت روم بهم زند و ممکن است از این فقره نتیجهٔ خوبی حاصل نشود و مبتلا بزحمت و خسارت جنگ دولت با اقتدار روم شود از این خیال و قصد درگذشت

نیز در رابطهٔ فیروز با داسه بالوس رئیس جماعت داسی گوید در یکی از تاخت و تازها که داسها در اوایل دولت دمیتیان در موزیا کردند یکنفر یونانی را که کالیدروموس نام داشت اسیر نمودند این شخص ظاهراً یکی از اعاظم روم بوده و آقای او موسوم به لیبریوس ماکسیموس رئیس جماعت داس آن اسیر را بسمت

هدیه و تعارف برای فیروز پادشاه اشکانی فرستاد و کالی دروموس ملقب التقا
پادشاه پارتی شده سالها در خدمت او بسر برد

اما فروش ولایات اسرهوئن بشاهزاده این ناحیه که ابکار یا ابکاروس نام داشت چندان مطلب مهمی نبوده و جهت آن شاید خالی شدن خزانه فیروز بوده است زیرا که این پادشاه مبلغ گزافی بمصرف توسعه و زینت شهر طیسفون رسانید و خزانه خود را بر سر اینکار خالی ساخت از این جهت سلطنت آن ناحیه را بفروخت که باز خزینه دولت اشکانی را نقودی باشد نیز چون در آن اوان سلاطین محکومه و تابعه اشکانیان برای آنکه دارای نشر و اسم پادشاهی شوند مبلغی پیشکش مانند بشاهنشاه اشکانی میدادند و این اسم و رتبه با آنها مبذول میشد ممکن است فروش سلطنت یا ولایات اسرهوئن هم از آن قبیل باشد و یحتمل که فقط ابکار اینکار را کرده باشد چیزیکه مسلم است این است که بعد از تقدیم وجهی که از فیروز و اسم پادشاهی یاز سلاطین اسرهوئن در تبعیت اشکانیان بودند و اختیار مطلق نداشتند بلی آنها وقتی مستقل شدند و سکه بنام خود زدند که خود را تابع دولت روم قرار دادند و اظهار اطاعت بآن دولت نمودند

از سوانحی که در عهد سلطنت فیروز بالنسبه مهم است اغتشاش و جنگهای داخله است و معلوم میشود مدعیها برای سلطنت پیدا شده بدعوی برخاسته اند و تا حدی کار را از پیش برده اند آنقدری که از تصفح تواریخ و سیر معلوم و مستفاد میشود این است که در سنه هفتاد و نه میلادی ارد و آن نامی در یک قسمت از ممالک اشکانی پادشاهی داشته و باید یکنفر دیگر هم در قسمت دیگر سلطنت کرده باشد زیرا که دو سکه از سلاطین اشکانی و از آن زمان بدست است روی هر یک صورت سری است و هیچیک از آن دو سر شباهتی بسر فیروز ندارد پس معلوم میشود دو نفر در آن اوقات هر یک در خطهء از ولایات و بلاد اشکانی سلطنت داشته که با خود فیروز سه پادشاه میشوند معاصر یا بعد یکدیگر و البته آن دو پادشاه با فیروز جنگها داشته اند و برای او اسباب مخمصه و زحمت کلی

بوده

بوده

اما سنه مسطوره در فوق یعنی سال هفتاد و نه میلادی که ارد و آن در قسمتی از ممالک اشکانی سلطنت مینموده همان سالی است که تیتوس پسر وسپازیان در مملکت روم قیصری یافت و بر تخت شاهنشاهی جلوس کرد و در همین سال کوه آتش فشان معروف وزو و در ناپل از ایالات ایطالیا بشدت بنای آتش فشانی را گذاشت و شهر هرکولا نوم و پمپئی را در زیر مواد آتش فشانی نمود و پلین حکیم طبیعی که بلینیاس معروف باشد و از اجله حکمای روم در این آتش فشانی تلف شد

در باب سکه که گفتیم در اوان سلطنت فیروز ضرب شده و هیچیک از آن از فیروز نیست از سلاطین دیگر است

مستر لنس انگلیسی معلم علم تاریخ میگوید سکه در موزه انگلیس است و صورت سری روی آن نقش شده و بزعم بعضی آن سر ارد و آن نام میباشد و این سکه مورخ بتاریخ سال هشتاد و یک میلادی است نیز سکه دیگر هست روی آن هم صورت سری است و بعضی آنرا سر بلاش که بعد از خسرو جانشین فیروز سلطنت کرده پنداشته اند در هر حال سکه های دیگر از مهرداد بدست است که چند قطعه از آن در اواخر دولت و سلطنت فیروز ضرب شده و چند قطعه دیگر در اوایل پادشاهی خسرو جانشین او و عبارتی که روی سکه مهرداد نقش است بوضع خطوط مشرق زمینی یعنی از راست بچپ نوشته شده نه مثل خطوط یونانی و فرنگی از چپ براست و از آن عبارت معلوم میشود که سلطنت مهرداد در اقطار مغربی ممالک اشکانیان بوده نه در نقاط شرقی و حاصل کلام اینکه در زمان سلطنت بلاش ممالک اشکانی مجزا و صاحب دو پادشاه شد و در عهد فیروز چنین مینماید که سه پادشاه در یک عصر سلطنت کرده و این وضع در دولت اشکانی دایر و برقرار بوده بلکه گاهی چهار پادشاه اشکانی در ممالک وسیعه اشکانیان صاحب تخت و تاج و اسم و رسم پادشاهی شده اند و اختلاط و التباس تاریخی و لغزشها هم از این رو میباشد چه آن

سر پادشا

سه پادشاه یا چهار پادشاه هر یک خود را فرزند اشک و وارث حقیقی سلطنت خوانده و همان القاب سلاطین بزرگ اشکانی را بخود داده و در قسمتی از ممالک اشکانیان فی الحقیقه صاحب حکم و اختیار و اقتدار بوده و رعایا آنها را پادشاه میدانستند و ممکن که شاهنشاه مینامیده اند و مورخین گاهگاه اشاره باین مطالب کرده اند و رومیها چون با دولت اشکانی روابط صلح و جنگ داشتند بهتر از سایر ملل از اینوضع مطلع و آگاه بوده اند چنانکه دیکاسیوس در انتهاض تراژان قیصر روم بطرف بابل میگوید از جانب دولت اشکانی مقاومت و جلوگیری درستی از قیصر و عساکر او نشد معدودی بمدافعه پرداخته و کار نمایانی نکردند زیرا که جنگهای ملکی و حروب داخله دولت پارت را ضعیف کرده بود

یک نکته دیگر را نیز باید ملتفت شد و آن این است که دولت روم در زمانی که ممالک اشکانی مجزا گشت با پادشاهانی از اشکانیان رابطه داشت که در طیسفون اقامت داشتند و مملکت جزیره (مزوپوتامی) و ماد باین آنها را بود

این بود سوانح عهد سلطنت فیروز اما وفات و مدت ملک او در این هر دو جزء اختلاف است اکثر مدت سلطنت فیروز را سی سال نوشته و بعضی کمتر گفته و سال وفات او بقول راجح سنه صد و هشت میلادیست و زمره یکی دو سال بعد گفته اند

از فیروز دو پسر ماند یکی را نام اگزه دارس دیگری موسوم به پارتاماز یریس اما مجلس شورای دولتی اکابر پارت هیچیک از این دو پسر را قابل سلطنت ندیده و ندانستند لهذا تاج پادشاهی را بر سر خسرو برادر فیروز گذاشتند

یکی از مورخین گوید وقتیکه فیروز درگذشت دولت روم با دولت اشکانی حالت کدورت و نقار داشت و مهیای جنگ با این دولت و چون در آنوقت مخاربه با دولت روم کاری آسان نبود پس میبایست پادشاه اشکانی که با چنان دولت با قوتی میخواهد مصافه دهد و برابری نماید مردی کاردیده

و مجرب و پیری دانشمند باشد و پسران فیروز هر دو جوان و نیازموده و جنگ ندیده بودند لهذا مجلس شورای بزرگان اشکانی مصلحت در سلطنت هیچیک از آن دو شاهزاده ندید این است که آنها محروم ماندند و تخت و تاج خسرو را شد

مورخ دیگر گوید فیروز در اواخر عمر خود چندنفره دلتنگی از تراژان قیصر روم بهم رسانیده و در حالت دفاع بود از اینمطلب چنین استنباط میشود که دولت روم در کار حمله کردن بر ممالک اشکانی بوده و شاهزادگان پسران فیروز را اینوضع دولتی از تاج و تخت محروم نموده است

فصل بیست و پنجم

در سلطنت اشک یا ارشک یا ارساس بیست و چهارم که خسرو نام داشت

چون فیروز پادشاه اشکانی در سال صد و هشت میلادی یا قدری دیرتر درگذشت و نوبت سلطنت خسرو شد کلیه وضع مشرق زمین یعنی ضعف و اختلال امور دولت اشکانی و حال ارمنستان مقتضی گشت که دولت روم بخیال تسخیر ممالک مشرقی افتد تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه چون تیرداد اشکانی پادشاه ارمن در حدود سنه صد و ده میلادی وفات نمود فیروز یکنفر از پسران خود را که اکزدارس یا اگزیدارس نام داشت بسلطنت ارمنستان برقرار کرد و بعضی گفته اند اکزدارس را خسرو جانشین فیروز پادشاهی آن مملکت داده در هر حال این شاهزاده در ارمن بسلطنت پرداخت بدون اینکه اذن و اجازه از دولت روم بخواهد و خود را در تحت حمایت و تبعیت آن دولت بداند تراژان قیصر روم چون در آن اوان در طرف مغرب با طایفه داسی یا داسیا زد و خوردی داشت و مشغول بود ابتدا این حرکت و وضع پادشاه ارمنستان را تحمل نمود اما بعد از آنکه در سال صد و چهارده میلادی داسها بکلی مقهور و مطیع تراژان شدند و از کار آنها فراغت یافت بخیال آسیا افتاد

وتهیهٔ سوق عسکر پرداخت که تفوق و تسلط دولت روم را در مشرق برقرار دارد؛
چه سلطنت اشکانیان را در حالت ضعف وانکسار میدید و برای اجرای مقاصد خود
بهانهٔ خودسری و استقلال پادشاه ارمنستان را بدست داشت

چون در اینوقت ممالک اشکانیان مجزا شده بود فی الحقیقه آن قدرت و استعداد را
نداشت که با دولتی مقتدر یعنی دولت روم که از هر جهت خاصه از بابت امور نظامی و
قشونی در آن عصر در اول رتبه و درجه شمار میآمد برابری نماید تقریباً تا زمان سلطنت
خسرو دویست و پنجاه سال بود که سلاطین اشکانی سلطنت کرده و اکثر از آنها دارای
قدرت و عده‌ئی بودند که گاه در پیشرفت کار برومیها میچربیدند و آنها را مغلوب
میساختند و فی الواقع دولت روم حریف و هماوردی که داشت فقط اشکانیان بودند
که لشکرکشیها و فتوحات بزرگ مینمودند بعد از آن مدت متمادیی در عهد سلطنت
خسرو بلکه فیروز آخر شوکت و حشمت دولت پارت رو بزوال نهاده اوان هبوط و تنزل
آنها شد و این سبک و سیره و راه و روش در عهد قدیم شایع بوده و اکثر دول همین حالت را
داشته در ابتدای طلوع و شروق خیلی درخشان و در اواسط بحالت متوسط و پس از چندی
توسط میل افول نموده اند خلاصه دولتی که حدود ممالک آن از یکطرف بشط فرات و
از طرف دیگر برود سند از جانبی به جیحون و از سمتی به دریای محیط جنوبی یعنی محیط هند میرسید
مستعد تنزل و ضعف گردید و اسباب انحلال و اضمحلال آن فراهم آمد

یک چیز هم از خارج کار داخلهٔ ممالک مشرقی را مغشوش میکرد و آن استعلای لوای دین
مسیح علیه السلام بود که هر قدر رواج و شیوع آن زیاد میشد بواسطهٔ نفاق و اختلاف
متدینین دین جدید و ادیان سابقه کار خلاف و اغتشاش بالا گرفت و مخصوصاً یهودیها
که دوچار صدمات میشدند و از صاحبان مذاهب دیگر بشدت تنفر داشتند دسته دسته
از اوطان خود مهاجرت کرده بممالک مشرق میآمدند و در این نواحی منتشر و متفرق میشدند
و وجود آنها اسباب تفرقه و دوروئی و نفاق مردم با یکدیگر میشد و رشتهٔ اتفاق مردم را
میگسست و معلوم است مملکتی که اهالی آن اکثر با هم در عالم خصومت و عداوت اند هرج
و مرج میشود و قوت حکومت و دولت مبدل بضعف میگردد

تراژان قیصر روم بدرستی از این حال باخبر بود و میدانست ناحیهٔ شرق مانند جسدی است

که اعضا و ابعاض آن در کار تلاشی است و برای مداخله در کار این سرزمین و اجرای
مقاصد خود وقتی بهتر از حالا نیست باید دامن همت بر کمر زد و رایت اقتدار و اعتلای
دولت روم را در آن امکنه بلند کرد و آن هیکل و پیکر متلاشی را باز جمع آوری نمود و محل
تمدن قدیم دنیا را متصرف شد و ممالکی را که نام آوران یعنی سناسریب و ساردانا پال
و سیروس (کورش) و دارا و اسکندر مالک بودند گرفت و ضمیمهٔ دولت باعظمت روم
ساخت

(سناسریب یا سناخریب از ملوک کشورگشای آشور یا آسیری بوده فتوحاتش معروف
و در منظم نمودن امور دولت مشهور است و ساردانا پال نیز از ملوک همین مملکت و آخرین
پادشاه است از خانوادهٔ سمیرامیس ملکهٔ بابل اما تاریخ این خانواده بافسانه شبیه تر است
تا بحقیقت)

تراژان خیلی میل داشت جهانگشائی باشد مثل اسکندر کبیر و اگر بدرجهٔ فاتح مقدونیه
دارای شهرت و افتخار نگردد اقلاً تقلید آن قهار با اقتدار را در آورده باشد لهذا با استعداد
نظامی بسیار خوبی در سال صد و چهارده میلادی اقدام و آغاز لشکرکشی نمود خسرو پادشاه
اشکانی که حریف را بزور میدید بدفع محمصه و اطفای این شراره سفارتی مأمور دربار
دولت قیصری کرد و آنها در فصل پائیز سال مذکور عازم شده در شهر آتن پای تخت یونان
بحضور تراژان باریافته بعضی هدایا و تحف از جانب خسرو تقدیم نمودند و خطابی مبنی بر
میل بصلح اظهار داشتند و گفتند پادشاه اشکانی برادرزادهٔ خود شاهزاده اگزدارس را
از سلطنت ارمنستان معزول کرده چه رفتار آن شاهزاده اسباب رنجش دولت روم شده
و چون ارمنستان را پادشاهی باید خواهش مینماید که تراژان سلطنت پارتامازیریس برادر
اگزدارس را در آن مرز تصدیق نماید و این شاهزادهٔ اشکانی مثل تیرداد تاج پادشاهی
ارمنستان را از دست قیصر روم میگیرد و خود را در تحت حمایت و تبعیت تراژان میداند
و چون این کار باین شکل پرداخته شود دولتین روم و اشکانی دارای همان رابطه و اتحاد
و معاهده خواهند بود که بلاش و نرون باهم برقرار نمودند شأن و اعتبار دولت روم ظاهراً
محفوظ میماند و ارمنستان در معنی در تحت حمایت دولت اشکانی میباشد

اگر واقعی مقصود تراژان حفظ شأن و اعتبار ظاهری دولت روم بود البته عمل بهمین جا

وهمین وضع ختم میشد اما قیصر چنانکه گفتیم خیال مملکت ستانی داشت نه تنها ارمن بلکه تمام مشرق را میخواست بلاواسطه در تحت تصرف داشته باشد این بود که فرستادگان خسرو را بخوبی نپذیرفت و تحف و هدایای آنها را قبول ننمود و گفت روابط و مودت سلاطین با یکدیگر بکردار است نه بگفتار چون بمملکت شام رسیدم باقتضای وقت و حال حرکت خواهم کرد حالا موقع جواب دادن نیست بعبارت اخری الجواب کما تری لا کما تقری

مامورین خسرو بی نیل مرام بلکه خائب و خاسر از حضور قیصر مراجعت کردند و پادشاه اشکانی منتظر شد که ببیند چه پیش میآید تراژان تقریباً در اواخر پائیز از آتن بانطاکیهٔ شام آمد و اسباب تجمل و جلال و استعداد لشکری خود را در این شهر آراسته که میتوان گفت در آنوقت پای تخت سوریه بود حاضر و مهیا کرد که سال بعد بجدال و قتال پردازد

ابکار شاهزادهٔ حکمران اسرهوئن که چندی قبل از این تاریخ مبلغی به فیروز تقدیم کرده و در حقیقت پادشاهی این ناحیه را ابتیاع کرده بود چند نفر را در فصل زمستان مامور حضور تراژان قیصر کرده بعضی هدایا بدربار امپراطور روم فرستاد و اظهار مخالصت نمود

پارتاماز یریس شاهزادهٔ اشکانی که میخواست سلطنت ارمنستان او را باشد نیز نامهٔ ارسال و مرسول را بدربار قیصر گذاشت و خود را پادشاه ارمن خواند اما از دربار قیصر جوابی برای او نیامد این شاهزاده چون مردی ملایم و نرم بود بصواب دید مستشاران خود بر آن شد که باردوی رومی رود و از دست قیصر تاج سلطنت ارمنستان بگیرد و اجازهٔ پادشاهی این مملکت را تراژان شفاهاً باو بدهد یعنی همان کاری را که نرون کرد این شاهزاده تجدید نماید و چنانکه او از نرون صاحب افسر گردید این از تراژان مالک دیهیم گردد اما از آنطرف تراژان با اهتمام تمام در تهیهٔ کار و جنگ و حمله بود و قشون متوقف در شام را منظم و مرتب مینمود چه مدتی بود جنگ نکرده بودند بیکاری و اثر هوای مملکت آنها را از نظم انداخته و در حالت تفرقه داشت آخر الامر فصل بهار رسید و تراژان قیصر با اردوی خود حرکت کرده متدرجاً تا سمیساط بطرف

سرچشمهٔ شط فرات آمد در امتداد این راه و اثنای طی آن چندین حکمران و شاهزادهٔ نیمه مستقل باردوی قیصر آمده باو اظهار اطاعت و انقیاد و تبعیت نمودند و او بلاد ساتالا و الگیا را که از شهرهای ارمنستان و در حوالی شط فرات بود متصرف شد و در شهر الگیا بود که پارتاماز یریس شاهزادهٔ اشکانی با معدودی از خواص خدم خود باردوی رومی آمدند مجلسی برای ملاقات شاهزادهٔ پارسی منعقد شد و آن شاهزاده چون بآن مجلس ورود کرد در حضور اکثر از صاحبمنصبان و سپاهیان روم تاجی را که بر سر داشت برداشته در پایین پای امپراطور و قیصر روم بر زمین گذاشت و متوقع بل مترصد بود که تراژان فوراً آن تاج را بردارد و باو مسترد سازد و باین وضع بی مخمصه مالک مملکت ارمن گردد اما تراژان هیچ حرکت نکرد و اقبالی باین مطلب و مأمول پارتاماز یریس ننمود و لشکریان که مخصوصاً در اینموقع بسلام قیصر آمده بودند صداها را بلند کرده او را بعنوان امپراطوری سلام دادند و تبریک و تهنیت گفتند که بدون خون ریزی تاج سلطنت ارمنستان نصیب او در آمده است پارتاماز یریس که اینحال بدید دانست فریب خورده است بخیال فرار افتاد اما وقتی درست ملتفت شد فهمید بیچاره محبوس است قشون رومی دور او را دارند و نمیگذارند بجائی برود علاج واقعه را درخواست نمود که شخصاً بحضور قیصر برود مسئول او مقرون بقبول شده وی را بسراپردهٔ تراژان بردند و در آنجا او بعضی مطالب اظهار نمود تراژان اعتنائی بگفتار او نکرده بلکه همه را بطور بی اعتنائی رد کرد و ضمناً باو فهمانید که تاج سلطنت ارمن را از او بجرم و جریمه گرفته اند و برای رفع بعضی اکاذیب و حرفهای دروغ که شهرت کرده تکلیف او این است که بار دیگر بحضور قیصر حاضر شود و استدعائی که دارد بعرض رساند و حکم و فرمایش امپراطور یعنی جواب او را اصغا نماید پارتاماز یریس که از شاهزادگان اشکانی و دارای خوبی بود با شهامت و جلادت و بزرگی آمیخته آشکارا و بدون خوف بزبان آمده گفت جهتی ندارد که من تن بذلت در دهم نه شکست خورده ام نه در جنگ دستگیر شده ام خود بمیل خاطر و بپای خود باینجا آمدم که با سالار رومی ملاقات کنم و محض احترام دولت روم تاج سلطنت ارمنستان را از او دریافت نمایم چنانکه تیرداد قبل از من این تاج را از نرون دریافت نمود علاوه بر این من هرگز گمان نمیکردم از رئیس ملت و دولتی که مدعی تمدن و تربیت است نسبت بمن خلافی بظهور رسد و من طرف تعدی

شوم و صدمه بمن وارد آید یا کسی مانع شود که من با امنیت خاطر مراجعت نمایم
ترازان گفت من تاج سلطنت ارمنستان را هیچکس نخواهم داد آن مملکت ایالتی است
از ایالات روم و باید یکنفر والی و حکمران رومی در آن حکومت نماید اما پارتاماز یریس هرجا
که میخواهد برود از ملازمان و خدام او آنها که از اهالی پارت هستند نیز مختارند که با او
بروند اما هرچه نوکر ارمنی با اوست باید بمانند چه رعایای دولت روم میباشند و قیصر
روم یا دولت مشار الیها اذن نمیدهد از رعایای او در خدمت سلاطین و شاهزادگان
اشکانی باشند

بعضی از مورخین که از آنجمله است دیکاسیوس رومی رفتار زشت ترازان قیصر را نسبت
به پارتاماز یریس شاهزادهٔ اشکانی ثبت نموده اما نه چنانکه فطرت پست و سوء اعمال او را
کما هو ظاهر و آشکار ساخته باشند جماعت دیگر خاصه فرنتو و آریان که هردو با ترازان
معاصر بوده آنواقعه را تشریح و توضیح کرده اند آنها میگویند اگرچه ترازان پارتاماز یریس را
مختار کرد و گفت هرجا میل دارد برود اما فی الحقیقه مقصودش این نبود که آن شاهزاده
بسلامت معاودت کند و بممالک اشکانیان و سلاطین با واجداد خود بازگشت نماید
بلکه قصد اتلاف و اعدام او داشت چنانکه دسته قشونی مامور اینکار نمود و بآنها گفت بعد
از عزیمت پارتاماز یریس و دور شدن او از اردوی قیصر وی را تعاقب و دستگیر نمایند
و اگر بنای درشتی و جدال گذارد فوراً او را بقتل رسانند

زمرهٔ از مصنفین گویند ترازان قیصر روم ابتدا خیال کشتن و هلاک نمودن شاهزادهٔ اشکانی را
نداشت بعد از آنکه شاهزاده از اردوی او براه نهاد و دور شد قیصر را خیال گرفت و باخود
اندیشید که پارتاماز یریس چون از نسل و نژاد اشکانیان است و آنقوم ظاهراً رشید و دلیر
میباشند ممکن است این شاهزاده فسادی برای قیصر بپا کند و او را بمرارت و غائلهٔ جنگ
و ستیز که عاقبتش معلوم نیست دوچار سازد این بود که جمعی را از عقب سر او مامور کرد که
بروند و شاهزاده را مقتول نمایند در هر حال لشکریان و مامورین ترازان خود را به پارتاماز یریس
رساندند و او را بکشتند و این نابکاری و غداری باسم قیصر در بطون کتب ثبت و مخلد ماند
ترازان و هواخواهان او دانستند که قتل شاهزادهٔ اشکانی که سلماً بملاقات و حضور قیصر آمده
بدنامی عظیمی است و هرکس این رفتار ناهنجار را زشت میشمارد و مرتکب را از آمر و مامور

ملامت

ملامت میکنند بخیال افتادند که پی را گم کنند و تقصیر را بگردن اگزدارس برادر پارتاماز یریس
وارد آورند و چنین شهرت دادند که اگزدارس چون قبل از پارتاماز یریس در ارمنستان
سلطنت کرده چشم بتخت و تاج آن مملکت داشته و بدین اسباب قتل برادر را فراهم
آورده نیز گفتند شاهزادهٔ پارتی در ملاقات قیصر روم از حدود معلومهٔ مقرره تجاوز و تخطی
کرده و خود را مقصر نموده کیفر و مجازات خود را دید اما همه کس دانست و فهمید که این جمله
حیل و دروغ ترازان و هواخواهان اوست و رنگ گلگون خون شاهزادهٔ بیگناه روی قاتل
جابر را سیاه داشت و آنها که بیغرض بودند میگفتند فرضاً شاهزادهٔ اشکانی هم تقصیری
کرده باشد سزاوار این بود بگذارند سالماً آن بیچاره بوطن خود بازگردد و عاقبت خود ترازان
قیصر هم بر زبان آورد که وی آمر و باعث هلاک پارتاماز یریس بوده است

بعد از کشته شدن پارتاماز یریس اهالی ارمن بکلی مطیع و منقاد قیصر گشتند و خسرو پادشاه
اشکانی که میبایست بخونخواهی شاهزادهٔ پارتی برخیزد بعلاوه حقوق دولت اشکانی را
در سلطنت ارمنستان بزور اسلحه ثابت و برقرار سازد هیچ جنبش و کاری نکرد و ساکت نشست
و در صدد انتقام و احقاق حق برنیامد و بعضی به ترازان گفتند اگزدارس شاهزادهٔ اشکانی
در سلطنت ارمن ذیحق است و چون خسرو با او بدرفتاری کرده اگر قیصر او را بپادشاهی
ارمن برقرار و نایل دارد البته در تحت حمایت و تبعیت دولت روم جای میگیرد و از جهت این
امتنان با دولت مشار الیها دوست و متحد میشود اما این حرفها هیچ بخرج قیصر نرفت و گفت
این ورق بکلی باید برگردد و ارمنستان کبیر و صغیر یکباره از ولایات روم محسوب شود و مسئله
از همین قرار استقرار یافت

چون ترازان از خیال ارمن فراغت یافت بکار سایر همسایگان پرداخت با بعضی بنای مودت
و اتحاد را گذاشت برای اهالی البانی پادشاهی معین کرد و با طوایفی که در آن حدود بودند بنای
و مبانی قدرت و عظمت خود را مشید نمود و به ملل و قبایلی که در آن صفحات بودند خبر داد
که دولت روم امروز دارای شان و مرتبتی است که جمیع سلاسل حتی اقوام ساکنه در اقصی بلاد
شرقی باید تمکین آن دولت نمایند و او را مقدم بر تمام دول دانند

طوایف و مللی که دولت روم آنها را مطیع و منقاد میخواست طوری از دولت مشار الیها
حساب بردند و خائف شدند که هرکس میگفت استیلا و تسلط دولت روم بر قسمت عمدهٔ

از کرهٔ

کرهٔ زمین مسلم گردید واین خود کاری و مطلبی عمده بود اما این چیزها تراژان حریص را منفعلا
و آرام نمینمود و باید دانست که اینهمه اعمال در ظرف مدت یکسال صورت پذیر گشته و بعض
اینکه امور شمال شرقی بر طبق دلخواه قیصر بنظام رسید و در قلاع و حصون و بلاد و نقاط مهمهٔ
ارمنستان قشون ساخلوی و قراول گذاشت بطرف جنوب عطف عنان کرده بشهر ادیس
پای تخت ولایت اسرهوئن آمد و ابکار سلطان این ولایت را چنانکه میخواست خاشع و مقهور
ساخت چه ابکار تا آن وقت مردد بود که بکدام یک از دولتین روم و اشکانی اظهار خلوص
و اطاعت نماید و بعضی از رؤسای دیگر نیز همین حالت را داشتند پس از منقاد شدن ابکار
یکنفر دیگر از صاحبان ولایت که مانی زار یا مانی زارس نام داشت و با خسرو در حال نزاع
با تراژان متحد شد از مانی زار گذشته رؤسای دیگر هم بودند که میل داشتند با تراژان
متحد شوند و خود را در تحت حمایت او قرار دهند اما چون او را مرد درست قولی نمیدیدند
اعتمادی بدوستی او نداشتند و نمیدانستند از اینکار بهره و صرفه خواهند برد یا نه بالاخره
وقت شد که عساکر رومی بر متصرفات اشکانیان حمله کنند و شروع بجنگ نماید دو دسته
قشون تراژان به دو ناحیه بلاد جزیره و بین النهرین یا مزوپوتامی یورش بردند و هر دو محل را
مسخر نمودند نصیبین و اماکن گردنشین آن رومیها شد و هنوز زمستان نرسیده بود که تمامهٔ
علیای بین النهرین فرات و دجله را لشکریان روم گرفتند و شهر سنجار را که در حد و سلسلهٔ
کوه سنجار واقع شده نیز تصاحب کردند مختصر مزوپوتامی یا بلاد جزیره یکی از ایالات روم
شد و رومیها بعضی مدالها سکه زدند و شکل و صورت تراژان را که فاتح این مملکت بود روی
مدالها نقش کردند و نقشهٔ ولایاتی را که مسخر کرده بودند در زیر پای قیصر کشیدند مجلس سنای
روم یعنی مجلس شورا برای اینکه تراژان قیصر قسمتی از ممالک اشکانیان را از ید تصرف آنها
منتزع ساخته باو لقب پارتیکوس دادند یعنی مغلوب کنندهٔ پارتها

بعضی از مورخین گویند در فصل زمستان نصیبین یا ادیس معسکر تراژان قیصر روم بود ولی
از یادداشتهای قدیم چنین مستفاد میشود که برای گذراندن زمستان قیصر به انطاکیه مراجعت
کرده اما سرداران و سرکردگان خود را در اماکن مفتوحه گذارده که آنچه تهیه برای جنگ سال
بعد لازم است بنمایند و از جملهٔ دستور العملها که داده بود اینکه در نصیبین چون چوب و تخته‌های
خوب محکم بدست میآید در اینجا یک دسته کشتی بزرگ بسازند که آذوقه و مهمات حربیه که

برای

که برای سنهٔ آتیه مهیا میشود با آنها حمل کرده ببرند در نقطهٔ مساعدی از سواحل دجله
یعنی در آنجائی که دجله از کوهها خارج گردیده بزمین مسطح میرسد بالجمله کارگذاران
قیصر هر یک در جای خود مشغول کار بودند و قیصر در انطاکیه آسوده میزیست که در
پانزدهم ماه دسامبر همانسال یعنی سنهٔ صد و پانزده میلادی زلزلهٔ عظیمی در پای تخت
باشکوه شام که همان انطاکیه باشد شد و نظیر آن زلزله در آن صفحات تا آنوقت شنیده
نشده بود اغلب عمارات شهر را زلزله خراب کرد از آنجا که قیصر روم در انطاکیه اقامت
داشت جماعت کثیری هم از غربا و اهالی خارجه بآنشهر آمده هر یک قصد کاری و خیالی
داشتند عدهٔ وافری از سکنهٔ بلد و از واردین و غربا در زیر خرابه‌ها از صدمهٔ زلزله جان
بدادند و بسیاری از بزرگان و صاحب منصبان ذیشان روم نیز راه دیار عدم گرفتند از جمله
مسو پرونی لانوس پدو بود که در آنسال در روم سمت کنسولی داشت و کنسولها در روم
در آن وقت حکم صدر اعظم داشته و در دولت جمهوری دو نفر کنسول زمام مهام جمهور
و امور دولت را در دست داشتند مختصر در این زلزله خود تراژان قیصر نیز دوچار خطر شد
یعنی عمارتی که در آن مقیم بود بنای خرابی را گذاشت قیصر متوحش شده خود را از پنجرهٔ عمارت
بیرون انداخت و قبل از بیرون آمدن قدری آوار هم روی او ریخته ولی صدمهٔ کلی باو وارد
نیامد

بعد از آنکه زلزله رفع شد و زمین قرار گرفت بازماندگان آسوده نشدند چه تقریباً کمتر
از نصف مردم شهر هلاک شده و نصف بیشتر که مانده بودند اولاً در حالت سوگواری
بودند ثانیاً منزلی که در آن اقامت کنند نداشتند بالفرض هم خانه و عمارتی از آسیب زلزله
محروس و محفوظ مانده چون میان اهالی شهرت یافته بود که کوه مُن کاریوس یا مُن ماسیوس
که در طرف جنوب غربی انطاکیه و مشرف بشهر است از زلزله متلاشی خواهد شد و پاره‌های
آن روی شهر خواهد ریخت لهذا این خیال مردم را بوحشتی عظیم انداخته بود
صدمهٔ زلزله و خوف و وحشت آن اختصاصی بشهر انطاکیه نداشت بلکه اکثر بلاد شرقی
گرفتار این بلیه و محنت گردیدند و زحمت کلی دیدند در ولایات آسیائی دولت روم چهار
شهر که موسوم به الیا و میرینا و پیتانه و سیمه بود بکلی خراب و منهدم شد در یونان نیز دو شهر
و در گالاسیا سه شهر یکباره نابود گشت همانا دولت روم بواسطهٔ زور و اسلحه و اعتباریکه

تازه

تازه حاصل کرده بود بخود بالیده واورا عجب و غرور گرفته مشیت ازلی میخواست بر آن
دولت معلوم کند که انسان هر قدر که صاحب عدت و شوکت شود فاعل غرور نباید
و بنا باید باسباب و اوضاع ناپایدار عالم مغرور گردد چه اگر در زمین هماوردی نداشته
باشد ممکن است حادثهٔ آسمانی کار او را بسازد و بنیادش براندازد

تراژان قیصر که منتهای سعی و کوشش را در بزرگ کردن خود و عظمت دولت روم داشت
از آن زلزلهٔ عام خیلی خسارت دید ولی هیچ تغییری در خیالات او راه نیافت در قصد
و نیت خود راسخ و جازم بود و آنچه باید تهیه میشد چون فصل بهار سال صد و شانزده
میلادی نزدیک شد تراژان مهیای کار و انجام خیالات خود گردید بصاحب منصبان او
در نصیبین بدستور العمل او کشتیهای خوب در ظرف مدت زمستان ساخته و آماده کرده
بودند و آن کشتیها طوری ساخته شده بود که بآسانی مجزا میشد و بطور سهولت دوباره
اجزای آنها را بیکدیگر وصل مینمودند تراژان آنها را با عراده بجزیره برد در آنجا بدجله
انداخت و آبی کرد و بتهیهٔ لوازم و مهمات پرداخته که برآید با ین حمله کند بعضی از سپاهیان
خود را که اسلحهٔ سنگین داشتند با کمانداران که در واقع مستحفظ سایرین بودند حکم کرد
در کشتیها جا گرفتند و این کار قیصر لهذا بد بود و اشعار میشود که با سفاین دیگر از نقاط
مختلفه عبور خواهد کرد تراژان بمدد کشتیها و سایر آلات و ادوات که مهیا نموده بود
با وجود بودن عدهٔ کثیری از قشون دشمن در کنار شط بر روی دجله جسری بسته عساکر خود را
بدون تحمل خطری از جسر بطرف دیگر رودخانه برد و این کار مشکل را بآسانی بساخت و میتوان
گفت در این وقت نصف بیشتر خیالات قیصر صورت گرفته بود خسرو پادشاه اشکانی که خصم
و طرف مقابل قیصر شمرده میشد و تراژان همه کارها را برای مقهور کردن او و انتزاع ممالک
اشکانی میکرد از میدان جنگ و معرکهٔ نبرد دور میزیست و نزدیک نمیشد و درست معلوم
نیست که خسرو از جهة عدم استطاعت و قدرت و نداشتن قشون و سایر لوازم جنگ دوری
مینمود یا حروب و دشمنان داخلهٔ مملکت او را فرصت نمیداد که بدفع خارجه بپردازد
بهر حال کار سرحدات خود را خسرو بحکام واگذاشته و خود بملاحظهٔ آن حدود اقبال و اقدامی
ننمود مبارز سایر پادشاهان این امیدی که داشت فقط این بود که امتداد خط دجله را حفظ
میکند و نمیگذارد دشمن داخل مملکت شود همینکه دید تراژان از شط عبور کرده امید او

مبدل بیأس گردید و از حالت جهد و کوشش افتاد و بلاد و قلاعی را که در تصرف داشت
بنوالبافنون رومی گرفتند بدون اینکه از طرف پادشاه این ایستادگی و مقاومتی شود
و اهتمامی در دفاع نماید نینوا و اربل و گاگاملا که موضعی بود در همان حدود لشکریان
قیصر مسخر کردند آدیابنه‌ی را که محل بسیار مستحکمی بود نیز انتزاع نمودند یعنی چندی پیش
جمعی از رومیان را دستگیر کرده در این محل اسیر داشتند امرا چون از پیشرفت عساکر
روم خبردار شده و دیدند طلیعهٔ آنها پدیدار شد جرأت و قوت قلبی بهم رسانیده بکمر تسخیر
قشون ساخلوی آنجا حمله کرده سرکردهٔ قراولان را کشتند و دروازه های قلعه را بروی سپاه
روم باز کردند مختصر در قلیل زمانی تمام صفحات مابین دجله و زاگرس را لشکریان قیصر گرفته
غارت کردند (زاگرس کوه جبل الطاق است و آن در طرف یمین دجله امتداد یافته تا خلیج
فارس) چون در هیچ جا کسی بجلوگیری رومیان نپرداخت و اشکالی در کار خود ندیدند
جری شده بخیال افتادند که پیش آمده و بر طیسفون پای تخت اشکانی حمله کنند اما برای
تراژان تردید رایی حاصل آمد مجدداً از دجله عبور کرده و داخل جزیره شد و حضر را که
شهری بوده است در مقابل تکریت و در آنوقت اعتباری بکمال داشته بگرفت و از آنجا
طرف فرات رانده باین شط نزدیک شد بعد از جریان آنرا گرفته به هیت و بابل رفت (هیت
شهری بوده است در عراق عرب) بابل که از امصار با عظمت دنیا محسوب میشد و به
آبادی و جمعیت معروف و ضرب المثل بود بدون زحمت و جدال بتصرف تراژان درآمد
یکی از مورخین گوید شهر سلوسی هم مسخر عساکر روم گردید و اهل این شهر نیز بعضی اطاعت
و تبعیت قیصر را بگردن گرفتند و باقی نماند مگر پای تخت که آنجا را متصرف شوند و تمام
خاکی که از فرات و دجله سیراب میشود ملک تراژان و ضمیمهٔ ممالک روم گردد و برای
این کار باز یکدسته کشتی لازم بود چون کشتیهائی که در طرف علیای دجله کار کرده ظاهراً
از کار افتاده تراژان حکم کرد از نو یکدسته کوچک کشتی ساختند و از فرات از راه جریان آب
پائین آورده در جزیره (مزوپوتامی) روی عراده ها گذاشتند و بدجله رسانده در آب انداختند
مستعد شدند که بر طیسفون پای تخت حمله کنند عجب آنکه در انجا هم کسی بمدافعه نپرداخت
بلکه مثل بابل و سلوسی یکمرتبه دروازه ها را برای ورود عساکر روم باز کردند اما خسرو
پادشاه اشکانی پیش از وقت اهل و خانواده و خزانهٔ مخصوص خود را برداشته رفته و از

طیسفون خیلی دور شده بود و خیال اینکه با دشمن روبرو نشود بلکه خود را دور دارد
و او را گرفتار مشکلات و عوائق طبیعی نماید این بود که هرچه تراژان پیش میآمد او پس میرفت
و جمله چیزها که در آن حدود بود برای لشکریان قیصر میگذاشت تا بغارت برند و مقصودش
اینکه اهالی که طرف تعدی و تعرض رومیان میشوند کم کم بضد او شورش در آیند و تخم عداوت
و کینه تراژان و همراهانش در دلها کاشته شود و بواسطه شکایت و بلوای عام قیصر و قشون
رومی دوچار مشکلات گردند و کار امپراطور بجائی رسد که نتواند یک قدم پیش گذارد با وجود
این خیالات خسرو باید دانست که وضع احوال در آنوقت برای رومیان مساعد بود و بعد
از تسلیم شدن شهر طیسفون و اطاعت اهالی تمام اراضی واقعه در امتداد طرف سفلای دجله
و فرات در تحت اقتدار تراژان در آمده و میتوانست خود را بدریای دیگر رساند (مقصود
از دریای دیگر خلیج فارس است)

یکی از مورخین میگوید در آنوقت که خسرو پادشاه اشکانی از جلو میرفت و رومیان از عقب
او میآمدند که باو برسند در شورش تخت طلای پادشاه اشکانی با یکی از دخترهای او بچنگ
رومیان افتاد و ظاهرا این فقره محقق باشد والا مستر لنس تکذیب این خبر میکرد

تراژان خود را اسکندر ثانی می پنداشت و بخود میبالید و خیال میکرد دولت بزرگی که مدتها
رقیب دولت روم بود یعنی دولت اشکانی نابود گردید و کارش بزوال کشید و وقت آن رسید
که تمام نواحی مشرق بتصرف دولت روم در آید و مخصوصا بعد از آنکه تخت طلای خسرو اشکانی را
سرکردگان رومی بچنگ آوردند تراژان را کمال اطمینان در غلبه خود و گذشتن کار دولت
پارت و منقرض شدن آن حاصل شد و فرار خسرو بحدود مشرق و امکنه که مردم آن وحشی
بودند تراژان را آسوده کرده خود را در وادی ایمن و امن ترین جاها می پنداشت و بهمین جهت
مسافرتها از دجله تا خلیج فارس امتداد یافت و بدریای جنوبی رسیده با تفنن در آن سیر و
گردش مینمود و از خیال فتوحات خود زاید الوصف مسرور بود و ضمنا از وضع هندوستان
تحقیقات بعمل میآورد و افسوس میخورد که خیلی از عمر او گذشته و ضعف پیری مانع است که
بهند حمله کند و گرفتن آن ممالک را مثل اسکندر آخرین فتح و منزل کشورستانی خود قرار دهد
تراژان قیصر در خیالات خرمی و شادی از فتح و غلبه خود و در عالم تأسف و افسوس که چرا
نمیتواند خود را بهندوستان رساند و آن ممالک را تملک نماید هیچ تصور نمیکرد که تصرفات

جدید

جدید او انقلابی حاصل شود و او را بزحمت و خطر اندازد در آنوقت که در دریا با کمال حظ و لذت
گردش میکرد غفلة خبرهای وحشت انگیز باو دادند و شیرینی مذاق او را بتلخی مبدل کردند او را
مجبور به توجه و اهتمام و مشقت و زحمتی جدید نمودند یعنی باو گفتند که در خیلی از امکنه تازه
متصرفه شده اهالی شوریده اند در بلاد سلوسی و حضر و نصیبین و ادس رایت طغیان برافراشته
و مردم دست باسلحه برده رومیان را میکشند و سکنه تمام خطه را نیز نسبت بقیصر اظهار
تنفر و عداوت مینمایند در حقیقت راه بازگشت او مقطوع شده و ممکن است در همان
اراضی و ولایاتی که مسخر کرده هلاک شود و کارش یکباره رو بتباهی گذارد تراژان مجبور بود
که خود از همان راهی که آمده معاودت کند و سرکردگان و صاحبمنصبان خویش را هر طرف
روانه کند که دفع شورش شورشیان را بنمایند و آنها را مجددا مطیع سازند اروسیوس
کلاروس و ژولیوس الکساندر از سرداران قیصر شهر سلوسی را باز در تحت اقتدار و اطاعت
در آوردند و برای سیاست طاغیان شهر را آتش زدند لوسیوس کوئیتوس سردار دیگر نصیبین را
باز مسخر کرد و شهر ادس را غارت نمود و لیوخس ماکسیموس سردار دیگر بر خلاف شکست
خورده یاغیان او را بکشتند و تمام لشکریان ابوابجمعی او را معدوم ساختند تراژان ملتفت شد
که نگاهداری مغلوبین خالی از اشکال نیست و هر روز فتنه برپا میشود لهذا پلیتیک خود را
تغییر داد ابتدا خیال قیصر این بود که ناحیه سفلای مزوپوتامی را نیز چون ناحیه علیای آن
و مانند ارمنستان و آدیابن جزو ولایات و ایالات رومی قرار دهد بعد که دید کار سخت است
و نمیتواند همه آن ممالک را بحال نظم و انقیاد نگاهدارد رنگ دیگر ریخته با شوکت و جلال
حرکت کرده به بین النهرین آمد و یکنفر از شاهزادگان اشکانی را که پارتاماسپات یا
پارتاماسپاتس نام داشت و چندی قبل با پادشاه اشکانی در حالت مخالفت و ضدیت
بوده با رومیها متحد شده پادشاهی نواحی طرف سفلای بین النهرین داد و در صحرای نزدیک
بطیسفون که در آنوقت معسکر تراژان شده در برابر جمعی کثیر قیصر خطابه خواند و از کارهای
بزرگ خود بعضی لافها زده خویش را ستود پس از آن شاهزاده جوان اشکانی را باهالی روم
که در آنجا حضور داشتند معرفی نمود و بدست خود تاج سلطنت را بر سر او گذاشت
این عمل تراژان از اهالی آن ممالک استمالتی کرد و از و خرسند شدند در این صورت گمان میکرد
دیگر برای مراجعت و حرکت او خطری نیست شک نیست که راه دجله برای قیصر باز بود و از

آنجا

از آنجا با منیت خاطر آسوده میتوانست بطرف علیای بین النهرین یا بارمنستان برود
اما برای آنکه راه مستقیم طرف حضر و سینگار را بر راه شام ترجیح میداد یا بجهة اینکه
اهالی حضر استقلالی داشتند و دم از خود سری میزدند و بروم بهای اعتنائی میکردند
قیصر میخواست از آن راه برود و در ضمن بازگشت اهالی حضر را تنبیه و سیاست و مطیع
نماید و باید دانست حضریها عربهائی بودند که اکثر به بین النهرین مهاجرت میکردند خود
پادشاه یاربیس داشتند لکن در تحت حمایت و تبعیت سلاطین اشکانی و اظهار رعیتی
بسلاطین مشار الیهم مینمودند بلده حضر اگرچه زیاد بزرگ نبود اما کمتر قلعه و شهری
بحصانت و استحکام آن میرسید باستظهار محکمی مکان و اتکال بپادشاه اشکانی بهیچ
زیر بار قیصر روم نرفتند و چون قشون رومی و تراژان بشهر حضر نزدیک شدند حضریها
دروازه های شهر را بسته مستعد دفاع شدند سربازان قیصر یک قسمت از دیوار شهر را
خراب کردند اما اهالی شهر بمدافعه کوشیده نگذاشتند احدی داخل شود خود تراژان در
بجانب شهر حرکت کرد که لشکریان بر سر غیرت آیند و بهجوم و یورش وارد شهر شوند تیراندازان
حضری طوری قیصر و همراهانش را از تیرهای پران عاجز کردند که ناچار امپراطور و سپاهش عقب
نشستند چند چیز هم بجرأت و جلادت حضریها و پایداری آنها در مقاومت و دفع دشمن
کمک کرد شدت گرما قلت یا فقدان آذوقه و علیق کثرت مگس که از بس در مأکول و مشروب
سپاه روم میریخت مبلغی بر مقدار آن میافزود و شاید در آن تنگی و تنگدستی ایشان هم غنیمت بود
تگرگ و طوفانهای شدید این جمله باد در بروت قیصر را نشاند و از خیال اسکندر بودن انداخت
دید غیر از این که از فتح حضر صرف نظر نماید چاره ندارد اقرار بزبونی خود کرده حکم داد اردوی
او از حوالی شهر حضر کوچ کنند و بی نیل مقصود از این مکان غیر مسعود دور شوند پس از آنکه
عده کثیری از عساکر روم در این سرزمین هلاک شدند و راه دیار دیگر گرفتند و آشکار شد
که قشون ساخلوی شهر متوسط یا کوچک حضر بر امپراطور روم و لشکریان او غلبه کرده سال
صد و شانزده میلادی چون افتخار قیصر و زمان لاف و غرور او بسر آمد خسرو پادشاه اشکانی
از خیبت قیصر و بازگشت لشکر او خبر شد در فصل بهار سال بعد بشهر طیسفون پای تخت خود
مراجعت کرد و پارتاماسپات را که تراژان پادشاهی داده و در آنجا نشانده بود از آنجا
بیرون نمود و اقتدار خود را در صفحات جنوبی بین النهرین و شوش مجددا برقرار و آشکار ساخت

و پارتاماسپا

و پارتاماسپات بروم گریخت تراژان قیصر میخواست لشکری مأمور قسمت سمت جنوب
بین النهرین نماید و باز آن مملکت را مسترد نماید اما آخرین ناخوشی او مجال و فرصت اینکار را
باو نداد

بعد از معاودت خسرو بطیسفون و ظهور رایت حشمت او در بعضی از آن نواحی باز رومیها
ممالک آشور و آدیابن و سواحل علیای بین النهرین را مانند ارمنستان در تحت تصرف
خود داشتند و اگر دولت روم در حفظ این متصرفات خویش اقدام و بعضی کوششها مینمود
ممکن بود حقیقة آن نقاط ضمیمه ولایات روم شود و اشکانیان با سعی بسیار نتوانستند دوباره
مالک آن ممالک گردند اما تراژان قیصر روم در ماه اوت از سال صد و هفده میلادی در گذشت
و آدریین بجای او قیصر روم شد و این امپراطور اعمال تراژان را صحیح نمیدانست بلکه خلاف عقل
و پلتیک شمرده میگفت فتوحات تراژان سلب ایمنی و آسایش از دولت روم مینماید و هموارد
او را دوچار کشمکش دارد باید از متصرفات جدید تراژان صرف نظر کرد و آسوده زیست بنا
براین عقیده سپاهیان رومی را از سرزمینهائی که تراژان مسخر کرده بود احضار نموده [illegible]
علیای شط فرات و ممالک آشور و بین النهرین را فورا پادشاه اشکانی تصرف کرده مجددا
بصورت اول درآمد

از لوایح و اشارات مورخین و نویسندگان آن عصر و زمان چنین بر میآید که آدریین قیصر
روم سلطنت ارمنستان را به پارتاماسپات اشکانی که بروم گریخته بود داد بنا بر این مملکت
ارمن هم شباهتی بحالت سابقه خود پیدا کرد یعنی بظاهر در حمایت دولت روم و باطنا متکی
بدولت اشکانی گردید

اسپارسیان مورخ اسم شاهزاده اشکانی را که آدریین قیصر با او پادشاهی ارمنستان
داد پارتام بریس ثبت کرده اما محقق است که این اشتباه است اما اسرهوین با آنکه بعضی
از مصنفین گفته اند بهمه مستقل در تحت حمایت دولت روم بماند ولی نقوش و خطوط مسکوکات
که برای تاریخ آن ازمنه اتقن دلایل است خلاف آن گفته را ثابت مینماید یا اقلا مطلب را در
بوته اجمال و گرفتار تردید و احتمال مینماید چنانکه محققین با تتبع زیاد ظن قریب بیقین است
که اسرهوین هم مجددا در تحت تصرف و تبعیت دولت اشکانی درآمده باشد
نتیجه این مقدمات آنکه دولت روم از این لشکرکشی که در ممالک شرقی کرد سودی و فایده نبرد

چنانکه

چرا که بنود ظاهری خود را در ارمنستان باز برقرار نمود وضمناً ملتفت شد که رقیب با اقتدار او یعنی دولت اشکانی رو بضعف گذاشته است و دیگر نباید چندان از او ترس و تشویش یا ملاحظه داشته باشد

چون آدرین قیصر روم قشون خود را از ممالک آشور و بین النهرین طلبید خسرو اشکانی و جانشین او دیدند این امپراطور بدون اینکه شکست خورده باشد و مجبور شود بمیل و اختیار خود بعضی ولایات دولت اشکانی را که عساکر روم گرفته بودند دوباره بدولت اشکانی واگذار نمود زیاده از حد از قیصر ممنون شدند و روابط حسنه فیما بین دولتین روم و اشکانی برقرار گردید و گرچه تمام مدت سلطنت آدرین دو دولت با هم دوست و متحد بودند نظر بکیفیتی میتوانست اسباب کدورت فراهم آید لکن آنهم از روی اشتباهی بود که بزودی رفع شد و باز پیمانه صلح و صفا دور زد و متعاهدین بر سر عهد و پیمان رفتند گویند آن اشتباه از بعضی بیانات شفاهی حاصل شده بعد آدرین در سرحدات شرقی خود با خسرو ملاقات نمود و قول و اطمینانها که آن دو پادشاه بیکدیگر دادند آن اشتباه را از میانه برداشت

پس از چندی آدرین دختر خسرو را که تراژان باسیری گرفته بود نزد پدرش فرستاد و وعده کرد تخت طلای پادشاه اشکانی را نیز چون اشکانیان دلبستگی تمام بآن دارند برای خسرو گسیل خواهد نمود وظن غالب این است که آدرین دختر خسرو را در سنه صد و سی میلادی برای او فرستاده باشد بعد از آنکه دختر پادشاه اشکانی از اسیری فارغ شد و بخدمت پدر رسید و روی او بدید ظاهراً طولی نکشید که خسرو راه جهان دیگر پیش گرفت تاریخ سکه‌های آخری خسرو صد و بیست و هشت میلادی است اما سکه دیگر وجود دارد که تاریخ آن سی و شش است و سکه دیگر که صد و سی و هفت است و مسیو لیندسی که در علم و شناسائی مسکوکات معرفتی بکمال دارد این سکه‌ها را نسبت به بلاش دوم میدهد ولی سری که روی سکه نقش شده کمال شباهت را بسر خسرو دارد

مورخین روم که حوادث سال صد و سی و سه میلادی را مینویسند در ضمن میگویند که در این سنه بلاش ثانی پادشاه اشکانی بود و اکثر اهل خبره و ارباب سیر چنان پنداشته‌اند که بلاش دوم پسر خسرو بوده و بعد از پدر بسریر سلطنت اشکانیان جلوس نموده لکن سکه‌های

اشکانیان

اشکانیان خلاف آنرا ثابت مینماید و معلوم میشود که بلاش دوم در سنه هفتاد و هشت میلادی بر سلطنت اشکانی ادعا داشته و در همان سال و سال بعد که تقریباً زمان جلوس خسرو بر تخت سلطنت این دولت است سکه زده پس از دو حال بیرون نیست یا بلاش مدعی تخت و تاج دولت پارت شده و کاری از پیش او نرفته مدت چهل و یک سال با کمال میل بپادشاهی انتظار کشیده تا خسرو وفات نموده و او بر سریر سلطنت جلوس کرده و نزاع و جنگ او در سنه صد و نوزده و صد و بیست میلادی با خسرو محقق است یا آنکه بعد از ادعا و کشمکش قسمتی از ممالک اشکانیان را گرفته و در آن پادشاهی کرده بعد از مردن خسرو تمام ملک پادشاهی او را تصرف کرده و با این وضع او را جانشین خسرو خوانده‌اند از سکه‌های اشکانیان میتوان استنباط کرد که بلاش دوم پسر خسرو نیست بلکه رقیب و مدعی او محسوب میشود برای تحصیل تخت و تاج دولت اشکانی اهتمامی داشته و از خسرو نیز چندان نجوانتر نبوده است نقش سکه بلاش دوم یعنی خطی که روی آن نوشته شده این عبارتست (بلاش پادشاه)

فصل بیست و ششم

در شرح سلطنت اشک یا ارشاک یا ارساس بیست و پنجم موسوم به بلاش ثانی

بلاش دوم بعد از مرگ خسرو جای او بگرفت و بر تخت سلطنت اشکانیان جلوس کرد اعم از اینکه در زمان حیات خسرو هم در قطعه‌ای از ممالک اشکانی سلطنت کرده باشد یا نکرده باشد و محققین اهل خبره چنانکه در آخر فصل پیش اشاره نمودیم او را رقیب خسرو دانسته‌اند برخلاف جمعی کثیر از نویسندگان قدیم و جدید که بلاش ثانی را پسر خسرو دانسته‌اند در هر حال بعد از خسرو بلاش نوزده سال پادشاهی نمود و در عهد دولت او مملکت امن و آسوده بود از اینرو معلوم میشود در مدت سلطنت این پادشاه از شاهزادگان اشکانی و غیره کسی مدعی بلاش نشده و معارضی نداشته که گرفتار کشمکش و زد و خورد باشد فتنه‌ها خوابیده و چندی خلق براحت زندگانی کرده و اگر در اوان دولت بلاش ثانی حادثه حادث شده چندان مهم نبوده و بآسانی آنرا رفع نموده‌اند

بنا بعقیده آنها که میگویند بلاش ثانی در سال هفتاد و هفت و هفتاد و هشت میلادی

مدعی

مدعی تخت وتاج دولت اشکانی گردید و قسمتی از ممالک اشکانیان را مالک شده و در آن سلطنت کرده است چون در جلوس اول خود بیست سال داشته باید گفت در جلوس دوم خود که در سنه صد و سی میلادی اتفاق افتاده در سن هفتاد و دو سالگی بوده ولیکن زمان سلطنت او آنچه بدست است بعلت مسطور در فوق یعنی نبودن و نداشتن مدعی و معارض از شوائب غش و اغتشاش مصون است مثلا سکه های اشکانی از تاریخ سال صد و سی میلادی تا صد و چهل و نه معلوم است که همه از یک پادشاه میباشد چه بر روی جمله سر یک پادشاه نقش شده و آن مسلماً سر بلاش ثانی است و اشتباه را مطلقا و اصلا در آن راه نیست

صورت سر بلاش ثانی که روی سکه نقش شده دارای تاجی است که کناره آن با حلقه یا پر زینت یافته دماغ حالت برآمدگی دارد چشمهایش درشت و زلفهایش مجعد و ریشش اگرچه افشانست مخروطی شکل میباشد

اما حوادث عهد سلطنت بلاش ثانی در سال صد و سی و سه میلادی فاراس مانس پادشاه ایبری که گرجستان باشد جمع کثیری از طایفه آلانی را تحریک کرده و آنها از آنطرف کوه قفقاز حرکت نموده از معابر این سلسله کوه گذشته بخاک پادشاه اشکانی وارد شده بنای تاخت و تاز را گذاشتند و اهالی را دوچار خسارت و مرارت نمودند بعضی از آلانیها هم بولایت کاپادوس متصرفی دولت روم رفتند

فاراس مانس محرک این حرکت و آشوب معلوم نیست چه کینه و عداوتی با اشکانیان داشته ظاهرا فطرت و طینتی شرور داشته و خبث ذات او را بتحریک باین قبیل کارها میفرموده چه با آدرین قیصر روم هم خوب رفتار ننموده و احترامی را که باید نسبت بآن امپراطور منظور دارد نداشته از جمله بجای هدیه و تحفه چند دست لباس زری دوخته و برای آدرین فرستاده و معین است که اینچنین پیشکشی لایق و مناسب شان قیصر روم نیست آدرین سیصد نفر مقصر را قرار داده بود در محل میدان مانندی برای اهالی روم بازی در آورند و بهار را تفریح باشد و مقصرین را اینچنین لباسهای زری فاراس مانس را بحضور قیصر آورده اند برای مقصرین فرستاد که در موقع در آوردن بازی بپوشند و مسخرگی کنند و از اینطرف در سفر آسیا مجلسی که در سال صد و سی میلادی منعقد نموده بود و تمام سلاطین آسیای صغیر در آن

مجلس حضور داشتند آدرین بر فاراس مانس دشنام داد

باری علت افساد فاراس مانس هر چه بوده یا چیز دیگر بلاش ثانی در دفع این غائله را چند نفر سفیر بشهر رم فرستاده و از رفتار فاراس مانس شکایت کرد از اینجا معلوم میشود که فاراس مانس در تحت حمایت دولت روم سلطنت مینموده دولت روم فاراس مانس را بشهر رم طلبید که از وی در باب حمله و تاخت و تاز آلانیها بعضی سئوالها کند و تحقیق نماید که جهت این اغوا و تحریک چه بوده اما منتظر شدن که فاراس مانس به رم حاضر شود و مجلس استنطاق منعقد کنند و بعد از استنطاق و تحقیق دولت روم حکمی در این باب کند که فرضا هم مفید باشد حکم نوشدارو و سهراب را داشت غارتگران تا آنوقت هر کار که میخواستند میکردند و میرفتند علاج فوری لازم بود لهذا حکمران رومی در ولایت کاپادوس که شخصی بوده از اخلاف و اعقاب آرین مورخ اسکندر کبیر قبل از آنکه از جانب دولت متبوعه خود دستور العمل دریافت کند لشکر کشید و بر سر وحشیان آلانی تاخت و آنها را از ولایت محکومه خود بیرون کرد بلاش ثانی که با این قوت نداشت یا اسباب کارش فراهم نبود با رؤسای غارتگران گفتگو نمود بمبلغی پول آنها را خرسند ساخت و براه انداخت و نظیر اینکارها آنوقت در این ممالک مطرد و معمول بوده و دولت روم هم گنجی بروی اینکار نموده است خلاصه هم ولایت روم هم مملکت اشکانی از زحمت نهب و غارت آلانیها آسوده شد اما بلاش توقع داشت پادشاه ایبری در روم دوچار سیاست و مؤاخذه سخت شود و پادشاه مشار الیهم بروم حاضر شد لکن برای تنبیه و ملامت مورد التفات و مرحمت آدرین قیصر که به بدو باو اذن داد در کاپیتل قربانی نماید و کاپیتل از معابد رومیان بود که در آنجا فاتحین را با افتخارات سربلند میکردند و این اجازه قربانی که به پادشاه ایبری داده شد دلالت بر مفاخرت و سربلندی او مینمود آدرین علاوه بر بذل این ترتیب حکم کرد که مجسمه سواره فاراس مانس را بسازند و در معبد بلونا قرار دهند بر مبلغی خاک و قلمرو این پادشاه را وسعت داد (بلونا نیز از معابد مشهوره رم است) حالا تفصیل این کارها را علی رغم بلاش ثانی میکرد یا قصد دیگر داشت معلوم نیست چیزی که مسلم است زحمت بلاش بهدر رفت و جای تعجب است چه بلاش ناحق از فاراس مانس پادشاه ایبری شکایت نکرده و حق داشت دولت روم و شخص آدرین قیصر آن دولت پادشاه تابع خود را متنبه نماید و مانع تعدی و کارهای خلاف قاعده او شود اغراض قیصر را براه دیگر

واداشت و از اینطرف بلاش ثانی هم یا برای چاره جوئی از مخمصه و آسایش اهل مملکت یا بجهة نداشتن اسباب تاروعدت با وجود رنجش بروی خود نیاورد و متحمل رفتار نا شایسته آدرین بود و سکوت داشت تا در سال صد و سی و هشت میلادی آدرین قیصر روم درگذشت و دست تطاولش کوتاه شد پس از وی الیوس که بنام آنتونینوس معروف میباشد و آدرین او را بفرزندی قبول نموده بجای وی بامپراطوری و قیصری روم برقرار گردید بلاش ثانی نیز برای تهنیت بدربار قیصر جدید فرستاده و هدیه را تاج طلائی برای او ارسال داشت و اهدای این تاج را مصنفین از وجود سکه استخراج نموده اند که در سال اول امپراطوری آنتونینوس ضرب شده یک روی سکه سر امپراطوری نقش شده و در روی دیگر آن صورت زنی است که تیر و کمانی در دست چپ خود گرفته و با دست راست تاجی را تقدیم مینماید و لوح روی آن مشاهده میشود که عبارتست از پارت

پوشیده نیست که تراژان در لشکرکشی خود و مجادله با عساکر اشکانی تاج طلائی از اشکانیان گرفته بود اشکانیان این تاج را خیلی با قدر و قیمت و عزیز میشمردند و چشم باسترداد آن داشتند و آدرین قیصر هم وعده کرده بود که آنرا بآنها پس بدهد اما بوعده وفا ننمود محتمل بلاش ثانی چنین فرض کرده باشد که این مسئول را آنتونینوس جانشین آدرین زودتر قبول مینماید خاصه در صورتیکه تاج طلای دیگر هم برای او اهداء و ارسال میکند در هر حال بلاش بمامورین و سفرای خود که بدربار آنتونینوس میفرستد دستورالعمل داد که در دربار قیصر مسئله تاج ماخوذی زمان تراژان را طرح کنند و استرداد آنرا درخواست نمایند و وعده را که آدرین پدرخوانده آنتونینوس کرده بود بخاطر او آرند بعبارة اخری رسماً خواهش کنند که قیصر آن تاج را پس بدهد سفرا چنین کردند اما از آنجا که آنتونینوس نیز مانند آدرین دل سخت بود بقبول این خواهش اقدامی ننمود و آنچه مامورین در اینباب الحاح نمودند سودی نکرد و فایده نبخشید فرستادگان بخیبت مراجعت کرده خبر یأس آوردند

این بود سوانح ایام سلطنت بلاش ثانی و بطور یقین میتوان گفت در ده سال آخر پادشاهی این سلطان واقعه و سانحهٔ تاریخی روی نداده چه در آن زمان دولت روم بخیال آسایش نیز بسته در طلب توسعهٔ ملک و زیاد کردن شان و افتخار نبوده و در آن وقت

بطوری ضرب المثل میگفتند هر زمان که ملتی بوضع خود راضی و خرسند شد سایر ملل آسوده اند و اطمینانی بصلح و امنیت حاصل مینمایند و این مثل برای ملت اروپائی که در آنوقت جان آنها دولت روم بوده مناسبتر و سزاوارتر از سایر است یعنی در آنها بیشتر مصداق و معنی دارد زیرا که رومیها هر وقت در خیال اظهار شان و قدرت نه کشورستانی میافتادند با ملل مجاور بنای ستیزه را میگذاشتند و برای جنگ و خونریزی و برهم زدن اساس صلح بهانه میتراشیدند پس وقت آسایش خلایق آنوقت بود که دولت روم و قیاصره بعیش و خوشگذرانی یا لهو و لعب می افتادند

بلاش ثانی در سال صد و چهل و هشت یا صد و چهل و نه میلادی درگذشت مدت ملکش چنانکه در اول فصل ذکر شد نوزده سال بوده است

فصل بیست و هفتم

در سلطنت اشک یا ارشک یا ارساس بیست و ششم که بلاش سیم نام داشت

بعد از فوت بلاش دوم بلاش سیم در سال صد و چهل و هشت یا صد و چهل و نه میلادی بجای او بر تخت سلطنت اشکانی جلوس نمود و احتمال قوی داده اند که او پسر بلاش سیم باشد اگرچه دلیل موجهی در اینباب بدست نداریم این پادشاه تا سال صد و نود یا صد و نود و یک میلادی سلطنت کرده بنابراین مدت ملکش تقریباً بیست و دو سال بوده و از قراین معلوم میشود در وقت جلوس بر سریر پادشاهی سنی نداشته و در اوایل عهد شباب باین رتبه منیع نایل گشته اگرچه در روی سکه های اولی او سرو ریش را که نقش کرده اند باریش بقاعده ساخته اند چون در اوان و سنین سلطنت پدرش بلاش دوم وقایعی که عمده باشد واقع نشده بعبارة اخری جنگ و زد و خورد و فتح و شکستی اتفاق نیفتاده و برای شاهزاده اشکانی که فطرتاً جنگجو و اهل رزم و نبرد است این سبک زندگانی اسباب کسالت است میتوان گفت بلاش سیم از این سکون طولانی و بیحرکتی دائم خسته شده و دلتنگی حاصل نموده بود بنابرین چنین مینماید که برای بهم زدن با دولت روم اسباب چینی مینمود و چون بعضی اقدامات بعمل آورد و دانستند که بلاش در چه کار و خیال است به آنتونینوس قیصر روم خبر دادند که حریف و هماورد و رقیب

دولت روم در حقیقت مثال وجدال است بدان وآگاه باش و هر مکری که داری بکن تا
غافل گیر نشوی آنتونینوس هر حجت که بود میلی بجنگ نداشت لهذا نامه به بلاش سیم نوشت
و از فواید صلح و صفا و منافع اتحاد و دوستی دولتین و مضار لشکرکشی و خونریزی سخن
راند فی الحقیقه اسباب تذکره پادشاه اشکانی گردید بلاش چون کلمات او را مقرون
بصواب و درستی دید صرف نظر از حرب عاجل و حمله کردن بر دولت روم نمود اما
طبعا چون باینکار راغب و مایل بود انتظار میکشید که وضع دولت روم تغییر کند دشمن را
در نابی مساعد و گرفتار محضه ببیند آنوقت بهانه بنزاشد و بنای حمله را گذارد بنا
بر این تا سال صد و شصت و یک میلادی که مدت دوازده سال باشد صبر کرد و
خودداری نمود و بکاری که منافی با سلم و صلح باشد دست نزد در سنه مزبوره یعنی سال
صد و شصت و یک موقع اجرای مقاصد و خیالات بلاش سیم در رسید نایره فتنه و
فساد بکرتبه اشتعال یافت و جنگ در بلاد مغربی در گرفت و بهترین قسمت از آسیه
مغربی و اخراب و ویران و دوچار ضرر و خسارت بی پایان نمود تبیین این مقال آنکه
در فصل بهار سنه صد و شصت و یک میلادی مارکوس اورلیوس پسرخوانده آنتونینوس
بجای پدرش امپراطوری دولت روم یافت و برتبه قیصری نایل شد و لوسیوس وروس را
که پسرخوانده دیگر آنتونینوس بود در سلطنت با خود شریک نمود بلاش از روی عقل
پایندار موقع را مناسب خیال و کار خود دانسته قشونی معتبر بارمنستان فرستاد و
آنها غفلة وارد آن مملکت شده سئیوس پادشاه ارمن را که در تحت حمایت دولت روم
بود از آن سرزمین بیرون کردند و بکران نامی را از سلسله پادشاهان قدیم ارامنه که آن
ملک را وارث بالاستحقاق سلطنت میدانستند بجای سئیوس پادشاهی دادند این خبر
فورا منتشر شده و بحکمران ولایات مجاوره با ارمن رسیده سوریانوس فرمانفرمای کاپادس
که نسلا از طایفه گل (اهالی قدیم فرانسه) بود انتهاض نمود و علت این نهضت آنکه شخصی
متنبی الکساندر نام باو خبر داده که دارای مقامات بسیار عالی خواهد شد و او را ساده
لوحی باور کرده وسیله و موقع میخواست که خود را بمراتب موعوده برساند چنین پنداشت
که اگر با قشون خویش بارمنستان رود و باغیان ارامنه و حامیان آنها را که عساکر شهریار
اشکانی باشند مقهور و مغلوب نماید مقدمات کار و مقصود مرتب و حاصل شده است

خلاصه

خلاصه سوریانوس حکمران کاپادس مجملی که از شط فرات عبور کرد حریفی زبردست و
قادر در برابر خود دید یعنی خسرو نامی از سرکردگان اشکانی را با لشکری جرار مشاهده
نمود و دانست عرصه این میدان نیست و لقمه گلوگیر است ناچار بشهر الیزیا از بلاد ارمن
پناه برده در آنجا متحصن شد خسرو با عساکر اشکانی دور او را گرفته و شهر الیزیا را محاصره
کردند کوتاه سخن زیاده طول نکشید که غیب گوئی الکساندر متنبی و کرامات و کار خود را
کرد سوریانوس و همراهانش تماما دو اسبه و شتابان بدیار عدم رفتند در وضع هلاک
حکمران کاپادس چند قول است بعضی گویند چون او خود را اینطور بیچاره و مستاصل دید
غذا نخورد تا از گرسنگی هلاک شد زمره بر این اندکه او گلوی خود را با شیشه برید تا بچنگ
دشمن نیفتد و سری بسلامت بگورستان برد اما قول ارجح این است که در ظرف مدت سه روز
آنچه توانست ایستادگی و مقاومت نمود لکن از آنجا که قضا مبرم و اجل حتمی بود آن پایداری
و کوشش بی ثمر شد سوریانوس و لشکریانش جمله هلاک شدند و از دست ضلال متنبی
خود آسوده گشتند

چون کار حکمران کاپادس ساخته و پرداخته شد عساکر اشکانی از شط فرات عبور کرده
بسختی هر چه تمامتر بر مملکت شام حمله نمودند آتیدیوس کرنلیوس حکمران شام بجلوگیری
و مدافعه برخاست اما از وهم کاری ساخته نشد و مغلوب و مقهور گردید اهالی شام
چون این بدیدند بر آن شدند که دست باسلحه برند و بجهد و مجاهده ربقه اطاعت
و تبعیت دولت روم را از گردن اندازند اشکانیان ولایت فلسطین را نیز تاخته و
همانا تمام بلاد مشرق انتظار چپاول آنها را داشت و کسی را یارای دفاع و دفع حمله
عساکر پارتی نبود بعد از این سوانح خبر بشهر رم رسید و معلوم شد نواحی مشرق را
چه وضع و حال است دولت روم ناچار بود سرداری قابل مامور مشرق نماید که دشمن را
جواب دهد و نظم و امنیت را مجددا در آن امکنه برقرار دارد و بلاد شرقی را باز در تحت
حمایت دولت مشار الیها آرد برای انتخاب سردار بنای مشاوره را گذاشتند یکی گفت
لوسیوس وروس امپراطور خود باید بمشرق رود چه درستی است که بهتر از مارکوس
اورلیوس شریک السلطنه میتواند متحمل متاعب و زحمات جنگ و سفر شود و مذاکره در
باب امپراطور و شریک السلطنه او از آن بود که چون مطلب مهم و مسئله غامض است

باید

باید شخصی بمشرق رود مطاع کل و احدی سر از حکم او نپیچد و گرنه ممکن است امر بحرج بحیث و خذلان گردد از آنجا که لوسیوس وروس در اعمال نظامی و سوق عسکر مهارتی نداشت اینخیال پسند نیامد و گفتند باید از سردارانی که فنون حربیه را خوب میدانند مأمور این امر مهم نمود تا کاری از و ساخته شود آخر الامر قرار بر این شد که لوسیوس وروس عزیمت مشرق نماید اما بشرط آنکه چند نفر از بهترین سردارهای روم در رکاب او باشند فی الحقیقه او اسم و آنها مسمی برای هیمنه ظاهری امپراطور و برای کار سرداران و بعد از آنکه خیال بر این کار قرار گرفت استاتیوس پریس کوس و آویدیوس گاسیوس و مارتیوس وروس بزرگترین سردارهای روم در خدمت لوسیوس وروس بمشرق روند و این کار مهم را برگزارند و چنین کردند

در سنه صد و شصت و دو میلادی لوسیوس وروس امپراطور و قیصر روم با کمال اکراه و بی میلی از ایطالیا نهضت نموده با سرکردگان و نواب و صاحبمنصبان خود بشام آمد و برای آنکه اجتناب از عوایل و عواقب غیر معلومه جنگ نماید با سردار اشکانی که تا آنوقت با فتح و ظفر همراه بود در کار صلح و مصالحه مذاکره نمود اما سردار غالب گوش بحرفهای لوسیوس وروس نداده و گفت باید مصاف داد و از جدال و قتال گزیری نیست امپراطور دید بی استعمال اسلحه و خونریزی کار بکروه نمیشود و دشمن دست بر نمیدارد مهیای قتال شد و آغاز محاربه گشت اما امپراطور جوان از حاضر شدن بمیدان و نزدیکی بخطر احتراز داشت خود در انطاکیه بماند که از عیش و تعیش باز نماند و سرکردگان روم را گسیل نمود که آنها با خصم روبرو شوند و شام و ارمنستان را از ید تغلب و تصرف دشمن ثانی منتزع نمایند و تاخت و تاز کنندگان را تنبیه کنند و فرضا اگر خطری پیش آید آنها دچار آن شوند

آویدیوس کاسیوس که لشکریان متوقف در شام باو سپرده شده بود بزحمت عظیمی افتاد زیرا که قشون سپرده باو مدتی مدید بود حرکتی نکرده بودند و از نظم افتاده و دوباره منظم و مرتب کردن آن کمال اشکال را داشت چون بمشقت تمام اینکار بپرداخت بلاش بطرف او حمله نمود و بخوبی از عهده برآمده و بعد از چندی او بنای حمله را گذاشته در جنگ بزرگی بلاش را شکست داد و در سنه صد و شصت و سه میلادی عساکر اشکانی را

مجبور نمود که از فرات عبور کنند

اما استاتیوس پریس کوس سردار دیگر رومی که بکار ارمنستان می پرداخت از سرحد این مملکت تا آرتاکزاتا پای تخت ارمن براند و این شهر را مسخر کرده بنا بر بعضی روایات آنرا منهدم و ویران ساخت بعد از آن شهر جدیدی بنا نموده قشون رومی را در آنجا ساخلو گذاشت و خبر فتوحات خود را بشهر رم رسانید سواموس پادشاه قدیم ارمنستان که به روم پناه برده و در شهر رم بود مجددا بر سریر سلطنت این مملکت جلوس نمود یعنی توسی دیدیس نام را مأمور کردند که برود سواموس را مجددا بپادشاهی ارمنستان برقرار نماید سواموس بارمن آمده و باهتمامات توسی دیدیس و ماریتوس دروس که سردار دیگر روم بود سلطنت آن مملکت براو مقرر شد

دولت روم باین وضع و ترتیب در ظرف مدت دو سال تلافی خسارتهای خود را نموده بدولت اشکانی معلوم کرد که هنوز قادر است مقامی را که در آسیای غربی بواسطه فتوحات تراژان حاصل نموده حفظ و نگاهداری کند

سرکردگان با هوا و هوس روم که در تحت ریاست امپراطور عیاش نا قابل بواسطه رشد و کفایت خود این فتوحات نمودند بخیالات بزرگ افتادند و اکتفا بمقدار پیشرفت شان نکردند و باید دانست که در آنزمان در دولت روم هر کس امتیازات نظامی داده میشد اگر قابلیتی داشت میتوانست خود را بهر رتبه و مقام رساند بنا بر این سرداران رومی که در حروب شام و ارمن شهامت و بزرگی خود را ظاهر ساخته بودند هر یک طالب و خواهان رتبه امپراطوری و قیصری شده و مقدمات این نتیجه را ترتیب میدادند در میان سرکردگان قابل که در تحت ریاست لوسیوس وروس بخدمات نظامی و جنگ اشتغال داشتند آویدیوس کاسیوس از همه معروف تر و با هوا و هوس تر بود این سردار مملکت شام را مصفا و قشون اشکانی را از آنجا بیرون نمود از جانب ارلیوس قیصر منصب سرداری کل با سپهسالاری باو داده شد و با اختیار تام مصمم شد که از حدود ممالک اشکانیان تخطی نماید و در خاک خود بلاش با این پادشاه جنگ کند و هر قدر ممکن شود با انتزاع ولایات و ایالات اشکانی بپردازد و اگر بتواند خود را در شان بمقامی بالاتر از مقام تراژان قیصر رساند یا او اقلا همشان و برابر شود و فتوحاتی را که او در پنجاه سال

قبل کرده وی نیز در این زمان بنماید

برای وضع لشکرکشی کاسیوس اسناد مرتب صحیحی بدست نیست از مطاوی مسطورات مورخین آن عصر و زمان باید استخراج مطالب نمود و آنقدر که ممکن است از اعمال مشهوره آن سردار خبر شد آنچه معلوم و مبین میکردد کاسیوس از شط فرات عبور کرده وارد بین النهرین (مزوپوتامی) کردید و رفت به نیس فوریوم که رقهٔ حالیه باشد و از نزدیکی آنجائی که بلیك با شط فرات اتصال پیدا میکند امتداد شط را کرفته طی مسافت نموده وارد بابل در سورا که شهر قدیم بابل باشد عساکر رومی با قشون اشکانی جنکی کرده در همه جا غالب آمدند پس از آن شهر بزرك سلوسی را که دارای چهار صد هزار سکنه و در کنار دجله بود کاسیوس محاصره نمود و بسعی و اهتمام تمام آنرا فتح کرده آتش زد و شهر طیسفون را که آنطرف شط بغداد بود نیز بکرفت و عمارت و قصرها و بستانهای بلاش کردان را ملبد باشده با خاك یکسان کشت معابد مختلفهٔ این شهر را خراب کردند امکنه را که کمان میرفت در آن دفینه و خزینه باشد حفر و کاوش نمودند و غنایم بسیار نصیب لشکریان کاسیوس کردید اشکانیان که در هر جنك شکست میخوردند آخر الامر مایوس شده چشم از مقاومت پوشیدند مختصر جمیع نواحی و اماکنی که تراژان فتح کرده بود و بعد از دست داده باز بتصرف کاسیوس و سپاهیان او در آمد سردار رومی قناعت و اکتفا باینقدر نکرد کوردستانی و مملکت کری نموده بعد از تسخیر بین النهرین (مزوپوتامی) بطرف جبال زاگرس (جبل الطاق) پیش رفت و یکقسمت از مملکت مدرا نیز تملك نمود بعد از این پیش رفت و انتزاع قسمتی از مدرا از اشکانیان امپراطور و قیصر روم و شریك السلطنهٔ او علاوه بر القاب آرمنیاکوس و پارتیکوس که پیش به کاسیوس داده بودند لقب مدیکوس هم باو دادند و این القاب بمعنی فاتح ارمن فاتح پارت فاتح مدا است

بعد از آنکه کار کاسیوس بفتح و فیروزی درست کرفت و پیشرفتی بقاعده حاصل نمود و خواست خیال کند که دیکر دست اوست و احتمال خطر و صدمه برای او نیست دهر متقلب با حکم تقدیر که غالب و قاهر است صفای عیش سردار روم را بکدر مشوب مکدر ساخت نخست طاعون در میان قشون روم بروز کرد این ناخوشی هر وقت در هر جا بروز کند مردم را فوق العاده متوحش مینماید اما در این موقع خبر انتشار آن مانندی شهرت نمود و آن بیشتر بود حتی

که طبعا حاصل آمده افزود مشهور شد که این مرض بمکانی تحتانی از معبد آپلن پسر ژوپیتر واقع در شهر سلوسی داخل شده و عساکر روم که این شهر را غارت میکرده اند با میل اینکه در آن مکان تحتانی از هدایائی که مردم باین معبد اهدا کرده اند نفایس بسیار و ذخایر بیشمار است در آنرا باز کرده هیچ در آن ندیده اند جز این بلای مبرم و ناخوشی مهلك که کلدانیها بجادوئی و سحر آنرا در اینمکان جا داده اند نتیجهٔ این اشتهار وحشت بی اندازهٔ لشکریان روم کردید و وحشت اسباب شدت مرض شد و هر روز مبتلی بر عدهٔ موبوئین طاعونی می افزود بسیاری از سربازان رومی فرار کردند که از دست این بلا جان بدر برند و بوطن مألوف خود روند اما طاعون آنها را معاف ننموده اکثر در اثنای طی طریق راه را کم کرده بجای اینکه به روم روند به کور رفتند اما آنها که پا افشرده و نکریخته بودند برای اینکه عرض و طول عرصهٔ بدبختی و تیره روزی را درست بپیمایند از نداشتن آذوقه و لوازم زندکانی و معاش کرسنه مردند و رخت بعالم دیکر بردند

بعضی از فراریان قشون کاسیوس که زنده بروم رسیدند قدوم آنها اسباب تولید مخمصهٔ عظیم کردید ناخوشی طاعون با آنجماعت به مملکت ایطالیا قدم نهاد و بولایات و ایالات روم سرایت نمود و تا رودخانهٔ رن و محیط آتلانتیك رفت و خلق کثیری را کشت

یکی از مورخین کوید درین سال زیاده از نصف سکنهٔ روم و تقریبا تمام لشکریان کاسیوس را ناخوشی طاعون هلاك نمود مختصر لوسیوس وروس شریك السلطنهٔ مارکوس ارلیوس قیصر روم و کاسیوس سردار پرهوا و هوس بحالتی که ذکر شد بایطالیا مراجعت کردند و زبان عقل کاسیوس را که از باد کبر سری سنکین داشت مخاطب نموده باین بیان حکمت آمیز متنبه ساخت و کفت

دیدی که کبریائی مخصوص کردکار است
بشنو مکن از این پس دعوی کبریائی

عجب آنکه اینهمه مصائب و متاعب کاسیوس را متذکر نساخت و هوای قیصری باز او را در کرداب مشقت و عذاب می انداخت کویند برای نیل این آرزو و حصول این مقصود بمخالفت مارکوس ارلیوس قیصر پرداخت و رایت طغیان برافراشت و در آن کشمکش مغلوب و مقهور شده سر پرشور خود را بر باد داد

اما نتیجهٔ جنگ روم و اشکانی آنچه بر رومیان گذشت ذکر و معلوم شد و با آنحال اشکانیان هم صرفه نبردند بلکه متحمل ضرر و خسارت کلی شدند اگرچه جنگ تراژان با دولت اشکانی سبب شد که ارمنستان از تحت اطاعت دولت پارت خارج شده تبعیت دولت روم را اختیار نمود اما از ایالات و ولایات دولت اشکانی ایران چیزی در تصرف رومیان نماند آنچه را بزحمت گرفتند بمجرد پس دادند و همه کس دانست و فهمید که آدرین قیصر روم ولایات مسخره شده بواسطهٔ تراژان را محض کرامت نفس و فتوت بدولت اشکانی مسترد ننمود بلکه حزم و احتیاط او را براین گذشت واداشت کرد

جنگ لوسیوس ورُوس شریک السلطنهٔ قیصر با کاسیوس سردار یکی از ایالات معتبرهٔ دولت اشکانی را از تصرف اشکانیان خارج ساخت و چند صد سال آن ایالت در تصرف دولت روم بماند و آن قسمت مغربی مملکت جزیره یا بین النهرین (مزوپوتامی) بود شاید این قسمت مستقیماً در تحت تملک و حکمرانی رومیان در نیامده باشد اما از ممالک اشکانی مجزا گشت و سلاطین این دولت دیگر دستی و حکمی بر آن نداشتند

دولت اشکانی بعد از جنگ کاسیوس مجدداً ملتفت شد که دولت روم حریفی پرزور است و مخاصمه با او کار مشکلی است نباید بیجهت و عبث با او در انداخت یا با او پرداخت و چنین مینماید که هیچوقت دولت اشکانی این مطلب را باین خوبی نفهمیده و این اول دفعه بود که از عمق کار رومیان خبردار گشته است

شکستهائیکه در جنگ کاسیوس بدولت اشکانی وارد آمد خیلی اسباب وهن او گردید و از شأن و اعتبار او کاست خاصه در صورتیکه آن شکستها را از سرتیپی خورد که نه خود او چندان جلالت و مرتبتی در دولت روم داشت نه دولت روم بقدریکه میتوانست برای او تجهیز قشون و تهیهٔ کار و لوازم حرب دیده بود پس میتوانیم بگوئیم در امتداد مدت مدید سلطنت اشکانیان سه مرتبه اختر این دولت از اوج قدرت رو بهبوط و وبال گذاشته وبال و هبوط اول آن وقت بود که از حمله و یورش صرف نظر نمود و اکتفا کرد بهمان چیزیکه در دست داشت و برای توسعه و توسیع ممالک خود و ازدیاد قدرت و عظمت جهد و کوششی بعمل نیاورد هبوط و وبال ثانی آن زمان شروع کرد که رعایای آن دولت بر او شوریدند و قدری از اراضی و نواحی مملکت از ید تصرف پادشاه اشکانی منتزع گردید

وبال

وبال و هبوط ثالث در اوان جنگ کاسیوس ظهور و بروز یافت چه پادشاه پارت نتوانست دشمن را دفع کند تقاعد کرد و خصم پیش راند و هرچه خرابی خواست نمود و این وضع عقبه‌های مختلف داشت فی الحقیقه دولت اشکانی حالت مریضی هم رسانید که مبتلا بمرضی مزمن شده باشد و از عود صحت و استقامت و صرف نظر نموده باشند همینقدر که یکباره جان نداده خاطر خود را خرسند میدارند

جنس بادیه نشین که از اسباب تجمل و جلال و لوازم تن آسانی و راحت و عیش و عشرت و اطعمهٔ لذیذه و شرابهای خوشگوار و لباسهای نرم و بسترهای گرم و هم بالینهای ماه رو و هم صحبتهای بذله گو و مغنیان خوش آواز و مطربان نغمه ساز محروم اند بعلاوه مواشی و دواب و مختصر اسبابی که دارند باید به نیروی بازوی خود حفظ و حراست کنند و حصار آنها بگفتهٔ حکیم اعلم فردوسی علیه الرحمة یل و دست و بازوی آنهاست و برای جلوگیری دشمن یا تحصیل گوشت شکاری که چون بدست آرند آنروز و آنشب عروسی دارند متصل باید بر پشت اسبان در طی کردن عرض و طول بیابان باشند چنین قومی البته شجاع و دلیرند و پلنگ صولتان شیرگیر و حال بر این منوال است تا وسادهٔ دیبا و ساغر باده بدست و پای امیران بوسد البته آن قوه و طاقت نماند و تحمل کارهای صعب نتوانند بلی این مشقتها و شقها که در اعمال نظامی در کار است و این صید و شکار که سلاطین را با آن اقبال برای آنست که از کار نیفتند و ورزیده باشند تا اگر روزی زحمتی پیش آید از عهدهٔ تحمل آن برآیند و از زیر بار سنگین شانه خالی ننمایند تا زیر و رد ستم نباشند از ادای تکالیف تن نزنند مصدق این مقال حال اشکانیانست و البته مطالعه کنندگان جنگ سلاطین و سرداران اشکانی را با مارک آنتوان و کراسوس سرداران رومی بخاطر دارند و از نظر آنها محو نشده که دلیران پارت چه بروز سپاهیان روم آوردند و چگونه آنها را مقهور و مستاصل کردند اما در زمان جنگ کاسیوس با عساکر بلا استثنا ناز و نعمت همه را فرا گرفته نمیگذاشت آنها که مصدر کار اند تن بزحمت دهند و ادای تکالیف نمایند یکی از مورخین علت دیگر هم بر موجبات مسطوره افزوده گوید سلاطین اشکانی تا دیری پاس خاطر رعایا را از فرایض میشمردند و از صیانت و جذب قلب آنها فروگذار نمیکردند لهذا رعایا هم در همه جا پشت و قوت آنها بودند بذل مال و جان نثاری مینمودند

چون

چون خود را بر اوج اقتدار دیدند گمان کردند از رعایا مستغنی میباشند بیکبار اعتنائی درستی بآنها نکردند. و بدیهی است که رعیت چون غلظت و عنایتی ندید دلسرد بلکه آزرده خاطر میشود و با این حال یقین است که مهیای جانفشانی نیست باری حالت وفا و خلوص رعایا نابود گشته شهامت و رشادت فطری اشکانیان رو بضعف گذاشته قوتی که باید بدفع خارجه یا بحملهای متواتره پردازد بمصرف جنگهای داخله میرسید این است که هبوط و وبالنتیجه اشکانیان شروع کرده از عهدهٔ دولت روم برنمیآید و هر تطاول و تعدی که از آن دولت بظهور رسد تحمل مینماید

جنگ دولت روم و اشکانی بمباشرت کاسیوس در سنهٔ صد و شصت و پنج میلادی بانتها رسید و بلاش اقلاً بیست سال بعد از این جنگ زنده بود ولی دیگر هیچوقت و موقع جرأت ننمود که مجدداً اقدام بجنگ نماید بلکه تلافی مافات بشود و ایالتی را که از دست داده دوباره بچنگ آرد بلی یکمرتبه بخیال حرکتی افتاد و آن در سال صد و هفتاد و چهار و صد و هفتاد و پنج بود در وقتی که ارلیوس قیصر روم در مغرب مشغول دفع حملهای طوایف وحشی سواحل رود دانوب شده مجال کار دیگر نداشت و آویدیوس کاسیوس نیز نزدیک بود اسباب ظهور جنگ ملتی شود بلاش تهیهٔ حرب نمود و مهیا شد بار دیگر دست باسلحه برد و آب رفته را باز بجوی آرد و رومیها ملتفت خیال بلاش شده و منتظر بودند به بینند کی نایرهٔ قتال و جدال اشتعال مییابد اما این آتش روشن نشده خاموش شد و جنگ درنگرفته کار منجر بصلح گردید یعنی ارلیوس بمحض اینکه خبردار شد و دانست دولت اشکانی در تهیه است و میخواهد با دولت روم مصاف دهد از حوالی رود دانوب انتهاض نموده بشام آمد و در همان وقت که قیصر روم بسوریه رسید در داخله مملکت اشکانی باز فی الجمله آشوبی درگرفت بلاش دید از اینطرف حریف حاضر کار است و دارای استعداد بسیار از آنطرف دشمن داخلی هم سر برداشته هیچ مناسب ندید که جز بر تشیید مبانی صلح و صفا پردازد چند نفر سفیر نزد قیصر فرستاد و مراتب خلوص مودت خود را با قیصر و دولت روم بتوسط آنها اظهار داشت و این حزم و احتیاط بلاش و مخالفت او با ارلیوس او را از زحمت و خطر آسوده نمود قیصر روم نیز چون مرد عاقلی بود و نمیخواست عبث آتش فتنه و فساد در گوش شود و خلقی در آن بسوزند سفرای بلاش را

باکمال

باکمال مهربانی پذیرفته بمراحم امپراطوری اختصاص داد و از اتحاد و مودت پادشاه اشکانی اظهار امتنان و اطمینان نمود و فرستادگان را با خرسندی معاودت داد

چهار سال بعد از این واقعه مارکوس ارلیوس قیصر روم درگذشت و لوسیوس ارلیوس کمودوس پسر جوان او بجای پدر سلطنت و امپراطوری یافت چون قیصر جوان مهذب و مجرب و کاردیده و سرد و گرم چشیده نبود همه کس خیال مینمود بلاش وقت را غنیمت شمارد و کینه خود را از دولت روم میکشد و اقلاً بین النهرین مرز و بومی را پس گرفته در ثانی تملک مینماید اگرچه مورخین قدیم از این سنین اطلاع درستی بدست نداده اند اما بطور یقین میتوانیم بگوئیم از آن چیزیکه مردم مترقب بودند و انتظار آنرا میکشیدند اثری بظهور نرسیده و بر آنها که این خیالات را میکرده اند معلوم شده که حدسهای غیر صائب زده اند پادشاه اشکانی هیچ در خیال حمله بدولت روم نبوده و مطلقا این خیال در مخیلهٔ او خطور ننموده است بلی میتوان گفت بلاش بسن پیری رسیده و هر کس خاصه صاحبان راحت و استراحت سکون را بر حرکت و آسایش را بر زحمت ترجیح میدهند پس واضح و مبرهن است که در سلطنت کمودوس بلاش اصلا جوش و جنبشی نداشته و ننموده و مسئله مشرق از هر گونه اغتشاش مصون بوده آنچه را دولت روم از دولت اشکانی گرفته در ید تصرف و قبضهٔ تملک داشته و دولت اشکانی هم از این باب چیزی بروی خود نمیآورد بلاش مدت ده سال با کمودوس معاصر بود مع ذلک مورخین از روابط دولتین هیچ ننوشته اند از این سکوت چنین بر میآید که کاری بکار هم نداشته اند نه خصوصیت با یکدیگر مینموده نه سر بسر هم میگذاشته اند بالاخره بلاش سیم در سال صد و نود میلادی یا در سنهٔ صد و نود و یک زندگانی را بدرود گفت و بلاش چهارم بجای او بر سریر سلطنت اشکانی جلوس کرد

فصل بیست و هشتم

در شرح سلطنت اشک یا ارساس بیست و هفتم موسوم به بلاش چهارم

چون بلاش سیم در سال صد و نود میلادی یا صد و نود و یک وفات نمود پادشاه دیگر بهمین اسم جای او بگرفت بنابراین وی را بلاش چهارم گفتند و اکثر مورخین بلاش چهارم را پسر ارشد بلاش سیم دانسته اند و بعضی را عقیده آنکه این پادشاه از همان سلسله و قبیله

بوده

بوده نه پسر بلاش سیم را بسیاری از مصنفین وجماعتی بلاش رقیب سیور قیصر روم را که ذکرش
بیاید پسر ساناتروس یا ساناتروس دانسته اند و دیکاسیوس هم تصریح باین مطلب نموده
ولی ظن غالب آنست که مقصود از این بلاش شاهزاده ارمنستانست و او با بلاش چهارم
پادشاه اشکانی ایران معاصر بوده در هر حال تازه بلاش چهارم بر سریر سلطنت جلوس
نموده بود که بواسطه فوت کمدوس دولت روم گرفتار انقلاب واغتشاش گردید
پرتی ناکس نام که مردی دانا و با کمال بود از ماه ژانویه سال صد و نود و سه تا دو ماه بعد
یعنی در ظرف مدت هشتاد و هفت روز در مملکت روم امپراطوری و سلطنت داشت
چون قصد اصلاح و تغییرات داشت او را بکشتند بمحض اینکه جانشین پرتی ناکس در روم
بامپراطوری برقرار گردید در سه محل مختلف عساکر رومی دست باسلحه بردند و رایت
شورش افراشتند و سرکردگان خود را امپراطور خواندند کلدیوس آلبی نوس در بریطن
رتبه امپراطوری یافت و سیور که او را سیوروس هم میگویند در پانونیا و پسانیوس نیگر در
شام و این هر سه عزم خود را جزم کرده که آن مقام منیع و رتبه عالی را خاص خود نمایند
ابتدا نیگر ادعای امپراطوری نمود و بر تخت سلطنت نشست پادشاه اشکانی با شاهزادگان
تابع این پادشاه سفرا بدربار او فرستاده ادای رسوم تهنیت و مبارکباد کردند و گفتند
و در ضمن اظهار داشتند اگر قیصر روم را قشون لازم باشد بتجهیز آن می پردازند نیگر که
خود را بی نیاز میدید و میدانست این ادعای او بی قوت و زور اسلحه بپیشرفتی نخواهد
داشت از قبول این تکلیف سفرا بطور ادب مضایقه نمود چندی چون انتظار کشید که مردم
او را بمیل خود و طیب خاطر بقیصری بپذیرند و چنین اثری بظهور نرسید و از آنطرف شنید
از جمله رقبا که همین ادعای او را دارند یکی سیوروس است که در شهر روم برای یکه قیصری
جلوس کرده و مهیا شده است با لشکری جرار بسمت مشرق راند و نیگر و سپاهیانش را
از میان بردارد و شام و توابع نیز او را مسلم باشد ملتفت شد و دانست برای سد راه این
مفاسد و دفع این غوائل محتاج بسپاهی عظیم است و از هر جا ممکن شود باید دسته جات
قشون جمع کند تا بتواند با دشمن برابر شود بنا بر این در اواخر سنه صد و نود و سه میلادی
نزد شاهزاده های حکمران که در آنطرف شط فرات بودند و مخصوصاً نزد پادشاه اشکانی
ایران و سلطان ارمنستان و حضر مأمور فرستاده از آنها خواهش نمود هر یک عساکر

خود را

خود را بمعاونت او روانه نمایند بلاش چهارم ظاهراً مردد شد که آیا قشونی بامداد نیگر
بفرستد یا بهانه آرد و تقاعد کند آخر الامر در جواب فرستاده نیگر گفت من بحکام
و شاهزادگان تابع خود در این باب دستور العمل خواهم داد و خواهم گفت بجمع آوری لشکر
بپردازند

آنچه مسلم است بلاش چهارم در کمک نیگر اقدامی ننموده و شخصاً فیما بین دو نفر مدعی
امپراطوری مداخله نکرده اما ظاهراً بیکنفر از شاهزادگان تابع اجازه داده که اگر مایل
باشد به نیگر مددی برساند حضر در آنزمان پای تخت اعراب و شهر معتبر قطعه مرکزی بین
النهرین (مزوپوتامی) بوده و مانند اکثر ایالات و ولایات محکومه دولت اشکانی از خود پادشاه
بومی داشته لکن پادشاه آنجا بدون امر و اجازه پادشاه اشکانی و دربار طیسفون در
امور کلیه از قبیل جنگی مثل جنگ نیگر و امثال آن قادر بر مداخله نبود (بین النهرین یا مزوپوتامی
مرکز اراضی فیما بین سنجار و بابل است طوایف اعراب از عهدهای بسیار قدیم بعضی از
نواحی بین النهرین را در تصرف داشته اند اگزنفون قطعه زمین ما بین خابور و بابل را
عربستان نامیده اعراب در زمان ما نیز در طرف علیای بین النهرین نمودار و منتشر شده
پلوتارک زمین اسرهون را زمین اعراب خوانده حضر که غالباً با الف ولام یعنی الحضر مینوشتند
از وقت جنگهای تراژان ذکر آن بمیان آمده و همیشه این سرزمین را نسبت باعراب داده یعنی
مخصوص آن قوم گفته اند) خلاصه بارسیموس پادشاه حضر مأمورین نیگر را بمهربانی و گرمی
پذیرفت و از عساکر تیرانداز خود جمعی را بکمک او فرستاد از این وضع و اقدام بارسیموس
پادشاه حضر معلوم میشود دستور العمل و اجازه مخصوصی در اینخصوص از پادشاه اشکانی
داشته والا جرأت اینکار نداشت و بلاش چهارم که خود دخالتی در این جنگ نکرد و
مستقیماً نیگر را امداد ننمود ممکن است احتیاط کرده باشد و با خود گفته اگر نیگر غالب
آمد من غیر مستقیم و بواسطه او را کمک کرده ام و اگر مغلوب شد برقیب او میگویم پادشاه
حضر مخفی و بی اجازه من قشون بمدد نیگر فرستاده و من خبر نداشتم اما اگر خود لشکری
بمعاونت قیصر فرستم عداوت من با سیور ظاهر و آشکار میشود

چون نایره قتال فیما بین سیور و نیگر اشتعال یافت اقوام و مللی که آنطرف شط فرات
بودند جری و جسور شده کینه را که از رومیان در دل داشتند ظاهر ساختند و بمخاصمه

وطغیان

وطغیان پرداختند اهالی بین النهرین (مزوپوتامی) که تازگی زیر بار تبعیت دولت
روم رفته بودند خلع طاعت نموده دست باسلحه بردند و بسیاری از سپاهیان روم را
که در مملکت آنها اقامت داشتند بکشتند و شهر نصیبین را محاصره کردند این شهر از
زمانیکه بدولت روم واگذار شده بود محل عساکر رومی گردیده بود در این طغیان اهالی
بین النهرین طوایفی که در حوالی شط بغداد سکنی داشتند خاصه اهالی آدیابن که مانند اهل
حضر تابع دولت اشکانی بودند باشورشیان اتفاق و همراهی نمودند در این اوان سور
بر نیگر حریف و رقیب خود غالب آمده او را بکشت و بطرف مشرق شتافت که قشون
ساخلوی روم محصور در نصیبین را نجات دهد و یاغیها و تقویت کننده آنها را تنبیه
و سیاست نماید اهالی بین النهرین خواستند باصرار با و معلوم کنند که محض هواخواهی او
دست باسلحه برده اند و با معاندین او بجنگ و مخالفت پرداخته این حرفها بخرج سور نرفت
بلی یک چیز هم ممد خیال سور شده بود و او را بر عدم قبول تحریض مینمود و آن اینکه اهالی
بین النهرین سفیری با هدایا نزد سور فرستادند و بواسطه سفیر اظهار داشتند که جمیع غنایم
که ما از رومیها گرفته ایم با اسرای آنها پس میدهیم و خواهش میکنیم هر چه سرباز رومی در
بین النهرین است از این مملکت خارج شود و اهالی بین النهرین را بحالت خود یعنی بحالت
استقلال واگذارند و هیچ چیز از آنها توقع تبعیت دولت روم ندارند سور دید این
حرفها با اظهار هواخواهی دولت روم با شخص سور منافات دارد در اینصورت چگونه میتوانست
آن ادعای یاغیان را باور کند و مصدق شمارد از آنطرف بدون جنگ و خونریزی باختیار
چگونه تن در میداد که مقداری یا مبلغی از اراضی متصرفی دولت روم از ید تصرف آن دولت
منتزع گردد این بود که فوراً اعلان جنگ نمود اما آنها که با او طرف مقابل بودند چندان
شأن و اعتباری نداشتند سلاطین اسرهوئن و آدیابن و حضر بودند بلی یک دولت معتبر
نامی یعنی دولت اشکانی ایران از پشت سر آنها بود و سور باید از میان ایالات آن ممالک
بطرف دولت اشکانی راند یعنی ابتدا دول کوچک را مضمحل و نابود کند بعد بدولت بزرگ
اشکانی بپردازد اما از آنجانب دولت اشکانی چگونه میتوانست متحمل شود که سلاطین تبعه
آن دولت و رعایای آنها اینطور پایمال شوند و تحمل صدمات و تعدیات سوروس را نمایند
سور در فصل بهار سال صد و نود و پنج میلادی خود شخصاً بسوق عسکر پرداخته قشون

خویش را از رود فرات عبور داد و متوجه نصیبین گردید یاغیها هنوز این شهر را در بند
محاصره داشتند و از عهده تسخیر آن بر نیامدند سور حکم کرد سرداران او ببلاد یاغیها
و سیاست همدستهای آنها پردازند اگر چه لشکریان سور بواسطه فقدان آب یا قلت
وجود آن دچار صدمه کلی گردیدند بدون مشکلات و موانع حربیه بار دیگر مزوپوتامی
(بین النهرین) را در تحت تملک در آوردند و نصیبین را پای تخت قرار دادند و در جزو
کلنیهای روم شأنی رفیع حاصل نمود (کلنی ولایت یا شهر یا محله مهاجرنشین است)
یکی از مورخین بدون اینکه شرح و بسطی دهد میگوید سور برای شهر نصیبین مقامی
عالی قرار داد و اقوی دلیل این فقره سکه های عصر و زمان اوست که روی آنها القاب
رفیعه برای شهر نصیبین ذکر شده
نیز همین مورخ گوید در تابستان که خشک سالی هم بود و جمیع چشمه های آب سپاه سور
برای نجات رومیهای محصور در نصیبین و تدمیر یاغیان و مؤیدین آنها در صحرایی
راه پیمودند زبانها در کام خشک تر از زمینهای عربستان در نیمروز تابستان مغزها
از حرارت در جوش گرد و خاک سر و روی جمله را مستور ساخته و جز حرف آب هر سخن را از
دهنها انداخته قادر نبودند که با یکدیگر صحبت کنند چیزی که میگفتند فقط آب آب بود بعد از
هزار جان کندن آخر الامر بچاهی رسیدند آب این چاه بقدری بد بود که احدی از سپاهیان
رغبت بخوردن آن ننمود سور دید اگر قشون از این آب نخورند ممکن است مبلغی طول
کشد تا باب خوب برسند و البته بسیاری از آنها تلف خواهند شد حکم نمود قدحی پر از
آن آب کردند و نزد او آوردند و تمام آن آب را در پیش چشم لشکریان خود خورد آنوقت
ایشان راضی شده بواسطه آن آب کثیف رفع عطش نمودند
خلاصه بعد از آنکه بین النهرین را عساکر سور مسخر و مطیع کرده ضمیمه ممالک روم نمودند
قیصر قشون خود را از دجله عبور داده متوجه تسخیر آدیابن گردید سکنه و اهالی این ولایت
در مقاومت و جلوگیری سخت کوشیدند اما با استعداد طرف مقابل ممکن نبود کاری از
پیش ببرند پادشاه اشکانی هم ظاهراً در اینوقت در فکر کار خود بود و برای دفاع و صیانت
پای تخت خود تهیه اسباب مینمود که اگر عساکر روم بر او حمله کنند از عهده جواب دادن آنها
برآید در اینصورت نتوانست بپادشاه آدیابن که در تحت حمایت و تبعیت او بود مددی

دهد سور آدیابن را هم گرفت و بعد از این فتوحات خود را صاحب القاب آراپی کوس و آدیابنی کوس خواند یعنی فاتح عربستان و فاتح آدیابن. این القاب اغلب در سکه های سور نقش شده و ملاحظه میشود اما باید دانست که برای سور ممکن نبود اقامت خود را درین نواحی و حدود چندان طولانی نماید چه در مغرب رقیبی بزرگ مانند کلودیوس آلبی نوس داشت و اگر او را بیش ازین بحال خود وا میگذاشت و با بطالت میگذراند آن مملکت را بهم میزد و کار سور دشوار میشد بنا برین ملاحظات در اوایل سال صد و نود و شش میلادی سور از مشرق عزیمت مغرب نمود و با شتاب تمام خود را به رم رسانید

سور خیال داشت که با پادشاه اشکانی در آویزد عساکر پارتی را بترساند هم آنها را تنبیه کند هم دایره فتوحات خود را وسعت دهد بلکه تکمیل نماید لکن موقع مساعد و مناسب نبود و وضع اجازه نمیداد ناچار صرف نظر ازین مقاصد نموده متوجه روم شد اما بمحض اینکه از مشرق راه مغرب پیش گرفت و رفت بلاش چهارم بر سر عساکر رومی تاخته آدیابن را از آنها پس گرفت و از شط دجله عبور کرده داخل بین النهرین (مزوپوتامی) شده رومیها را از آنجا بیرون نمود فقط شهر نصیبین که دو سال قبل با اهالی بین النهرین مقاومت کرده بودند با عساکر اشکانی بضدیت برخاستند و اگر اشکانیان از جهت دیگر دو چار مشکلات نمیشدند هر آینه فتح نصیبین برای آنها اشکالی نداشت بالجمله لشکریان بلاش چهارم مظفر و منصور از شط فرات عبور کرده بار دیگر در صحراهای حاصلخیز شام متفرق گشتند

سور در سنه صد و نود و هفت میلادی مجبور شد بار دیگر بطرف مشرق لشکرکشی نماید و ولایاتی را که مسخر کرده بود از دستش رفته تا با بحیطه تصرف آرد تا آبروی او بجا ماند و شهرتی که بعظمت و افتخار نموده بصورت دیگر خود را ننماید چون لوازم حرکت و نهضت سور حاضر و آماده شد با قشون خود متوجه نواحی شرق گردید و پس از ورود بمملکت شام عساکر اشکانی را از آنجا بیرون نمود و ابتدا بهمین قدر پیشرفت قناعت کرد بعد از آن در اواخر سال الهیئه کامل بعد از شط فرات گذشته قدم در بین النهرین گذاشت باید دانست در جنگهائی که فیما بین دولتین روم و اشکانی اتفاق میافتاد اسباب کار عمده شاهزادگان نیمه مستقل بودند که در حدود دولتین مزبورتین ولایات و اراضی و حکمرانی

داشتند یعنی بعضی از این شاهزادگان که در تحت تبعیت دولت روم بودند بآن دولت کمک مینمودند و برخی که ربقه اطاعت و حمایت دولت اشکانی را بگردن گرفته بمعاونت این دولت میرفته اند و معتبرترین این شاهزادگان در آنزمان سلاطین ارمنستان و اسرهوئن باید دانست چه بالنسبه قوت و عده بکمال داشتند سور دیگر در آنوقت که برای پیشرفت کار خود و کشورستانی کوشش و جهد موفور داشت ماموری نزد پادشاه ارمن فرستاده از او کمک خواست اما پادشاه ارمنستان در جواب گفته بود در جنگ ملی مداخله ننمایم این مطلب در نظر سور بود و بعد از آنکه بمشرق زمین آمد ارمنستان را در دولت دشمن خواند و گفت این دولت باید بی تعلل و تامل تسلیم شود و در تحت اطاعت دولت روم در آید

از مسطورات مورخین قدیم چنین برمیآید که در فصل تابستان صد و نود و هفت میلادی و در همان اوان ورود سور بسوریه (شام) بود که قشونی بجهه فتح ارمن مامور و گسیل آن مملکت نمود پادشاه ارمنستان در آنزمان مثل پادشاه اشکانی ایران بلاش نام داشته این بلاش در حدود مملکت خود با سپاه روم برابر شد و جنگ قریب الظهور بود که پادشاه ارمن از جنگ در گذشت و مهیای صلح گشت یعنی قبل از آنکه دست بسلاح برند و نتیجه کار معلوم گردد بلاش خواهش متارکه نمود و روسای رومی قبول خواهش او را مصلحت دیدند بلاش را چون وقت و مهلتی بدست آمد سفرا با هدایا با تمام نزد امپراطور روم فرستاد و اظهار موقت و مخالصه بدولت روم کرد و از سور استدعا نمود که شرایط صلح را اظهار کند و برقرار دارد تا بموجب آن عمل شود سور مطالب و تمنیات پادشاه ارمن را خالی از شوائب نفاق و تزویر دانسته بر اقوال او اعتماد نمود و عهدی منعقد کرد که برای بلاش پادشاه ارمنستان خالی از فایده و منفعتی نبود یعنی بعضی از اراضی ضمیمه متصرفات و ولایات بلاش گردید

یکی از مورخین معتبر میگوید چون بلاش پادشاه ارمن از سور قیصر روم استدعای صلح نمود و عهد مصالحه فیما بین منعقد گردید امپراطور روم قدری از اراضی ارمنستان روم را که ارمنستان صغیر باشد به بلاش واگذار و مبذول نمود

پادشاه اسرهوئن ابکار قبل از پادشاه ارمنستان طریق اطاعت و انقیاد دولت روم نمود (مخفی نباشد که اسم ابکار برای سلاطین اسرهوئن مثل اسم اشک است برای سلاطین اشکانی یعنی همه این اسم را داشته اند بعلاوه اسم خاص)

ابکار پادشاه اُسرهوین خود شخصه بمعسکر قیصر روم آمد واز تیر اندازان لشکر خویش
جمعی کثیر با خود آورد که در رکاب امپراطور بکارزار پردازند و پسرهای خود را نیز برسم
گروگان بحضور سِوِر حاضر ساخت این حرکت پادشاه اُسرهوین خاطر قیصر را زاید الوصف
خرسند نمود واین خرسندی وخشنودی قیصر سبب شد که نواحی مغربی بین النهرین را تا
محل اتصال رود خابور بشط فرات باو واگذار کرد

سِوِر بر این شد که خود شخصه از راه فرات پیش راند وضمناً بهر یک از سران وسرکردگان
دسته قشونی داده امر نمود نواحی شرقی بین النهرین وآدیابن را که اشکانیان گرفته بودند
نهب وغارت نمایند

نیز سِوِر برای آنکه عساکر وهمراهان خود را از لوازم معاش وما یحتاج زندگانی آسوده
دارد مصمم شد مانند تراژان در طرف علیای بین النهرین چند فروند کشتی بسازد چه
در آنجا چوب که بکار این کار آید فراوان بود چون آن سفاین ساخته شود لشکریان خود را
از سواحل بسیار شط فرات حرکت داده ببابل آرد وکشتیها که بار آنها آذوقه ولوازم زندگانی است
نیز از شط پائین آیند

سِوِر خیالات خود را صورت داده وبا تهیه ولوازم انتهاض نموده بحوالی طیسفون آمد بدون
اینکه در راه با مانعی وعایقی تصادف نماید ومتحمل صدمه وخساراتی شود چون باینجا رسید
دو شهر بزرگ بسیار معتبر بابل وسلوسی را با کمال سهولت فتح کرد باین معنی که در وقت
نزدیک شدن سِوِر باین دو شهر قشون ساخلوی هر دو بلد این دو محل را خالی نموده بودند
ممکن است قیصر سفاین خود را از میان یکی از انهار که دجله وفرات را بهم وصل مینماید
عبور داده یا مانند تراژان از وسط زمین باریک فاصل ما بین این دو شط بواسطه عرادها
حمل کرده وبمحل مقصود آورده باشد

بلاش چهارم پادشاه اشکانی ایران در طیسفون نشسته مهیای مدافعه بود وتصور مینمود
که سِوِر از فلان خط راه پیش می آید وهر وقت او نزدیک شود بلاش خبردار خواهد شد
وبشرایط دفاع خواهد پرداخت اما بر حسب اتفاق در حالتی که پادشاه اشکانی از همه جا
بی خبر بود شنید عساکر سِوِر بحوالی دیوار شهر طیسفون رسیده اند از این معنی زاید الوصف تعجب نمود
یکی از مورخین گوید رومیها بیخبر وغفلةً خود را بحوالی شهر طیسفون رسانیدند در صورتیکه

لشکریان

لشکریان اشکانی در پیوقت هیچگونه تهیه ومهمات حربیه نداشتند واین مطلب از قرار قراین
خارجه ممکن است صحیح باشد در هر حال سپاهیان پارت در برابر قشون رومی چندان
ایستادگی ومقاومتی ننمودند

مورخ دیگر گوید چون عساکر روم بر طیسفون نزدیک شدند بلاش چهارم از پای تخت خود
خارج گردیده در بیرون شهر با آنها تلاقی وتصادف نمود وبرای آنکه پای تخت را از شر
دشمن ایمن دارد با رومیها جنگی هم کرد اما چون دید طرف مقابل قوی است وکاری از پیش
او نمیرود باز بشهر مراجعت کرده در قلعه وحصن حصین طیسفون متحصن شد اما علی الظاهر
این تحصن بلاش چهارم نیز فایده بحال او نکرده ورومیها بزودی این حصار را مسخر نمودند
از مسطورات مورخین چنین مستفاد میشود که سربازان سِوِر قیصر روم در این جنگ که
حملهٔ اول شهر طیسفون را فتح کرده اند مختصر بعد از هشتاد ودو سال دیگر ثانی پای تخت
دولت اشکانی با آسانی بتصرف دشمن خارجه وجنگ رومیان افتاد پادشاه اشکانی که بلاش
چهارم باشد پای تخت خود را گذاشته با چند نفر سوار فرار کرد ورومیها بعد از استیلا
بر شهر کاری کردند که زبان از بیان آن ابا مینماید خلاصه آن اینست که مردهای این شهر را
از پیر وجوان کلیةً بقتل رسانیدند بعد زنان واطفال را اسیر کردند چنانکه صد هزار نفر
اسیر قشون روم از طیسفون بردند سربازان رومی اجازه یافتند که بمیل واختیار خود بنبه
عامه وخاصه را غارت کنند آنچه طلا ونقره در خزانه پادشاه اشکانی جمع شده بود بیغما
بردند تمام زمینهای عمارات سلطنتی را تاراج نمودند طیسفون با آن آبادی یکباره خراب
وآن سیل ثروت از فضا سراب شد

سِوِر قیصر روم اگرچه برای آذوقه ولوازم معاش لشکریان وهمراهان خود کمال احتیاط را
بعمل آورده بود اما چنین مینماید که بعد از تسخیر شهر طیسفون گرفتار سختی وتنگی گردید سربازان
او مجبور شدند چند روز از ریشه علف تغذیه کنند واین غذا مورث سهال گشت

بعضی از مورخین که از آن جمله دیو میباشد مینویسند سِوِر خیال نداشت بلاش چهارم را تعاقب
نماید اما صحیح آنست که با فقدان آذوقه وبی قوتی خود را قادر باین مطلب ندید مصلحت را
قرار بر این داد که قاصد منزل کلی وارد ننامده مراجعت کند عود از راه فرات هم برای او میسر
نبود چه در وقت ذهاب لشکریان روم آنچه در آن خط راه آذوقه بدست می آمد تمام کرده
بودند

بودند و برای ایاب چیزی باقی نگذاشته بنابراین سیوروس راه دجله را بر فرات ترجیح داد
کشتیها را در وسط بغداد انداختند و بعضی کشتی رانی میکردند قشون هم در ساحل با سفاین
همراهی داشتند بدینوضع طی طریق کرده تا بنزدیک حضر رسیدند چون اهالی حضر بواسطهٔ
تقویتی که از نیکر رقیب و دشمن سیوروس نموده بودند این پادشاه را رنجانیده سیوروس قصد تنبیه و
سیاست آنها کرد دیگر آنکه چون تراژان قیصر خواست شهر حضر را مسخر کند و اهالی بدفاع
برخاستند و نگذاشتند کاری از پیش ببرد سیوروس خیال نمود که این شهر را فتح میکند و بواسطه
معلوم مینماید که او نسبت به تراژان ندارد بمراتب قادرتر و قاهرتر است بنابراین طور اد
استمهار تراژان بیشتر میشود و صیت افتخار سیوروس عالمگیر میگردد

سیوروس قیصر روم چندان بیحق نبود که خیال فتح و تسخیر قلعه و شهر حضر مینمود زیرا که رومیها
برای انجام این کار آلات و ابزار بسیار خوب داشتند و سربازان روم هم در اعمال و فنون
یورش و قلعه گیری ماهر و چالاک بودند اما غافل که اهالی حضر نیز چندان بیکاره و دست
شکسته نیستند رشادت و شجاعت فطری آنها با استحکام دیوار شهر و حصانت حصین
بوجهی جواب رومیان را میداد و در مقابل خصم در بیما ندند و کار دفاع را بخوبی میپرداختند
خلاصه رومیها اقدام بیورش اول نمودند و حضریها باسانی آن حمله را دفع کرده اسباب
محاصرهٔ رومیان را از دست آنها گرفته سوزاندند و بسیاری از سربازان رومی را نیز
بکشتند محاصرین که وضع را چنین دیدند قدری سست شدند و در میان خود آنها اختلاف
کلمه در گرفت مقدمهٔ شورش تمهید یافته اندک اندک از عصیان سخن راندند و پای اغتشاش
فی الجمله بمیان آمد سیوروس برای دفع شورش مصمم اقدامات سخت گردیده و حکم کرد دو نفر
از صاحبمنصبان بزرگ او را کشتند ولی بعد از آن از استنباط ظهور و بروز فسادی نموده حکم
قتل یکی از آن دو نفر مقتول را منکر شد و گفت من نگفته بودم او را بکشند و بعد از این تفصیلات
ناچار از مقابل حضر حرکت کرده قدری دورتر از آن محل اردو زد

در باب دو نفر صاحبمنصب [illegible] مورخین مینویسند یکی از آن دو سرکرده لاتوس نام داشت
و او همان بود که چندی قبل نصیبین را مستخلص نموده بود

دیو میگوید چون سربازان ابوابجمعی لاتوس گفته بودند ما جز این صاحبمنصب احدی را بسرکردگی
قبول نخواهیم کرد و اطاعت فرمان او نخواهیم نمود سیوروس بر لاتوس حسد برده حکم کشتن او را داد

ماریوس

ماریوس ماکسیموس علت قتل لاتوس را چیز دیگر دانسته است و میگوید تعجیلی بیش از وقت
حمله بر حضر اتفاق افتاده در هر حال سیوروس با آنکه از حضر دور شده عقب نشست باز از
خیال فتح دست نکشید و امیدوار بود که بهر طور باشد این شهر را فتح کند چه شنیده بود
مال زیادی در حضر خاصه در مخزن معبد آفتاب جمع است طوایف و قبایل کثیرهٔ متدینین
که از صدق دل باین پرستشگاه معتقدند از دیرگاهی اسباب نفیس و اشیاء گرانبها برای
این معبد آورده اند و سند نذر در خزانه گذاشته سیوروس میخواست آنجمله را تصرف کند و با خود
بروم برد و بر حسب ظاهر میگفت که برشان من میباشد که اهالی شهر کوچکی با من در مقام مقاومت
برآیند و من از عهدهٔ آنها بر نیایم و نتوانم آن عدهٔ قلیل را مغلوب و مطیع نمایم و اگر حضریها
سیاست نکرده بمانند اسباب تجری آنها و دیگران شود

چون معسکر سیوروس جای امنی بود در آنجا از نو بیشتر از پیشتر اسباب قلعه کشائی و حصار
و محاصره ساختند و آذوقه فراوان هم جمع کردند بعد از آنکه آنچه تهیه میخواستند دیدند
باز بطرف شهر حضر راندند و بآن حصن حصین حمله بردند و با آنکه نسبت بدفعهٔ اول رومیان
از حیثیت آلات و ادوات خیلی مکمل و ساخته تر بودند و قشون نیز بهتر مرتب و منظم شده باز
حضریها خوب و بقاعده دفاع کردند چه تیراندازان قابل و سوار نظام ممتاز ماهر داشتند
و مطمئن که دیوارهای شهر حضر نهایت محکم است علاوه بر این جمله یکنوع اسباب آتشی اختراع
کرده که اگر چه صدمه و اذیت کلی برای دشمن نداشت اما باعث تخویف و تهدید بود و چون
رومیان نمیدانستند از این آلت چه کار ساخته میشود و چه میکند ناچار میترسیدند و
وحشت میکردند

از مطاوی کلمات مورخین چنین برمیآید که آن اسباب و آلت آتشی که حضریها اختراع کرده
بودند شیئی قابل اشتعال آن نفت بوده و بهمین جهت میتوانستند بهیچ چیز خاموش نمیشده است
خلاصه سواران حضر صدمهٔ کلی بلشکریان سیوروس وارد آوردند و آنها تا مدتی نتوانستند خود
بدیوار شهر رسانند چه متصل از بالای دیوار و قلعه با فلاخن سنگ می انداختند و تیراندازان
حضری مثل اینکه باران ببارد عساکر روم را باران تیر میکردند و مقتولین رومی بر روی یکدیگر
میریختند بعد از تحمل صد هزار زحمت و بلا و مشقت و عنا دستهٔ از قشون روم خود را بدیوار
خارج شهر رسانیده محلی از آن را سوراخ کردند و یقین نمودند مقدمات فتح شهر ترتیب فته

سربازان

سربازان سوز اذن نخواستند که یکمرتبه یورش برند و گمان میکردند که اگر اینکار کنند و اهتمامی شود لابد شهر مسخر و مفتوح خواهد شد وضمناً قصد سربازها این بود که چون شهر را گرفتند غارت نمایند امپراطور روم که میترسید سربازان بعد از گرفتن شهر و غارت کردن خراب نموده و فیه معبد آفتاب را نیز بیغما برند و عاید شخص امپراطور نشود راضی نشد و اذن نداد و اگر هم اینها میدانست سربازان همان نهب و تاراج شهر قناعت و اکتفا مینمایند و مال و خزانه معبد آفتاب را برای او میگذارند البته راضی میشد و اجازه میداد که یکمرتبه حمله برند و کار یکسره شود نیز سوز گمان میکرد اگر فی الجمله مهلتی باهل شهر داده شود آنها از [illegible] در می آیند و راه تسلیم و اطاعت می پیمایند آنوقت او مسلماً مالک نفایس خزانه معبد آفتاب میگردید و اعتقاد او این بود که بر اهل شهر معلوم و محقق شده که بیش ازین مقاومت با عساکر قیصر مثمر ثمر نیست بل مورث خطر است مدت یکروز سوز منتظر شد به بیند از خود اهالی حضر چه می تراود خیال تسلیم شدن و تمکین کردن دارند یا ندارند چیزی از حضرها معلوم نشد و مطلقا اظهاری نکردند بلکه شبانه آنجائی را که لشکریان روم از قلعه خراب کرده بودند مرمت نمودند و از اینجا معلوم شد باز خیال مقاومت دارند سوز دید هم اشیاء گرانبها و خزانه آفتاب بچنگ او نیفتاد هم ننگ عاجز شدن از دست حضرها که نگذاشتند یک حصن مختصر را فتح کند حاصل شد برای دفع این فضاحت راضی شد آنچه در خزانه معبد آفتاب است نصیب سربازان شود و حضر مفتوح گردد بنابراین حکم یورش داد اما این دفعه سپاه روم اطاعت امر او نکرده از قبول فرمان ابا و امتناع نمودند و گفتند آن وقت که دیوار شهر سوراخ شد و خلق بوحشت افتادند و بر فی الجمله همت و تحمل اندک خسارت ممکن میشد که کار پرداخته شود چرا سوز مانع حمله ما شد حالا که باز سوراخ را گرفتند و اهالی شهر در ثانی قوت قلبی حاصل نمودند و سخت مهیای مدافعه گشتند و نتیجه کار بهیچوجه معلوم نیست و اگر فی المثل قشون روم غالب آید بعد از آنست که اکثر آنها راه دیار عدم پیموده باشند امر بحمله میدهد و میداند که ما باید جان خود را عرضه خطر نمائیم و با ملک الموت دست و گریبان شویم تا اینکار پرداخته شود این امری محال است و هرگز ممکن نیست که ما اقدام کنیم

ظن غالب این است که سپاه روم ملتفت شده بودند که چرا در وهله اول سوز قیصر روم با آنها اجازه حمله و یورش بشهر حضر نداد و بواسطه همان رنجش و آزرده خاطری در ثانی که حکم داد

تمکین نکردند آخر الامر چون قیصر از عساکر رومی خود مایوس شد با متحدین آسیائی خویش گفتگو نمود و از آنها خواهش کرد که با او اتفاق نمایند تا بتوانند شهر حضر را عنوة فتح کنند متحدین مذکور بدین اقبال کردند یا نکردند چیزی درست درینباب بدست نیست همینقدر میدانیم وقتی قیصر روم ملتفت شده دانست که کوشش و اهتمام او درینباب بیفایده است ناچار از خیال فتح و تسخیر حضر افتاد

اسپارسیان مورخ میگوید سوز شهر طیسفون را در ابتدای فصل زمستان فتح نمود و هم روایت مینویسد عساکر روم وقتی شهر حضر را محاصره کردند که گرما بی نهایت شدت داشت آنچه مسلم است این است که در محاصره ثانی حضر گرما شدت نموده و بهمین جهت ناخوشی در میان قشون سوز بروز کرد و بدتر از همه ناخوشی اینکه لشکریان مایوس شده ازین جهت معلوم نبود در مواقع کار اطاعت میکنند یا راه عصیان میروند

دی میگوید یکنفر از صاحبمنصبان سوز باو عرض کرد که اگر پانصد و پنجاه نفر از عساکر اروپائی در تحت اختیار من قرار میدهی شهر حضر را برای تو من مسخر مینمایم سوز در جواب گفت اینهمه قشون از کجا بیاورم ازین کلام معلوم میشود سوز یقین نداشته است در میان لشکر اروپائی او پانصد و پنجاه نفر باشد که تمکین او کنند و امر او را اطاعت نماید

سوز در دفعه ثانی هم بی نیل مرام از نزدیکی حضر دور شد و حال آنکه مدت بیست روز این شهر را محاصره کرده بود و چون دیگر امید بفتح آنجا نداشت خواهی نخواهی بشام مراجعت کرد

در تاریخ این واقعه و جنگ رومیان و حضریان هیچ چیز غریب تر ازین نیست که پادشاه اشکانی نیز چنین موقع خوشی روی نمود و مطلقا حرکت و جنبشی نکرد بلاش چهارم بعد از آنکه پای تخت خود را گذاشته با چند تن فرار کرد دیگر اصلا بخیال نیفتاد که دشمن خود را مبتلا ببلیه و زحمتی کند و مشکلاتی برای او برپا شد و حال آنکه بواسطه مقاومت و پافشردن حضرها اسباب اینکار طبیعی فراهم آمده بود اولا ایستادگی طولانی اهالی حضر و صدماتیکه برومیها وارد آوردند ثانیا مخمصه بی آذوقگی و عذاب الیم جوع ثالثا شدت گرمای تابستان که رومیها بهیچوجه معتاد باین قسم هواها نبودند و فی الحقیقه از کار افتاده آلتی برای بلاش چهارم که میبایست تخت و تاج و ممالک موروثی خود را بوجهی نگاهدارد موقعی بهتر ازین نبود که با سواران جنگ آور اشکانی که گرما و سرما در مزاج آنها اثری نداشته بر سر رومیان تازد و بنیاد

آنها را برانداز ند و بهمدستی حضرات کار دشمن را بدرستی بسازند تا هر روز بخیال حمله کردن باو و تسخیر ولایات و ممالک ایران نباشند و اگر در آنوقت هر قدر رومیان عقب می نشستند اشکانیان پیش می آمدند بلکه راه بازگشت رومیها را سد و قطع میکردند و نمیگذاشتند آذوقه و لوازم زندگانی بآنها برسد البته کار بر لشکریان سور سخت میشد و آنها که جان در میبردند باوطان خود مراجعت میکردند شرح ماجرا را برای هم شهریها خود میگفتند و دیگر سربازان رومی زود تمکین بسفر مشرق نمینمودند اما بلاش چهارم با هیچ ملتفت این نکات نشد یا اگر شد حکم تقدیر که دولت اشکانی را بطرف زوال و انقراض میکشانید نگذاشت آن پادشاه کاری کند و حب وطن بخرج دهد سد ثلمه نماید و ترقیع خرقه بجای خود نشست و ابداً اعتنائی باین مطالب ننمود فارغ از بیم زیان آسوده از سودای سود

نتیجه لشکرکشی سور را بمشرق مورخین قدیم ملاحظه نموده و مسطور داشته اند و همه تقریباً براین عقیده اند که اگرچه آخر الامر کسب قیصر روم در حوالی حضر لنگ شد و خللی از این باب باو بد گذشت اما من حیث المجموع فتوحات او در ممالک شرقیه اسباب عظمت دولت روم گردید و مبلغی از شان و افتخار دولت اشکانی کاسته شد و بوضوح پیوست که این دولت رو بسر حد زوال میرود دیگر ولایت معتبر از ولایات دولت اشکانی از تصرف بلاش چهارم خارج و ضمیمه متصرفات روم گردید قیصر روم نه تنها دو الجزیره (مزوپوتامی) شان و مقام سابق خود را بدست آورد بلکه از دجله عبور کرده رایات اقتدار دولت روم را در اراضی حاصلخیز فیما بین شط بغداد و سلسله کوه زاگرس (جبل الطاق) بلند کرد و این نواحی را در تحت تملک دولت روم قرار داد و لقب آدیابنی کوس که سور اختیار نمود از همین جهة بود
آدیابن با اراضی فیما بین زاب علیا و زاب سفلی که محتمل در آن زمان عبارت از تمام زمینهای بیت واقع در پای کوه زاگرس بوده از خابور مشرقی تا سمت شمال آنهم همه در تحت سلطنت دولت روم قرار گرفت و پادشاه این مملکت که تا آن وقت بدولت اشکانی تبعیت داشت خراج گذار دولت روم گردید و بیرقهای دولت روم در اماکنه افراشته شد که چندان مسافتی و بعدی از پای تخت دولت اشکانی نداشت بعبارة اخری کمتر از یکدو درجه جغرافیائی بود طیسفون پای تخت دولت پارت و شهرهای معتبر سلوسی و بابل که با متصرفات دولت روم جار الصیق

شده بودند اگر غفلة رومیان بآنها حمله میکردند بی زحمت و مجاهدت تسلیم می شدند
بلاش چهارم بعد از شکست خوردن از سور تقریباً ده سال یا یازده سال زنده ماند تاریخ این ده یازده سال نیز مفقود است و هیچ معلوم نیست که در دولت اشکانی چه سانحه شد و چه بر گذشته اگرچه بواسطه فقدان اسناد هیچ نمیتوان استنباط نمود لکن از سیاق و ترتیب کار آن عصر چنین بر میآید که مدت مزبوره حاوی وقایع مهمه نبوده است

اقامت سور امپراطور روم در مشرق در سال دویست و دویست و یک میلادی بر حسب ظاهر معلوم مینماید که ممالک شرقیه نظمی نداشته بهمین جهت قیصر در این سرزمین رحل اقامت انداخته لکن هیچ گفته نشده که دولت اشکانی برای استرداد اراضی خود اقدامی نموده باشد یا سپاه روم و اشکانی دیگر با یکدیگر تلاقی کرده باشند بنابر این میتوانیم بگوئیم دولتین بظاهر با هم بر سر صلح و صفا بوده و کرك آشتی داشته اند دولت اشکانی که یقیناً خود را از متصرفات موروثی محروم نمیخواسته بناچار تن بانکار داده و رضا شده که دولت روم آنها را مالک باشد و شاید این تمکین و رضا بواسطه اغتشاش داخله بوده چون نمیتوانسته است کاری کند ناچار انکار نموده مختصر بواسطه فتوحات متوالیه تراژان و آویدیوس کاسیوس و سور با سیوروس چندین مملکت خراجگذار اشکانی ربقه تبعیت این دولت را از گردن انداختند بجهت آنکه این ممالک و سلاطین خراجگذار رو تابع دولت اشکانی شدند این بود که دولت مشار الیها را اعظم تر و قوی تر از سایر دول آسیا میدانستند و برای آنکه خود را از شر حمله کنندگان و تاخت و تاز خارجه محفوظ دارند خویش را در تحت تبعیت آن دولت قادر مقتدر قرار میدادند و باو خراج میدادند که نسبت بدول خارجه آنها را کاملاً در حالت استقلال نگاه دارد و حفظ دولت اشکانی را از رای این قدرت و توانائی میدانستند بعد از آن کم کم بر آنها معلوم شد که این دولت با عظمت که جلوگیری حمله سپاه دولت روم و بربری با فنون منظم بقاعده رومی اختصاص باو داشت و بارها تیراندازان چالاک و سواران برومند او رومیان را که در آنوقت در اوج قدرت بودند و جز آن دولت و دولت اشکانی از هیچ دولتی اسمی نبود مضطرب و مجبور و ذلیل و منهزم ساخته و در وادی بوار انداخته اینک ضعیف گشته و تنزل نموده است و ممالک آسیای مغربی را از دست داده و اگر از نو تحصیل قوه و استعدادی ننماید و بجای آنچه از او کاسته شده چیزی نیفزاید نتواند با دولت روم همسری کند و از عهده جواب

آن دولت برآید و تاخت و تاز رومیان را مانع شود البته بزودی مغرب بر مشرق استیلا یابد و آسیا در تحت تسلط و اقتدار اروپا باشد و سلاطین باج گذار دولت اشکانی را چاره جز این نباشد که تابع و مطیع غالب باشند از اشکانیان گسسته و برومیان پیوسته که محروس مانند و آینده مأنوس نخواهند و شاید که آن مقدمه یعنی بیکار نشستن بلاش چهارم و صرف نظر کردنش از هر نوع جد و اهتمام و کوشش و اقدام برای حصول همین نتیجه بوده است

گرا شور بختی نماید نژند
بر اندام او خار آید پرند

بلاش چهارم تا سال دویست و هشت یا دویست و نه میلادی سلطنت کرده در یکی از دو سنه مذکوره درگذشت و دو سال بعد از آن یعنی در سنه دویست و یازده رقیب بزرگ او امپراطور و قیصر روم که سیور باشد در شهر یورک در چهارم ماه فوریه جان بداد هر دو رفتند و این ملک دو روزه را برای اخلاف خود بیادگار گذاشتند

فصل بیست و نهم

در شرح سلطنت بلاش پنجم و اردوان چهارم پسر بلاش رابع

بلاش پنجم و اردوان برادرش فی الحقیقه اشک یا ارشاک یا ارساس بیست و هشتم و بیست و نهم محسوب میشوند و دولت با عظمت سلاطین اشکانی و طبقه آنها که یکی از چند طبقه پادشاهان بزرگ عجم میباشند بوجود اردوان پسر بلاش چهارم ختم و منقرض میگردد لکن پوشیده نباشد که اکثر مورخین عدد سلاطین اشکانی را زیاده از این دانسته از جمله فاضل نقاد صحیح پاشا صاحب تکملة العبر سلاطین اشکانی را سی و دو نفر دانسته و بلاشی را که ما پنجم خوانده ایم او ششم میداند و اردوان و بلاش آخرین پادشاهان اشکانی را پسر بلاش پنجم مینویسد و قبل از این دو پادشاه سه پادشاه دیگر را نام برده و شرح مختصری از آنها مرقوم میفرماید اما بدون اینکه بر آن مصنف باورع ایراد و اعتراضی داشته باشیم گوییم مسطورات مستر رولنسن انگلیسی معلم علم تاریخ با اجتهاد ما درین موضع بیشتر موافق میباشد لهذا پیروی این دانشمند یگانه را نموده بلاش پنجم و اردوان برادر او را پسران بلاش چهارم میدانیم و در اینکه سلطنت اشکانیان ایران در زمان اردوان ابن بلاش منقرض شده حرفی نیست مورخین معتبر ذکر کرده و

ملک

و ملت درین قول متفق بوده اند بعضی عدد سلاطین اشکانی را از سی و دو هم گذرانده و بیش از اینها گفته اند و مستند بعضی سکه ها گردیده این حرف هم چندان علیل نیست اما تحقیقی در کار است که بعد از آن تحقیق همه کس از مطلب بدرستی آگاه میشود ارباب خبر دانند که در دوران انقراض سلسله از سلاطین همیشه چند نفر شاهزاده صاحب داعیه از آن سلسله در اطراف و اکناف ملک و ولایات متفرق و منتشر اند و تا پادشاه تازه و دولت جدید بکار دست آنها را ببندد طول دارد و از آن شاهزادگان هر یک در قلمرو حکمرانی خود اگرچه ناحیه خیلی کم وسعتی باشد باجرای تمام رسوم سلطنت میپردازند که پادشاهی خود را بدرجه ثبوت رسانند و از جمله رسوم پادشاهی زدن سکه است که بلا ریب چند شاهزادگان سلطنت بر باد رفته بدان بیشتر مقید بوده اند ممکن است بعد از گذشتن کار اردوان چند نفر از شاهزادگان اشکانی یا بزرگان پارت هر یک در صقعی و قطری ادعای سلطنت کرده و سکه زده باشند و بعد از آن اردشیر پادشاه ساسانی یا جانشین او بیم و آن شاهزادگان و بزرگان را مقهور کرده پس هم سکه صحیح است و از اشکانیان میباشد و هم آخرین پادشاه اشکانی اردوان است و عدد این سلاطین بیست و نه و مصنفین را هم لغزشی که باعث تعییر و ملامت باشد نیست اینک میرویم بر سر مطلب

پس از آنکه بلاش چهارم درگذشت دو پسر او که یکی بلاش پنجم باشد و دیگری اردوان بر سر تخت و تاج سلطنت بهم زدند و آماده جنگ و نزاع شدند بنا بر مسطورات اکثر مورخین بعد از آنکه دو برادر چندی با هم زد و خورد نمودند نتیجه این شد که سران و بزرگان اشکانی در سال دویست و شانزده میلادی پادشاهی و سلطنت اردوان را تصدیق نمودند و او را بالاستحقاق تخت و تاج خواندند اما از سکه های اشکانیان معلوم میشود که هر دو برادر در یک عهد و یک زمان هر کدام در قطری سلطنت مینموده اند و از زمان مرگ بلاش چهارم تا مدت هفت هشت سال برادر یکه پادشاهی متکی بوده و از آنجا که از سنه دویست و شانزده میلادی درهمها اردوان را پادشاه اشکانی میدانسته اند معلوم میشود این پادشاه در اقطار مغربی مملکت سلطنت داشته و چون سکه های بلاش پنجم نیز استقلال او را در پادشاهی ثابت مینماید مسلم است که این برادر هم در اقطار مشرقی شهریاری مستقل بوده و هیچیک از دو برادر در مملکت آن دیگری دخل و دخالتی نداشته اند

پوشیده

پوشیده نباشد که اردوان آخرین پادشاه اشکانی ایران مردی قادر و توانا و صاحب عزم وهمت واقدام بوده وضعف وعدم قابلیت وکفایت ولیاقت او ملک را منقرض نموده بلکه ضعف زمان او واختلاف امرا وشاهزادگان اشکانی وتغلب خارجه که سبب عمده آن خلاف وآشوب داخله است کار را از دست این پادشاه بزرگ گرفته ومساعی ومجاهدات او را هبا وضایع نموده است

باید دانست که در سال دویست ویازده هجری کاراکالوس پسر سوز قیصر روم در آن مملکت بجای پدر بر تخت امپراطوری جلوس نمود ویکسال بعد یعنی در سال دویست ودوازده میلادی در مجلس سنای دولت روم اظهار شعف وخوشحالی کرد که در مملکت اشکانیان هنوز جنگ داخله در کار است وباجزای مجلس سنا از این جهت مبارکباد وتهنیت گفت واظهار داشت که دولت اشکانی خصم الد دولت روم است وچون مدتیست گرفتار اختلال واختلاف داخله خود است دولت روم میتواند وقت را غنیمت شمارد ودمار از روزگار او برآرد ویکباره خود را از تعرض چنین رقیب تیزچنگی فارغ وآسوده نماید از این حرف کاراکالوس معلوم میشود که تا زمان اردوان آخرین پادشاه اشکانی دولت روم از دولت اشکانی خیلی حساب میبرده وملاحظه میکرده وبیم وهراسی از تیراندازان پارت داشته وهمواره تدبیر مینموده که رقیب همآورد خود را ضعیف نماید نیز مستفاد میگردد که جنگ وکشمکش فیما بین دو برادر یعنی بلاش پنجم واردوان اشکانی چند سال در کار بوده وباهم بنحوی منازعه ومجادله مینموده اند وابتدا بلاش غالب بوده چه کاراکالوس در سنه دویست وپانزده میلادی سلطنت او را تصدیق نموده ولی طولی نکشیده که وضع تغییر کرده وغالب مغلوب گردیده واردوان روی کار آمده است چه بعد از سنه دویست وپانزده میلادی دیگر در کتب اهالی مغرب اسمی از بلاش نیست ومیتوان استنباط واستخراج نمود که از سنه مذکوره ببعد گفتگوی قیصر روم وامنای آن دولت با اردوان بوده نه با بلاش ودولت روم اردوان را پادشاه بالاستحقاق ایران ومالک تاج وتخت اشکانیان دانسته است

از اقوال ومسطورات مورخین چنین مستفاد میشود که اردوان تا سال دویست وشانزده میلادی بشاهنشاهی تمام ممالک اشکانیان نایل نگشته قطری وقطعه از آن را داشته وبا بلاش برادر خود زد وخورد مینموده در سنه مزبوره که بلاش ضعیف ومقهور شد اردوان بشاهنشاهی

فائق آمد وشهرها را وپادشاه کل ممالک اشکانی گشت وبلاش که کار خود را از دست داده از ادعای شاهنشاهی کشید وفقط خود را مدعی سلطنت مملکت مخصوص پارت قرار داد و بنابراین دعوی اسباب زحمت برادر خود اردوان بود اما نه چندان که او را مضطرب ومتوحش نماید چیزی نگذشت که کار اردوان بالا گرفت وبلاش بازهم قدری تنزل نمود وبدیهی است که رقیب وهمآورد هر قدر بیشتر قوی شود وقوت گیرد طرف مقابل او همانقدر رو بضعف وسراشیبی میرود

اردوان تازه سلب اقتدار از بلاش نموده ومیخواست از طرف او یکباره آسوده گردد که گرفتار محضورات ومشکلات ودوچار زحمات سخت گردید تبیین این مقال آنکه کاراکالوس قیصر روم از همان روز که بر سریر امپراطوری دولت روم جلوس کرد این هوا وهوس او را در سر بود که بطرف مشرق سوق عسکر نماید ودر آنحدود هیاهو وسر وصدائی بلند کند قلعه ها گشاید وولایات متصرف شود تا او را نیز از فاتحین شمارند وسنگی در ترازوی او گذارند وآنها که در اخبار پیشینیان نظری داشته مخصوصا میدانند که کاراکالوس پسر سوز مردی ضعیف العقل ومتلون المزاج واز خود راضی بوده وبا وجود سخافت رای وگولی خود را اول شخص دانش وبینش وبزرگی وشهامت تصور مینموده وخود میگفته است من اسکندر ثانیم همانا سلم خود را صاحب لقب دانسته تا بعد بجهانگیری پردازد البته متملقین دور و حواشی هم او را اسکندر میخوانده اند وصاحب هرگونه اثر باری چون مالیخولیا در دماغ کاراکالوس بیضه گذاشت وآن بیضه پوست انداخت عزم خود را جزم نمود که خط راه فتوحات اسکندر کبیر را گرفته پیش رود وشاید در آنوقت اگر باو عرضه میداشتند که قیصر نیز مانند اسکندر از کنار رود پنجاب باید مراجعت کند راضی نمیشد ومتغیر میگشت کاراکالوس شروع کرد بتهیه وبا آنکه دانشمندان ملک تصویب خیالات او نمینمودند او در کار خود تردید وتهاونی نداشت واز هیچگونه اقدام فروگذار نمیکرد

کاراکالوس در سنه دویست ودوازده میلادی ابکار پادشاه اسرهوئین را که خراج گذار دولت روم بود ودر تحت حمایت قیصر بدربار خود احضار نمود ابکار بدون هیچگونه سوء ظنی بی تعلل بحضور قیصر شتافت که اصغای اوامر امپراطوری نماید کاراکالوس فورا حکم کرد او را گرفتند وحبس کردند واظهار نمود که املاک واراضی وولایات ابکار باید

جزو ممالک روم شمرده شود چون قیصر این کار را منجر بخویش پرداخت و این مقصود را حاصل دید قصد کرد با ارمنستان و پادشاه ارمن نیز همین معامله نماید دامی گسترد و پادشاه ارمن و عائله او را بدام آورد او نیز مثل حکمران اسرهوین محبوس کردید لکن باقی ماند اطاعت و انقیاد ملت ارمنستان که ارامنه باشند این قوم چون پادشاه خود و خانواده سلطنتی او را اسیر و دستگیر دیدند بهیجان آمده یکمرتبه دست باسلحه بردند و مهیای دفاع و جواب دشمن گشتند سه سال حال بر این منوال گذشت تا در سنه دویست و پانزده میلادی کاراکالوس جمعی از لشکریان روم را بسر کردگی تئوکریتوس که از مقربان او بود مأمور تنبیه و تدمیر ارامنه نمود ارمنیها با سرداررومی و عساکر روم مصاف داده آنها را مغلوب و منهزم و متفرق ساختند این خبر که بکاراکالوس رسید بجای آنکه در عزم او فتوری حاصل شود دیگ سودای او شدیدتر بجوش آمد و شوق و رغبت او بفتوحات مشرق زیادتر گردید و بیشتر از پیشتر باقدام و اهتمام و مجاهدت پرداخت

چون در اکثر اعصار و ادوار دول از برای جنگ با یکدیگر طلب بهانه مینموده اند کاراکالوس در سال دویست و چهارده میلادی خواست بهانه و مستمسکی بدست آرد بنابراین از بلاش که هنوز کارش یکسره نشده بود و دعوی سلطنت کل ممالک اشکانیان را داشت خواهش نمود دو نفر از اشخاص معروف آن زمان را که بدولت اشکانی پناه برده بودند بما شتکان قیصر تسلیم نماید دیکاسیوس مورخ میگوید یکی از آن دو نفر که پناه بدولت اشکانی برده بودند تیرداد نام بود و او ظاهرا از شاهزادگان ارمنستان باشد دیگری فیلسوف سینیک موسوم به آنطیوخس و سینیک شعبه از فلاسفه قدیم بوده که حرکات و رفتار صحیح و سالم مردم را ناپسند میشمرده و تقبیح مینموده اند خلاصه بلاش خواهش کاراکالوس را قبول کرد و قیصر چاره نداشت جز اینکه در ظاهر اظهار امتنان و خرسندی از پادشاه اشکانی نماید اما در باطن باز بر سر قصد و نیت اول بود و ترقب کلی داشت که وضع مقتضی شود و بممالک اشکانی حمله کند این بود که هنوز یکسال از آن مقدمه نگذشته باز مهیا و مستعد کار گردید

وقت آن شد که بلاش پنجم پای تخت مغربی دولت اشکانی را ببرادر خود اردوان چهارم واگذار کند و این پادشاه با دولت روم طرف گردد چون چنین شد و سر و کار روم ها با اردوان افتاد در فصل تابستان دویست و پانزده میلادی کاراکالوس بعد از آنکه مقر

اقامت

اقامت خود را از شهر نیکمدی واقع در بی تینی از ولایات قدیمه آسیای صغیر تغییر داد و در شهر انطاکیه قرار گرفت سفیری مأمور دربار اردوان نمود و بعضی هدایا برای اهدای حضور شهریار اشکانی مصحوب سفیر فرستاده نامه باین پادشاه نوشت و مطلبی اظهار داشت که منتهای غرابت را دارد مضمون نامه کاراکالوس قیصر روم به اردوان چهارم پادشاه اشکانی از قرار ذیل بوده است

شایسته شان و عظمت امپراطور روم نیست که دختر یکی از رعایا را در حباله نکاح خود درآورد و نسبت صهریت بشخص رعیتی داشته باشد بنابراین من قصد کرده ام دختر پادشاه اشکانی را بزنی اختیار کنم و پس از آنکه این مواصلت سر گرفت سلطنت دنیا فیمابین دو دولت روم و اشکانی قسمت میشود و محض عالم خویشی و قرابت دیگر در سر حدود با هم کرفتگی نخواهند داشت آنچه از این است از آنست و آنچه از آن است از این و با وجود چنین اتحادی نیست دولتی که بتواند با یکی از این دو دولت در مقام مقاومت و همچشمی و رقابت برآید برای دولتین سهل و آسان است که جمیع طوایف و قبایل وحشی را که در حوالی ثغور و حدود آن دو دولت سکنی دارند مطیع و منقاد سازند و در تحت حکومتی بقاعده قرار دهند قشون پیاده نظام دولت روم بهترین قشون روی زمین است و سواران اشکانی هم از حیثیت تیراندازی در دنیا نظیر ندارند وقتیکه صاحبان این دو صنف قشون با هم یکی باشند دیگر احدی از سلاطین نیست که تمکین آنها ننماید یا در صدد برابری برآید اگر چنین عهد مودتی محکم و استوار شود دیگر لازم نیست مطبوعات ادویه و امتعه نادره ممالک اشکانی را بمقدار قلیل بروم آرند و فلزات و صنایع کارخانهای روم را به ایالات و ولایات دولت اشکانی برند بلکه هر قدر لازم باشد آنها را از این دولت بآن مملکت و از آن مملکت باین دولت حمل مینمایند و جمیع رعایای دولتین و افراد اهالی ملتین بمبادله امتعه و معاملات میپردازند و فی الحقیقه حکم ملت واحد بهم میرسانند

اردوان پادشاه اشکانی از مطالعه نامه کاراکالوس قیصر روم زاید الوصف متعجب شد و دوچار اندیشه و خیال گردید چه مطالب امپراطور روم را اولا از روی جد و حقیقت نمیدانست و یقین نداشت که راست میگوید و مقصود او همین است که اظهار داشته فرضا که راست هم بگوید و قصد ریا و تزویری نداشته باشد مطالب او را سخیف می پنداشت

وازغفلت

واز عقل دور و میگفت عاقل هرگز پیرامون این قسم خیالات که تقریباً محال مینماید نمیگردد اردوان با آنکه مطالب کاراکالوس را واهی و لا یعنی میدانست از آنجا که دولت روم دارای قشونی بسیار ممتاز بود و مخاصمه با او احتیاط داشت نمیخواست برنجد جواب نامهٔ قیصر روم را دهد بملایمت بعضی ایرادها و اعتراضها بر اقوال او نمود از جمله گفت تا زن و شوهر را زبان واحد نباشد و معتاد بعادات و رسوم واحده نباشند آن انس و الفتی که باید فیمابین حاصل نشود و چون مؤانست و مؤالفت کامل در میانه نباشد منتج نتایج حسنه نگردد و امپراطور روم میداند که اخلاق و آداب اشکانیان با رومیان تا چه حد مباینت است و با وجود این بثبوت مواصلت را ثمری نیست بهتر آنست که قیصر از خانوادهٔ نجبای روم عقیله را برای ازدواج اختیار کند که بمشرب و سلیقهٔ امپراطور روم نزدیک باشد و گرفتار داب و خوی زنان خارجی نشوند و رسم و آیین و طریقهٔ سلاطین اشکانی هم همین است عائلهٔ پادشاهان از سلسله و قبیلهٔ ایشانست و بنابر مقدمات مذکوره مناسب نیست که خانوادهٔ امپراطوری روم با خانوادهٔ شاهنشاهی اشکانیان وصلت نماید و از این راه در صدد یکجهتی و اتحاد برآید

اردوان جوابی طفره آمیز مشتمل بر مطالب مسطورهٔ فوق بنامهٔ کاراکالوس نوشت و قیصر از مضمون آن مطلع شده معلوم نیست چه خیال کرد که مجدداً مأموری بدربار اردوان فرستاد و باو دستورالعمل داد که مطالب امپراطوری را در حضور اردوان تجدید کند و فواید و منافع این مواصلت را باز نماید و شهریار اشکانی را بقبول این خواهش وادارد

دیو مورخ مشهور که در همان اوقات زندگانی نموده تصریح کرده میگوید اردوان مضایقه داشت که دختر خود را با امپراطور روم دهد و آخر الامر برد خواهش قیصر پرداخت و کاراکالوس از این فقره متغیر شده بتجهیز قشون نمود که با پادشاه اشکانی جنگ کند و از او کینه کشد اما هرودیان مورخ دیگر آن زمان این واقعه را بوضع دیگر منکر است و میگوید چون جواب اردوان بکاراکالوس رسید سفرای جدید مأمور نمود که بدربار اردوان روند و از جانب امپراطور سوگند یاد کنند که قیصر را در این مواصلت و معاملت جز دوستی و مودت قصد و نیتی نیست میخواهد مبانی وداد و اتحاد دولتین روم و اشکانی مشید کرد و از این راه جانبین بمنافع و فواید عظیمه نایل گردند اردوان فرستادگان قیصر را بمهربانی و خوبی پذیرفته قبول

خواهش کاراکالوس نموده گفت چون قیصر قسم خورده و اظهار مخالصت نموده از این جانب دیگر مضایقتی نخواهد بود امپراطور روم داماد من است و این وصلت ان شاء الله اسباب یمن و سعادت خواهد بود کاراکالوس خود قدم رنجه کرده بمملکت ما تشریف فرما شود و عروس خویش را شخصاً ببرد و البته باندازهٔ شان و عظمت امپراطوری تشریفات و احترامات برای پذیرایی قدوم او در ممالک اشکانی بعمل خواهد آمد

باید دانست که اقوال دیو مورخ یونانی که او را دی کاسیوس و دیون کاسیوس هم میگویند و فی الحقیقه اصح تواریخ زمن همانست که او نوشته در همه جا از مسطورات هرودیان که او نیز از مورخین یونانست مقبول تر و بیشتر طرف اعتماد میباشد اما در این مطلب مخصوص یعنی در اظهار و اصرار کاراکالوس بوصلت با اردوان گفتهٔ او را صحیح تر از آنچه دیو نگاشته میدانند چنانکه محقق فاضل مستر رولنسن معلم علم تاریخ هم تصریح نموده گوید قول و روایت هرودیان که در سایر مواقع کمتر از قول دیو محل وثوق است در این موقع یعنی در داستان مواصلت قیصر روم با پادشاه اشکانی ممکن است صحیح تر و درست تر باشد خلاصه از گفتار هرودیان چنین مستفاد میشود که از این درخواست و ابرام در مصاهرت کاراکالوس امپراطور روم جز غدر و مکر و برانداختن بنیان دولت اشکانی و اقتدار اشکانیان خیال و منظوری نداشته بر خلاف اردوان پادشاه نجیب اشکانی که بعد از سوگند و الحاح قیصر گفتار او را حمل بر صدق و حقیقت کرده و هیچ تصور ننموده که پادشاهی مدعی اول درجهٔ بزرگی و شهامت اینطور رنگ و طرح خدعه و تزویر ریزد و صید شاهین را از ضعف عقل عنکبوت آسا تاری تند بالجمله خلاصهٔ نگارش هرودیان در این موضوع از قرار ذیل است

چون کاراکالوس در ثانی سفرا بدربار اردوان مأمور نمود که مجدداً از او درخواست کنند که پادشاه اشکانی دختر خود را بزنی و همسری بقیصر روم دهد و هدایایی نیز برای اردوان از نوادر ارسال و اهدا نمود و فرستادگان نزد شاهنشاه پارت اظهار داشتند که امپراطور روم سوگند عظیم یاد کرده که از این خواهش جز مخالصت و اتحاد با دولت اشکانی مقصودی ندارد اردوان گفته‌های قیصر و پیغامهایی را که سفرای او تبلیغ نمودند باور کرده و راضی شد که دختر خود را بکاراکالوس بزنی دهد و بمأمورین قیصر این مطلب را وعده داد و گفت چون بنا بر این است که پای اتحاد بمیان آید همان به که امپراطور روم شخصاً بممالک اشکانیان

سفر نماید و چند روزی مهمان آن دولتی باشد که با او طرح اتحاد و مودت ریخته و با
پدر زن خود ملاقات کند و دو پادشاه با هم بصفا دست دهند و از مینای محبت پیمانه
چند بسلامت یکدیگر نوشند و پس از عهد و پیمانی خلل ناپذیر حلیله خود را برداشته بمقر
سلطنت خود باز گردد

سفرای کاراکالوس مقتضی المرام بدربار قیصر باز گشتند و پیام اردوان را ابلاغ نمودند و
از اینطرف بزرگان اشکانی و عظما که از این قضیه خبردار شده زایدالوصف خرسند گردیدند
که اسباب صلح دائمی فیما بین دولتین روم و اشکانی فراهم آمده و بعد ها لشکریان و رعایای
هر دو دولت آسوده و راحت خواهند بود ملازمان و کارگذاران اردوان بتهیه
پذیرائی قدوم امپراطور روم پرداختند و آنچه ساختنی بود بساختند کاراکالوس با سپاهی
وافر که نخبه و مسلح بودند از شطها و نهرها گذشته داخل ممالک اشکانی شد و در هر جا
امپراطور طوری حرکت کرد که گویا در مملکت خود میباشد در امتداد و عرض راه همه جا
باو تهنیت میگفتند و گماشتگان و مامورین دولت تشریفات شایان بعمل میآوردند
قربانگاههای خود را زینت داده و قربانیها مینمودند در هر محل بخور سوخته و طیبها
می پراکندند که هوا معطر باشد امپراطور چنین وانمود میکرد که از این مسافرت و مواصلت
و تشریفاتی که برای قدوم او بعمل میآید زیاده از حد مشعوف و خرسند میباشد بالاخره
کاراکالوس با کمال حشمت و جلال بنزدیکی شهر طیسفون پای تخت رسید اردوان پادشاه
اشکانی بجای اینکه منتظر ورود قیصر بشهر شود برای اینکه احترام امپراطور روم مهمان
و داماد خود را باقصی درجه منظور دارد خود با جمعیتی باستقبال او شتافت سران و
بزرگان اشکانی نیز پیروی پادشاه خود نموده پیشباز قیصر رفتند اما قومی که همواره با
کمانهای چاچی و کیشهای پر تیر حرکت میکردند امروز را که روز عیش و شادی دانستند اسلحه
خود را بر کنار گذاشته اغلب تاجها از گل بر سر خویش نهاده و لباسهای زری بالوان مختلفه
پوشیده بنشاط جشن و سور قیام و اقدام مینمودند در صحرای وسیع بیرون شهر طیسفون
شاهنشاه اشکانی و امپراطور روم ملاقات کردند صدای هورا و ساز و طنبور تا چند
میل راه میرفت اقداح راح همواره در تناوب بود جوان و پیر با وجد و ذوقی تمام میرقصیدند
سرداران و سرکردگان رشید اشکانی همه از اسبهای خود پیاده شده تیر و کمانها را از خویش
دور کردند

دور کرده خیالی که داشتند این بود که داماد اردوان را ببینند در عین گرمی هنگامه عیش
و طرب کار بازگونه شد و روزی که سفیدتر از بخت دولتمندان بود سیاه‌تر از روی غداران
گشت کاراکالوس غدر و نفاق خود را ظاهر ساخته بعساکر روم حکم و فرمان داد که خون تمام
اشکانیان را از پادشاه تا رعیت بریزند اول مردم تعجب نموده که این چه حال است و چه وقت
قتال بعد ملتفت شدند که اینهمه تمهید مقدمه از روی مکر و خدعه ترتیب یافته و این نسج
بدقماش را قیصر بدست نفاق و حیلت بافته است قراولان و مستحفظین اردوان او را
بزودی بر اسبی سوار کرده از معرکه بدر بردند و نجات دادند اما بزرگان اشکانی تماما کشته
شدند زیرا که در محل ملاقات دو پادشاه از اسبهای خود پیاده شده و از کمال اطمینانی که
داشتند اسبها را در چمن رها کرده که مشغول چرا باشند و از آنجا که لباسهای بلند مرسوم
در جشن را پوشیده پیاده هم نمیتوانستند فرار کنند تیر و کمان خود را نیز برنداشته که اقلا
ساعتی بمدافعه پردازند کاراکالوس بعد از آنکه آنچه خواست کرد راه مملکت خود را پیش گرفت
و رفت و غنایم و اسیر بسیار با خود برد و بسربازان خود اجازه بلکه حکم داد در مراجعت تمام
بلاد و قرا و مزارع را آتش زنند و هر کجا را که خواهند غارت کنند

این بود خلاصه آنچه مورخان در باب مواصلت کاراکالوس و اردوان و مسافرت قیصر
روم بایران نوشته اما دیکاسیوس میگوید بهیچوجه جنگی فیما بین رومیان و اشکانیان در
اینموقع اتفاق نیفتاد اسپارتیانوس میگوید جنگ شد و کاراکالوس حکام اردوان را شکست
داد دیکاسیوس را عقیده این است که در ممالک آدیابن و مدفئون رومی تاخت و تاز نمودند
اسپارتیانوس بر این است که آن ناحیه و حدودی که رومی تاختند بیشتر در سمت
جنوب واقع بوده و میگوید رومیها از میان بابل عبور نمودند و بعقیده این مورخ خود کاراکالوس
هم از وسط بابل پیش آمده و از قرار مسطورات دیگر مراجعت امپراطور ممکن است از راه دجله
از میان آدیابن و ناحیه علیای بین النهرین (مزوپوتامی) بوده و شک نیست که کاراکالوس
در معاودت و عبور از اربل محض اینکه بپادشاه اشکانی اذیتی کرده باشد بمقبره سلاطین
خانواده و اجداد او بی احترامی نموده و نعشها را از قبرها بیرون آورده و اهل خبر میدانند
که سلاطین اشکانی را در اربل واقع در آدیابن دفن میکرده اند و آنجا را شهر اموات
مینامیده و اربل را اختصاص دیگر نیز بوده و آن این است که سلاطین بنی آشور و پادشاهان

عجم

عجم هر مقصری را میخواستند بقتل رسانند او را به اربل میفرستاده و در آنجا مقتول میشد. باری آن بی احترامی که کاراکالوس نسبت بمقبرهٔ شهریاران اشکانی نمود اسباب مذمت و ملامت همه کس شد و هر که این حکایت پر نکایت شنید از قبحش بد گفت و اغلب مورخین او را دشمن عموم بنی نوع بشر گفتند و اسم او را بهمین عنوان در تاریخ خود ثبت کردند کاراکالوس ظاهراً زمستان آن سال را در ادس بسر برد و چون بواسطهٔ زحمات رکضها و بغضها و جنگ خسته بود در مدت اقامت در این سرزمین خود را بشکار و عراده رانی مشغول مینمود و خیال داشت همینکه بهار شود باز بطرف خاک اشکانیان آید و بر این دولت حمله نماید اما حسب الاحتمال اسباب بیکار برای او فراهم نیامد لهذا در ماه آوریل سنه دویست و هفده میلادی با جمعیتی قلیل از ادس بیرون آمد که بمعبد معروف مون گاد رود و آنجا را تماشا و باز دید نماید ژولیوس مارتیالیس از مستحفظین او غفلةً بر او حمله کرده وی را بکشت (مون گاد بزبان انگلیسی بمعنی ماه خداست)

بعد از کاراکالوس امپراطور روم ماکرینوس نام بجای او نشست و این شخص طبعاً و فطرتاً هیچ میل بجنگ نداشت و حتی الامکان از هر چیز که ممکن بود اسباب قتال و جدال شود احتراز مینمود اما اشکانیان بعد از خرابیهای کاراکالوس و شناعتهای او بهیجان آمدند و اردوان هم که خود پادشاهی بزرگ و صاحب عزم و شهامت و اقدام بود و بغدر و خیانت از قیصر شکست خورده البته از چنان حادثه و کاری قبیح که از شخصی مثل امپراطور روم ناشی شده چشم نمیپوشید و بتلافی و انتقام انتهاض مینمود بنا بر این فصل زمستان را مشغول جمع آوری لشکر و مهمات حربیه بود و منتظر که چون بهار شود حرکت و سوق عسکر میسر گردد بر سر رومیان رود و آنچه در طیسفون و اربل و غیره کردند در بلاد و ولایات روم نماید تا دیگر از در مکر و غدر در نیایند و بمقابر پادشاهان بزرگ بی احترامی ننمایند

وقتی اردوان چهارم با عساکر اشکانی بسرحد روم رسید که کاراکالوس را کشته بودند و ماکرینوس بجای او نشسته ناگاه این پادشاه شنید شهریار اشکانی تا حدود دولت روم رانده بلکه از سرحد تخطی و تجاوز کرده است مضطرب شده بخیال افتاد که معاهده فیما بین دولتین روم و اشکانی منعقد نماید تا از محضهٔ جنگ و خونریزی فارغ گردد لهذا عاجلاً چند نفر مأمور بمعسکر اردوان فرستاده اظهار داشت که تمام اسرائی را که کاراکالوس از مملکت

اشکانی

اشکانی گرفته و بروم آورده مسترد میدارد که دولتین صلح کنند و عهد مودت با یکدیگر ببندند و فتنه بخوابد و بندگان خدا آسوده شوند اردوان در جواب مأمورین ماکرینوس گفت رد کردن اسرائی یکی از شرایط صلح است شروط دیگر هم دارد و آن این است که جمیع بلاد و عماراتی را که کاراکالوس در ممالک اشکانی خراب کرده کارگذاران دولت روم از نو بسازند و تلافی آن بی احترامی که در اربل بمقبرهٔ سلاطین شده بنمایند علاوه الجزیره یعنی بین النهرین را بدولت اشکانی واگذار کنند در اینصورت ممکن است اردوان بعهد الحد راضی شود

ماکرینوس امپراطور روم دید تحمل تکالیف پادشاه اشکانی برای او کاری صعب است ناچار بخیال مصاف و قتال افتاد اردوان در آن اوان تا نصیبین رانده بود عساکر روم نیز با حرکت امپراطور در رکاب او عزیمت آنطرف نمود و در حوالی نصیبین فئتین تلاقی کردند و جنگ سختی در گرفت همانا تا آنوقت لشکریان روم و اشکانی چنین جنگی با هم نکرده بودند سه روز این جنگ طول کشید عساکر اردوان زیاد و خوب و منظم بود اغلب سواران تیرانداز پارث کار این مصاف میکردند علاوه بر سواران مزبور سربازان زبده کار دیده مسلح با اسلحهٔ ممتاز و نیزه های بلند سوار بر شتر شده خود را بدشمن میزدند

قشون روم نیز با عدهٔ کثیر و اسلحهٔ سبک بودند دیگا سیوس گوید اول نزاعی که دو لشکر با هم کردند بر سر مکانی شد که در آنجا آب بود هرودیان مینویسد ابتدا سواران نظامی اشکانی دست بسلاح بردند و بحمله پرداختند و یکمرتبه در میان سپاه روم ریخته آنها را تیرباران کردند و همین فقره اسباب امتداد و طول مدت حرب شد رومیها از تیرهای اسب سواران اشکانی و نیزه های شتر سواران آنها صدمه کلی دیدند و ناچار شدند راه فرار پیش گیرند و برای آنکه نتوانند اشکانیان آنها را تعاقب کنند در اثنای گریز گلولههای خاردار در راه ریختند و باعث شدند که حرکت در آن راه مشکل شود و چنین شد نه اسب در آن جاده بآسانی میتوانست حرکت کند نه آدم اشکانیان که اینحال بدیدند از تعاقب نمودن رومیان منصرف شدند آخر الامر طرفین دست از یکدیگر کشیده هر یک بمعسکر خود رفتند و نتیجهٔ درستی از جنگ معلوم نشد یعنی بدرستی مشخص نگشت که غالب کیست و مغلوب کدام است

روز دیگر باز جنگ در گرفت و از صبح تا شام طول کشید ولی سوانح و تفصیل آن روز را مورخین نوشته اند همینقدر دانسته میشود که وقت شام طرفین از زد و خورد دست کشیدند

وباز

وباز مطلب فتح و شکست در بوته اجمال بود

روز سیم باز دو لشکر بهم ریختند و درین روز قشون اشکانی بیشتر از روز پیش کوشش و جهد مینمود و چون عدد لشکریان پارت زیادتر از شماره عساکر روم بود آنها را احاطه کرده دور رومیان را گرفتند هرودیان میگوید درین روز هم کار یکسره نشد لکن این قول ضعیف است و دیکاسیوس صریح مینویسد که در روز سیم قشون روم مغلوب شده شکست فاحشی دید رومیها چون دیدند در شماره با اشکانیان برابر نیستند لشکریان خود را در خطی طولانی صف نما قرار دادند که بنظر دشمن برابر نمایند همین فقره سبب شد که اشکانیان توانستند درست بر آنها دست یابند و ایشان را متفرق و تار و مار کنند اول دسته لشکری که از سپاه روم راه فرار پیش گرفت ماکرینوس امپراطور با آن دسته همراهی کرد رومیان چون دیدند امپراطور ایشان که بخت از پیش رفت خود مایوس شده تن بخواری و ذلت هزیمت در دادند و باردوی خود مراجعت کردند

هرودیان گوید آنقدر از لشکریان کشته شده بود که پشته از اجساد مقتولین در میدان جنگ تشکیل یافته و حایلی فیمابین جانبین شده که دیگر یکدیگر را نمیدیدند و حرکت هر دو قوم را متعسر بود مختصر کثرت خونریزی و زحمت و کشش و کوشش زیاد هر دو طرف را بصلح مایل نمود و طالب آسایش و استراحت شدند و سپاهیان ماکرینوس که وضع امپراطور خود را دیده و قوت قلب و جرات او را سنجیده بیشتر مایل باشند که زود کار مصالحه فیصل پذیر شود و جانی بسلامت بدر برند و از خستگی طولانی بیرون آیند بلکه مستعد بودند رشته نظم قشون خود را گسسته باختیار راه وطن خود را پیش گیرند

ماکرینوس چون وضع را چنین دید ابواب مذاکره و گفتگوی صلح را با اردوان باز نمود و متعهد شد قدری بیشتر از اول بپادشاه اشکانی تقدیم نماید یعنی اسرای اشکانی را پس دهد و برای تجدید عمارت ابنیه که کاراکالوس خراب کرده مبلغی پول نقد باردوان کارسازی کند اردوان هم که لشکریان خود را سخت خسته و بیحال میدید و امیدوار نبود دیگر کار درستی از آنها ساخته شود قدری نرم شده از ادعا و مطالبه بین النهرین دست کشید خلاصه ماکرینوس امپراطور روم اسرای اشکانی را تماما رد کرده و مبلغی که تقریبا معادل دوازده کرور تومان پول حالیه ایرانست باردوان داد و مصالحه را خرید و مسلم است که این فقره برای دولت روم افتضاح

وبدنامی

و بدنامی بزرگی بود که بعد از سیصد سال رقابت با دولت اشکانی و جنگهای بزرگ فیمابین دولتین آخر کار بجائی کشید که صلح را از عدم استعداد و قدرت بابتیاع نماید فی الحقیقه آخرین معامله که دولتین روم و اشکانی کردند برای اشکانیان اسباب مفاخرت و مباهات بود و برای رومیان سرشکستگی و رسوائی و ضمنا مبرهن و آشکار شد که اردوان چهارم با آنکه اسلافش چنان کارها را خراب کرده بودند که دیگر قبول آبادی نماید باز بزرگی و خیال بلند و ملکات شاهانه او بجای خود میباشد اگر دولت اشکانی بوجود او منقرض میشود او را قصور و تقصیری نه حکم تقدیر است و مشیت کردگار قدیر از پیش اسباب این کار فراهم آمده و ملک مستعد زوال شده فسبحان الذی لا یدوم الا ملکه و سلطانه و لا یتغیر و یبقی الا برهانه

اردوان چهارم معامله و رابطه دولت ایران یا اشکانی را با دولت روم به نیکی ختم نکرد اما چون از پیش سلاطین و بزرگان اشکانی زمام مهام ملک را از دست داده و مردم را بیباکی و مستعد طغیان و عصیان کرده بودند این پیشرفت و غلبه اردوان و کفایت و لیاقت ذاتی او مانع زوال و انقراض ملک نشد آنچه طبیعت مملکت در دل خود پنهان داشت بنا بود آشکار شدن را گذاشت و وقت آن در رسید که رایت استیلا و اعتلای سلاطین طبقه اشکانی سرنگون شود و بر در سرای ساسانیان نوبت پادشاهی زنند و چون غرض از تاریخ آنست که اخلاف از کرده اسلاف پند و عبرت گیرند مورخین دانشمند در نقاط مهمه که بیشتر اسباب بصیرتست زیاده دقت و استقصا مینمایند و مخصوصا در علت زوال هر ملک و دولتی حتی الامکان بتحقیق و تدقیق میپردازند تا بدرستی واضح و مبرهن سازند که آن قوت از چه مبدل بضعف شد و آن عزت برای چه بذلت مستحیل گردید آیندگان از آن احتراز کنند و آن در را فراز نمایند

پیش از این اشاره نمودیم که صبحی پاشا صاحب کتاب تکملة العبر عدد سلاطین اشکانی را سی و دو دانسته و اردوان چهارم و بلاش پنجم را که ما پسران بلاش رابع میدانیم اولاد اردوان پنجم و بلاش ششم میداند یعنی یکنفر اردوان و یکنفر بلاش فیمابین بلاش و اردوان آخری و بلاش چهارم قائل است این مصنف میگوید چون بلاش پنجم درگذشت دو پسر او بلاش ششم و اردوان پنجم بر سر تخت و تاج دولت اشکانی بهم زدند و بنای جنگ و جدال را گذاشتند و مدتی این

کشمکش

کشمکش طول کشیده گاه بلاش غالب میشد واردوان مغلوب زمانی بر عکس آخر الامر ممالک اشکانی فیما بین دو برادر قسمت شد وهر یک در قلمرو خود بحکومت و سلطنت پرداختند واین مخاصمه وتقسیم هر دو برادر را از شوکت وقوت انداخت وبموجب مسطورات یکی از مورخین در عهد امپراطوری کاراکالوس که اورا کاراکالا هم میگویند دو نفر از مملکت روم در تاریخ صد و پانزده میلادی گریخته بایران آمده بدولت اشکانی پناه بردند کاراکالوس برای استرداد آن دو نفر بجد و دابران سفیر نموده بلاش بدون تامل وتعلل آن دو نفر را بر کاراکالوس تسلیم کرد و برای امپراطور روم که میخواست جنگی با دولت اشکانی کرده باشد ومظفر ومنصور بروم باز گردد بهانه نماند ناچار ایرادی به اردوان گرفته به مملکت او تاخت دهات را چاپید واهالی را کشت وبصورت فاتحین بروم باز گشت واین دست اندازی قیصر نیز بر ضعف اشکانیان افزود اردشیر ساسانی موقع را مناسب دیده رایت کشورگشائی را بلند کرد وسلطنت را از اشکانیان انتزاع نموده خود مالک تخت وتاج کیان وممالک ایران گردید انتهی

نگارنده گوید ما داستان التجای دو نفر فراری روم را بدولت اشکانی نگاشته ایم وآن در سال دویست وچهارده میلادی بوده نه صد و پانزده ودر اینجا ظن غالب این است که سهو کاتبی شده باشد ومصنف دویست وپانزده گفته اما دیگر سایر مطالب چون بدرستی شرح داده شد مطالعه کنندگان خود تدبر مینمایند چیزیکه در این نقطه مطرح ومطمح نظر است علت زوال دولت اشکانی است وچون گفته صاحب تکملة العبر در کمال اختصار میباشد مقصود ما از آن حاصل نگردد اگرچه ما خود در جلد اول این مطلب را بوجهی ادا نموده ایم مع ذلک از دیاد معرفت وتوضیح را باز اشارتی میرود

مستر ولنتش معلم علم تاریخ که تواریخ مشرق را با دقت تحقیقات نوشته در این مورد میگوید جهت حقیقی شکایت ودلتنگی مردم ایران ومضافات از دولت اشکانی برای ما امری پوشیده ومستور است ونمیدانیم چرا رعایای اشکانیان وحکام تبعه ایشان یکمرتبه کمر عداوت پادشاه ودولت متبوعه خود را بستند وبمخالفت وضدیت برخاستند چه اشکانیان نسبت بعصر وزمان خود از سایر طبقات سلاطین ظالم تر نبوده وبیشتر از دیگران اجحاف وتعدی ننموده اند چندان حالت سختگیری نداشته ودر عقاید مذهبی رعایای خود مداخله نمیکرده در اخذ

مالیات نیز راهی بر رفق ومدارا رفته وطبقات یانیم تا بعد را بجای خود شناخته ومساوات را دور نینداخته بس جهت رنجش کلی عمومی که مورث انقراض اشکانیان شد چه بوده آنچه نخست باید دانست که چون قومی مغلوب قوم دیگر شدند فرضا که با آنها بعدل وانصاف سلوک کنند ورفتار نمایند باز همیشه از غالب نافر ومتنفر میباشند واین امر در هر عصر وزمان ودر هر محل ومکان طبیعی نوع انسانست از بن حکم که گذشته سه جهت میتوانیم برای شکایت ورنجش مردم ایران از اشکانیان فرض نمائیم اول آنکه مناصب عالیه از لشکری وکشوری در دولت اشکانی مخصوص ملت پارت بوده وسایر طوایف واقوام از آن بهره ونصیبی نداشته اند وبشغل ورتبه فایز نمیگردیدند ثانی آنکه برای رؤسای مذهب علمای دینی ایران احترام مخصوصی منظور نمیشد وبا پیشوایان سایر ادیان ومذاهب در یک رتبه وشان بودند ثالث آنکه ملت ایرانی با مزایائی که برای خود قائل بودند ومیگفتند ما نیم که سالهای دراز در آسیای مغربی تفوق واستیلا داشته ایم وپادشاهان بزرگ مثل سیروس (کورش) وداریوش هیستاسب (گشتاسب) از ما ونسل ونژاد ما بوده اند چرا ما را با سایر ملل محکومه ورعایای اشکانی در یک سطح قرار داده اند وامتیازی بما نمیدهند ونباید بر دیگران هیچگونه برتری داشته باشیم

ممکن است این سه جهت وعلت اسباب رنجش وشکایت ملت ایران از دولت اشکانی شده باشد واگر زاید بر این مایه کدورت ونقاری در میان بوده ما را از آن خبری نیست چه از اوضاع آن زمان اطلاع کامل نداریم همینقدر میدانیم ملتی که دیرگاهی از ریاست وسروری محروم بود باز میبرتری وسربلندی خود امیدواری حاصل نمود واین کار بوجود اردشیر بابکان که بر اردوان آخرین پادشاه اشکانی غالب آمد خود در مذهب زردشت مغ یعنی یکی از علمای دین بود ومردم را از این راه تحریک مینمود ومیگفت اشکانیان برای دین پاک زردشت فضل وامتیازی قائل نشده ومتدینین این دین را برتری وتفضیل نمیدهند دین زردشت نزد آنها مثل سایر ادیانست وزردشتیان مانند دیگران پس باید آنها را بر انداخت تا این رجحان وامتیاز بمیان آید از اینجا که اصلا از اشکانیان تنفر داشتند از این حرفها بهیجان آمدند با اردشیر همراهی کردند واردوان را از پا در آوردند همین مصنف میگوید پس از این سخنان بجای اینکه تمام مذاهب مجاز باشد ومردم در دین

اردشیر بابکان همین که خواست ایرانرا دو باره متحد ومنظم سازد ۱۸۱ ... مرزبانها را مطیع نمود

خود آزاد قرار شد مردم حتماً مذهب زردشت اختیار کنند و هر کس از آن طریقه عدول نماید او را بقتل رسانند پس تثبیت دین زردشت اسباب پیشرفت کار اردشیر شد و این دست آویز او را بمرام و مقصود خود نایل نمود

ما این گفته را بتمامه صحیح نمیدانیم بلی ممکن است خیالات دینی و مذهبی هم کمک بکار اردشیر کرده باشد چه در وقتی که شخصی جویای مقصد اعلی باشد هر کس باو کمک کند می پذیرد و اسباب خرسندی خاطر او میشود و طبقات خلایق هم بخیالات و امیدهائی که دارند بمدد و معاونت میپردازند که بعد از پیشرفت کار فلان بنوائی رسند و از بابت مستان همان بجائی پس حق و حقیقت این است که اردشیر از بزرگان ایران که در تحت تبعیت سلاطین اشکانی پادشاهی فارس داشت و از سلسلهٔ بازرانجیان بود و آن سلسله نسب خود را بکیان میرسانند چون دید شیرازهٔ اوراق اشکانیان گسسته و وقت است که این طبقه بکلی نابود شوند خود بدعوی برخاست و خیال سلطنت در سر بزرگ و جا گرفت ایرانیهای پیشانی با او متفق شدند بلکه بسیاری از اشکانیان هم باو ملحق گشتند جهد و کوشش کردند تا کار را از پیش بردند پس امور پلتیکی و مقاصد دولتی بیشتر در پیشرفت کار اردشیر دخالت داشته تا عقاید مذهبی و شاید اردشیر هم خود ابتدا باین قدر پیشرفت و استیلا امیدوار نبوده است

یکی از مورخین گوید تمام اغتشاش دولت اشکانی و ضعف آن و قوت اردشیر را سبب مدعیگری بلاش پنجم بود که با اردوان برادر خود ضدیت مینمود و مخالفت طولانی او دولت اشکانی را بباد داد و اردشیر ساسانی را صاحب تخت و تاج کرد نگارنده گوید این حرف اگر بتمامه صحیح نباشد قسمتی از آن مسلماً صحیح است و عقلای هر کشور دانند فساد و خسارت و ضرر دشمن داخله بمراتب از خصم خارجی زیادتر است

موسی خورنی گوید دو خانواده از اشکانیان در باختر صاحب اسم و رسم و اعتبار و شأن شده بودند و با پادشاه بزرگ اشکانی مخالفت و دشمنی مینمودند و کار خصومت آنها بآنجا کشید که اطاعت بخارجی را بر متابعت بزرگ قوم خود ترجیح دادند و آنها نیز اسباب وهن اردوان را فراهم آوردند و با مدعی ساختند و قوت کار او شدند

یکی از مصنفین گوید ابتدا که دولت اشکانی تشکیل یافت چون قوتی نداشت با طبقات

امم

امم سازش میکرد از جمله قرار داده بود ایرانیها از جنس خود مخصوصاً پادشاه داشته باشند و این امتیاز خاص آنها باشد قوانین ملتی و آداب و رسوم خود را معمول دارند قواعد مذهبی آنها محفوظ باشد این جمله تا اشکانیان باوج اقتدار نرسیده بودند مرعی و منظور بود بلکه در اوایل امر با اصول مذهب ایرانیها خیلی همراهی میکردند بعد از قدرت کامل تمام دیگر اعتنای درستی با ایرانیها نشد و وهن کلی بحقوق آنها وارد آمد و متدرجاً مغزهای آنها از درجهٔ اعتبار افتادند اگر چه باز اسماً در مجلس شورای دولتی پادشاه اشکانی مهر میزدند اما حرف و رأیی از آنها پذیرفته نمیشد این بود که دور اردشیر پادشاه فارس را گرفتند و او را بلند کردند که بحقوق خود نایل شوند

محققی دیگر میگوید اگر چه غلبهٔ اردوان بر دولت روم در خارج اسباب شأن و افتخار او گردید اما در داخلهٔ مملکت چون قاطبهٔ مردم از اشکانیان سخت رنجیده بودند هیچ قوت و مددی برای او نشد و ثمری بحال او نبخشید و عاقبت دید آنچه دید

مؤلف گوید چون ما جهت زوال و استیصال دولت اشکانی و استعلای لوای اردشیر ساسانی را در جلد اول کتاب مفصل نگاشته ایم در اینجا بیش از این طول نمیدهیم اقتصار مینمائیم همان که مستر ولتس انگلیسی گفته است مشارالیه میگوید اردشیر بابکان در سال دویست و بیست میلادی یا قدری بعد در فارس پادشاهی میکرد و بر دولت اشکانی خراج میداد چون دید در خانوادهٔ اشکانیان نفاق در گرفته و ایرانیها نیز از این سلسله ناراضی هستند و جنگ اردوان با ماکرینوس امپراطور روم نیز پادشاه اشکانی را خیلی بیحال کرده دانست وقت طغیان است بتمهید مقدمه پرداخته رایت خودسری و عصیان را برافراشت

دیکاسیوس مورخ ظاهراً اردشیر را از نژاد پادشاهان ایران میداند اما بعضی از نویسندگان دیگر او را از اواسط الناس دانسته اند در هر حال ابتدای شورش و اقدام او بدرستی معلوم نیست ولی از آنجا که مورخین رومی مینویسند در سال دویست و بیست و شش میلادی قدرت و استیلای اردشیر ساسانی بدولت روم تهدید مینمود معلوم میشود تا سال مذکور برای مؤسس اساس دولت ساسانی خیلی پیشرفت حاصل شده بوده است

ابو الفرج شامی مورخ عیسوی عرب ابتدای دولت و سلطنت ساسانیان را سنه دویست

وبیست

وبیست وچهار میلادی ضبط نموده وآن مطابق بوده است با سال بستم سلطنت وامپراطوری
الکساندر سور قیصر روم

آنچه مسلم است اول کاری که اردشیر بابکان نموده این بوده که لشکر بکرمان کشیده وآن مملکت را با جمعیتی قلیل مسخر کرده بعد از آن عنان مملکت ستانی را بطرف شمال منعطف ساخته بعضی از نواحی مدیرا متصرف کردیده وتا اینوقت از اردوان پادشاه اشکانی حرکتی ظهور نرسیده ومعلوم نیست چرا در خیال جلوگیری دشمن خود نبوده واز چه جهت تقاعد مینموده است همینکه عساکر اردشیر قسمتی از مملکت مدیرا گرفتند اردوان ناچار برای دفع غائله نهضت کرده با قشون عمده ومهمات حربیه متوجه فارس شد ولشکریان شهریار اشکانی وپادشاه ساسانی روبرو شدند وسه جنگ بزرگ کردند جنگ آخری در صحرای هرموز فیمابین بهبهان وشوشتر در ساحل رودخانه جراحی اتفاق افتاد وخونریزی بنهایت درجه رسید آخر الامر اردوان بخت برگشته شکست خورد وخود نیز سر تاجدار را مانند سلطنت ودولت باشوکت اشکانی بباد داد وآنهمه حشمت وجلال وقوت واستقلال پانصد ساله هیچ شد زمانه سوکواری وماتم گشت وصد کاسه بنانه که عروسی بگذشت

شکست اردوان از اردشیر در صحرای هرموز وکشته شدن آخرین پادشاه اشکانی وانقراض دولت شهریاران پارتی از حوادث سنه دویست وبیست وشش میلادی است وظاهرا دراینباب تمام مورخین قدیم متفق باشند ومطلقا اختلافی در میان نباشد

بعد از فتح هرموز وغلبه اردشیر از مسـ[illegible] داشتند که دولت اشکانی بکلی رو بزوال گذاشته ومنقرض شده باشد چه از اردوان چهارم چند پسر مانده بود ویکی از آنها آرتاواسدیس نام داشت ودر ظاهر ابعید چه باشد که اردوانک تصغیر است وآرتاواسدیس اردوان پسر بوده یعنی اردوان صغیر در هر حال در سال دویست وبیست وهفت میلادی آرتاواسدیس ادعای پادشاهی نموده واز بزرگان وسران اشکانی وسلاطین همسایه چون هنوز جمعی بودند که از هواخواهان دولت اشکانی بشمار میآمدند وجماعتی از آنها سلطنت آرتاواسدیس را تصدیق کردند واین شاهزاده چون پادشاهی خود را مصدق دید برای آنکه از شعار سلطنت عاطل نباشد خود را از هر جهت باین حلیه محلی ساخت از جمله سکه زد وآنها که در معرفت مسکوکات ید طولی دارند مخصوصا از سکه آرتاواسدیس شرحی نگاشته اگرچه بعضی سهو کرده وسکه

ارتاواس

آرتاواسدیس را بمرباتش نسبت داده اند اما محققین اهل فن دفع این التباس نموده وبدرستی در روی سکه آرتاواسدیس اسم او را با تاریخ سکه که سنه دویست وبیست وهفت میلادی است خوانده اند

یکی از مورخین میکوید اردوان چهارم در اوان اقتدار خود جهد وکوشش کرده یکی از برادران خویش را بپادشاهی ارمنستان برقرار نمود بنابراین بعد از کشته شدن اردوان آن برادر که پادشاهی ارمن داشت حقوق اردوان را در مدت نظر گرفته خواست از برادرزادهٔ خود بخاصه آرتاواسدیس که دعوی سلطنت کرده تقویت وکمکی نماید وبنیان پادشاهی او را مشید سازد

مصنف دیگر کوید پادشاه ارمنستان که مصمم همراهی وامداد فرزندان اردوان چهارم شده خسرو نام داشت اما برادر ومنسوب پادشاه اشکانی نبود در هر حال سلطان ارمن اولاد اردوان را در مملکت خود پناه داد وبرای برقرار کردن آرتاواسدیس قشونی جمع وتجهیز نمود اما نه کاری از خسرو ساخته شد نه بخت ودولت آرتاواسدیس را یار آمد این شاهزاده نیز مغلوب ومقهور اردشیر شد وپادشاه ساسانی همه جا مظفر ومنصور کردید همانا حکم تقدیر وکلک قضا طومار شهریاری اشکانیان را بقلم نسخ در نبشته وکار آن سلسله گذشته بود باید دولت ملوک پارتی بعد از پانصد سال منقرض شود ونوبت بساسانیان وسند مختصر نقار ونفاق ونزاعهای پی در پی داخله نگذاشت آب رفته دیگر بار بجوی آید وشاهد مطلوب بوجهی چهره نماید کار یکباره از دست رفت وتیر از شست وبینوا انکفت حمله وقوت خارجه نیز در این بدبختی دخالت داشت تا آن سرچشمه مصفای بخاک مذلت انباشت

مکرر اشاره نمودیم که اردوان چهارم سبب زوال وانقراض دولت اشکانی نکردید بلکه او پادشاهی بزرک وصاحب عزم واقدام وهمت وسایر ملکات شهریاری ومملکتداری بود اما سلاطین قبل از او وبزرگان اشکانی از پیش کار را خراب کرده بودند مثلا در سنه هشتاد وپنج میلادی که اهالی مملکت هرکانی (گرگان واستراباد) بر پادشاه اشکانی شوریدند وطوق بیعت واطاعت او را ازکردن انداختند اسباب تجری وجرات سایر شاهزادگان وحکمرانان تبعه دولت باعظمت اشکانی شدند وفی الواقع سرمشق کار دیگران گشتند وآنها

فهماندند

فهمانند که میتوان بند بندگی را بدور انداخت و خود را مستقلاً و آزاد ساخت سایرهم
پیروی عمل مهرکانیان نمودند و هر روز از قوت شاهنشاهی اشکانیان کاسته بر ضعف آن
افزودند و اگر اسناد صحیحهٔ مفصله از سنین سلطنت سلاطین آخری اشکانی بدست
داشتیم این مطالب بخوبی واضح و مبرهن میشد و آنچه امروز بحدس و قرائن خارجه میگوئیم
از روی نگارش ارباب خبر و اصحاب سیر میگفتیم

وقتی که در سال دویست و بیست میلادی مردم ایران بر اردوان چهارم شوریدند و
علم عصیان و خودسری را بلند کردند مسلم بود که از آن تیراندازان نامی پارتی و غازیان
جنگجوی اشکانی جز نامی نمانده و دلیران ایام مهرداد اول که تمام لشکریان مشرق زمین را
زیر پا میکردند و دلاوران عهد هرمز و فرهاد چهارم که از سلحشوران مغرب گرو میبردند
دست از کار کشیده و در دل خاک آرمیده بودند راست است که اردوان چهارم در جنگ
با ماکرینوس قیصر روم فطرت اصلی اشکانیان و شجاعت ایشان را بروز داد و شخص خود را
بری الذمه نمود اما آن مرقع صد پاره باین رقعه اصلاح پذیر نبود

ازین جمله که گفتیم مطالعه کنندگان تصور ننمایند که ایرانیهای عهد اردشیر و شاپور و
شجاعتی تازه تحصیل کرده و غیر از آنها که در زمان مهرداد و فرهاد اشکانی بودند شده یا
آنکه جنگجویان پارت یکمرتبه تغییر ذات و طبیعت داده بلکه باید بدانند که مساهله در کارها
و کار قضا طایفه را عقب انداخت و کار سلسلهٔ دیگر را بوجهی لایق بساخت

یکقوم را از تارک برداشتند تاج
یکقوم را جواهر بستند بر جبین

اشکانیان را گفتند برخیز و ساسانیان را اشاره نمودند که بنشین کار آنان چنان شد
و حال اینان چنین   نه با آن بمهر و نه با این بکین   تو داناتری ای جهان آفرین

فصل سی ام

در بعضی از صنایع و اعمال اشکانیان از قبیل معماری و تزئینات و غیرها

اگرچه ما در جلد اول این کتاب شرح مبسوطی از صنایع و عوائد و آداب و رسوم اشکانیان
ایراد نموده ایم در اینجا تکمیل مقصد و مرام را بطور توضیح و اختصار چیزی مینگاریم از اینرو که
مورخین که سبک معماری هر عصر و زمان را مینویسند و کلید معرفت ابنیهٔ هر وقت را بدست
میدهند

میدهند گویند از آنوقت که اسکندر کبیر بر بعضی از اقطار آسیا دست یافت سبک معماری
مشرق زمین از دست اهالی آن مملکت رفت بعبارة اخری از سال سیصد و سی و یک قبل از
میلاد مسیح علیه السلام که دولت سلاطین کیان منقرض شد تا سنه دویست و بیست و شش میلادی
که سلسلهٔ ساسانی روی کار آمدند و مؤسس اساس سلطنت این طبقه اردشیر بابکان بپادشاهی
رسید هیچ معلوم نیست که سبک معماری چه بوده و در طرح ابنیه مشرق زمینها چه سلیقه داشته اند
این حرف اگر بکلی صحیح نباشد چندان هم سقیم نیست زیرا که اشکانیان طبعاً میل و اصراری در ساختن
ابنیهٔ عالیه و قصور رفیعه و معابد انیقه و بروج مشیده و بناهای پر تکلف نداشتند
برخلاف مردم بنی آشور و اهالی بابل که همیشه میخواستند در آسیای مغربی عمارات بسیار
ممتاز با عظمت و رفعت و استحکام بسازند و ممالک خود را باین قسم آثار مزین و با شکوه
نمایند و از بنای قدرت و ثروت و خیالات بلند و تمکن خود را بخارجه و سکان ممالک دیگر
نشان دهند البته خالی از غرابتی نیست که اشکانیان بعد از استیلای تمام با طول مدت سلطنت
و هرگونه استطاعت و مکنت کمتر باین خیال افتاده و باین هوا و هوس بهادر سر نداشته اند هرگز
قصد احداث بنائی که نماینده کیفی در سبکی داشته باشد نکرده و معتقد باین آرایش و زینت که
لازم و ملزوم مدنیت و حشمت سلطنت است نشده در همانوقت که توانائی و مالی بکمال داشته
اگر عماراتی منزلی معبدی مقبره ساخته همه ساده و بی تأنق و نقش و نگار و عاطل از مزایای آثار
سایر ادوار و اعصار بوده است پس میتوان گفت بعد از غلبهٔ اسکندر بر قسمتی از آسیا
تا زمان استیلای عرب بر عجم که تقریباً هزار سال میشود اگر بناهای معتبری در ممالک ما و
مضافات شده ساسانیها بانی آن بوده نه اشکانیان مگر معدودی از ابنیه را بتوانیم نسبت
باوان و ایام دولت و سلطنت اشکانیان دهیم و بعد از آنکه بادله و قرائن بر ما معلوم شود
که فلان بنا متعلق بعهد و زمان اشکانیانست آنوقت از آن سلیقهٔ آن قوم را در وضع معماری
و حجاری و صنعت و زینت بدست آریم پس از این مقدمه گوئیم از بناهائیکه بی شک میتوانیم
بعصر اشکانیان نسبت دهیم یکی عمارت شهر حضر است و آن با تماشاترین ابنیهٔ آن دوره
بود مسیو لایارد در سال هزار و هشتصد و چهل و شش میلادی مطابق هزار و دویست
و شصت و سه هجری آن بلده را بازدید و تماشا نموده و مسیو رس نام در جلد هم کتاب موسوم
بروزنامهٔ جغرافیائی شرحی از آن نگاشته و مسیو فرگوسن نیز در رسالهٔ خود موسوم

بتاریخ

بر تاریخ معماری تفصیل آن شهر را درج کرده خلاصهٔ اقوال آنها و دیگران از قرار ذیل است
شهر حضر در اوایل مائهٔ دوم میلادی اعتباری بهم رسانید و در سال صد و شانزده میلادی
اهالی آن بواسطهٔ حصانت حصن آن بلده با تراژان قیصر روم مقاومت کردند همچنین در
سنهٔ صد و نود و هشت میلادی با سیور امپراطور همان مملکت و در هر دو وقت بمقصود
خود نایل شدند در آن اوان شهر حضر از بلاد بزرگ پر جمعیت محسوب میشده و دیوارهای
قطور محکم داشته معبدی معروف بمعبد آفتاب در آنجا دایر بوده و معتقدین آن معبد اشیاء
نفیسه چیزهای قیمتی نذر و اهدا مینموده و جمله در خزانهٔ معبد جمع میشده در همان اوقات
حضر سلاطین داشته که خراج گذار دولت اشکانی و نژاد عرب بوده اند و از سلاطین معتبره
بشمار میامدند از سال سیصد و شصت و سه میلادی شهر حضر رو بخرابی گذاشت و مدتی
بعد از آن یکباره ویران شد پس باید گفت از سنهٔ یکصد بعد از میلاد تا سیصد این بلد رونق
داشته مسیو فرگوسن آثاری را که در شهر حضر دیده تقریباً از سنین دویست و پنجاه میلادی
و آن حدود میداند اما علی الظاهر از یکصد سال زودتر بوده و سبک معماری زمان اشکانیان
در آن مشاهده میشده اما طرح و سبک بناهای این شهر

دیوار دور شهر حضر خیلی زیاده از سه میل بوده و قطر زیادی داشته و آنرا با سنگهای بزرگ
مربع ساخته و در هر صد و هفتاد یارد انگلیسی مسافت که هر یاردی چهارده گره بذرع ما
نباشد برجی قرار داده و در بیرون قلعه دو دیوار خندق وسیع بسیار عمیق حفر کرده
داخل چنین سنگر خاکی ضخیم مرتفعی بسته بود و قلعه جداگانه در نزدیکی شهر در دو طرف
دا نموده یکی در طرف مشرق و دیگری در سمت شمال و این دو قلعه روی دو تپه واقع بوده
دیوار شهر چهار دروازه داشته و دروازهٔ اصلی رو بمشرق باز میشده و بعضی این شهر را
فقط دارای یک دروازه دانسته اند فضای شهر که دیوار یا سور بلد آنرا احاطه نموده مدور
بوده و بواسطهٔ رودخانه منقسم بدو قسمت شده خط جریان رودخانه و مجرای آنرا
مستقیم گفته و برخی معوج و در هر حال رودخانه از شمال بجنوب جاری میشده و در مرکز
شهر قدری بطرف مشرق مایل و منحرف میگشته بنابراین رودخانهٔ مزبور دایرهٔ فضای شهر را
بدو قسمت غیر متساوی منقسم مینموده قسمت شرقی بالنسبه عمارت و بنائی نداشته ظاهراً
آنجا را قبرستان قرار داده بودند در قسمت غربی ابنیهٔ عالیه و خانه های معتبر اهالی شهر

ساخته

ساخته شده و تقریباً در مرکز بلده عمارتی مشاهده کرده بعضی آنرا قصر پنداشته و جمعی
معبد دانسته چه وضع آن صلاحیت هر دو را داشته شکلاً مربع مستطیل و طول آن
هشتصد قدم و عرض هفتصد قدم بوده و زمرهٔ این عمارت را مربع متساوی الاضلاع
ضبط کرده که از هر طرف سیصد قدم و سبع امتداد آن میشده

در دیوار دور این عمارت مثل دیوار دور شهر محض استحکام با ستونها قرار داده بودند
و آن عبارت از محوطه بوده مشتمل بر دو حیاط یکی داخلی و دیگری خارجی واقع در طرف مشرق
که اول وارد بآن میشدند و اصلاً بیوت و عماراتی نداشته اما در حیاط داخلی دو بنای
معتبر بوده یکی را اهمیت بیشتر و آن دیگر را کمتر و این آخری از شمال بجنوب امتداد یافته و بحیاط
خارجی منتهی میگردیده و مشتمل بر چندین طاق که آنها را جای مستحفظین پنداشته اند و
در انتهای جنوبی دیده میشد طاقهای کوچک طاق بزرگی نیز دیده اما عمارتی که بیشتر اهمیت داشته
هفت طاق موازی رو بمشرق بوده سه از آن بزرگتر و چهار کوچکتر و طول طاقهای کوچکتر
سی قدم و عرض بیست قدم و طول طاقهای بزرگتر نود قدم و عرض سی و پنج الی چهل قدم و ارتفاع
جمله شصت قدم همه یکوضع سقفها بطور نیم دایره بدون پنجره و روشنائی طاقها از سوراخ
که در طرف مشرق قرار میداده اند داخل میشده و این سوراخها معلوم نیست که همیشه باز
بوده یا گاه گاه با پرده میگرفته اند در خارج جلوخان شرقی عمارت که جلوخان اصلی باشد
هفت طاق روی ستونها از ده و بعضی حجارها روی سنگها مشاهده کرده و یک یا دو تصویر برای
زینت با این ستونها دیده اند حجاری روی سنگها عبارت از صورت سرهای انسان بوده و
تصویر زنی که گویا در هوا حرکت مینموده در طاقی ملاحظه شده و روی بعضی ستونها صورت
سرها از مرد و زن متعدد دیده و سرهای آنها پوششی بشکل مجعد داشته شبیه بپوشش سرها
که در روی سکه های اشکانیان نقش است یکقسم حجاری که اسباب زینت بوده مابین طاق
چهارم و پنجم ملاحظه شده و آن هیکلی است که سر و پنجه های آن مانند شیر میباشد و بدن
و پرها مثل عقاب دم آن هم پیچیده و بقدر پنج قدم از زمین بلند شده

تمام طول جلوخان تخمیناً سیصد قدم و داخلهٔ طاقهای کوچک از هر گونه زینت عاطل و لیکن
طاقهای بزرگ را بوضع خوبی مزین کرده بودند در اینجا دیوارهای اطراف سه ستون مربع
داشته که بسقف میرسیده دارای زینتهای مخصوص و مشتمل بر بعضی شکلهای بشری و در مرکز

هر شکل

هر شکل بیضی گلوله مدوری از سنگ سیاه تعبیه کرده در زیر ستونها که بوضع مخصوص زینت یافته بمسافت دو قدم الی سه قدم شکل مخصوصی قرار داده و آن ستونها اتصال یافته و در تمام عمارت امتداد داشته یعنی ستونها بواسطه آن شکل بهم متصل میشده و شکل مزبور بصورت گلها و اشکال نیم بیضی مزین گردیده و هر شکل نیم بیضی را هم نیم گلوله بوده از سنگ سیاه که در سر ستونها ملاحظه مینموده اند در روی ستونها در زیر سر ستونها عموماً صورتهای دو یا سه سر انسان حجاری شده بطول دو قدم و آن صور تراکیب مختلفه انسان را ظاهر ساخته که بعضی جوان و برخی پیر دسته ذکور و فرقه اناث خیالی و غیر خیالی عجیب و غیر عجیب بوده اند در اطاق نیز صورت یک ردیف گاو حجاری شده بوده که سر انسان برای هر گاوی قرار داده اند و نشانه های آنها از دیوار برجسته است و ده قدم تا کف زمین مسافت آنها میباشد

یکی از مسافرین گوید صورت سرها که در این محل مشاهده میشد مثل این بود که روح داشته باشد و آدم زنده را مجسم بنظر برساند

هفت اطاقی که در فوق ذکر شد منقسم بدو قسمت شده سه اطاق یک قسمت و چهار قسمت دیگر و مجری کوتاهی این دو قسمت را از هم جدا نموده و آن مجری از مشرق بمغرب تا میان حیاط داخلی امتداد یافته و ابتدای آن از دیواری بوده که اطاقهای سیم و چهارم را از هم جدا کرده و انتهای آن عمارتیکه حیاط داخلی را از خارجی یا عمارت مردها را از زنها مفروز میساخته زینت زنانه اطاق بزرگ محتمل علامت این باشد که زنها در این اطاق منزل مینموده و دلیل دیگر این مطلب رابطه بلا واسطه اطاق با معبد است و فیما بین معبد و منزل مردها راهی مستدیر و طولانی فاصله میباشد اما معبد عمارتی بوده شکلاً مستدیر و هر سمت آن تخمیناً چهل قدم و مجری مسقفی دور آن قرار داده و بواسطه پنجره های واقع در زوایای جنوب غربی و شمال غربی روشنائی داخل معبد میشده مدخل آن واحد و مقابل راهی بوده که از یکی از اطاقها بمدخل میآمده بالای در مدخل تزیینات معماری با شکوهی داشته مبتنی بر خیالات مذهبی داخله معبد بی زینت و از جهت سقف تاریک مگر جزئی روشنائی که از مدخل داخل میشده در سمت مغرب از دری داخل مجری میشدند و از آنجا بخارج میرفتند چند اطاق که حکم فرع داشته نیز عقب اطاقهای بزرگ بوده و از درها که برای آنها تعبیه

نموده

نموده داخل آنها میشده اند و روشنائی اطاقهای مسقف بی پنجره از درهای کوچک آنها داخل میشده از مسافرین و سیاحها که این عمارت و اطاقها را مشاهده کرده اکثر را اعتقاد اینکه تمام عمارت یا قسمت عمده و بیشتر آن عمارات فوقانی داشته و علاماتی از این فقره مشهود است

یکی از مسافرین میگوید این عمارات سه طبقه بوده و علامات و نشانه ها برای طبقه دوم و سیم پیدا نموده بنابر قول این مسافر قسمت فوقانی این عمارت بچند جهت برابنیه بزرگ سلاطین ساسانی شباهت داشته از همان قسم ابنیه با شکوهی که بقایای آن هنوز در طیسفون وجود دارد و نمایندگی خود را مینماید و معروف به تخت خسرو میباشد

چند پنجره که در عمارت حضر موجود است همه شکلاً مربع مستطیل میباشد همچنین درهائی که بواسطه آنها از این عمارت با آن عمارت میرفته اند عموم اطاقها در عمارت حضر بلا واسطه بهم مربوط است و مجری در آنجا ملاحظه نمیشود مگر مجری دور معبد در بعضی جاها بالای درها فقط از یک قطعه سنگ تشکیل یافته و حجاری بسیار لطیفی در آن سنگ شده است درها اغلب در زوایای عمارت واقع گشته مع هذا در معبد در مرکز دیوار شرقی میباشد از قرار مذکور وضع عمومی عمارات در حضر بسبک معماری روم و بیزانتین است و بد سلیقگی صنعتگران اسلامبول در زینت و اشکال حجاری شده عمارات حضر ملاحظه میشود اما با دلائل کثیره میتوانیم ثابت کنیم که عمارات حضر تقریباً دویست سال قبل از بنای اسلامبول ساخته شده و اگر چه سقفها را بسبک معماری روم مدور نموده اما دلیلی نداریم که بموجب آن بگوئیم غیر از صنعتگران اشکانی در آن بنا احدی مداخله داشته است

اشکانیان در اواخر سنین و اوان دولت خود نمونه خوبی از سبک معماری خود باقی گذاشته اند و آن عبارتست از عمارت بلاش سیم که در طیسفون ساخته و آوید یوس کاسیوس آنرا در زمان جنگ خود خراب نموده و آثاری در آن مشاهده شده بنای عمارت بلاش ظاهراً همان سبک معماری اشکانیان بوده و از سلیقه و طرز و رسم خویش عدول ننموده اند اطاقهای مرتفع آن عمارت برای پذیرائی خیلی خوب بوده و اطاقهای کوچک تاریک آن برای خوابگاه و تمام اطاقها در وسط حیاطی که سنگ فرش دارد بنا شده و اطاقهائی که برای زنان بنا کرده همه را از اطاقهای مردها جدا و مفروز ساخته اند گویند در خرابه های حضر استخرهای عدیده و قبرستانهای متعدد دیده

میشود

میشود فضائی که در میانه خود شهر و دیوار مشرقی و دروازه است دارای ابنیه مربع
شکل بوده و آنها را مقبره تصور نموده اند مگر معدودی که آن بناها را خانه های مسکون
دانسته فرضا که بعضی از آنها خانه بوده دیگر مقبره بودن اکثر شک نیست

دو اطاق در این محل است بزرگ و کوچک بوسعت بیست قدم مربع الی چهل قدم و هر دو
از سنگ بوضعی محکم ساخته شده ارتفاع آنها بیک اندازه و ابنیه در اینجا بعضی بکلی
ساده و برخی از خارج مزین بچند ستون میباشد در حیاطهای مفروش بسنگ استخرها
یا آب انبارها داشته اند و حیاط دور عمارت اصلی بوده حوض یا استخر که میساخته اند
با سنگهای تراشیده و محکم بنا مینموده و در جفت گیری سنگها اهتمامی داشته اند مصالح
بنائی در حضر فی الحقیقه منحصر بسنگهای تیره رنگ بوده که آنها را خوب و پاکیزه میتراشیده اند
و با هم وصل مینموده و اگر آهک برای متصل کردن سنگها بکار رفته حالا دیگر اثری از آن
ظاهر نیست و جز سنگهای بهم وصل شده چیزی دیده نمیشود

در مملکت ایران نقبه چند عمارت موجود است که تاریخ آنها چندان بعد از تاریخ بناهای
حضر نیست اما چون بیشتر احتمال میرود که در دوره ساسانیها ساخته شده باشد نه در عهد
اشکانیان لهذا متعرض ذکر آن نمیشویم

وضع و سبک معماری ساسانیها در بناها همان سبک معماری حضر است و معلوم میشود مدتی
معماری مشرق زمین در حالت تنزل و هبوط بوده تا جانی گرفته و رونقی پیدا نموده و تخت خسرو
در طیسفون و عمارت شاپور و طاق وستان ساخته شده

از خرابه ها و آثار ابنیه که از سال هزار و هشتصد و پنجاه میلادی تا هزار و هشتصد و
پنجاه و دو که تقریبا چهل سال پیش باشد در بابل کشف شده معین کرده اند که معماری اشکانیان
اهمیت و تکلفی نبوده و چندان صنعتی بکار نرفته

مسیو لفتوس در محل ارک قدیم که حالا معروف به وارکا میباشد آثار خرابه با چند سکه از
اشکانیان و بعضی اشیاء فلزی و گلی از آنها پیدا کرده که از آن اشیاء میتوانیم وضع ابنیه
و تزیینات و آلات و ادوات و اثاث البیت آن قوم را استنباط و معلوم نمائیم اما خرابه بناهائی
بوده از گچ و آجر ساخته شده اما اشیاء مجسمه های کوچک بوده از گل و ظروف و چراغ گلی
و بعضی ظرفهای شیشه و زینتهای مختلفه از انگشتری و گوشواره و غیرها و سرستونها که چون

قدری

قدری سنگین بوده ابتدا گمان مینموده اند کار وحشیان است یکی از مجسمه ها که قسمت
بالای پیکر و بدن انسان را مینماید از نرمی و خوبی معماری اشکانیان حکایت میکند و شبیه است
بمعماری اواخر اوقات بیزانتین شخصی که این ابنیه را کشف کرده گوید سرستونهای اینجا از
حیثیت معماری بسرستونهای حضر شباهت دارد ولی خرابه هائی که از همه غریب تر است
بعضی قطعات سقف میباشد که در طرفین آنها اشکال هندسی مشاهده میشود و وضع آنها
در دو طرف با هم فرق دارد تابوتها که برای زینت بوده از یکقسم گل تعبیه شده و رنگ آنها
ظاهرا سبز و آبی بنظر آمده طول آنها از سه قدم الی شش قدم و در بالا سوراخ بزرگی
داشته که نعش را از آن سوراخ در تابوت قرار میداده اند و سرپوشی برای سوراخ میساخته
و آن نیز مثل خود تابوت زینت مییافته در پائین تابوت هم سوراخی قرار داده که وقتی جسد
مرده متلاشی میشده بخار آن از آن سوراخ متصاعد میگشته و زینت تابوتها با اختلاف بوده
لکن عموما صورتهای کوچک از انسان روی آن میساخته اند که هر یک تقریبا دو گره و نیم طول
داشته از جمله شکلها که روی تمام تابوتها دیده شده تصویر شخصی است جنگی که بازوها و
پاهای خود را باز کرده و قسمی از کلاه بر سر آن ساخته که شبیه بکلاههای روی سکه های
اشکانیان بوده و شمشیری از کمر او آویخته اند یکی از مجسمه ها صورت یکنفر از جنگجویان اشکانیست
که تکیه داده و فنجانی در دست چپ دارد و میخواهد چیزی از آن بنوشد و قبای درازی از
زره برای این مجسمه ساخته اند و پاهای آن نیز دارای قسمی از زره است و کلاه خودی بر سر
گذارده اما سایر مجسمه ها صور نسوان است و بر سر هر مجسمه یک قسم زینتی است که بعضی اوقات
دو شاخه میشده و لباس مجسمه ها شباهت دارد بلباس زنهای انگلیس در عهد هانری چهارم
با آنکه این مجسمه ها را از بالا الی پائین پوشانیده مع ذلک صورت آنها نمایان بوده و پاهای آنها از
زانو بپائین برهنه ظروف و چراغها انواع و اقسام دیده شده اما همه در کمال شباهت بظروف
و چراغهای اهالی آشور و بابل و من حیث المجموع آنها را لطیف تر و بهتر ساخته بودند و اندازه های
آنها با اختلاف بوده است این اشیا را در قبور یافته و جهت آنکه معتقد بوده اند که اموات
بعد از مرگ در قبر محتاج بأکل و شرب میشده و اگر این اسباب و لوازم آنها را دفن کنند روح
حاجت معطل میمانند لهذا مردمان خیرخواه و دوستان شخص متوفی این اشیاء و اسباب را
در قبور اموات میگذاشته اند و ابتدا بابلیها دارای این عقاید بوده و از آنها باشکانیان
رسیده است

رسیده است ظرفهای بطری مانند شیشه گویا برای این بوده که اشکهای خود را اموات در آنها جمع
کنند این شیشه‌ها را شکل مخصوصی نبوده همه جور میساخته‌اند لکن با زشباهت بشیشه‌های
آشوریها و بابلیها داشته زینتهای اشخاص عبارت بوده از بازوبند و انکشتری و گوشواره
وغیرها و آنها را از نقره و طلا و برنج و مس میساخته‌اند بعضی زینتهای کوچک‌تر که از طلا ساخته
شده خیلی نظیف‌تر ساخته و انکشترهای انکشت دست ضخیم‌تر ولی انکشترهای انکشت پا
و بازوبندها را بوضع بسیار بدی ساخته بوده‌اند گاهی زینت سر هم که از طلا ساخته شده پیدا
کرده‌اند اما حالا موجود نیست یعنی ذوب نموده‌اند مسیو لفتوس بعضی قیطانهای پهن از
کلابتون یافته و برروی هم از اشیاء زینتی معلوم میشود که اهل آن زمان خیلی میل بخود آرائی
داشته و دارای مال و مکنت زیاد هم بوده‌اند اما سلیقه خوبی از آنها بظهور نرسیده و در
صنعت زرگری و ساختن مس و برنج چندان استعدادی اشکانیان نداشته‌اند و صاحب فکر
و خیال نبوده‌اند و صنعت حجاری که بعضی نصاویر و غیره ساخته باشند همه جهت شش دفعه
در مدت پانصد سال قدرت و اقتدار اقدام باینکار نموده و چیزی که مسلم است کار اشکانیان
میباشد چند صورت است در پای کوه بیستون که تصویر چند نفر آدم بلند قد را که بطرفی
مینگرند و معلوم میشود که در حرکت‌اند ساخته در صورتیکه در طرف بالا و فیما بین آنها اشکال
کوچکتر هست همه سوار و مسلح به نیزه که بهمان سمت مشغول تاخت و تاز میباشند و یکی از
آنها مراقب و منتظر شکل فتح است و شکل فتح در هوا پرواز میکند و مهیاست که تاجی بر سر او
بگذارد و مع حالته این حجاری بسیار بد است و مرور دهور اشکال بیستون را طوری مغشوش
و ضایع کرده که در کمال صعوبت تشخیص داده میشود این اشکال از عهد اسپیلانی بنی آشور و
زمان سلطنت سلاطین کیان نیست بلکه از ایام طبقه اشکانیست نصاویر انسان را بسیار
بد ساخته و در وقت تماشا خیلی نامطبوع بنظر میآید اسبها را نیز بد و کوچک حجاری کرده
و هیچ تناسب ندارد شکل فتح و صورت پهلوانیکه فتح میخواهد تاج بر سر او گذارد اسباب
مسخره است و تاج بیزرگی خود آدم میباشد یک حجاری هم در کردنه سرپل ذهاب میباشد اما
درست معلوم نیست که از اشکانیان باشد لوحی در اینجا هست و حروفی روی آن نقش شده
که شباهتی بحروف مسکوکات اشکانیان دارد لفظ ساتراپ که بمعنی حاکم است در ابتدای لوح
در طرف یسار خوانده شده اما باقی را خواندن کار مشکلی میباشد صورت یکی از سلاطین

اشکانی را

اشکانی را در این لوح حجاری کرده‌اند در حالتیکه چیزی تاج مانند از یکی از رعایای خود
دریافت مینماید پادشاه کلاهی بر سر گذاشته و تاجی دور آن کلاه قرار داده‌اند که دامنه
آن بروی شانه‌های پادشاه افتاده لباسی در بر دارد ببدن چسبیده شلوارهای گشاد پوشیده
که روی چکمه‌های او افتاده و لباس کوتاهی روی سایر البسه خود در بر نموده و زیر چانه را
بسته و این لباس تقریبا تا زانوهای او میرسد اسبی که سوار است کوچک میباشد اما خیلی
قوی است دم اسب و یالش بافته این تصویر را زیاده از حد بد ساخته‌اند اما برای تماشا خوب
و مضحک میباشد شکل رعیت که تاج را به پادشاه میدهد نیز بسیار بد است و پشت آن را
نمایان نموده لکن پاهایش بطور نیم رخ ساخته شده یک بازوی آن کوتاه و مثل اینست که برای
مسخرگی اینطور حجاری کرده‌اند و سرش را خیلی نزدیک بشانه یسار قرار داده چنین بنظر میاید
آن صنعتگری که در شکل پادشاه هنرهای دقت را نموده در ساختن شکل رعیت اعتنا و اهتمامی
نداشته

بارون دوبد نام تقریبا پنجاه سال قبل چند شکل برجسته در کوه سیاهی از کوههای بختیاری
در نزدیکی تنگه ساولک (صعلوک) دیده و آنها که در معرفت آثار قدیمه مهارت دارند
تصدیق کرده‌اند که این اشکال مسلما در زمان اشکانیان ساخته شده شرح این اشکال را
بارون مشار الیه بمسیو فلاندن اعلام نموده و او در جلد چهارم کتاب موسوم بمسافرت
ایران در نصاویر نمره دویست و بیست و چهار و دویست و بیست و شش درج کرده
معتبرترین این اشکال گویا شکل یکی از مغها میباشد و چنین بنظر میآید که چیزی را تقدیس
مینماید و شیئی شبیه مانندی بدور آن چیز قرار میدهد پانزده نفر تماشائی در دو
صف در حضور مغ حاضراند و جز شکل اول که نشسته باقی همه ایستاده‌اند و آن شخص
نشسته روی یک صندلی یا یک نشیمن بسیار بدی جلوس کرده این شکلها تماما در کار
محو شدن میباشد جز شکل مغ که خوب محفوظ مانده است وضع لباس و ظاهر علمای بزرگ
و رؤسای مذهب در دوره اشکانیان بدرستی آشکار و نمایانست کلاه آنها مخروطی
شکل بوده و در اواخر زیر کلاه موهای انبوه بحالت برجستگی پشت لب بالا را باسبیل زینت
داده و ریش بقاعده روی چانه گذاشته لباس آستین بلندی در بر کرده و روی آن جامه
دیگر دارند که بواسطه طوق مانندی بگردن بسته و محکم شده و دامنه این جامه قدری

از زانو

اززانو بپایین ترمیآید دو شلوار میپوشیده اند یکی کوتاه و دیگری بلند طوقی با گردن
بندی در گردن داشته دو بازوی راست سر بازو بند و در دست سر دست بند که
مخروطی آنها دارای خطوط و با الوان مختلفه بوده است

در همان سنگ کوه یک رشته اشکال برجسته هست که ظاهرا با رشته اول ارتباطی ندارد
در این رشته یکنفر سوار اشکانی است مسلح به تیر و کمان و نیزه و با حیوانی وحشی که ظاهرا
خرس باشد جنگ میکند مسیو فلاندن تردید داشته که این حیوان چه است یعنی حجار شیر
خواسته بسازد یا خرس اما میتوان فهمید که مقصود سازنده خرس بوده است نه شیر
باری لباس این سوار اشکانی بلند است و روی زمین میکشد و حال آنکه در جاهای دیگر
لباس سواران اینطایفه کوتاه میباشد شلواری در پا دارد یک قسم کلاه مدوری بر سر که از آن
موهای سرش انبوه است و برجستگی دارد کمان را بدست چپ گرفته و ترکش از عقب سوار از
زین آویخته و با دست راست نیزه خود را بگردن حیوان فرو میبرد تمام این شکلها را از هر جهت
بد ساخته و بواسطه مرور زمان قریب به فنا بوده شده است و درست تمیز داده نمیشود در سمت
دیگر همان کوه اشکالی دیگر حجاری کرده اند که از شکلهای مذکور نیز بد تراش است اما شرح آن
از این قرار است صورت زنی را ساخته اند که در رختخواب خوابیده و سه نفر مرد مواظب
و مستحفظ او میباشند یکنفر از آن سه نفر مرد در بالای رختخواب غیر مسلح است دو نفر
دیگر در پایین پای آن زن نشسته و نیزه دارند خود آن زن موهای انبوه و برجسته دارد و در
دست راست او که دراز کرده چیزی است شبیه ماند یکنفر از آن دو نفر مرد نیزه دار کلاه و
زینت غریبی بر سر دارد دیگری بیرق کوتاهی بر سر نیزه خود قرار داده زیر این اشکال سه شکل
ایستاده از سنگ تراشیده شده ممکن است آنها هم صور مستحفظین باشد این دو سه مجلس
ممکن است بهم ارتباط داشته باشد آنکه با خرس جنگ میکند پادشاه اشکانی باشد و
آنکه در رختخواب خوابیده ملکه باشد در انتظار پادشاه و مغ بزرگ هم که از دولتخواهان
خانواده اشکانی است پادشاه را دعا مینماید

چیزهای عمده که از صنعت معماری و حجاری اشکانیان مانده و دیده شده است اینها است
که ذکر شد و ملت پارت از حیثیت هنر و صنعت خیلی پست تر از ایرانیهای عهد سلوکیان
کیان بوده اند و خود ایرانیها هم در اوایل زمان بنی آشور در صنایع درجه درستی نداشتند

اشکانی

اشکالی که حجاران عهد سلاطین اشکانی ساخته و ذکر شد بخوبی کارهائیکه در تخت
جمشید و نقش رستم و بیستون شده نیست در صورتیکه با بودن آن سرمشقها باید
خیلی بهتر از اینها بسازند بعلاوه اشکانیان دارای نمونه ها و سرمشقهای حجاری
یونانیها بوده اند و زینتهای سکه های آنها شاهد مدعا است پس با دیدن کارهای
عهد کیان و ملاحظه صنایع یونانیان اینطور حجاری کردن جای هرگونه ملامت است
لکن یک مطلب دقیق در اینجا هست و آن اینکه چون در ملتی استعداد صنعت و هنر
نیست چندان میل و اقدام بآن هنر و صنعت نمینماید و دنبال آن نمیرود و ظاهرا
بهمین جهت بوده اشکانیان اقبال درستی باین قسم اعمال نکرده اند یعنی خود میدانسته اند
که فاقد استعداد صنایع اند و بخوبی از عهده نقاشی و حجاری و معماری و امثال آن
بر نمیآیند لهذا در این راهها درست اوقاتی صرف نکرده همه خیال خود را مصروف جنگ
و شکار و ترکتازی و صید اندازی داشته اند

خاتمه

در تکمیل کلیه مطالب متعلقه باشکانیان از عقاید دینی و عوائد و رسوم و آداب و غیرها

ابتدا که سلاطین اشکانی بر پادشاهان سلوکید بر شام و دیگران غلبه کرده ممالک تمام
ایران و مضافات شدند برای استمالت مردم ایران و جذب قلب این ملت که حکم
سکنه اصلی این نواحی و حدود را داشتند با ایرانیها اظهار هم مذهبی نمودند و
دین و مذهب ایرانیها در آنوقت عبارت از اختلاط و ترکیبی بود از دین زردشت
و دین مغهای ما قبل زردشت که کیان آنرا مرکب نموده و قبول کرده اشکانیان که اظهار
اعتقاد و تدین بآن دین نمودند بر بساط آن مرکب افزودند یعنی قدری از عقاید
بت پرستی خود را نیز در آن داخل کرده آنرا کیش و آئین خود قرار دادند
از اصول دین زردشت اعتقاد بیزدان و اهرمن یعنی فاعل خیر و فاعل شر بوده فاعل
خیر را اورمزد می گفتند و فاعل شر را اهرمن هر بدی را نسبت باهرمن میدادند و
هر نیکی را باورمزد یا یزدان یعنی دو موثر قائل بودند اشکانیان این مطلب را قبول
کرده اورمزد را می پرستیدند و از اهرمن میترسیدند اما خود تخیلاتی نزدیکتر

بدانش

بدانش وبینش خود داشتند مثلاً آفتاب وماه را عبادت میکردند واین دو فروزنده را تقریباً ربّ النوع سلاطین وخانوادهٔ سلطنت میدانستند واصنام اجدادی خود را نیز از خداوندان میشمردند ونیاکان پادشاهان اشکانی هر یک صنمی مخصوص داشتند که آنرا معبود یا وسیلهٔ قرب بمعبود می پنداشته اند

پیش از معبد حضر که مخصوص آفتاب بوده شرحی گفته ایم از آن شرح واز مطالب متفرقه که در هر موقع ذکر شده آفتاب پرستی اشکانیان ثابت میشود وجای شک نیست که متدینین این ملت هر صبح وقت طلوع آفتاب بستارهٔ روز باسم مهر سلام میکرده ودر معابد خود آنرا پرستیده در راه آن قربانیها مینمودند اصنام خانوادهٔ سلطنت را ظاهراً در حکم وزرای اورمزد وحافظ سلاطین وخانوادهٔ آنها دانسته وپادشاهان اشکانی عموماً باین اصنام قسم میخورده اند وپرستش این اصنام عبادت اصلی اغلب از اشکانیان بوده تصاویر اجدادی را نیز برتبه ومقام الوهیت رسانده ودر منازل خود برای آنها جاها معین میکرده وآن امکنه را مقدس شمرده واز احترام وستایش حال ومحل فرو گذار نمینموده اند

آتش را خیلی محترم خوانده بر انهار ورودخانه ها احترام کلی ووقعی عظیم میگذاشتند اموات را نمیسوزاندند گوشت ابدان آنها را طعمهٔ طیور ومرغان شکاری قرار میدادند بعد از آن استخوانهای ایشانرا دفن میکردند ابتدا اشکانیان خیلی مقید بپیروی مغها بودند ومجلس شورای بزرگ ملتی از مغها تشکیل مییافت انتخاب سلاطین را این مجلس مینمود واگر وقتی لازم میدانستند بحکم همین مجلس پادشاهی معزول میشد

آتش متبرک اورمزد بالضروره باید همیشه روشن باشد ومطلب از این قرار بود تا سلاطین اشکانی ارمن گفتند فرضاً که این آتش خاموش شود زیانی نیست پادشاهان اشکانی ایران هم در این خیال با آنها موافقت کردند وبزودی احترام آتش بکلی از میان رفت وبنا کردند اموات خود را بسوزانند وبعد از آن مغها نیز از اعتبار افتادند راست است که باز هم بمجلس شوری میآمدند اما دیگر چندان معتنا به نبودند

پس از آن بر عدهٔ اصنام اشکانیان که عبارت از هیاکل وتماثیل آفتاب وماه وغیرها بود افزوده شد وآن صور یا مجسمه ها زیاده از پیشتر در خانه ها وجود داشت وبپرستش

آنها

آنها می پرداختند با آنکه کلیتهً در عقاید مذهبی سست شده بودند

اگرچه آزادی ادیان در ممالک ودول حالا دلیل بر ضعف حال مذهب نیست ودر قدیم هم بعضی اوقات سلاطین محض جذب قلب طوایف وملل مختلفه وازدیاد عدهٔ نفوس وآبادی مملکت با دین وآئین مردم کاری نداشته اما مورخین تصریح کرده اند که چون اشکانیان پس از چندی از اصرار اول خود در کار مذهب وکیش افتادند راضی شدند هر طایفه از رعایای آنها هر دینی معتقد بودند آنرا با آزادی واختیار پیروی کنند لهذا مذهب زردشتی باز رونقی حاصل نمود وآتشکده ها وقربانگاهها برقرار شد وارباب انواع المپی در بلاد یونانی نشین پرستش اختیار کردند ویهود در بابل ونیز آرتا ونصیبین بی ملاحظه وتشویش باحکام مذهبی خود پرداختند وهر کس در تغییر دین وآئین خود مختار بود بنا براین در آدیابن وشهر اکس یا کاراکس واسپاسینی جمع کثیری دست از بت پرستی کشیده بدین یهود داخل شدند مذهب عیسوی هم در بلاد وولایات اشکانی شیوعی یافت ودر یکی از نواحی پارت ظاهراً مذهب عیسوی دولتی گردید

سلاطین اسرهوین اگرچه بزعم بعضی از زمان حضرت عیسی علیه السلام مذهب عیسوی اختیار کرده وگویند ابکار پادشاه ادسن مبتلا بمرضی بود عریضه بحضرت عیسی نوشته استعلاج نمود حضرت مسیح جوابی باو داده وبتوسط تاداوس نام او را معالجه فرمودند وباینواسطه رعایای آن پادشاه بحضرت عیسی ع ایمان آوردند لکن آنچه مسلم است از زمان آنتونین قیصر روم که از سال صد وبیست وهشت میلادی امپراطوری روم یافت مذهب عیسوی در میان اهالی اسرهوین وادسن پای تخت آن رواج وشایع گردیده ویقیناً قبل از مائهٔ دوم عیسوی در ادسن کلیسای بسیار خوبی ساخته اند

یکی از مورخین گوید در سنهٔ صد ونود وهشت بعد از میلاد در ادسن مجلس شورائی منعقد کردند ودر آن مذاکره از تعیین زمان گرفتن پرهیز عیسویان نمودند

دیگری گوید چون جماعت یهود تبعهٔ دولت اشکانی در روز عید پاسکت که شرح آن پیش داده شد بعضی کرامات مشاهده نمودند بسیاری از آنها دین جدید را که آئین حضرت عیسی باشد قبول کرده در اماکنی که اقامت داشتند رواج دادند وسن تماس از حواریین انجیل را در صفحات اینطرف شط فرات منتشر ساخت ومعابد یهود متدرجاً رو بانعدام وانهدام

نهاده

نهاده کلیساهای عیسوی بجای آنها رونق گرفت
روفینوس از نویسنده های قدیم میگوید سنت توماس در این مدفون شد خلاصه از اواسط
قرن دوم میلادی اگر تمام اهالی این عیسوی نبودند اکثر بطور یقین این مذهب را اختیار
نموده بعلاوه بسیاری از ممالک مختلفه ایران از مدو پارت حتی باختر وغیرها عیسوی شده
واین مذهب رواج کلی یافته مع ذلک نمیتوان گفت این کیش اثری در وضع عمومی دولت اشکانی
وآداب ورسوم رعایای آن دولت کرده باشد

شك نیست که اشکانیان قومی دلیر وجنگجو بوده وقوی استعداد لشکری ولشکرکشی آنها بر
استعداد نظامی اهالی عهد ونه برتری حاصل نموده وباید دانست بچه جهت اشکانیان توانسته اند
در مدت سیصد سال با رومیها که در شجاعت ووضع نظامی اول دولت وملت آن عصر
وزمان بشمار آمده برابری وهمسری نمایند

از روایات واخبار ارباب خبر چنین مستفاد میشود که اشکانیان قشون حاضر رکاب وخدمت
نداشته اند وقتیکه جنگی پیش می آمد به داخله وخارجه اعلان واعلام مینموده که تا فلان روز
باید فلان عده قشون در فلان محل حاضر شوند تا از داخله مقصود خود لشکریان پارت میباشد
لکن خارجه سلاطین وحکمرانان باجگذار بوده که تبعیت دولت اشکانی را قبول نموده ودر
تحت حمایت این دولت سلطنت وحکومت میکردند ودر مواقع جنگ عساکر آنها برای خدمت
شهریاران اشکانی حاضر میشده وخود نیز هر یاسا آن عسکر بعسکر شاهنشاه ایران آمده
با دشمن مصاف میداده اند اما قشونی که بیشتر اعتبار داشته همان تیراندازان وسواران خود
اشکانیان را گفته اند وترتیب آن از این قرار که هر یک از بزرگان وسران اشکانی غلامان
خود را بمخارج خود مسلح وحاضر میساخته ودر وقت معین ومعهود براه می انداخته اند وعده
این عساکر منوط بدرجه لزوم واحتیاج بوده اند مثلا نوشته اند در یک موقع ده هزار نفر
از یک ولایت حاضر شده ودر مواقع دیگر بیشتر وکمتر

ژوستن مورخ گوید در جنگی که اشکانیان با آنتوان سردار روم کردند چهارصد نفر از
بزرگان اشکانی بمیدان جنگ حاضر شدند وپنجاه هزار نفر قشون با خود آوردند باین حساب
هریک نفر از بزرگان صد وبیست وپنج نفر لشکری بمیدان آورده است

بقول نویسنده دیگر در یکی از جنگها ده هزار نفر قشون برای مقابله حاضر شده وهزار نفر

شتر

شتر برای حمل بنه واسلحه وغیره داشته بنابراین هر ده نفر لشکری را یکنفر شتر میداده اند
قشون اشکانی عمده سوار بوده وچندان اطمینان واعتنائی بر پیادگان نداشته اند چنانکه
در جنگ با کراسوس سردار رومی غیر از سوار لشکری در کار نبوده وبرای حمل احمال و
اثقال آنها شتر وعراده فراهم وتهیه مینموده اند

پیش نیز گفته ایم سواران اشکانی دو قسم بوده اند سبك اسلحه وسنگین اسلحه سواران
سنگین اسلحه زرهی داشتند تا بزانو از چرم که روی آن آهن یا فولاد صیقلی بود وبا
هرگونه ضربت مقاومت مینمود ومغفری از فولاد مزوی بر سر میگذاشتند که از مشاهده
آن چشم خیره میشد شلوار آنها گشاد وتا قوزك پا آویزان واگر مجبور به پیاده شدن میشدند
آن شلوار اسباب زحمت بود چون زره بعد رکفات بدن ایشان را حفظ مینمود سپر
نداشتند نیزه سخت پر قوتی وتیر وکمانی وقمه یا یك قسم کارد داشتند وبر بدن اسبها نیز
برگستوانی از فولاد یا مفرغ میپوشاندند اندازه وقوت کمان اشکانیان در اعلی درجه
خوبی بوده وخیلی بسرعت تیر میانداخته اند وکمتر کسی قوت آنها را در تیراندازی داشته
وتیری که میانداختند کسی نمیدید وبهدف میرسید اما کاردها برای این بود که دشمنان
مقتول را پس از جان دادن با آن سر میبریدند

سواران سبك اسلحه نه زره در بر داشتند نه نیزه در دست فقط با تیر وکمان وشمشیر وقمه
جنگ میکردند ودر سرعت وچالاکی ضرب المثل شده چه در وقت حمله وچه در هنگام عقب
نشستن با کمال چالاکی تیر میانداختند در جنگها اسبهای یدکی با خود میبردند وهمینکه
اسب سواری ایشان خسته میشد آنرا با یدکی عوض میکردند واین تغییر مرکب کار آنها را
پیش میانداخت وبعضی انکار این فقره کرده گفته اند بردن اسب یدکی در معرکه امکان
ندارد بعضی از سواران اشکانی شتر سوار بوده وظاهرا سنگین اسلحه سوار شتر میشده
که مرکب او از حمل اسلحه سنگین در نماند اما گلولهای پیکان دار که آن زمان جنگجویان در
راه دشمن میپاشیده پاهای شتران را بیشتر از سم اسبان صدمه میزده است

تدابیر جنگی اشکانیان خیلی ساده بوده وباملتی که در همین صفحات همسر بسته اند تفاوتی
داشته شاهکار آنها اینکه دشمن را در جنگ دچار مشکلات وخسته میکرده وراه
آذوقه را بر آنها می بسته مدافعه را بهتر از حمله میدانسته در محاصره دستی نداشته واگر

ناچار

ناچار میشدند در آن پا می افشردند گاه گاه وانمود میکردند که فرار میکنند و دشمن را فریب
داده چون آنها را تعاقب مینمودند گاه رایشان میباختند بعضی اوقات بواسطهٔ جنگهای طولانی
خصم را از میدان در کرده گاه از شدّت حمله و اگر اشکانیان بعد از غلبه بر آشوان و کراسوس
نتوانستند مانع تخطی رومیان بخاک خود شوند امّا از عهدهٔ آنها بر میآمدند برای عساکر روم
آسان بود که در بین النهرین تاخت و تاز کنند امّا نگاهداشتن آن اشکال داشت و در
مراجعت هم بانواع صدمات و بلیّات مبتلا میشدند و اشکانیان از آنها انتقام میکشیدند
از شش جنگ بزرگی که دولت روم با دولت اشکانی نمود فقط در جنگی که برپاست
آویدیوس کاسیوس کردند رومیها کامیاب شدند در باقی یا بکلی از اوّل شکست خوردند
یا در آخر در هنگام مراجعت صدماتی کشیدند که فتح و غلبه آنها را بی جلوه بلکه نابود ساخت
اشکانیان بشبیخون معتقد نبودند شب از دشمن دور میشدند و دشمن هم هر جا میرفت
متعرض او نگشته باسایش خود و آسوده کردن اسبان می پرداختند در تمام مدّت سلطنت
اشکانیان یک دو مرتبه قبل از طلوع آفتاب عقب خصم را گرفتند در زمستان از جنگ
اجتناب مینمودند چه عمدهٔ سلاح آنها تیر و کمان بود و آن بواسطهٔ رطوبت هوا خوب کار
نمیکرد در اوایل بهار و مهیای حرب گشته و در اواخر پاییز دست از آن میکشیدند و نادر
اتفاق افتاده که از این رسم تخلّف نمایند بلی فرهاد دوم وقتی بر آنطیوخس سیدتس حمله کرد که
برف هنوز روی زمین بود و بلاش اوّل زمانی بر سر عساکر پاتوس راند که او و آنها را باردوی
قشلاقی فرستاده و محتمل که اشکانیان در گرمای تابستان خیلی طاقت داشته و کمتر محتاج
آب میشدند چنانکه رومیها گمان میکردند آنها بواسطهٔ دوایی رفع عطش مینمایند
اشکانیان خود هرگز در عرّاده نمی نشستند عرّاده مخصوص زنها و محبوبه‌های بزرگان و
زنهای خواننده و نوازنده و رقّاص یونانی و غیره بود که بعدهٔ کثیری در همراه خود
حمل مینمودند

در تهیّهٔ اسلحه اشکانیان طوری احتیاط میکردند که هرگز کم و کسر برای آنها نشود و شترهای
زیاد مخصوص حمل مهمّات حربی بود و مبلغی شتر فقط تیر بار داشتند اشکانیان برخلاف
سلاطین سلوکید و شاهزادگان باختری نادرا در جنگ فیل بکار باز داشته اند گویا این
حیوان با سرعت حرکت آنها مناسبت نداشته امّا بعد از آنها ساسانیان بکار میکرده اند

اشکانیان

اشکانیان مجمل اینکه در جنگ دشمن را با خود در قوّت برابر یا برتر میدیدند بتدبیری
خویش را از جدال خلاص مینمودند امّا در وقت امید فتح بیباکی و غیره خصم را مضطرب
و مقهور میساختند و هر وقت مغلوب میشدند لابد بفکر انتقام می افتادند و وضع مذکوره
اشکانیان را در میدان جنگ برای صلح و فرستادن سفیر و طرز معاهدهٔ آنها را با سبی
عوائد دیگر در جلد اوّل نگاشته ایم و اگر بعضی مطالب را در خاتمه تکرار کرده ایم برای
پیروی مستر رالنسن انگلیسی معلّم علم تاریخ که سمت قدمی مجلد دارد و بجهت نکات مخصوص
بود که بهتر معلوم شود

آخر الامر نویسنده‌های قدیم حتّی مورّخین روم که با دولت اشکانی مودّت و ملاطفتی
نداشته مزایایی برای این طبقه سلاطین عجم قائل اند و گویند این قوم که از سنه شصت و
پنج قبل از میلاد تا سال دویست بیست و شش بعد از میلاد با دولت قوی شوکت روم
برابری نمودند بچند جهت بر دولت روم برتری داشتند و از آنجمله بود شجاعت و تهوّر آنها
و سبک رفتاری که با وجود قوّت و استقلال از ایشان نسبت بخارجه مشهود گردید و آزادی
ادیان در ممالک اشکانی و اگر در صنعت از رومیها و یونانیها عقب مانده از آن بوده که
از وقت نایل شدن بتمدّن و قدرت همواره در کار جنگ و دفاع کوشیده و بآن فرصت فارغ
نگشته که کاری برای علم و صنعت و ادبیات نمایند و ایرانیهای قدیم هم چون آنها را اجنبی
شمرده بمعاونت و همراهی آنها نپرداخته اند و اگر چه مصنّفین رومی و یونانی دولت
اشکانی را دولت دوم خوانده یعنی رومیها را دولت اوّل گفته و اشکانیها را دولت دوم
باز هم شأن و شوکت و رفعت و عظمت اشکانیان ظاهر میگردد و مزایایی که دشمن
بآن شهادت دهد غیر از فضائلی است که دوست برشمارد این است تمام تاریخ
اشکانیان

منّت خدای را که باتمام این تاریخ گزیده موفّق شدیم و عمر بپایان نیامده آنرا بپایان آوردیم
و ظن قوی این است که مطلبی راجع بتاریخ اشکانیان نباشد که در سه مجلد درر التیجان
نباشد و گمان نمیکنیم زیاده بر این چیزی بدست آید یا از قلم افتاده بعد از این در صفحه جلوه
ظهور نماید و در هر حال این از دست ما آمد ناقص یا کامل مخلّی یا معطّل قابل یا ناقابل این
بوده آورده ما والسلام علی من اتّبع الهدی

تمّت

تکمله

بر مطالعه کنندگان این اوراق پوشیده نباشد که در اوان اشتغال بتألیف کتاب درر التیجان فی تاریخ بنی الاشکان یکی از نویسنده های معاصر که در اخبار اکثر ملل و اقوام اهل عالم و طوایف و امم تبحری یا ربطی داشت رساله در نسب ایل جلیل قاجار نوشته و بنگارنده هدیه و ارمغان داده در آن رساله اظهار داشته بود که نسب این سلسله جلیله بسلاطین اشکانی می پیوندد چون این بنده بموجب آنچه مسطورات اشاره از مطلب مؤلف مشار الیه نموده لازم است بتصریح و تبیین مسئله پردازد و خود را بری الذمه سازد لهذا گوید صاحبنظران هوشمند باید دقت تصور نفرمایند که این بنده من عندی فرض و خیالی مبنی بر تملق نموده و عرضی کرده چه اکنون آن رساله نزد نگارنده حاضر و موجود است و مبلغی طول و تفصیل دارد حاصل مقدمات و نتیجه گو نویسنده از آن استخراج نموده بدون حشو و زواید تطویل بلاطایل از قرار ذیل میباشد و ارائه اصل رساله هم ممکن میگوید

بعد از آنکه لوای قدرت و استیلای طبقه اشکانی در ممالک ایران و مضافات بدرستی بلند شد و شاهزادگان بسیار در خانواده سلطنتی بحد رشد و قابلیت رسیده و ممکن نبود همه در یک مملکت و در یک عصر و زمان مالک تخت و تاج باشند و اسم و رسم باشان و شوکت سلطنت جمله را باشد ناچار رو باطراف و انظار بعیده نموده راه مهاجرت و دوری پیموده که در خطه خارج از قلمرو شاهنشاه اشکانی برای خود دایره سلطنتی مرتب سازند از این رو اشکانیان صاحب شعوب و قبایل گشتند و هر یک از مورخین معتبر که در تاریخ این قوم بتحقیق و تعمق داشته و سوانح و حوادث ایام حکمرانی ایشان را نگاشته تصریح کرده و گفته اند که از اشکانیان یک سلسله در ارمنستان باسم ارشاکونی سلطنت کرده اند و سلسله دیگر در دشت قبچاق بنام خاقانی نیز سلسله در بخارای کبیر و صغیر و خوقند و غرجستان تا حدود مملکت خراسان بعنوان جوجان و جوجانی را مورخین فرنگ شوشان نوشته اند و این هر سه سلسله بتفاوت سالهای دراز در ممالک متصرفه خود پادشاهی و حکمرانی نموده اند و بعد از استیلاء طبقه ساسانی بر سلسله اشکانی آن سه سلطنت گاه با طبقه مذکوره در حالت جنگ و جدال بوده و زمانی راه صلح و مسالمت پیموده اند

در تاریخ کاشغر مینویسد بوتی خان نامی از خوانین جوجان در سال ششهزار و صد و چهل و

چهار

چهار از خلقت عالم و هبوط آدم که مطابق است با سال هفتاد و دو قبل از تاریخ هجریه لشکر بر مملکت ختا کشید و غالب بلاد آن ناحیت را از ید تصرف دولت چین منتزع ساخت و تملک نمود اما چون آن پادشاه درگذشت و معلوم شد اخلاف او آن قوت و استعداد را که شخص او داشت ندارند باز چینیها آن ممالک را مسترد ساختند و باز ماندگان بوتی خان جوجانی را از مملکت ختا بلکه از خطه بخارای صغیر که کاشغر و ترکستان چینی باشد بیرون کردند بعد از آن طولی نکشید که خانزادگان جوجان ممالک باقی مانده خویش را در حکم اموال موروثی دانسته آنها را قسمت کردند و هر یک در حصه خود دعوی استقلال نموده بحکومت پرداختند فی الحقیقه بوجود شاهزادگان جوجان نوعی ملوک الطوایف تشکیل یافت و در میان این ملوک الطوایف حکومتی بود از همه معتبرتر و باسم سابران معروف و فرمانفرمای سابران در مملکت و ولایت خوقند و ولایات دیگر تا سرحد خراسان قدیم حکمرانی مستقلی داشته اما در تحت حمایت و تبعیت سلطنت ایران و مقر حکمرانی فرمانفرمای مشار الیه را شهر سامین واقع در میانه نمنکان و چیزاک نوشته اند

بعضی از متأخرین که کتاب لغت تاریخی تألیف کرده در ماده سامان مینویسند قبیله از قبایل ترک که در ماوراء النهر پادشاهی کرده سامان نام داشته و آنها را سابران هم میگفته اند شاید سامان مصحف سابران باشد

مقصود نویسنده رساله اینست که از سلسله اشکانی شعبه هم در ماوراء النهر و مضافات که خراسان و غیره باشد سلطنت کرده اند و سلاطین سامانی معروف هم باید از این سلسله باشند و این گفته صاحب رساله بیمأخذ و اصل صحیحی نیست چه بسیاری از مورخین مشهور سلسله نسب سلاطین سامانی را منتهی به بهرام چوبینه مینمایند و قریب بیقین است که بهرام چوبینه از اخلاف و ابناء سلاطین اشکانی بوده چنانکه حکیم اعلم امجد فردوسی علیه الرحمه در سؤال و جواب خسرو پرویز و بهرام چوبینه این مطلب را اظهار داشته از زبان خسرو میفرماید

چو هرمز جهاندار با داد بود   زمین و زمانه بدو شاد بود
تو ای پرگناه فریبنده مرد   بجستی نخستین ز هرمز نبرد
نبد هیچ جز بد بفرمان تو   دگر تنبل و مکر و دستان تو
کرا بود خواهد من از کین شاه   کنم بر تو خورشید روشن سیاه

گون

کنون تاج را در خور کار کیست ... چو من ناسزا ام سزاوار کیست

از زبان بهرام چوبینه در جواب خسرو میگوید

بدو گفت بهرام کای مرد کرد ... سزا آن بود کز تو شاهی ببرد
چو از تخت بابک بزاد اردشیر ... که اشکانیان را بدان داوگیر
نه خود اردشیر اردوان را بکشت ... بر او بر بشد و بختش آمد بهشت
کنون سال بر پانصد بر گذشت ... سر و تاج ساسانیان باد گشت
کنون تخت و دیهیم را روز ماست ... سر و کار با بخت پیروز ماست
چو بینم چهر تو و بخت تو ... سپاه و کلاه تو و تخت تو
چو آهخته شیری که کرده ژیان ... بر آرم ز بُن کار ساسانیان
ز دفتر همه نامشان بسترم ... سر و تاج ساسان به پی بسپرم
بزرگی مر اشکانیان را سزاست ... اگر بشنود مرد داننده راست

پس یک مقدمهٔ صاحب رساله این است که شعبهٔ از اشکانیان در ماوراء النهر و خراسان و غیره سلطنت کرده در بخصوص باخرز هم که بلخ قطعهٔ از آنست جزو ملک این طایفه میباشد و سلاطین سامانی اسلام هم نسبت باشکانیان میرسانند

مقدمهٔ دیگر صاحب رساله این است که میگوید بموجب مسطورات بسیاری از مورخین طایفهٔ از شاهزادگان اشکانی در شهر بلخ قدیم که موسوم به بالهاو بوده سکنی داشتند و آنها را بالهاوی میگفتند یعنی حافظ و نگاهدارنده بالهاو که شهر بلخ باشد چه «وان» و «بان» در لغت پهلوی یعنی حافظ و نگاهدارنده است مثل نگهبان و پاسبان و دیده بان و مرزبان و غیره و این بالهاوی که فی الحقیقه از القاب و سمت شاهزادگان اشکانی بلخ بوده از کثرت استعمال رفته رفته پهلوان شده است و معنی حقیقی بالهاوی پادشاه و حکمران بالهاو است پس پهلوان یعنی پادشاه بلخ

مقدمهٔ سیم آنکه مورخین و علمای علم انساب و کتب قبایل ترک مینویسند طایفهٔ بیات و طایفهٔ اوشار و طایفهٔ قاجار از نوادهٔ پهلوانند و طایفهٔ آیمیر و طایفهٔ کوچکلو و طایفهٔ جرید و طایفهٔ سیل سپوز و طایفهٔ عبالو و طایفهٔ اوروکلو و طایفهٔ قراقوینلو و طایفهٔ آق قوینلو از اولاد رجب میباشند

نیز در

نیز در جای دیگر گفته اند بیات خان و قاجار خان و اوشار خان پسران پهلوان اولدوز خان از نوادهٔ اوغوز خان جد اعلای تورانیان بوده اند

پس نگارندهٔ رساله از این مقدمات نتیجه میگیرد که ایل جلیل قاجار که امروز سلطنت ایران و تخت و تاج کیان بتارک مبارک ایشان مزین است از نژاد سلاطین اشکانی بلخ که شعبه از سلاطین اشکانی ایران بوده اند میباشند چه اولاً در ترک بودن این سلسلهٔ جلیله حرفی نیست ثانیاً معلوم شد که شعبهٔ از اشکانیان در ماوراء النهر و خراسان و غیره که بلخ و باخرز باشد حکمرانی و سلطنت کرده و آنها را بالهاوی میگفته و بالهاوی بمرور زمان پهلوان شده ثالثاً مورخین و مصنفین تصریح کرده که قاجار از اولاد پهلوان بوده و مانعی در پیش نداریم که بگوئیم این پهلوان همان بالهاوی است و پهلوان اولدوز خان از همان بالهاوییهای بلخ و باخرز بوده که از اشکانیان میباشند و خون سلاطین در عروق بافر و آیین این دودهٔ ستوده بوده که بعد از سیزده چهارده قرن باز حق خود را بقوت بسالت و جلالت و علو فطرت استرداد و تملک نموده اند

این بود قصد و غرض نویسندهٔ رساله که با اطناب تمام این مطالب نگاشته ما خلاصهٔ آن را بیرون و استخراج کرده در آخر این کتاب درج نمودیم امّا ما خود میگوئیم شرافت و بزرگواری و برتری سلاطین با حشمت و آیین قاجار خلّد الله ملکهم صد درجه از آن برتر است که از انتساب باشکانیان مباهی باشند و اگر مقدمات و نتیجهٔ صاحب رساله مسلم و صحیح باشد این خود فخر و شرفی برای اشکانیان است

کم من أبٍ قد علا بابنٍ له شرفٌ
کما علا برسول الله عدنانٌ

و این سخن بکزاف نگوئیم بلکه عالم تمدن و محاسن آداب و رسوم و مکارم اخلاق و مزایای عصر و زمان سلاطین و شهریاران این دولت ابد مدت خود میگوید که تفاوت ره از کجاست تا بکجا اما از آنجا که صاحب رساله زحمتی کشیده و ارادتی نموده تا سعادتی ببرد و معرفت انساب نیز در عالم علم تاریخ اهمیتی است و بضرورت ماست که در موضوع باقصی الغایه استقصا کنیم و اگر با دلهٔ اتقن و اسناد محکم این فایر گشتیم کتابی مخصوص این مطلب مرتب سازیم و آنچه را صاحب رساله در نظر داشته بوجه اکمل و اتم بپردازیم بیاری خدای علیم خبیر و توانای قدیر بصیر و انه نعم النصیر

هو
الله تعالی
شأنه

کتاب
تطبیق لغات جغرافیائی
از مؤلفات جلیله جناب
جلالتمآب اجل اکرم آقای اعتماد
السلطنه محمد حسنخان وزیر انطباعات
و دار الترجمه و غیره ادام الله اقباله
العالی فی شهر محرم الحرام
سنه ۱۳۱۱ هجریه

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد الحمد والصلوة چون در مجلدات کتاب درر التیجان فی تاریخ بنی الاشکان لغات جغرافیای قدیم مکرر ذکر شده و اگر مطالعه کنندگان ندانند آن لغت اسم شهرها و ولایات تا جیحون یا رودخانه و کوه وغیره است دوچار مشکلی لاینحل میباشند و اگر بدانند و ندانند که آن در کجا و کدام مملکت واقع شده از مطالب کتاب ممکن نیست بدرستی استیفای حظ خود نمایند و بهره که باید ببرند لهذا دفع این منقصت و تکمیل مرام را بتألیف این رساله مختصر در تطبیق لغات جغرافیای قدیم و جدید ایران و مضافات پرداخته یعنی باز نمود که فلان کوه یا دره یا ناحیه را که در قدیم بفلان اسم مینامیده امروز چه نام دارد یا اگر اسم قدیم تغییر نکرده در کدام ولایت و چه نقطه واقع شده و از آنجا که این نگارش متعلق بجغرافیای قدیم است مختصر مقدمه هم راجع بمطالب مهمه جغرافیای قدیم و ریشه و مبدء این علم و پیدایش و زایش آن در ضمن سه فصل نگاشت که موجب ازدیاد خبرت و بصیرت گردد اگرچه این مقدمات خیلی زیاده بر این است اما چون این رساله خود مختصر است در مقدمه آن نیز طریقه اختصار را اختیار نمود و از اطناب و تفصیل اجتناب کرد امید که در محضر ارباب فطانت و اصحاب فضل و معرفت این سعی مشکور باشد چه اگر مشکور باشد اجر آن موفور است و مطلوب میسور والله اعلم بحقایق الامور

اشکال

فصل اول

در جغرافیای قدیم

فضلا و دانشمندان فرنگ جغرافیای قدیم را ژگرافی آنسین مینامند و کلمه ژگرافی مرکب است از دو کلمه یونانی که ژئو و گرافی باشد و ژئو بمعنی زمین است و گرافی یعنی شرح حال میگویند پس ژگرافی عبارت است از علم باحوال و اوضاع بسیط زمین و در آن گفتگو میشود از چگونگی بلاد و ممالک و جبال و اراضی و بحار و انهار وغیرها و کلمه ژگرافی را اعراب معرب کرده و جغرافیا گفته و آنرا برسم الارض و هیئة الارض تعبیر و معنی نموده اند و زمین را چند قسم جغرافیا است و مارا در اینجا کاری بآن نیست فقط مقصود ما هیئة الارض و اسامی امکنه آن است و از آنجا که هیئت زمین تغییر پذیر است و اسامی امکنه نیز تغییر مییابد پس جغرافیا بالطبع منقسم بجغرافیای قدیم و جغرافیای جدید میشود

اما تغییراتی که در هیئت زمین پیدا میشود گاهی فوری است مثل فوران ماده آتش فشانی از منفذی و آن ممکن است شکل آن محل بلکه ناحیه را بکلی تغییر دهد صورت اولی در حال نابود شود و هیئت دیگر حاصل نماید بعضی اوقات آن تغییر بمرور دهور و تصاریف سنین و شهور است و اغلب راجع بحوادث و سوانح غیر طبیعی کره زمین

تغییرات طبیعی ماده کره ارض ثابت و پایدار است برخلاف تغییرات غیر طبیعی مثلا وقتی ماده آتش فشانی از یک نقطه بنای فوران را میگذارد کوهی تشکیل میدهد یا فلان وادی را پر و فلان رودخانه را از سراب و مجری محو و نابود میکند یا رودخانه از نو جاری میسازد این قسم تغییر طبیعی ثابت است و فوراً معاصرین آنرا محسوس و رأی العین می بینند و آن سانحه را در دفاتر خود مخلد مینمایند اما قسم دیگر از تغییر طبیعی که در طی قرون و ادوار و تمادی اوقات و اعصار صورت حدوث مییابد دیگر تنها محسوس نمیشود و در تواریخ ضبط نمیکنند اگرچه از تغییرات ثابته است

ثابت است و از این قبیل است تغییر یافتن مجری و مصب رود جیحون که ابتدا بنا بر وضع جریانی که داشت بدریای خزر میریخت بعد در زمانی طویل مایل و منحرف گشته دریاچهٔ آرال را مصب خود قرار داد این است که میتوانند تعیین کنند که این واقعه در چه سال واقع شده

اما تغییرات غیر طبیعی و مادی کرهٔ ارض که ثابت و پایدار نیست از قبیل معمور و مسکون شدن قطعهٔ زمینی بایر است و ممکن است که آن باز خراب و بیاباب کرده و از عمارت و سکنه خالی شود و بالعکس و علم باینقسم تغییرات متعلق بعلم وصف امکنه است و علمای جغرافی فرنک آنرا تپوکرافی نامند و این علم اگرچه خود نیز شعبهٔ از جغرافیاست اما در عالم جغرافیای هیئة الارض چندان اهمیتی ندارد برخلاف شعبهٔ دیگر که معروف بمعرفة الامم یا علم انتشار البشر میباشد و فرنگیها آنرا اتنگرافی میگویند که در شناسائی زمین و هیئت آن مدخلیت کلی دارد و زاید الوصف آنرا مهم میشمارند چه معرفت باحوال ملل و امم ساکنه در هر نقطه طوری با معرفت آن نقطه مختلط شده که گوئی آن دو یکی گردیده و متحد گشته است یعنی باید بواسطهٔ معرفت بحال امم و ملل معرفت باحوال هیئت زمین و تغییرات آن حاصل نمائیم پس ما برای بصیرت کامل باحوال هیئت قدیم کرهٔ ارض و تغییراتی که این سیاره را طاری گشته ناگزیریم که باحوال ملل قدیمه ساکنه در اقطار عالم نیز بصیرت کامل داشته باشیم بعبارة اخری تاریخ قدیم را بجغرافیای قدیم ملحق کنیم یا جغرافیای قدیم را دو شعبه نمائیم یک شعبه آنچه متعلق بطبیعت و هیئت زمین است شعبهٔ دیگر آنچه متعلق باحوال سکنهٔ اقطار آنست و در این هر دو بدقت نظر نمائیم تا مقصود بدرستی حاصل شود و مجهول بتحقیق معلوم و مکشوف گردد

بسیار دیده شده و بکرات مشهود گشته که در قطعهٔ از اصقاع زمین خاصه در دامنهٔ جبال شامخهٔ صعب المسلک یا در جزایر مجردهٔ مفروزهٔ دریاهای محیط در وسط دریا که از هر قسم آبادی و نقاط معموره منتهای دوری دارد جمعی ساکن اند و زندگانی میکنند و تاریخ عاجز است از اینکه بگوید اینقوم از کدام پشت

بوجود

بوجود آمده و از کجا باینجا رو نموده و کی مهاجرت کرده و اسباب وصول آنها باین سرزمین چه بوده است و چون بقرائن مدلل میشده که آنها با امتی دیگر مختلط نگشته و خونشان با خون ملت دیگر مخلوط نگردیده یک جنس اند بدون اختلاط و پیوند بدرجهٔ ثبوت رسیده که مسکن آنها از بسیاری از تغییرات مصون مانده است اما غالب امکنه و اقطاری که در قدیم مسخر و مفتوح ملل متمدنه گردیده دستخوش تغییرات کلیه بوده و از اینجاست که اهمیت علم معرفة الامم زیاده از علم وصف امکنه است چه بیشتر مطالب در علم معرفة الامم بدست می آید و چون اصول معلوم شد فروع خود بالتبع معلوم میشود

این تغییرات که فی الحقیقه سوانح و انقلابات تاریخی است بیشتر در ظرف چند مائه ما بین تاریخ عهد قدیم و قرون متوسطه یعنی از میلاد حضرت مسیح ع تا مائهٔ ششم هجری روی داده است

در همین ازمنه و قرون طوایف جرمن و سقلاب از آسیا کوچ کرده باروپا رفته اند و اعراب و اتراک بمغرب آسیا و شمال افریقا مهاجرت کرده اند و این قبایل بدوی در جاهائی سکنی گرفته که تمدن رومیها و یونانیها و ایرانیها آن امکنه را رونق داشته پس باید گفت قبل از این تغییرات سوانح و انقلابات تاریخی و جغرافیائی و معرفة الامم محدود بوده و نویسندگان در ضبط حوادث بآنچه دیده و شنیده اکتفا نموده اند

در قرن شانزدهم مسیحی علم جغرافی قدیم را فنی جداگانه قرار دادند و ذکرانی آنیتن کفتند لکن اسم بود و مسمی نبود اطلاعات علمای آن عصر با آنکه بالنسبه بسطی داشتند تا در پیش آنچه ما امروز میدانیم چیزی بشمار نمی آید آنها از حوادث و تواریخ فقط نقل اقوال نویسندگان سلف مینمودند دیگر تحقیق و انتقاد امروزه در کار نبود

خلاصه بعد از آنکه معلوم شد در علم جغرافیای قدیم ما را از علم تاریخ قدیم گزیری نیست و این رشته را بآن شعبه باید ملحق نمائیم و برای کشف مطالب در هر دو نظر کنیم تا باید متوسل باسناد صحیحه شویم

مسند شعبهٔ اول که جغرافیای قدیم یعنی علم بتغییرات مادی کرهٔ ارض و معرفت

اقالیم

اقالیم و ممالک و بلاد است نقشه‌های مرسومه است یا شروحی که با نقشه کمال ملازمت دارد و با وجود این دو استفادات حالیه و تحقیقات هندسیه نیز در کار است و بدون این جمله ناقص و قلیل الفایده خواهد بود

اما استشعار تاریخی کتب تواریخ و ادبیات قدماست خاصه آن دو ملت که آنها را ملل کلاسیک خوانده‌اند یعنی صاحب العلم و الادب و آن دو ملت یونانیها و رومیها میباشند چه از ادبیات و کتب قدیم مشرق زمین چیز دیگر که قابل استناد باشد بدست نمی‌آید هرچه هست ناقص و ناچیز است این است که باید پیروی ملتین کلاسیک نمائیم و تخلف از آن اجابت نداریم چه آنها در همان عصر و زمان بقدم تحقیق این راه پیموده و نسبت بوقت خود دقتی شایان نموده و تائید و توضیح را گوئیم بعضی کتب دینی عبرانیها و هندیها و تاخیرها که در دست است مدنیت و ادبیت آن ملل را برما معلوم و هویدا میسازد و از آثار عتیقه و منقورات موجوده مصر و ایران و عراق عرب میتوان تحصیل برخی از تحقیقات جغرافیائی نمود لکن از این جمله آنچه حاصل شود فقط اسامی امکنه و بلاد و جبال و بحار و انهار و غیرهاست و از آنجا که مؤلفین یونانی و رومی آن اسمها را بلهجه خود تلفظ کرده و به املای خود نوشته تحریف شده پس در منقورات و کتب مسطوره صحیح آن ضبط است و این فایده و امری است برای جغرافیا که از این راه حاصل میشود اما برای السنه و ادبیات فواید دیگر هم دارد

اما رسم نقشه و نقشه کشی باید دانست اول ملتی که ابداع نقشه کشی نمود و مطالب جغرافیائی را مصور و مجسم نمود یونانیها بودند که بسبک و اسلوب هندسی اینکار پرداختند بعد از آن سایر ملل قدیمه در اینکار پیرو یونانیها شدند و گذشته از اینکه الفضل للمتقدم نقشه‌های آنها بکمال و تکمیل نقشه یونانیها نرسید چه از یونانیها ممتاز تر یعنی بقواعد علمیه نزدیکتر بود و میتوان آنها را مبدأ نقشه‌های حالیه و اصل و اساس آن حساب نمود و از نقشه‌های قدیم که در دست است یکی نقشه‌ایست که استرابن یونانی در سنه بیست میلادی رسم کرده و در چند مجلد شرح آن را نگاشته و بلاد و امکنه را بوصف در آورده همچنین نقشه دیگر با کتاب شرح آن از منجم معروف اسکندریه که اصلاً یونانی بوده یعنی بطلمیوس موجود است این نقشه و کتاب را

فیمابین

فیمابین صد و پنجاه و صد و شصت سال بعد از میلاد رسم و تالیف کرده و سالها همان ماخذ و منشأ تحصیل علم جغرافیا بود با وجود تغییرات کلی در حدود و ثغور دول و ممالک و پوشیده نباشد که پیش از استرابن و بطلمیوس باز در ملت یونان دانشمندان بوده که اقدام بنگارش این فن شریف نموده اما چون آن دو فحل فاضل بتکمیل مطالب متقدمین پرداختند و بعضی نیز دیگر ساختند این نام و اشتهار آن دو را عاید آمده است

از علمای قدیم جغرافی که قبل از استرابن و بطلمیوس بوده یکی اراتوستنس میباشد و او کتابداری کتابخانه اسکندریه داشته و فیمابین سنین دویست و سی و صد و نود و پنج قبل از میلاد کتابی در جغرافیا تالیف نموده است و پیش از او آناکسیماندر نام از فلاسفه یونان در سال پانصد و پنجاه قبل از مسیح کتابی در علم جغرافی نوشته و نقشه رسم کرده و مسلماً از اهالی فنیقیه که امروز معروف به فنیسی میباشند و در آن زمان در علم و فضل سرآمد اهل زمان و مقدم بر اهالی مصر و یونان بودند کسب اطلاعات نموده و بعد از او هیکاتی نام در سنه پانصد قبل از میلاد و پس از او ادکس یونانی در سال سیصد و شصت قبل از میلاد و دیسه آرک یونانی از سنه سیصد و بیست الی سیصد و ده قبل از میلاد باین کار پرداخته و این اخری اول جغرافیادان و مورخی است که از مغرب آسیا اطلاعات حاصل کرده و اسکندر کبیر را اطلاعات او در لشکر کشی باین قسمت از این اقلیم هادی و دلیل راه بوده است

اول نقشه کش یونانی هیپارک نام داشته و فیمابین سنه صد و شصت و پنج و سال صد و بیست و پنج میزیسته و درجات عرضی و طولی را او در نقشه‌ها یادگار گذاشته که الآن هم با قلیل جرح و تعدیلی معمول است

گذشته از علمای جغرافی مورخین قدیم هم از قبیل هرودوت که چهار صد و چهل سال قبل از میلاد زندگانی مینموده و پلیب که دویست قبل از میلاد بوده در ضمن شروح تاریخی خود بسا اطلاعات که متعلق بجغرافیاست برای ما بودیعت گذاشته‌اند

اطلاعاتی

اطلاعاتی که از کتب هرودوت حاصل میشود راجع بمشرق زمین است و آنچه از مسطورات
پلینیوس استفاده میگردد متعلق بمغرب میباشد
اما فضلا و علمای روم از قبیل پومپونیوس و پلینی (پلیناس) که در مائهٔ اول میلادی
بوده اند در این فن تالیفات زیاد دارند لکن منشا و ماخذ آن تالیف همان کتب
جغرافیا و تواریخ یونان بوده است
در سلطنت اگوست اول قیصر و امپراطور روم آگریپا از سرداران این امپراطور
کتابی در تعیین فراسخ و منازل ما بین بلاد و نقاط مهمه که در معبر عام بود نوشت
و نقشه بر طبق آن رسم کرد و آن اول کتابی بود که در این موضوع پرداخته آمد
و در همان اوان یعنی در عهد امپراطوری اگوست در شهر روم و بعد در اغلب
بلاد معظمه که در تصرف قیاصرهٔ روم بود منتشر ساختند
تکمیل مرام را گوئیم ابتدا که نقشه کشی در فرنگ رسم و معمول شد در بلاد
جنوب غربی و مرکز آن اقلیم بود و ارتباط علمای این فن در آن وقت که تقریبا
از مائهٔ شانزدهم تا مائهٔ هفدهم مسیحی باشد با ممالک چین و حتی از قبیل عثمانی
و طرف مغرب آسیا و بعضی از قطعات شمالی افریقا طوری که حالا هست نبود
بنا بر این علمای آن عصر اکتفا بهمان نقشه های جغرافی قدیم نموده بودند

فصل دویم

در فن اتنوگرافی

برای توضیح مطلب باید مختصری از فن اتنوگرافی که آن را بمعرفة الامم و انتشار
البشر ترجمه نموده ایم ذکر و ایراد نمائیم بنا بر این گوئیم این کلمه را اگر بانتشار القبایل
هم معنی کنند دور نباشد و در هر حال مقصود شناسائی طوایف ابنای جنس است
و باید دانست بعد از تحقیقات کامله در هیئت و سطح کرهٔ ارض و اختلافات طرز
و وضع و شکل آن و طبیعت هر خاک و انقلابات هوا علمای فن جغرافی را معرفت

حیوانات و نباتات موجوده و منتشره در روی زمین خاصه سلاسل و قبایل نوع
بشر که ابنای جنس اند کمال اهمیت دارد و از آنجا که انسان نسبت بسایر حیوانات
برای مهاجرت مستعد تر میباشد و وقوع تزاحمات او را پیش می آید و بر اینکار
اقدام مینماید و بر اثنای معتاد بر آب و هوای امکنهٔ مختلفه میشود و در هر جا
زندگانی میکند پس باید بطور تعمق و تحقیق معلوم کنیم هر قومی که در سر زمینی سکنی
دارند آیا بومی آنجا هستند یا از جای دیگر باین محل کوچ کرده اند قدما بر این بوده
که هر قوم و قبیله که در نقطه و قطعه از نقاط و قطعات زمین دیده شوند بومی همان
مکان اند و آباء و اجداد آنها نسلا بعد نسل در همان مسکن ساکن بوده و زندگانی
مینموده اند اما امروز بتحقیق میرسد که این سهوی بین و ناشی از عدم استقصا
و فحص باشد این است که جغرافیا انتهای کامل که در علم معرفة الامم واسع میباشد
مساکن و اماکن اصلیه هر طایفه را معین کرده و نسبتی که قبایل را با یکدیگر است
از حیثیت شباهت صوریه و معنویه تشخیص داده اند و این علم را کلیة اتنوگرافی
یعنی معرفة الامم نامیده اند
از مسطورات فوق معلوم و مستفاد شد که دانشمندان قدیم را در معرفة الامم
دستی نبوده و این راه را اعاظم علمای این عصر و قرن باز نموده اند و بدانستن این
علم است که ما میتوانیم فرق گذاریم و تشخیص دهیم قبایل و امم مختلفه را و این تمایز
و امتیاز نه از جهت مساکن و اماکن آنهاست که از حوادث میباشد و بواسطهٔ
ازمنه و لزوم تغییر مینماید بلکه بواسطهٔ طبایع که از امور مادی است و اعراض
روحانی مثل هیئت و شمایل و السنهٔ اقوام و طوایف و پس از این قسم تمایز و فرق
باید نسبت فیما بین آنها را تمیز دهیم توضیح آنکه ما قومی را در اقصی بلاد
مشرق می بینیم با خلقت و سیما و آداب و عادات مخصوص و زبان و لغت معین بعد از آن
در اعماق مغرب جماعتی را ملاقات میکنیم که بشره و رسوم و بعضی از لغات و اخلاق
آنها شباهت بآن قوم مشرقی دارد در حال ملتفت میشویم که این جماعت شعبه
محققی میباشد که یکوقتی از قوم مشرقی جدا و منشعب گشته رفته رفته بمغرب آمده در آنجا
سکنی گرفته اند اینکه بومزاد آن غرب باشند

بعد از انکه ما دانستیم فلان شعبهٔ کوچک انسان از فلان شعبهٔ بزرگ جدا گشته واز
فلان محل بفلان مکان آمده وطوری از جایگاه اصلی خود دور شده که گوئی از این
طرف کرهٔ ارض بانسمت رفته ودر دیدوام آن شعبهٔ کوچک با آن شعبهٔ بزرگ هر دو
در یکجا مقام داشته آنوقت در اندازهٔ تغییراتی که در تکلم وتلفظ ووضع وخلقت آنها
حاصل شده دقت مینمائیم واز آنجا می فهمیم که در چند قرن پیش این دو شعبه از هم
جدا شده اند لکن در این تعیین وتحدید باید بتقریب وتخمین قناعت نمود چه بتحقیق معلوم
کردن زمان جدا شدن فلان شعبه را از فلان شعبه غالبا امریست محال مینماید
پس همین قدر درایت واطلاع کردانستیم فلان قوم از فلان قبیله جدا شده وتقریبا
در فلان مائه از فلان محل بفلان مکان آمده کافی است ومقصود که شناختن قبایل
وسلاسل بنی نوع بشر وابنای جنس باشد حاصل میباشد
عجب آنستکه علمای قدیم یونان وروم با آنکه ربط وارتباطی با اهالی آسیا وافریقا
داشته اند ملتفت دقایق معرفة الامم نگردیده یعنی شباهت ومشابهت اقوام را
بیکدیگر نسنجیده ودر نسبت السنه واخلاق وعادات آنها دقتی ننموده ودر اختلافات
حاصله بعد از تفرق وتفریق غوری نکرده اند همینقدر زبانی که غیر از زبان
خودشان بود آنرا زبان وحشیانه میگفتند وفقط فرقی که در میان قبایل
وامم مختلفه میگذاشتند وتفاوتی که فیما بین قرار میدادند رنگ پوست بود
مثلا میگفتند دو نوع انسان در عالم هست سفید پوست وسیاه پوست وکلیهٔ
بنی نوع بشر یک جنس است منتها اینکه چون در امکنهٔ مختلفه سکنی دارند بواسطهٔ
اثر آفتاب وهوا رنگ جلد آنها تغییر کرده است واز این جهت جماعت ترک وچینی که
که در منطقهٔ بارده جای دارند رنگشان مایل بزردی است وچون هوای مصر ونوبه
گرم است اهالی این دو مملکت سیاه چرده میباشند خلاصه این قلت تدبر و
تعمق علمای یونان وروم در علم معرفة الامم دانشمندان این زمان را متعجب
میسازد
عبریها که در دورهٔ خود باندازهٔ راه تمدن پیموده بودند میگفتند تمام خلق عالم را
شجرهٔ نسب بسه نفر منتهی میشود سام وحام ویافث آنها که اولاد یافث اند
سفید

سفید پوست میباشند اما فرزندان سام وحام دارنگ جلد سیاه است
مصریها که در مدنیت بر عبریها برتری داشتند انسان را چهار نوع کرده بودند
دارای چهار لون جنس مصری یعنی خودشان را سرخ پوست وسیاه مو شمرده
سکنهٔ سواحل نیل علیا یعنی اهالی سودان وغیره را سیاه رنگ ومردم آسیا را
عموما زرد پوست وموسیاه وقاطنین اقطار شمالی افریقا را سفید پوست میدانستند
وهنوز در بعضی از آثار ونقاشیهای مصریهای قدیم این چهار رنگ انسان دیده میشود
واین عقیده چهار هزار سال پیش مصریها بوده است

فصل سیم
در باب السنهٔ مختلفهٔ عهد قدیم

بعضی از علمای معاصرین را عقیده این است که امم وملل مختلفه را نباید فقط به
هیولا وهیکل وسیما وبشره واستخوان بندی وحالت پیشانی وشکل وشمایل از یکدیگر
متمایز ساخت وفرق داد وحکم کرد که فلان جماعت اصلا از فلان شعبه بوده اند چه
هیکل وهیولا وبشره وسیما ممکن است بمرور زمان واختلاط اجناس تغییر پذیرد واین
اختلاط وتغییر اختصاص بفلان جماعت ندارد بلکه فلان شعبه که این جماعت از آن منشعب
شده نیز دستخوش همین حوادث است وبسا هست که از این تغییر واختلاط سهوهای
عظیم زاید واسباب ضلالت شود چراغ این تاریکی وهادی این راه باریک السنهٔ
مختلفه ایست که امم ماضیه در سوالف ایام بآن زبان سخن میگفتند ودانشمندان
ما بواسطهٔ تبحر وتدبر در ان السنه از روی حقیقت وتحقیق هر شعبه از شعب قبایل
وملل را از شعبهٔ دیگر جدا ومتمایز دارند وبدانند که فلان طایفه را با فلان قوم خویشی
است اگرچه در بینوقت هزاران فرسخ ومیل از یکدیگر دور اند اما افسوس که این آبرا
از سرچشمه ومنبع آن غزارت وفیضانی که بایستی نیست یعنی حالا از السنهٔ قدیمه چیز درستی
بدست نیست واگر از بعضی زبانها لغتی چند باقی مانده باشد از زبانی کامل نیست
که مقصود

که مقصود از آن بدرستی حاصل گردد چیز دیگر هست هوشمندان زمان ما دست و پائی کرده السنهٔ متداولهٔ عصر را مأخذ قرار میدهند و از میان آنها لغات و اصطلاحات بیرون می‌آورند و با اصطلاحات و لغات السنهٔ قدیمه تطبیق و موازنه می‌کنند و از این راه یعنی تطابق و توازن درجهٔ نسبت و قرابت امم با یکدیگر ایشان را معلوم میشود

خطوطی که از سوابق ایام در منقورات احجار و الواح اقطار مانده همه خوانده شد اسلوب خط و میزان صرف و نحو و معانی بیان آن بدست آمده و اگر قاموسی محیط مشتمل بر چهل پنجاه هزار لغت معمول آن زمان بدست نداریم کتابچهٔ محتوی بر سه چهار هزار لغت داریم مرکب از عبارات چند که همان تولید صرف و نحوی کرده و تشکیل معانی بیانی داده است و از دانستن آن راه بجائی توانیم برد و از آن زبانها متروک چیزی فهمید

در چندین هزار سال قبل زبان سانسکریت در هندوستان در کار بوده و هنوز آثاری از آن دیده میشود همچنین زبان زند که با خط زبان پارسی تکلم مینموده‌اند بیشتر از آن باقیست ریشهٔ این دو زبان یکی است یعنی زند از سانسکریت مشتق شده و همانطور که زبان یونانی و لاتینی را با هم ربط و ارتباطی است آن دو زبان نیز با هم مربوط میباشد و همین حالت را دارد السنهٔ عربی و عبری و سریانی و باز از زبانهای قدیم که بواسطهٔ کتب دینی وغیره آثاری از آن مانده همان عبری و سریانی مذکور است با حبشی و قبطی و فنیقی

از منقورات مصر و بابل و عراق عرب و ایران السنهٔ اهالی آسوریه یعنی بنی آشور و بابلیها و خوزیها و ایرانیهای قدیم منکشف گشته و این اکتشافات از مزایای عصر و زمان ماست و در فرنگ زبان آسک و ادبرین و آزونسک و در آسیای صغیر زبان اهالی لیسی و فرژیه و در قسمت دیگر فرنگ زبان ایلیریه که البانیها ببعضی از لغات آن تکلم مینمایند و در دو طرف قفقاز السنهٔ مختلفه که معمول بوده هر یک بهیچ و اندازه مکشوف گشته و با این وسایل که بعضی از آن کامل و برخی ناقص و قسمتی در حالت توسط است معرفت بحال امم و شعب و قبایل ابنای جنس ما حاصل میگردد

اما السنهٔ اصلیهٔ دنیا زیاده از سه زبان نبوده و نیست و علم السنه یا لغات که فرنگیها آنرا (لنگیس تیک) میگویند بتحدید و تعریف هر یک از این سه زبان پرداخته و آنها را از هم متمایز ساخته و این تحدید از روی ادوات و روابط و قیاسی است که آن السنه نسبت بیکدیگر دارند

یکی از این سه زبان آنست که لغاتش همیشه مجرد است و مزید فیه ندارد و برای تغییر معانی هرگز چیزی بر اصل و جوهر کلمه افزوده نمیشود قواعد صرفی و اشتقاقی آن کم است و دستور و بنای آن زبان بیشتر بر لغات این زبان کلیةً از صرف و اشتقاق دور و از صیغ مختلفه مهجور و بعبارة اخری از کاستن و افزودن مصون است و فرنگیها آنرا منوسیلابیک میگویند یعنی جوهر کلمه و ترکیب آن همیشه در حالت واحده است مثل زد در فارسی که اگر بقصد تاکید یا مقصود دیگر بگویند بزداندم یا زداندند غلط است و حکماً باید بگویند زدم و زدند و قبول تغییر نمینماید و صرفش محدود است برخلاف شنید که در وقت متعدی نمودن میتوان گفت شنواندم و شنواندند و صحیح است و جوهر کلمه تغییر کرده یعنی چیزی بر آن افزوده شده برای افادهٔ معنی دیگر که شباهت بمعنی اصلی دارد که شنیدم و شنیدند باشد

زبان دویم آنستکه بواسطهٔ افزودن و ملحق کردن بعضی حروف جوهر کلمه تغییر میکند یعنی حالت افعال مزید فیه عربی و اسماء مصغره وغیره را پیدا میکند مثلاً کرم یعنی کریم بود هرگاه همزهٔ مفتوحه که بر اول آن بیفزائیم و کاف را ساکن و راء را مفتوح کنیم اکرم میشود یعنی اکرام کرد و رجل که بمعنی مرد است یائی در وسط افزوده رجیل گوئیم یعنی مرد کوچک و علام که بمعنی دانشمند است چون مبالغه در دانش خواهیم هائی در آخر زیاد نموده علامه گوئیم یعنی بسیار دانشمند و این زبان را اهل اروپا آگگلوتینانت گویند یعنی قبول حروف زائده کننده و در اینجا بجای اینکه بگوئیم جوهر کلمه تغییر کرده بهتر آنست که بگوئیم ترکیب کلمه تغییر نموده است

اما زبان سیم آنست که اشتقاق آن بسیار است و صیغ کثیره از یک مصدر در آن مشتق شود و اسامی و صفات عدیده از یک اصل ساخته و مرکب گردد و این زبان را

فرانسویها فلکسیون میگویند و فلکسیون در لغت بمعنی انحنا و انعطاف است و مقصود قابل انحنا و انعطاف است یعنی لغات معموله درین زبان را میتوان براشکال مختلفه متشکل نمود و در معانی مختلفه استعمال و صرف کرد بعبارةٍ اخری تصریف درین زبان برای افعال و اسماء زیاده از سایر السنه ممکن و در کار است و آن مثل زبان یونان و لاتین است نسبت بالسنهٔ سایر ملل و ممالک فرنگ و آنها که در لغات اروپائی نظری کرده دانند که ریشه و اصل غالب لغتهای فرنگی لاتینی و یونانی است چه هر وقت محتاج باسمی یا صفتی شده اند که آنرا در زبان خود نیافته و قواعد اشتقاق را هم در همان زبان مساعد ندیده متوسل بر زبان یونان یا لاتین گشته کلمهٔ بسیط یا مرکبی از آنها استعاره کرده اند از قبیل تلگراف و فتگراف و فنگراف و غیرها

پس ازین مقدمه باید دانست قبایلی که در مشرق آسیا سکنی داشته و دارند بزبانی تکلم مینمایند که قواعد صرفی در آن کم است پس زبان آنها منوسلاب است یا قلیل الصرف و از آن قبایل اند مردم چین که مدنیت آنها بسیار قدیمی است و از دیرگاه در راه تمدن افتاده اند اما علمای قدیم یونان و روم فقط اسما آنها را شناخته و از رسم و راه آنقوم چیزی نمیدانسته اند

طوایف صحرانشین آسیای وسطی که در قرن پنجم مسیحی در اماکن و جایگاه تمدن قدیم مغرب آسیا و جنوب اروپا سکنی گرفته تکلمشان بزبان (آگ گلوتینانت) است یعنی لغاتشان قبول حروف زایده برای تغییر معنی مینماید آنها که در سواحل دریای مدیترانه (بحر ابیض) و جنوب غربی آسیا ساکن گشته زبانشان فلکسیون یا قابل انحنا و انعطاف است و امم و طوایفی که به السنه مزبوره سخن گفته منقسم به سه شعبهٔ بزرگ شده اند یکی شعبهٔ شامی که عبرانیها این اسم را باین شعبه داده و اینقوم در سواحل شمالی افریقا و در کنار نیل سفلی سکنی داشته و آنها مصریهای قدیم اند که در دورهٔ خود دارای تمدنی بر اعلی درجه شده و لیکن آن دولت مستعجل بوده بزودی مقهور امم سایره گردیدند این مصریها چنانکه پیش اشاره شد سرخ پوست و سیاه مو بوده شعبهٔ دیگر که تیره تر پوستشان بیشتر از مصریها بلکه قریب بسیاهی بوده اما آلات و اعضای صورت و هیئت و ترکیب بدنشان شبیه

بمصریها و مبانیا از حیثیت بشره و سیما تفاوتی با سفیدپوستها نداشته جز لون و سیاهی پوست در نوبه واقع در جنوب مصر و در حبشه ساکن بوده اند و ملکت نوبه همان است که خرطوم و دنقلا از معموره های معتبر آن است و یونانیهای قدیم نوبیها و سیاه پوستان افریقا را اتیوپی ین گفته یعنی اهل اتیوپی و اتیو در لغت یونان بمعنی من میسوزم است و اپ بمعنی چشم است و حاصل معنی آنکه چشم من از شدت گرما میسوزد چون اهل آنمملکت حالا یا فالا این سخن گفته باین اسم موسوم شده و جماعتی از لغویین گویند اتیو بمعنی سیاه است و اتیوپی یعنی مملکت سیاهان

در هر حال مصریهای قدیم اینقوم را کوش میگفته اند و کوش نیز در لغت قبط ظاهرا معنی اتیوپین را داشته باشد و ملحق بهمین امت و قوم اند قبایلی که طرف شمال افریقا تا محیط غربی مسکون ساخته با بطور صحراگردی در آن برّ و بادیهٔ بی آب و علف گردش کرده و بالنسبه سفید پوست تر و با اهالی جنوب فرنگ از حیثیت لون چندان فرقی نداشته و اینقوم اند که در سمت مراکش و الجزایر سکنی گرفته و هنوز از نسل و نژاد آنها باقی است رومیها این طوایف را بار بار میگفته و اعراب بعد از غلبه بر آن حدود اندک تغییری در لفظ و تلفظ بار بار داده آن طوایف را بربر نامیده اند

طایفهٔ دیگر از طوایف معظمهٔ اهل عالم امروز باسم سمیتیک معروف اند و زیاده از صد سال نیست که این اسم باین طوایف داده شده و سمیتیک را معنی بنی سام است یعنی قبایلی که قبول این اسم کرده خود را اولاد سام بن نوح علیه السلام میدانند و آنها مرکب اند از نسل شامی و آرین و یورت و مسکن اینقوم در میان مساکن دو طایفهٔ مزبوره بوده و زبانشان نیز از زبان آن دو طایفه ترکیب و تشکیل یافته و در جنوب مابل مغرب آسیا سکنی داشته اند و مزید اللتوضیح گوید طایفهٔ سمیتیک از چند قوم و قبیله تشکیل یافته یکی از آن قبایل سکنهٔ سواحل طرف سفلای فرات و دجله بوده اند که بابلیها و بنی اشور باشند دیگر قوم آرامی که یونانیهای قدیم آنها را اسیرین نامیده یعنی سریانیها دیگر آنها که در اراضی کنعان سکنی داشته تا ساحل دریای سفید و یونانیها آنها را فنیکی گفته و بر فنیقی

معرّب شده و فرنگیها اینطایفه را فینیقین میگویند و بعد از آنها بلا فاصله مسکن عبریها و بنی اسرائیل و آمونیت و معابیت و ادومیت بوده

طایفهٔ دیگر از سمیتیك اعراب میباشد که در عربستان جای گرفته و سکنهٔ سواحل نیل ازرق و مصر نیز از این طایفه بوده و حالا از جنس بنی سام فقط همان اعراب‌اند که در حالت جنسیت اوّلی خود باقی مانده‌اند

امّا طایفهٔ آرین که ملل فرنگ بآنها نام اندو اروپین داده‌اند یعنی هندی فرنگی یا اندو ژرمانیك یعنی هند ژرمنی با رومیها و یونانیهای قدیم بیشتر از سایر طوایف مراوده داشته و حالا از سایر قبایل و بنی نوع عدداً زیادتراند و در تمدّن و تربیت و علم و صنعت از جمله پیشترو اینطایفه نیز بسه شعبهٔ بزرگ منشعب گشته

اوّل شعبهٔ آسیائی و این شعبه نیز سه قسمت گشته یکی آریاها که در هندوستان سکنی داشته و دارند و بیشتر شمال هند را مسکون ساخته سفید پوست‌اند و با تمدّن و در مذهب پیروی برهمن یا برهما را مینمایند

دیگر مردم ایران که در سمت مغرب آسیا متوطّن گشته و این قوم و طایفهٔ آرین هند هر دو در عهد قدیم بنام اریا معروف و یك سلسله بوده گویند چون این دو دسته از هم جدا شدند آنها که بهند رفتند اسم اریا را برای خود نگاه داشتند و آنها که بطرف ایران آمدند معروف به ایرانی شدند و بزعم بعضی جدائی این دو دسته تقریباً در دو هزار سال قبل از میلاد اتّفاق افتاده دیگر ارامنه‌اند که در ارمنستان و آسیای صغیر و اناطولی سکنی گرفته‌اند

شعبهٔ دوّم از طایفهٔ آرین عبارت است از اهالی یونان و غالب سکنهٔ جنوب فرنگ و مقدونیه و غیرها همچنین طایفهٔ لسگو و ایلیرین و سکنهٔ ایطالیا این طوایف را عقیده این است که چون بهر طرف رو آورده غلبه کرده و اراضی را قهراً گرفته‌اند از این جهت آریا نام گفته چه آریا در لغت خود آنها بمعنی مالك و صاحب است

شعبهٔ سیّم از طایفهٔ بزرگ آرین در مرکز و شمال فرنگ ساکن گشته و چند فرقه بوده فرقهٔ اوّل طایفهٔ سلت که در مغرب فرنگ و جزایر انگلیس اقامت جسته و بعضی از آنها

گاهگاه

گاهگاه به اسپانیا بلکه به اناطولی هم مهاجرت نموده‌اند دوّم طایفهٔ ژرمن که در المان توطّن اختیار کرده سیّم طایفهٔ اسلاوی و وند که اجداد صقالبه باشند

امّا طوایفی که در دو سمت کوه قفقاز و داغستان و سنگرلی جای داشتند بلکه بقولی قسمت عمده از اناطولی را مسکون ساخته بعضی آنها را از جنس آرین دانسته و جمعی انکار اینمعنی کرده‌اند و زعم را عقیده این است که قبل از هجوم و استیلای طایفهٔ آرین بر این نقاط این اماکن را جماعتی معمور داشته و سکنهٔ اصلی این سرزمین بوده‌اند چون آرینها بر آنها غلبه کرده غالب و مغلوب مختلط و مخلوط گشته‌اند

طوایف دیگر از بنی نوع بشر که در اراضی شمال و مشرق دنیای عتیق یعنی در غیر اقلیم ینگی دنیا و اقلیم استرالی سکنی داشتند و مسکن آنها شمال فرنگ و در شمال و مرکز آسیا بود دانشمندان قدیم یونانی و رومی معرفتی بحال آنها نداشتند لکن بعضی از علمای عصر کلیهٔ آنها را مغول نامیده‌اند و جنس مغول را با سایر بنی نوع بشر خلقتاً تباین کلّی است چه گونه مغولها برجسته و پیشانی محدّب و فك نیز همینطور و رنگ بدن سفید مایل بزردی و موها سیاه و ضخیم و ریش کوسه یا بیکباره طلس

اینقوم یا این جنس مخصوصاً از اقصی امکنهٔ شمالی آسیا مهاجرت کرده بر نقاط معینه رفته و از قدیم دارای تمدّن بوده و چینیها از همین قوم‌اند اگر یونانیها و رومیها این جنس را نشناخته یعنی معرفتی بحال آنها حاصل نکرده امّا آرینهای آسیا اعم از هندی و ایرانی از قدیم از وضع و حال آنها آگاه بوده و معرفتی کامل بحال آنها داشته چه در مساکن و یورت با آنها همسایه بوده و حدود شان بیکدیگر اتّصال داشته است و هندیهای طرف شمال و ایرانیها آن قوم را سك میگفته‌اند و از همین لغت برهمنها و ایرانیها اسکیث یونانیها وجود یافته و اشکانیان چنانکه مکرّر نگاشته شد همان اسکیثها میباشند و در دورهٔ ساسانیها اسکیثها را تورانی گفتند و این لغت جامع و شامل تمام طوایف مغول و چینی و تاتار و ترك و تنقوز میباشد که در ناحیهٔ وسیعی از صفحات مرکزی و شمالی آسیا سکنی داشته و دارند و در عهد قدیم تمام شمال فرنگ هم مسکن آنها بوده و علمای یونانی و رومی معرفت بحال بعضی از این طوایف که در سمت شمال اروپا توطّن اختیار کرده داشتند و آنها را فینوا میگفتند و باید دانست

کرد

کرد در شاهنامهٔ فردوسی علیه الرحمه و کتب دیگر هرجا اسم سکسار و سکزی برده شده
مقصود همین طایفهٔ سک است

قومی را عقیده این است که قبل از هجوم و استیلای طایفهٔ آرین بر ایران و ارض کلده
و بابل و اناطولی طوایفی در اکثر مرزبوم ساکن بوده سیاه پوست یا سیاه چرده
امّا وضع خلقت و بشرهٔ آنها شباهتی بسیاه پوستان خالصهٔ افریقیه نداشته و اینطوایف را
یونانیها اتیوپی و مصریها کوش و کوشید میگفته اند و از نژاد آنها الآن بلوچها و بعضی
از طوایف هند و سکنهٔ جنوب عربستان هنوز باقی میباشند نیز مردم قدیم خوزستان
قبل از هجوم آرینها از همین جنس بوده اند

نگارنده گوید این بود خلاصهٔ اقوال بزرگان اهل فضل و علم در باب معرفة الامم و
السنهٔ مختلفهٔ عهد قدیم و خود چون بنظر تدبّر و تأمّل نظر نمائیم دانیم از مشابهت السنه
بیکدیگر میتوان قراینی نزدیک برای طوایف آرین و دو طایفهٔ بزرگ دیگر که سامی
و حامی باشد ثابت نمائیم لکن میتوانیم بگوئیم قبل از انفصال این سه جنس
یا سه طایفه زبانهای آنها بحدّی باهم شباهت داشته که اگر السنهٔ ثلاثه را واحد نامند
چندان خطا نکرده بعد از آنکه از هم دور شدند و مدّتی بگذشت و لهجهٔ هریک
دیگرگون گشت لغات را تغییر کلّی حاصل آمد و هریک صاحب زبان علیحده شدند با
لغت و قواعد جداگانه و رفته رفته آن در کتب یا منقورات ضبط شد و طوایف و
شعبه هائی که از این سه طایفهٔ اصلی منشعب شده از حیثیت وضع و خلقت مطلقا
شباهتی با سکنهٔ افریقا و اهالی شرقی و شمالی آسیا ندارند و باید دانست که علمای
این مائه یعنی آنها که از یکصد سال قبل تا کنون در این مبحث سخن رانده سفید پوستها
جنس قفقازی نامیده و مقصود این نیست که اینها عن خصوصا سکنهٔ قفقاز بوده اند
و از آنجا بسایر اقطار عالم مهاجرت نموده بلکه این اسم را برای این طوایف اسم عامی
یافته و بعلاقهٔ مشابهت و مجاورت و قرابت همه را جنس قفقازی گفته اند

و تکمیل مرام را در آخر این فصل گوئیم اگرچه علمای قدیم ایران دستی در علم معرفة
الامم نداشته و اطلاعاتشان در عالم جغرافیا کم بوده امّا باز کلماتی چند گفته
و سطری چند نوشته و از اقوال آنهاست که سه پسر فریدون یعنی سلم و تور و ایرج

روم و توران و ایران را معمور و مسکون ساخته اند و یقیناً آرین یونانیان همان
ایرج ایرانیها است و اینکه گفته اند اولاد سلم روم را آباد کردند از آنست که از قلّت
مهارت در جغرافیا حدّ مغرب را با شمال ایران همچنین مغرب را با جنوب روم
می پنداشتند و ساکن جنس تورانی را که همان طوایف سک و سکزی زمان کیان
و سارو داسروَرده اشکانیان و تورانیهای عصر ساسانیان باشند ترکستان
گفته یعنی از انتهای شمال لکن ایمض و اقصی بلاد شرقی آسیا تا حدود جیحون و خوارزم
باین اسم موسوم شده

در تورات نیز سه پسر نوح را ابدا سه طایفهٔ بزرگ نوشته یافث را پدر طوایف فرنگی
و اغلب قبایل آسیائی و سام را پدر بنی سام که سریانیها و کلدانیها و بنی آشور و عبرانیها
و اعراب باشند و حام را پدر سیاه پوستان گفته و حام یا شام همانست که بواسطهٔ بی
ادبی بپدر خود نوح او و پسرش کنعان هردو ملعون شدند
زبان بنی سام آرامی یعنی سریانی بوده

در اینجا بهمین قدر مقدمه اقتصار نموده اینک میرویم بر سر اصل مطلب که نگارش
لغات جغرافیائی و تطبیق و تعیین آن باشد بترتیب حروف هجی

حرف الف ممدوده

آئا - شهری بوده است واقع در مملکت منگرلی و در دهنهٔ رود فاز که
بر قره دنگیز میریزد

آرُنس یا کتریانا - اسم قدیم شهر طالقان خراسان بوده و محاصره کردن
چنگیزخان این شهر را معروفست و ترجمهٔ یونانی این اسم دهنهٔ جهنم میباشد

آباستی - آباستی اسم قدیم بعضی از طوایف تورانی است و آنها در ازمنهٔ سالفه
بسواحل شرقی دریای سیاه معروف به قره دنگیز آمده در آن حدود سکنی گرفته اند
و مملکت این طایفه در طرف مشرق برود قوبان و در جنوب غربی بدریای مذکور
و در شمال شرقی بشعبهٔ از کوه قفقاز محدود بوده امروز آن مملکت را آبخازیا مینامند
طایفهٔ مزبوره غالبا باسم آبازه نام برده شده و گویند صحیح آن آباز است - آبخازیا
حالا در تصرّف دولت روس است و قلاع و حصون در آن ساخته و جمعی کثیر از گرجی

وترکمان و روس و یونانی وارمنی باختلاط در آن قلاع وحصون ساکن میباشند وثمه
آناپا وسخوم قلعه که در این حدود داشت از ابنیهٔ عثمانیها میباشد غالب طایفهٔ آبازه
صحرانشین بودند وکلاً مسلمان حنفی مذهب وتعداد نفوس آنها چهل ودو هزار است
تا پانصد سال قبل از این پیرو دین مسیح بودند از آنوقت اسلام اختیار کردند

آبِست - اسم قدیم شهریست از اعمال قندهار واقع در ساحل جنوبِ
شرقیِ رود هیرمند ودر محل التقای رود ارغنداب بهیرمند وآن معروف بقلعهٔ
بُست است ودر اغلب کتب تواریخ وجغرافیا آبست ضبط شده وهیرمند را
فرنگیها هلمند مینویسند

آبنیکم - اسمی است که اهالی شهر رم بشهر معروف آنی که پای تخت ارمنستان
بزرگ بوده داده اند خرابه‌های این شهر در حوالی قارص ودر کنار غربی آرپاچای هم
اکنون دیده میشود کلیساهای زیاد در این بلد بوده وآن ابنیه از فرط رفعت ناظرین را
متعجب مینموده

آبوس - آباس - اسم قدیم کوه معروف بینگول میباشد که آنرا هزار چشمه
هم میگویند این کوه در طرف جنوب شرقی شهر ارزنة الروم واقع است ورود ارس
وبعضی شعب شط فرات از این کوه پرمنفعت جاری میشود مفسرین تورات وفضلای
ارمنی این کوه را جنت آدم علیه السلام میدانند وبعضی از مصنفین در جایی گویند اسم حالیهٔ
این کوه ابی داغ است اما سهو کرده

آپامِئا حِزُبَتامِیا - بعقیدهٔ بعضی اسم قدیم روم قلعه است که امروز خراب ودر
ساحل یمین فرات ودر لوای اورفه از توابع حلب واقع بوده جماعت دیگر گویند
آپامئا مزپتامیا اسم قدیم شهر سلوکیا که در کتب اسلامیه آنرا مداین نوشته اند مشتبهاً
واین قول بنظر صحیح میآید چه روم قلعه از بلاد جزیره خارج است

آپامِئا مِزنَس - اسم قدیم قصبهٔ قورنه بغداد بوده که در ملتقای نهرین فرات
ودجله واقع است وناحیه که از بطیحه تا بصره امتداد دارد در قدیم نیز همین اسم
نامیده میشود

آپامِئا بابیلِنیا - اسم شهری بوده در نزدیکی بابل ومیتوان گفت تل ابراهیم

که امروز جز یک تپهٔ خاک آثاری از آن نمانده جای همان شهر بوده

آپامِئا مِدیا - اسم شهری بوده از بلاد جبال که امروز خرابهٔ آن در نیم فرسخی قصر
دوشان تپه که از قصور سلطنتی عالیه ودر طرف شمال شرقی دار الخلافهٔ طهران است
دیده میشود ومحل تماشاخانهٔ آن که فرنگیها سیرک میگویند نمودار وباسم گنج آباد موسوم است
نگارنده بدلالت مسطورات کتب تواریخ وجغرافیای قدیم این محل را کشف کرده بنظر دقت
چند نفر از علمای این علم رسانیده

آپاوارَاکتیکا - در ازمنهٔ سالفه یکی از نواحی هیرکان که گرگان باشد موسوم
باین اسم بوده وشهر ابیورد که آنرا باورد هم میگفته اند همین نام داشته

آپلُونیا آسیریا - اسم قدیم قصبهٔ شهربان یا شهروان بوده که محل آن در نیم
فرسخی ساحل جنوب شرقی رود دیاله من اعمال بغداد است وباید دانست که آپلن
کنایه از آفتابست واین نیر که امروز مرکز عالم ماست وایرانیهای قدیم آنرا شید اشیدا
واعراب نور الانوار میگفتند صابئین رب النوع نور وفنون وصنایع وعلوم وطبابت
میدانستند ویونانیها ورومیها با آنها در این عقیده موافقت نموده معبدی که باسم آپلن بنا
میکردند اضافه باسم آن شهر میکردند چنانکه آپلونیا آسیریا یعنی معبد شهر آسیری
وشهرها نیز بهمین اسم نام میبردند واز این قبیل نسبت مظهر داشت مثل شهرهای اسکندریه
وانطاکیه وسلوکیا وآپامئا که منسوب باسم اسکندر کبیر وآنطیوخس وسلوکوس وآپامه
مادر سلوکوس نیکاتر شده

آتُرُپاتِنا - اسم قدیم مملکت آذربایجان است وآذربایجان ابتدا از مدی یعنی
از بلاد جبال بود بعد جدا شد وجه تسمیهٔ این ولایت باین اسم آنکه در زمان دارا
آخرین پادشاه کیانی شخصی آذرباد نام از جانب آن پادشاه در این ولایت حکومت داشت
وآذرباد را یونانیها آتُرپات میگفتند وولایت منسوب باو را آترپاتنا ضبط کرده بعد
بزبان پهلوی آنرا آذربادگان گفته واعراب آنرا معرب نموده آذربایجان کرده اند
کرسی این ولایت گازاکا یا گانزاکا بوده که تقریباً همین تبریز حالیه است وارامنه
آنرا تاوریژ تلفظ نموده اند

آتورِیا - آتوریا ممالک آتور است که آسیری حالیه باشد ویونانیها آنرا

آتوریا تلفظ نموده اند در اکثر کتب فارسی و عربی آثور را آشور نوشته اند

آدرانوچوم — اسم قدیم قصبهٔ اردانوج است و اردانوج تابع لوای چلدر ولایت ارزن الروم بوده در جنگ آخری روس و عثمانی اردانوج با قارص و اردهان و اولتی بدولت روس واگذار شد قلعهٔ مثل قلعهٔ بلدهٔ نور بلکه صعب تر در بالای این قصبه موجود است

آدیابن — اسم قدیم ناحیه ایست که اربل دار الملک آن میباشد زاب علیا و زاب سفلی و دجله و سلسلهٔ کوهی این ناحیه را محدود نموده باصطلاح عثمانیها قضای اربل تابع لوای کرکوک از ولایت موصل از ممالک عثمانی است و آن همان آدیابن قدیم میباشد ابتدا اسم آن کادیاب یا شادیاب بوده و شاداب مخفف شادیاب است

آرابیا — آرابیا همان عربستان است که یونانیها اینطور تلفظ نموده اند و باید دانست که علمای جغرافی قدیم تمام جزیرة العرب را عربستان میگفتند و آنرا منقسم بسه قسمت بزرگ کرده بودند و ما بعد از تحدید حدود این مملکت و بیان قسمتهائی که در کتب جغرافیای اسلام نگاشته شده بشرح سه قسمت مسطور خواهیم پرداخت

اما حدود جزیرة العرب یا عربستان در شمال شرقی و شمال این مملکت محدود میشود بشط فرات و در شمال غربی بولایت حلب و در مغرب بولایت بلقای سوریه (شام) تا خلیج العقبه و در غرب مایل بجنوب میرسد بباب المندب از دریای احمر در جنوب شرقی بدریای باب المندب و دریای عمان و در مشرق مایل بجنوب بخلیج فارس تا مصب شط العرب که شکلا مثلث میباشد و شبیه است بنیم کلاهی که از راس تا قاعدهٔ آنرا دو نیم کرده باشند که در شمال غربی و مغرب واقع است بخشکی اتصال دارد سطح این مملکت شش کرور و یکصد و پنجاه و شش هزار کیلومتر مربع است و عدد سکنهٔ آنرا بیست و چهار کرور تخمین نموده اند ولی قراین و قواعد علمیه معلوم مینماید که زیاده از این است کلیهٔ عربستان این اوقات چهارده قسمت است از قرار شرح ذیل

وازسمت راس

اول بادیة العرب است و آن از نجف اشرف است تا بلقای شام و این قسمت در شمال جزیره واقع و آبادی آن در ساحل جنوبی فرات است

دوم ارض تیه که از بیسان تا کانال سوئز معروف بسوئز امتداد مییابد و در طرف

مغرب مایل بشمال الجزیره واقع و آبادانی آن آنچه در سرحد سوریه است تابع ولایت بلقای شام میباشد و آنچه فیما بین خلیج عقبه و کانال سوئز است بخدیو مصر تبعیت دارد

سیم حجاز است که فیما بین بادیة العرب و ارض تیه و بحر احمر و یمامه و تهامه و در طرف غرب جزیره واقع و شکل آن مربع است

چهارم تهامه است فیما بین حجاز و بحر احمر و یمن و حضرموت و یمامه و آن نیز در طرف غرب جزیره واقع ولی شکل آن مستطیل میباشد

پنجم یمن است که فیما بین تهامه و بحر احمر و عدن و حضرموت و یا در غرب جزیره واقع شده

ششم عدن است فیما بین یمن و حضرموت و ملتقای بحر احمر و باب المندب و در انتهای جنوبی جزیره واقع و شکل آن مثلث است

هفتم بصره است فیما بین بادیة العرب و شط العرب و بحرین و خلیج فارس و در مشرق مایل بشمال الجزیره واقع و شکل آن نیز مثلث است

هشتم بحرین است که فیما بین یمامه و مسقط و بصره و خلیج فارس و در مشرق جزیره واقع و شکل آن نیز مثلث است

نهم مسقط است فیما بین بحرین و خلیج فارس و عمان و در طرف مشرق جزیره واقع و شکل آن مستطیل میباشد

دهم عمان است که اطراف آنرا خلیج فارس و مسقط و یمامه و احقاف احاطه کرده و در منتهای مشرق مایل بجنوب جزیره واقع شده

یازدهم احقاف است که فیما بین دریای عمان و شحر و عمان و یمامه و تهامه و در جنوب شرقی جزیره واقع است

دوازدهم شحر است محدود بدریای عمان و احقاف و حضرموت و تهامه که در منتهای جنوب جزیره واقع شده

سیزدهم حضرموت است که فیما بین عدن و دریای مندب و یمن و شحر و نیز در انتهای جنوب جزیره واقع میباشد

چهاردهم یمامه است که آنرا بادیة العرب و بحرین و بصره و عمان و احقاف و شحر و تهامه و حجاز احاطه کرده و در وسط جزیره واقع است

طرف جنوبی بادیة العرب و شمالی تهامه را نجد داخل گویند و بحرین و یمن و عمان را نجد خارج گویند و مملکت شحر را سبا و مأرب مینامند و اما سه قسمت جغرافیای قدیم بترتیب است که درذیل نگاشته میشود

آرابیا دِزِرْتا - معنی این کلمه همان بادیة العرب است حدود این قسمت را از طرف شمال بالمیره که تدمر باشد دانسته اند و تمام قسمت شرقی جزیرة العرب را از شمال غربی تا شمال شرقی موسوم باین اسم کرده اند و آن عبارتست از بادیة العرب و عمان و احقاف و مسقط و عدن و این قسمت از دو قسمت دیگر وسیعتر است اما لم یزرع و شوره زار میباشد بطلیموس مصری گوید ده طایفه با جمعیت در این قسمت بادیه پیمائی مینمودند از آنجمله بوده است بنی قحطان

آرابیا فِلِیکْس هُرُزْ - معنی این کلمات عربستان سعید است چه این قسمت را بسبب سوق عکاظ مکهٔ معظمه زادها الله شرفا و تعظیما که هر سال یکبار برپا میشد باسعادت و فرخنده میدانسته اند توضیح آنکه در سوق عکاظ مزبور مال التجارهٔ هندوستان بلکه چین داد و ستد میشده و بعضی را نقداً میخریدند و قدری را مبادله میکردند و چون اعراب آن امتعه را بشام حمل نموده بتجار یونان و رومیة الکبری میفروختند یونانیها و رومیها گمان میکردند آنجمله محصول و حاصل زمین عربستان و نتیجهٔ سعی اهالی آنست و فرض مینمودند که هوای این مملکت دائماً با اعتدال [illegible] و اراضی همواره سبز و خرم و مملو از اشجار و ازهار میباشد این است که این قسمت را عربستان باسعادت میدانستند چون باطلسهای قدیم نظر نمائیم معلوم شود که مملکت حجاز و تهامه و یمن و عدن و حضرموت و شحر را علمای جغرافی آن از منه جزء این قسمت میشمردند و مورد و بلسان و کندر و فلوس را محصول بلاد یمن میدانستند

بطلیموس مصری گوید پنجاه و شش طایفه از عرب در این مملکت سکنی داشته و از آنجمله بوده است طایفهٔ حمیر که پنج قبیلهٔ آنرا بزرگی ستوده اند و نیز دانشمند مصری اسم صد و هفتاد شهر این مملکت را میبرد بلاد معظمهٔ عربستان سعید مأرب یا ینبوع و سبا و یثرب یا مدینهٔ منوره و ماکورابا یا مکة الرب یا مکان الارباب که مکهٔ معظمه اجلها الله تعالی باشد و نجران و معبله و غیرها

عاد و ثمود و جدیس و طسم و غیرها که آنها را عرب بائده مینامند بواسطهٔ اینکه از ایشان اعقابی در دنیا نمانده در این قسمت میزیستند

آرابیا پِتْرا آ - این قسمت را بواسطهٔ شهر شهیر پترا که معروف بمداین صالح است باین اسم موسوم نموده اند و این مملکت عبارتست از وادی تیه که حضرت باری تعالی چهل سال بنی اسرائیل را در آن سرگردان و محبوس داشت و مداین صالح امروز معروف بمدائن الحجر است طایفهٔ عمالقه و مدین و نبط در این قطعه سکنی یافتند و هم اکنون خانه‌های عمالقه که در کمرهای کوه در سنگ تراشیده شده مشهود و اسباب عبرت ناظرین است کوه سینا که فیما بین خلیجهای عقبه و سویش میباشد از مفاخر این قسمت است

آرابیتا - اسم طایفه بوده که در طرف مغربی رود سند که آنرا فرنگیها اندوس میگویند و بر محیط هند میریزد سکنی داشته بعد از آنجا کوچ کرده بزابلستان آمده در آنجا یورت و اقامت اختیار کرده اند و میتوان گفت این طایفه افاغنه یا قومی از آنها میباشند بعضی از علمای علم انساب طایفهٔ مزبوره را اوریته هم نامیده اند

آراخُتُسْ - اسم قدیم رودخانهٔ ارغنداب بوده و آن از سلسلهٔ کوه باغان واقع در ایالت مالستان یعنی افغانستان از چندین چشمه تشکیل یافته از شمال بطرف مغرب جاری شده از سمت غربی قندهار گذشته برودهای تارناک و انگران پیوسته از کنار قلعهٔ بست برود هیرمند میریزد

آراخُزیا - اسم قدیم افغانستان است مسیو کیپرا از افاضل علمای جغرافیا گوید هوای این مملکت سرد و ارتفاع آن از سطح دریا از هزار الی هزار و دویست متر است اگرچه زراعت آن زیاد نیست ولی برای اغنام و مواشی چراگاههای پرفایده بسیار دارد سکنهٔ قدیم این مملکت را پاکتوی مینامیدند در اینوقت آنها را پشتو میگویند اهالی ایران آنها را افغان میخوانند در سمت جنوب غربی این مملکت زمین مسطحی است و دو رودخانهٔ عظیم در این ناحیه جاری میباشد اسم یکی توماندوس است یعنی دارای پل زیاد و آن همان است که امروز معروف باسم هیرمند میباشد دیگری موسوم به آراختو که حالا ارغنداب مشهور میباشد و تمام قسمت جنوبی پشت مملکت را باسم این رودخانه آراخزیا گفته اند

در وسط این مملکت اسکندر کبیر برای مهاجرین مقدونیه شهری بنا کرده آنرا باسم خود و نام
مملکت الکساندریا آراخوزیا نامید یعنی اسکندریهٔ آراخوزیا و آن همین قندهار حالیه میباشد
کاتب چلبی از اجلهٔ فضلای عثمانی در کتاب جغرافیای تاریخی خود که موسوم بجهان نماست گوید
آراخوزیا قسمتی از مملکت سیستانست و اسکندر کبیر بانی شهر قندهار صاحب قاموس الاعلام
میگوید آراخوزیا اسمی است که یونانیهای قدیم بدار الملك سیستان داده اند و آن شهر را
سمیرامیس ملکهٔ آشور بنا کرده است و کوفن نامیده و شك نیست که کوفن شهر کابل حالیه است
چه رد نوپل میشود که کوفن اسم رود خانه ایست که از کابل عبور میکند و رود خانهٔ مزبور که برود
کابل معروف میباشد از چند چشمه کوه هندوکش تشکیل یافته و جاری شده برود پنجاب
میریزد و بنا براین میتوانیم بگوئیم زابلستان قدیم همان آراخوزیا بوده است نیز کاتب چلبی در
فصل بیست و پنجم از کتاب خود گوید حروف اهالی غزنین باخزر میگویند و زابلستان مملکتی است
که اطراف آنرا کوهها احاطه کرده و ولایت طولانی میباشد حدود آن در مشرق پیشاور و بعضی
از بلاد هند و در مغرب کوهستان هزاره و در شمال ولایت قندوز و کوه هندوکش و در جنوب
افغانستان و فرمل و امکنهٔ دیگر و دار الملك این مملکت شهر کابل است در ازمنهٔ سالفه زابلیها
این شهر را مبارك و مقدس دانسته احترام آنرا از فرایض میدانسته اگر یکی از سلاطین آنها در
غیر شهر کابل تاج گذاری میکرد اطاعت و انقیاد او را واجب نمیشمردند
در تاریخ کاشغر از مؤلفات عاطف بیك که بزبان ترکی است و در سال هزار و سیصد و دو
در اسلامبول طبع شده چنین مسطور است که تمام پادشاهان زابلستان را که در صدر اسلام
سلطنت مینمودند رانبیل میگفتند اما مصنفین عرب رانبیل را زنبیل نوشته اند و آخر الامر
تحریف کتاب زنبیل را رتبیل کرده چنانکه فیلفوس پدر اسکندر فیلقوس شده نیز همین مؤلف
گوید رانبیلها با امراء مسلمان سیستان گاهی جنك میکرده و زمانی صلح مینموده اند
در تواریخ عجم زال پدر رستم را حکمران سیستان نوشته اند و رستم را که میگویند چند صد
سال عمر کرده چون عقل از قبول این گفته ابا و امتناع دارد اگر چه هیچ محمل صحیح برای این حرف
قرار دهیم باید بگوئیم چند نفر از همین خانواده حکمرانی سیستان کرده و چون رستم شخص شهیر
بوده شاهنشاه ایران بآن چند نفر حکمران متوالیا لقب رستم داده و از این قبیل کار در عالم
بسیار اتفاق افتاده است نیز میتوانیم گفت زال مخفف زابل و زابل مخفف زابیل است

آرادوس - اسم دو جزیره بوده است در خلیج فارس در حوالی هرموز که طایفهٔ موسوم
بفنیقیه از این دو جزیره مهاجرت کرده به ممالك ساحلیهٔ شام رفته در آنجا ساکن گردیده اند
ایطالیها که فرنگیها آنها را فنیقی میگویند در تجارت و کشتی رانی انگلیسهای زمان خود شان
محسوب میشوند

آرارات - اسم قدیم ناحیه بوده که رود ارس از آن ناحیه میگذشته بعدها کوه
ماسیس که ترکان آنرا آغری داغ میگویند و در حد فاصل ممالك دول ایران و روس و عثمانی
واقع است باین اسم موسوم گشته کیپرت استاد بزرك جغرافیا گوید موسوم شدن این کوه باین
اسم از روی حقیقت و ماخذی نبوده است در زمان جلوس طایفه اوراتی یا اورارتو و از طوایف
تورانی در این ناحیه حکومت مینموده این سرزمین که در حقیقت ارمنستان کبیر است
منسوب باین طایفه شده آنرا آرارات گفته اند

آراکسس - اسم یونانی رود ارس است که از کوه مین گول واقع در ارزنة الروم
سرچشمه گرفته از اراضی دولت علیهٔ ایران گذشته داخل رود کر شده بدریای خزر میریزد

آراکسس مزپتام - اسم قدیم رود خانهٔ خابور است که از جبال ویران شهر واقع
در داخلهٔ لواء دیر سرچشمه گرفته در سمت شمالی تل کوکب برود خانهٔ جغجغ پیوسته
در پائین البصرة فیما بین دیر و میادین شط فرات میریزد

آراکس - اسم قدیم رود کر فارس است که از کوهستان سمت شمالی شیراز تشکیل
یافته و بطرف جنوب شرقی جاری گشته در مرودشت با رود پلوار یکی شده بدریاچهٔ
موسوم بدریای نیریز میریزد

آراکوس - اسم قدیم رود خانهٔ بوراس میباشد که از شهر واتات میگذرد و برود
کر میریزد

آرام نهارایم - اسمی بوده که قدما خاصه کتب یهود به مزپتامی یعنی الجزیره
داده اند و آن عبارتست از اراضی واقعه فیما بین شط فرات و دجله و کوههای ارمنستان

آربلا - اسم قدیم اربیل است که واقع در لوای شهرزور از ولایت موصل میباشد
بنای این شهر در زمان سلطنت بنی آشور شده گویند چون آربایل دو تمین پادشاه

بنی آشور این شهر را برای اشتهار و مخلد نمودن نام خود بنا کرد باسم او موسوم شد
بر فرض صحت میتوانیم گفت آربلا و اربل هر دو همان آربائیل است که بتحریف با تخفیف شده
در هر حال جنگ اسکندر کبیر با دارا در حوالی این شهر اتفاق افتاده و بعد از آن جنگ
سلطنت کیان منقرض شده است (در سنه ۳۳۱ قبل از میلاد)

آرتاگئانا — اسم قدیم شهر هرات بوده است

آرتاکساتا — اسم دار الملک سلاطین اشکانی ارمنستان بوده و این شهر را
آرتاکس پادشاه ارمن بدستور العمل آنیبال سردار کارتاژ در سال صد و هشتاد قبل
از میلاد در ساحل شمالی رود ارس بنا نموده در سال پنجاه بعد از میلاد رومیها آنرا خراب
کردند و خرابه شهر الآن موجود و در نقشه‌های جدید محل آن فیما بین قریه توپ دده لو
مشهور است

آرتاگی گرتا — اسم قدیم قصبه قره باغچه است که در ده فرسخی جنوب غربی بایزید
واقع میباشد این قصبه را آرتاگرا هم مینامند یعنی قلعه آرد و در قدیم الایام از اعمال ارمن
محسوب میشده

آرتمیتا - آرمنیا - اسم قدیم قصبه ادرمید است و آن در ساحل جنوب شرقی
دریاچه وان واقع شده گویند سمیرامیس ملکه بابل بعد از فتح قلعه وان این شهر را
بنا کرد و چون آب نداشت نهری ساخته از محلی بعید آب باینجا آورد اکنون آن نهر
موجود و باسم همان ملکه منسوب میباشد چون آبی که در آن نهر جاری است ذرات گچ
دارد بستر نهر مثل ناودانی از گچ بنظر میآید

آرتمیتا آسیریا - اسم قدیم دستگرد است و آن در کنار رود دیاله واقع میباشد
این شهر را ملوک بابل بنا کرده و در زمان ساسانیان یکی از شهرهای معتبر بلکه پای تخت
خسرو پرویز بوده و قصور عالیه داشته چون هرقل قیصر قسطنطنیه بر خسرو غالب شد
این بلد را قتل و غارت کرد و هر چه از دولت قیصری گرفته بود مع شیء زاید مسترد نمود
و این واقعه در نتیجه جنگ سی ساله که چوب صلیب را خسرو از یونانیها گرفته بود واقع
و ارت بزبان کلدانی ارض است و میتا بمعنی میت یعنی زمین بایر و ارض میت که امروزهم
مضاضع است که در جمع آن اراضی موات میگویند

بعقیده بعضی آرتمیتا آسیریا قصر شیرین است که مابین زهاب و خانقین میباشد

آرتی کنه — اسم قدیم اردستان بوده که فیما بین کاشان و نائین در سر راه واقع است
و با زارت چنانکه گفتیم بزبان کلدانی ارض است و کنه مستور یعنی ارض مستور

آرزانته — اسم شهری از کردستان ارمن بوده و آن امروز خرابست و خرابه‌اش
فیما بین قصبه زوق و رضوان واقع در لوای شعرد از ولایت تبلیس موجود و در نقشه‌ها
نیز آن نقطه مشهود میباشد آرامنه و آشوریها آنرا ارزن مینامیدند و این اسم در کتب
جغرافیای اسلام نیز ضبط شده

آرزز — اسم قدیم شهری بوده است از ارمن که امروز معروف به آرزاز میباشد و
آن حالا قریه معتبری است در دشت ارزنة الروم در کنار فرات که در این موقع آن را
قره سو مینامند و معروف است که شهر ارزنة الروم در عهد قدیم در آنجا بوده است

آرساکیا - اسمی است که پادشاهان اشکانی به شهری با تقسیمی از این شهر که خودشان
بنا کرده بودند داده اند

آرسامزاتا - اسم قدیم سمیساط است و آن در کنار فرات واقع بوده و امروز
مرکز ناحیه و قصبه کوچکی است در داخله لواء ملاطیه تابع ولایت معمورة العزیز
که معروف به خرپوت بود

آرسانیاس — اسم قدیم دو رودخانه است یکی از آن دو را امروز مراد چای
میگویند و آن بزرگتر و یکی از شعب شط فرات است این رودخانه از کوه نمرود سرچشمه
گرفته از ملاذگرد و دشت موش و پالو میگذرد و در معدن کبان بفرات میریزد از این
آنرا میرات و ارادزانی مینامند رودخانه دوم که کوچک است از کوه سمیساط جاری
شده نیز بفرات میپیوندد

آرسیساپالوس - اسم قدیم دریاچه وان بوده و یونانیها آنرا ارسیسی و آرغش
میگفته اند و حالا آن دریاچه معروف به وان دریاسی میباشد

آرسیسا - در ازمنه سالفه شهر قدیم و پای تخت ارمن را باین اسم نام میبرده
و امروز آن معروف به ارسکی ارجیش میباشد این شهر را دریاچه وان فرا گرفته در
تابستان گاهی آثار آن پیدا و نمودار میشود

آرگانا — اسم قدیم قصبهٔ ارغنی واقع در لوای معدن ارغنی از ولایت دیاربکر است ومعدن مس بسیار با منفعتی در ناحیهٔ این قصبه موجود ودر کار میباشد

آرگیپائی — هرودوت ابوالمورخین گوید ارگیپائی طایفهٔ از اتراک میباشند واین طایفه مصلح وآبرومند ومردمان درستی هستند در طرف شمالی دریای خزر سکنی دارند وچادرنشین اند

آرماویریا — اسم قدیم دارالملک ارمن بوده ودر خرابهٔ این شهر حسینخان قاجار قزوینی سردار آباد ایروان را بنا نمود

آرمینیا — اسم مملکت ارمنستان قدیم بوده که امروز در حدود دول ایران وعثمانی وروس واقع است در عهد قدیم حدود این مملکت در شمال گرجستان وایمرثی ودر مغرب اناطولی ودر جنوب مزوپوتامی یعنی الجزیره وجنوب شرقی آتوریا که آشور باشد وامروز معروف به آسیری است وما آنرا کردستان عثمانی میگوئیم ودر مشرق آذربایجان میباشد

این مملکت از شمال شرقی بجنوب غربی امتداد یافته وقدما آنرا منقسم بدو قسمت نموده بودند قسمت اول را ساناالا میگفتند یعنی ارمنستان کبیر وقسمت ثانی را اسمیرا یعنی ارمنستان صغیر وساناالا را نیز منقسم به قسمت کرده وهر قسمت را هم چند ناحیه قرار داده بنابراین قسمت اول ارمنستان کبیر عبارت بوده از نواحی واقعه فیما بین رود ارس وشط فرات وهر ناحیه اسمی داشته بشرح ذیل

آکیلیسین وساکاسین وباسیلیسین وکاتارزین وفاسیانن وکلثین

قسمت دوم از مملکت ارمنستان کبیر که فیما بین شط فرات ودجله واقع بوده نیز منقسم بچند ناحیه گردیده واسامی آن از قرار ذیل است

سفن وآرزانن وخرزن وباگرایداین وکردیان وگته ومکسئن وگارینید

قسمت سیم از مملکت ارمنستان کبیر در میان رود ارس وآبی ریا واقع بوده ونواحی آن موسوم باسامی ذیل شده

آرابلیین واتن وآبارانی وتابخی واسکیثیبنی وسانبی

شهر

شهرهای تخت این مملکت را آرتاکساتا میگفته اند وآن امروز خرابست ومعروف بر کسنه از جیش ودر طرف غربی بحیرهٔ وان واقع

اما ارمنستان صغیر حد شمالی آن کولشید وحد مغربی کاپادس وجنوبی کمازن و مشرقی فرات بوده. وکلیةً بر پنج ناحیه قسمت شده باین صورت

ملیتن وکاتائنی وموریان ولاویان وراون

بدلیل این تحدید وادلهٔ دیگر میتوانیم گفت محال مرند وماکو وخوی وسلماس و بعضی از نواحی غربیهٔ ارومی ایران وتمام گورنا توری ایروان وقارص واردهان و اولتی وارتوین ودوسته ولوای کواروو آن وموش وتبلیس وارزنة الروم وبایبورد وارزنجان وقره حصار شرقی وکونیک وخرپوت وملاطیه وسیواس وبیره جک و مرعش عثمانی در ایام قدیم جزء مملکت ارمنستان محسوب میشده

آریا — اسمی است که یونانیها بولایت هرات داده یعنی اسم این ولایت را اینطور تلفظ مینموده اند اهالی هرات قدیم اینجا را هاریوا می گفتند ودر منقورات بیستون که بفرمان دارای کبیر نقر کرده اند هاریوا ضبط شده

هاریوا در زبان ارمنی که مرکب از زبان پارث ومد وفارسی قدیم است بمعنی مشرق میباشد کیپرت از اجلهٔ علمای جغرافیا گوید آریا ناحیه ایست که رودخانهٔ هری یا از آن میگذرد پس آریا کلیةً اسم ناحیهٔ هرات حالیه بوده والکساندریا اریون که بمعنی اسکندریهٔ آریا میباشد اسم دارالملک ولایت هراتست که اسکندر کبیر تجدید عمارت آن نموده وجمعی از مهاجرین یونان را در آن ساکن کرده ومیشود که آن همین شهر هرات حالیه باشد اگرچه شهر هرات قبل از اسکندر موسوم به ارتاکوئانا بوده

در حدود ولایت آریا فیما بین مصنفین خاصه جغرافیادانهای روم ویونان اختلافاست استرابن مورخ گوید ملت حد آریا پنجاب است وحد دیگرش سرحد کرمان وبلوچستان وبعد از این شرح تمام مملکت خراسان را جزو آریا شمرده

مؤلف کتاب قاموس الاعلام میگوید آریا اسمی است که جغرافیادانهای قدیم یونان بشهر هرات وقسمت شرقی مملکت خراسان وسیستان داده وبعضی تا سرحد هند را جزو

آریا

آریا داشته چنانکه تمام افغانستان و بلوچستان را اما ظن غالب این است که آریا لفظ اسم ولایتین هرات و بلخ بوده بسیاری از متأخرین علما که در انساب و السنه امم تدبر کامل نموده چنین دانسته که در زمان قبل از تاریخ طوایفی که در حدود بلخ و هری ساکن بوده موسوم باسم آریا شده و بعدها مملکت را باسم سکنه نامیده اند و آن طوایف در اوقات مختلفه بهندوستان و ایران و تمامی اروپا مهاجرت کرده اند

اگرچه نمیتوان گفت مملکت آریا مهد بنی نوع بشر بوده است اما میتوان قبول نمود که مدنیت انسان ابتدا در این سرزمین بنای ترقی و ظهور را گذاشته چه از جهة استعداد موقع و مکان و خصائص اقلیمی آن طایفه که در آن نشو و نما نموده از حیثیت تناسب خلقت اعضا و هوش و ذکا بر مردم اقطار دیگر برتری داشته و پیش از سایر اقوام بحالت تنبه و تمدن فایز گشته در زمانی که غالب قبایل صحراگرد و خانه بدوش بوده و بشکار و شبانی معاش مینمودند اهل آریا بشهرنشینی و زراعت مایل گشته و چون از آفات باد و بر کردی محفوظ مانده همواره بر جمعیت آنها افزوده تا آنکه مملکت بلخ و هرات بر آنها تنگ شده و بخیال مهاجرت افتاده اند در اینصورت میتوانیم بگوئیم بسیاری از مردم ممالک بعیده اصلاً از قوم آریا میباشند

آریانا

استاد جغرافیادانهای کبیرت گوید آریانا اسم قدیم مملکت ایران حقیقی است و این اسم را طایفه موسوم به آرین باین مملکت داده اند و معلوم نیست که کی و در چه قرن این طایفه از طرف شمال و نواحی تاتارستان کوچ کرده باین مملکت آمده اند

یونانیها فقط قسمت شرقی مملکت ایران را آریانا یا آریا می گفته اند و مسلم است که تا پانصد و اند سال بعد از خروج اسکندر کبیر این مملکت را ایران نمینامیده از زمان اردشیر اول پادشاه ساسانی اسم ایران مذکور و شایع گردید یعنی ایران اسم قدیمی اراضی واقعه در سمت شمال که رود خانه های جیحون و سیحون آنها را سیراب مینماید بوده در سلطنت ساسانیان آن اراضی را توران گفتند و اسم آنها را باین مملکت دادند بعضی از مصنفین قدیم را عقیده این بوده که اراضی واقعه ما بین رود پنجاب و دجله و دریای خزر و عمان موسوم به آریانا یا آریا بوده آمین مارسلن مورخ یک حد آریانا یا آریا را خاک چین دانسته هرودوت میگوید پیش از این مملکت مدی یعنی عراق عجم یا جبال موسوم باین اسم بود

بطلموس

بطلموس مصری گوید یکی از طوایف تورانی که فیما بین جیحون و سیحون یورت داشتند آریاکا نام داشتند و از کجا که طایفه مزبوره از یورت خود کوچ نکرده باشند و بجبال ایالت نیامده باشند و بعد از تصرف این مملکت اسم خود را بآن نداده و مملکت را آریاکا نگفته و عراق معرب آریاکا نباشد

هرودوت میگوید سکنه این مملکت یعنی ایران را آرین مینامیدند و معنی این کلمه رشید است و قوم آرین آنهائی بودند که هندوستان و ایران و ترکستان و ارمن بل اغلب بلاد فرنگ را معمور ساختند و مدیها نیز از این قوم اند و بدوا آرین نام داشته

جمعی را عقیده این است که قوم نجیب آرین از اولاد یافث اند و ابتدا آنها در یک سرزمین سکنی داشته بعد نزاع و خلاف در میان آنها درگرفته از هم جدا و متفرق گشته هر فرقه بطرفی رفته اند و بواسطه اختلاط با سایر امم زبان اصلی آنها که سانسکریت بوده تغییر یافته چنانکه آرینهائی که بایران آمدند زبان زند را که تحریف زبان سانسکریت میباشد اختیار کردند و آرینهای هند زبان اصلی خود را بالنسبه حفظ نمودند و از این دو زبان السنه آرینهای اروپا مشتق شد و بعضی گفته اند زبان اصلی طایفه آرین زند بوده که کتاب مقدس زند و اوستا را بآن زبان نوشته اند

آنها که در علم انتشار بشر دقیق بوده گفته اند قوم آرین ابتدا در ترکستان و باختر تا سرحد تبت جای داشته و معلوم نیست که از کجا بترکستان یعنی به اراضی فیما بین جیحون و سیحون آمده اما متیقن است که از قدیم متمدن بوده و تمامی در آن عهد مذهب آتشی داشته یعنی عناصر اربعه را خالق کائنات مبدا نسته و می پرستیده اند بعدها هر قومی از آنها مذهبی علیحده اختیار کرده و اختلاف مذهب اسباب جدائی آنها از یکدیگر شده دسته از آرینها از کوه هندوکش عبور کرده بطرف هندوستان رفته دسته دیگر بخراسان و ایران و ارمنستان روانه شده قسمتی در مقر اصلی خود یعنی ترکستان مانده و اختلاف مذهب و جنگ مذهبی در میان آن طوایف طوری سخت گشته که دیو که رب النوع آرینهای هند بود اهریمن آرینهای ایران گردید

آریوس — بعضی از جغرافیادانهای قدیم این اسم را برود مرهند داده اند اما حق این است که اسم قدیم هری رود بوده

آریا

آزیا (آسیا) - آزیا را مردم مشرق آسیا تلفظ میکنند و آن اسم اقلیمی از اقالیم خمسهٔ کرهٔ ارض میباشد و از چهار اقلیم دیگر وسیعتر و مهد بنی نوع بشر و ظهور تمدن در آن از همه جا بیشتر شده بوده وجه تسمیهٔ این اقلیم را باین اسم یونانیهای قدیم بلکه جغرافیادانهای قرون متوسطه و متأخرین هم نمیدانسته‌اند هرودوت که پانصد سال قبل از میلاد تاریخ خود را نگاشته هرچه خواسته است وجه موجهی برای این تسمیه ذکر نماید ممکن نشده در این اواخر که در خرابهٔ شهر قدیم نینوا کاوش مینمودند لوحهٔ منقوری بدست آوردند خط این لوحه میخی بود که اهالی اروپا کونئیفرم میگویند و بزبان آشوری نوشته شده چون آن لوحه را خواندند معلوم شد که آثور بمعنی مشرق است و عرب بمعنی مغرب و آثور آسیا شده و عرب اروپا و یونانیها آثور را به اناطولی ترجمه کرده و عرب را به اسپریا بعد بزبان لاتین ترجمه شد اناطولیا را لاتینیها اُریانت و اسپریا را یونانیها گفتند و بیشتر یونانیها که در آرشیپل یعنی جزیره های بحر الجزایر واقعه فیما بین آسیا و اروپا سکنی داشتند تمامی یونانستان را که در شمال پلوپونز واقع بود اوروپا نامیدند و طرف مقابل را آسیوس مختصر بعد از تحریفات چنانکه ذکر شد آثور آسیا شد یعنی مشرق و عرب اروپا شد یعنی مغرب

در اشعار هومر شاعر معروف یونانی آسیوس هست و آن هم اسم یکی از پهلوانان بوده هم اسم ناحیهٔ از نواحی لیدیا که امروز آن مملکت عبارتست از ولایتهای آیدین و صاروخان بنی آشور که یکوقتی لیدیا را هم در تحت سلطنت خود داشتند بزبان آشوری که زبان اولاد سام بود آن را آثوه نامیدند و لفظ عرب بزبان عبری و زبان مردم فنیقیه که هر دو از شعب اولاد سام است بمعنی تاریک میباشد و زبان عربی که باز از همان زبان مشتق شده عرب را غرب کرده نیز میتوانیم گفت عرب فنیقیه را یونانیها تصحیف نموده و چون با نداشتند با را پا کرده و ابوروپوس گفته و ابوروپوس یوروپ و اوروپ و اروپا شده و از این تغییرات در کلمات و الفاظ بسیار اتفاق افتاده

آزی مینر — اسم شبه جزیرهٔ بزرگی است در منتهای غربی آسیا واقع و امروز معروف به آزی مینر میباشد یعنی آسیای صغیر این قطعه را با وسعت را یونانیهای قدیم میکرو آسیا و رومیهای قدیم آسیا مینر و جغرافیادانهای اسلام روم مینامیدند

در این عصر آزی مینر را غالبا باسم اناطولی نام میبرند و اناطولی در زبان گرک بمعنی مشرق است چه این مملکت نسبت بیونان در طرف مشرق میباشد و امروز این اسم یونانیها مشهور و در افواه است مملکت اناطولی یا آسیای صغیر در وسط ممالکی واقع است که آن ممالک در از منهٔ سالفه معروف باقطار مدنیهٔ عالم بوده سه طرف اناطولی را دریا احاطه کرده و فقط در طرف مشرق بخشکی وصل میباشد در سمت شمال محدود بدریای سیاه و دریای مرمره و در جانب جنوب بدریای سفید و در مغرب به آرشیپل آطه لردکزی میباشد خلیج اسلامبول و خلیج چناق قلعه اناطولی را از اروپا جدا کرده است اگرچه حدود شرقیه یعنی حدود ثانی این مملکت را نمیتوان درست معین نمود ولی بطور تخمین میتوان گفت آن محدود بسلسلهٔ جبالی است که از کوه قفقاز با سکندرون امتداد یافته و منتهی به راس الخنزیر واقع در جنوب خلیج اسکندرون شده و در بعضی جاها شط فرات حدود شرقیهٔ این خطه را محدود میسازد و آن در سمت جنوب شرقی کردستان و جزیره و شامات است امتداد این مملکت در ساحل بخط مستقیم چهار هزار کیلومتر است که هزار و سیصد کیلومتر آن در کنار دریای سیاه و پانصد کیلومتر در کنار دریای مرمره و هزار و یکصد کیلو در آطه لردکزی و همین قدر نیز در ساحل دریای سفید میباشد و امتداد خط حدود اناطولی تقریبا هزار و سیصد کیلومتر میشود در هر طرف از سواحل مذکوره خاصه در سواحل غربیه خلیجها و لنگرگاههای محفوظ دارد که هم برای تجارت نافع است و هم برای جنگ مساعد و غالبا معمور میباشد از سواحل دریای بحر الجزایر تا مجرای شط فرات منتهای طول خاک اناطولی هزار و دویست کیلومتر و منتهای عرض آن نیز هفتصد کیلومتر میرسد و در سی و یک درجه طول شرقی واقع است و سطح آن با سطح جزایری که از این مملکت شمرده میشود پانصد و چهل و هفت هزار کیلومتر مربع است بنا بر این از مملکت فرانسه بزرگتر است اگر اقالیم سبعه یعنی وضع تقسیم جغرافیائی قدیم را در مد نظر گیریم اناطولی با ممالک اسپانیا و ایتالیا و یونان در یک اقلیم واقع شده و شهر سینوب که در منتهای نقطهٔ شمالی این مملکت است با شهر رم محاذی و راس انامور که در منتهای نقطهٔ غربی آن است با جنوب فادس همان حالت را دارد منتهای نقطهٔ غربی اناطولی در بیست و چهار درجه و چهل و چهار دقیقه طول شرقی واقع و منتهای نقطهٔ شرقی آن در سی و نه درجه و سی دقیقه طول شرقی است

آراکس
اسم رود ارس میباشد که سرحد ایران و ارمنستان است نیز اسم رودی است در عراق عرب که آن را حالا الخابور گویند

آزوتوس
یکی از شهرهای قدیم فلسطین در کنار دریا در شمال عسقلان و در مغرب بیت المقدس بوده حالا خرابست

آساآک — اسم شهری بوده از دهستان یا از کوهستان خراسان که در عهد قدیم آنرا بارث و پارتوا میگفته اند اسك اول مؤسس اساس سلطنت طبقه اشکانی آنرا بنا نموده و بعقیده اکثر مورخین تاج سلطنت را در این شهر بسر نهاده آساآک فی الحقیقه همان اشك است با اندك تحریفی و یکی از علمای جغرافی میگوید آساآک را امروز زاوه میگویند لکن یك زاوه در نزدیك تربت حیدریست و زاوه دیگر در شمال غربی بامی و هیچیك صلاحیت آن را ندارد که بگوئیم آساآک در این محل بوده بعقیده ما در ناحیه عشق آباد حالیه در سمت شمالی دامنه کوه شهر آساآک بنا شده و آنرا آسکاك گفته اند یعنی بنا نهاده اشك یونانیها که شین نداشته آنرا آسکاك ضبط کرده و آخر الامر ایرانیها که این طبقه سلاطین را اشك مینامیده آنجا را اشك آباد خوانده و عشق آبادی که امروز معروفست همان اشك آباد است

آسپادانا — اسم شهر اصفهان بوده و معنی آن معسکر و جای سواران است چه اسپا چنانکه در لغت آریا سپه نگاشته شد بمعنی سپاه و سپاهی و سوار است و اسپادانا یعنی محل سپاهیان و متأخرین از علمای جغرافی در کلمه سپاهان بتخفیف قریب بمطلب مذکور نموده اند

آسپی یی (آسپی هی) اسم طایفه بوده که در زمان اسکندر کبیر در ناحیه کابل تا هندوستان سکنی داشته گمان قریب بیقین این است که همین طایفه افغان حالیه بوده یعنی افاغنه از نسل آنها میباشند و بمناسبت سپاهی بودن این اسم یافته

آستابنا — شهری بوده از بلاد دهستان که قدما داهیا میگفته اند شهر آستابنا در نزدیك آساآک مذکور در ۶ فرسخی بنا شده و شاید در محل قزل رباط که عوام حالا قزل آروات میگویند آنرا ساخته چه جای دیگر در آن حدود قابل بنای شهر نیست

آسناکنی — اسم طایفه بوده از طوایف هند که در عهد اسکندر کبیر در حوالی سرچشمه های رود پنجاب ساکن بوده اند

آسیریا — همان مملکت آثور یا آشور است که حالا فرنگیها آسیری میگویند و آن یکی از ممالك قدیم آسیا بشمار میآید واقع در طرف علیای دجله منبسط در دو سمت شط مزبور و نهرین زاب علیا و سفلی آنرا سیراب مینموده در مغرب محدود بمشامات

در

در جنوب باراضی بابل در مغرب بمملکت مدیعنی جبال و آذربایجان و ناحیه عیلام یعنی خوزستان و در شمال بارمنستان و قسمت شرقی این مملکت و کوهستان آن همان کردستان حالیه عثمانی است بزرگترین شهر آشور نینوای معروف بوده که زیاده از دو هزار سال است که خراب میباشد

در الواح بیستون آشور را آثرا نوشته و یونانیها در عهد اسکندر کبیر آنرا آتوریا ضبط کرده و هرودوت بنام ماتانیا اسم برده اول پای تخت این مملکت موسوم به آثور رود در طرف جنوب دجله بوده و مکرر تغییر پای تخت داده اما هر وقت پای تختی اختیار کرده اند از کنار دجله عبور ننموده

کیپرت از مشاهیر معلمین علم جغرافیا اسم آسیری را آثوریه یا آشوریه نگاشته و در قرون قدیم آنرا آثورا هم گفته اند و وقتی سلاطین آسیری بابل را تملك نموده و شهر بابل را پای تخت قرار داده آنوقت تمام عراق عرب جزو آسیری محسوب میشد

زمانی شهر کالاش پای تخت آسیری شده و تمامهم سلاطین بنی آشور در این شهر اقامت داشته و خرابه کالاش را اعراب قلعه نمرود میگویند اگر نفون اسم این شهر را لاریسا مینویسد و موقع و محل آنرا در دهنه زاب کبیر مشخص مینماید

آسیا — شرح آسیا در لغت آریا نگاشته شد

آسیای صغیر — همان آزی مینور یا اناطولی است که پیش نوشته شد

آکامپسیس — اسم رودخانه جوروق بوده که از جبال ما بین ارزن الروم و بایبورد سرچشمه گرفته و بطرف شمال جاری شده از میان شهرهای اولتی و آرتوین گذشته ارمنستان کبیر را از مملکت کلشید جدا کرده در حوالی باطوم بدریای سیاه میریزد

آکرابا — اسم یکی از شهرهای الجزیره بوده واقع در کنار رود خابور که بفرات میریزد دانویل گوید دویست سال قبل محل این شهر را عربان میگفته اند

آکیلئم (آکی لئن) اسم شهر کوچکی بوده در بوغاز دریای آزف و فرو نگیز امروز محل آنرا اختانیزود میگویند

آلاتا (آلاسا) اسم خطه احسای جزیرة العربست که باسم لوای نجد تابع ولایت بصره میباشد

آلاب

آلانی — اسم طایفه از طوایف تورانی بوده که در قدیم از سواحل غربی دریای خزر تا کنار شرقی دریای سیاه نواحی ماوراء کوه قفقاز را برای خود یورت قرار داده بودند طایفهٔ هون که از تورانیان بآن حدود آمدند آنها را نابود نمودند

آلبانانا — اسم قدیم حلوان الجزیره است و بعضی آنرا آلبانیا هم گفته اند

آلبانیا — اسم قدیم داغستان و شیروانات بوده علمای جغرافی قدیم گفته اند حدود این مملکت دریای خزر و رود کر و گرجستان و آذربایجان است دانویل گوید یکصد سال قبل از میلاد پایتخت این مملکت کابالاکا نام داشته و امروز معروف به کابلاسوار میباشد از قرار مسطورات کبیرت اسم آلبانیا و ایبری در تواریخ مشرکا ذکر شده پایتخت آن شهر آلبانانا واقع در دربند حالیه بوده امم مختلفه در این مملکت سکنی داشته اسم آلبانانا سکنه در زمان اول میلادی فراموش کرده آنرا شیروان و داغستان میناميد

آلبانیاپیله — معنی آلبانیاپیله مدخل آلبانی میباشد و آن اسم قدیم شهر دربند است که اعراب آنرا باب الابواب گفته باید دانست که آلب بمعنی سفید است لهذا قدما اکثر کوهها برف دار را آلپ نامیده و چون قسمتی از جبال داغستان و شیروان را نیز آلبانیا میگفته شهر دربند را مدخل آلبانیا نام داده اند

آلبانوس — اسم قدیم رودخانهٔ سمور است که از کوههای داغستان جاری شده از ساحل غربی بدریای خزر میریزد این رودخانهٔ بزرگ از شیروان میباشد

آلکساندریا آدیارو یا پیرزم — اسم قدیم شهر کابل پایتخت حالیه افغانستان است که اسکندر کبیر بتجدید عمارت آن پرداخته و آنرا اسکندریهٔ پارو پامیز خوانده

آلکساندریا آراخز — گویند اسکندر کبیر این شهر را در زابلستان ساخت یا بتجدید عمارت آن پرداخت و آنرا اسکندریهٔ آراخز نامید چه آراخز یا آراخزی اسم زابلستان و سیستان بوده و بعضی بانی اولی این شهر سمیرامیس ملکهٔ بابل را دانند

آلکساندریا آریا — اسم شهری بوده که اسکندر کبیر در سیستان در کنار دریاچه زره ساخته و آنرا اسکندریهٔ هرات نامیده چه پیش گفتیم آریا اسم هرات بوده آثار این شهر معدوم است بعضی بر این اند که الکساندریا آریا خود شهر هرات است که اسکندر آن را عمارت یعنی مرمت کرده و باین اسم موسوم نموده

الکساندریا بابیلن — اسم قدیم شهر حیره از بلاد عراق عرب که در نیم فرسخی نجف اشرف بوده میباشد البته این شهر را هم اسکندر کبیر از نو ساخته و اسکندریهٔ بابل نامیده صاحب قاموس الاعلام گوید حیره در همان جای نجف اشرف بوده است

آلکساندریا اوکسانا — پوشیده نباشد که اکوس اسم رود جیحون است و آلکساندریا اوکسانا یعنی اسکندریهٔ جیحون و از این اسم چنین معلوم میشود که این شهر هم از بناهای اسکندر است و وی آنرا باین اسم موسوم ساخته در هر حال بعدها بلده مزبوره بنام مالی سرای معروف شده و قبل از امیر تیمور سلاطین جغتائی را دار الملک بوده بنا بر مسطورات دانویل محل این شهر کنار رود جیحون و نزدیک شهر ترمد است ما آثاری از آن موجود نیست

آلکساندرا اولتیما — اسم شهری بوده که اسکندر کبیر در کنار رود سیحون ساخته بعضی گویند فاتح مقدونیه بتجدید عمارت شهر خجند پرداخته و آنرا باین اسم نامیده این شهر ابتدا کیروپولیس نام داشته یعنی شهر کیخسرو یا شهر خورشید کبیر اسم این شهر را الکساندریا اوسیانا ضبط کرده

آلکساندریا تیگریما — اسم شهر شاراکس یا خاراکس است که اسکندر آنرا بعد از تجدید عمارت آلکساندریا تیگریما خوانده و شرح شاراکس بیاید بعضی گمان کرده اند آلکساندریا تیگریما یعنی اسکندریهٔ دجله چه تیگر اسم دجله میباشد اما ممکن است سهو کرده باشند چه تیگر اسم جاهای دیگر هم بوده

آلونتا — اسم یکی از دو رودخانه بوده که حالا معروف به ترک و اوقوم میباشد این دو رودخانه از کوههای قفقاز جاری شده بدریای سیاه میریزد

آلونی — اسم شهری بوده از آشور یا آسیری در ساحل شرقی زاب علیا واقع و نزدیک مصب آن که دجله میباشد در این زمان بجای آن شهر قریه ایست موسوم به شماییك

آنابن — اسم قدیم ناحیه بود که شهر فراه در آن عمارت یافته

آناثو (آناطو) اسم قدیم جزیره بوده واقع در وسط فرات با اسم قلعهٔ محکم شهر عانه تابع ولایت بغداد شاید جزیرهٔ مزبوره در مقابل عانه واقع شده باشد

آناطولیکم طما — اسم آسیای صغیر بوده که شرح آن داده شد گویند این کلمه بمعنی مشرق است چون آسیای صغیر در مشرق قسطنطنیه واقع است موسوم باین اسم شده

آنا لیبلا - اسم قدیم شهر دارنده بوده از ارمنستان وسطی و امروز تابع ولایت سیواس است

آنتیمو سباس - میکویند شهری بوده در حوالی بیره جك تابع لوای اورفه ولایت حلب واقع در الجزیره در نزدیکی فرات بعد این شهر موسوم با سرهوئن کردیده اما باید دانست که اسرهوئن ولایت بوده نه شهر و ادیس را که بیره جك باشد کرسی آن نوشته اند

آنطیوخیا مارژیانا - باعتقاد بعضی قدیم مرو موسوم باین اسم بوده و میکویند چنانکه اسکندر مرو را مرمت کرده الکساندریا مارکیانا یا مارژیانا نامید یعنی اسکندریهٔ مرو و آنطیوخس پسر سلوکوس نکاتور هم بعد از اسکندر بتجدید عمارت آن پرداخته و اسم شهر را آنطیوخیا مارژیانا کذاشت یعنی انطاکیهٔ مرو

آنکباری تیس - اسم قدیم شهر انبار است از بلاد جزیره (مزوپوتامی)

آن بی نی - اسم قدیم کوه آلتای است که آنرا آلتون داغ هم میکویند و آن کوهی میباشد از جبال تاتارستان که معروف بکوه آسمان است و حد فاصل ما بین مغولستان و اراضی قرقیزها و رودخانهٔ ایرتیش از این کوه جاری میشود در کوه آلتای معدن طلا هست

حرف الف غیر ممدوده

اِتیماندر - اسمی است که یونانیان برود ارغنداب افغانستان و در یاچه زره سیستان و رود هیرمند داده اند و دریاچه زره که در سرحد غربی افغانستان واقع شده با آنکه رودخانه های شرقی و شمالی این مملکت در آن میریزد مخصوصا هیرمند که از رودهای معتبر است عمقی ندارد و کاه چنان آب آن کم میشود که از هرجای آن عبور ممکن است (رودخانهٔ هیرمند از دامنهٔ کوه بابا در سمت غربی کابل جاری شده بدریاچه زره داخل میشود از رودخانه ها که بهیرمند پیوسته آخر الامر آبش جزو زره میشود از طرف یمین (سی آمند) (خود) (باغران) (مودجه) از سمت یسار (ارغنداب) (ترناك) (انکیزان) (دوری) با رودخانه کشرود

از جانب شمال هم (هاروت رود) و (فراه رود) بدریاچه زره ریخته میشود آب دریاچه شور نیست اما تلخ و سیاه است علمای جغرافی فرنك هیرمند را اهلمند و زره را اماتون میکویند

اِدیس سا - اسم یونانی قدیم شهر رها یعنی اورفه حالیه میباشد واقع در طرف غربی الجزیره در سر چشمهٔ رود بلیخ و اورفه چنانکه پیش کفتیم تابع ولایت حلب است حران وطن حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام در شش فرسخی این شهر در طرف جنوب آن است در اورفه زیارتکاهی است باسم مولد حضرت ابراهیم ادیس سا را بیشتر ادیس منویسند

اسرهوئن

اسم قسمی از اراضی الجزیره است و شرح آن در اصل کتاب در النجا در جلد دویم نکاشته شد لهذا مکرر نمینمائیم

اُفراتِس (اُفرات) اسم یونانی شط فرات است و عبرانیها آنرا ابرات کفته و ارامنه یپرات در الواح بیستون افرانا ضبط شده منبع حقیقی آن حوض مربعی است در مکبار چه سنك واقع در کوهی موسوم بدر طوملی داغ در چهار فرسخی ارزنهٔ الروم در شمال شهر حوض مزبور را تراشیده اند و آبی که از آن میجوشد بسیار سرد و دارای هرکونه محسنات و ابتدا بیش از یك سنك نیست هرچه جریان میابد و از کوه سرازیر میشود بر آن می افزاید در زیر کوه رود معتبری میکردد فرات از منبع رو بجنوب غربی جریان یافته از یمین و یسار چند رود کوچك بآن می پیوندد و پس از طی مسافتی موسوم بفرات میکردد دو دیکر سوار از آن نمیتواند عبور کند باید با قایق از آن کذشت بعد از آن نیز انهار و آبهای بسیار بآن ریخته تا در مصب قورنه با دجله یکی شده شط العرب را تشکیل میدهد

شط فرات امروز ولایات ارزن الروم را از شمال شرقی تا جنوب غربی و ولایت معمورة العزیز را از شمال غربی تا جنوب شرقی و ولایت حلب را از مغرب بابل بشمال تا مشرق مایل بجنوب و ولایت بغداد را نیز بدو قسمت منقسم میکند و بین النهرین بوجود این شط و دجله موجود شده مختصر شط فرات از انهار نامی دنیاست امتداد و طول این رودخانه از منبع طوملی تا مصب قورنه ششصد و چهل فرسخ میباشد

اُفیطالیت (اُفیثالیت) - اسم هیاطله است که طایفه از طوایف تورانی بوده و آنها را هون سفید هم کفته اند اما اسم اصلی آنها خیل و هیطل بوده که بسر خلاخ و هیاطله جمع بسته اند

اِکباتانا (اِکباتان) - اسم قدیم شهر همدان است هر دوت کوید این اسم در الواح بیستون و جاهای دیکر هانك ماتانا نکاشته شده در این اواخر که الواح بیستون را خوانده این کلمه را هاکاماتانا قرائت کرده و در تورات نیز اَحمتا نوشته و علماء علم السنه کفته اند این کلمه مرکب است از هاخنای فندی و تاتای مالی که شعبه ایست از زبان سانسکریت و تانا

بمعنی ستان فارسی است که محل و مکان باشد و اختصاراً بشهر دوستی و محل دوستی ترجمه کرده چه پادشاهان ایران در تابستان دوستان خود را باین شهر دعوت مینموده عقیدهٔ ما این است که در قدیم هم اسم این شهر همدان بوده چه هم افادهٔ اتفاق میکند و دان ظرفیت را میرساند و حاصل معنی مجمع متفقین میشود شاید این شهر معسکر تابستانی دولت ایران بوده یا مجمع تجار خارجه و مانند ماتانا و هاکاماتانا از لفظ همدان دور باشد چه تا را که بدال قلب کنیم و مانند مادانا یا هاکامادانا گوئیم خیلی همدان نزدیک شود و این قلب مطرد است و آن دو کلمه که با دال شد باندك تغییر همدان میشود

باری این شهر نامی بزرگ آسیا پای تخت دولت مد یا طبقهٔ پیشدادی بوده بنابر مسطورات علمای جغرافی قدیم اکباتان در جنوب غربی کاسپین و در دامنهٔ کوه اوروُنت که الوند باشد بوده پس همین همدان حالیه میشود بموجب مقررات تورات این شهر را ارفاکساد که از مخشد پادشاه مد باشد بنا نموده مورخین قدیم یونان گفته اند که دیوسس ذ سیس نامی از سلاطین مد هفتصد و پنجاه سال قبل از میلاد این شهر را ساخته بعقیدهٔ هرودوت هفت حصار دور این شهر تو در تو کشیده شده کنگرهٔ حصار اول سفید دویم سیاه سیم سرخ چهارم کبود پنجم نارنجی ششم نقرهٔ هفتم طلائی و قصر سلطنتی و خزانه دولتی در حصار هفتم بوده است

از زبان دارای اکبر کیانی در لوحهٔ بیستون مسطور است که فرااورتس ادعای سلطنت مد میکرد بعد از جنگ و جدل او را گرفتم و گوش و دماغش را بریدم بعد به هاکاماتانا آورده بدارش زدم

اکباتانا پرسیا

— این شهر بنابر مسطورات دانویل در فارس و معروف بپارگزردن با گری بوده و آنرا اکباتانای مغستان میگفتند چه مغها در مدیم مدرسه در این شهر داشته و در آن تحصیل میکرده اند

اَلُوئِس

— اسمی است که یونانیها برودخانهٔ کارون داده اند سرچشمهٔ این رودخانه در مقابل سرچشمهٔ رود زاینده رود اصفهان و در بالا دست قریهٔ سمیرم از اعمال همین ولایت است قدری که جریان مییابد از طرف یمین رودخانهٔ آوردجان و رودخانهٔ چهار محال که از رشتهٔ آب تشکیل یافته با آن یکی میشود و محل این التقاء در قریهٔ زرد کوه است یکفرسخ پائین تر نیز رودخانهٔ خرسان و رودخانهٔ قریهٔ ساداتا از طرف یسار بآب رودخانه که بالمآل

موسوم برود کارون میگردد میریزد و بطرف شمال غربی مایل گشته در همه جا از طرفین ذات و چپ انهار صغیره باز داخل آن شده همینکه بجلو خزانه سوزیان که سوس یا شوش باشد میرسد کارون نام میگیرد چون بقلعهٔ کوتوند رسید رو بجنوب میگذارد و در پائین شوشتر رود شوره زده که آن نیز با آن ملحق گشته بعد دو قسمت میشود یکی موسوم به گور گور یا گرگر که بطرف مشرق جریان یافته قسمت دیگر که بشطیط معروف است از سمت مشرق شوشتر گذشته در زیر بند قیر برودخانهٔ دزفول می پیوندد با آب دزفول که از حوالی بروجرد سرچشمه گرفته وانهار و رودخانه های عدیده با آن پیوسته تا بزیر بند قیر رسیده در محل مزبور برود کارون میریزد پس از آن چند قسمت شده قسمتی بشط العرب و قسمتهای دیگر بخلیج فارس منصب میگردد

اِلیمائی وَالیمائیس

— اسم مملکت بنی عیلام است که عبارت از لرستان و خوزستان باشد

اَنْدُوُس

— اسم رودخانهٔ سند است و آنرا سندوس هم گفته اند اصل آن که لغت سانسکریت است (سندو) بوده که حالا سند تلفظ میشود این رود عظیم سرحد طبیعی هندوستان و سایر قطعات آسیاست یعنی هند را از ممالک دیگر آسیا جدا میکند سرچشمهٔ این رودخانه در کوه هیمالیه است که فرنگیها هیمالایا میگویند رودخانه های چترال سمت هندوستان چه از طرف افغانستان باین شط میریزد و مصب خود رود سند محیط هند میباشد در بعضی اماکن عرض این رودخانه دو هزار ذرع و سه هزار ذرع است و طول جریان آن ششصد و هفتاد و پنج فرسخ جغرافیائی که هر فرسخ چهار هزار متر است پیشند و قتیکه رود پنجاب داخل رود سند میشود چهار هزار ذرع عرض پیدا میکند چون از حوالی شهر تته گذشت منشعب بچند شعبه میشود و هر شعبه در نقطهٔ بمحیط هند منصب میگردد سلاطین کشورگیر ایران از قبیل کیخسرو و دارا و مهرداد و فاتحین خارجه مثل اسکندر و غیره که از یونان و مصر و بابل و کلده بعزم مملکت ستانی حرکت کرده این شط را سرحد متصرفات خود قرار داده اند

اَنْد (اَنْدیا) همان حرف یا مصحف هند است

بعقیدهٔ بعضی اسم هند از اندوس اشتقاق یافته در هر حال اول پادشاه ایران که مأمور علمی برای کشف و تحقیق منبع و مصب و وضع جریان این شط فرستاد دارای اول بود که در

پانصد و دوازده سال قبل از میلاد سیلاکس یونانی ذابرپاست جمعی ماموراینکار عده نمود اسکندر کبیر در سیصد و بیست و چهار سال قبل از میلاد در روی این رودخانه نشخصه کشتیرانی کرده است

ایرِه نوپولیس — اسم قدیم شهر بغداد بوده گویند پیش از آنکه منصور عباسی این شهر را بنا کند یونانیها در زمان سلوکوس نیکاتر شهری در این محل ساختند و باین اسم موسوم کردند اما از آنجا که معنی تحت اللفظی این اسم شهر شیرین است و شیرین همان این دختر قیصر میباشد شاید این شهر را خسرو پرویز باسم شیرین عمارت کرده باشد و آبادی آن بعهده تعویق مانده تا وقتیکه منصور این کار پرداخته

ایزاطیخه — گویند اسم قدیم شهر یزد بوده علی الظاهر ایزدخواست این نام داشته است

ایک سیوفاگو روم (اِش تیوفاگو دوم) — این اسم در زبان یونانی بمعنی ماهی خوار است طایفه که غذای خودشان و علوفه مالشان ماهی بوده در ساحل دریای مکران سکنی داشته وقتیکه قشون اسکندر از این محل گذشتند آنها را دیده موسوم باین اسم کردند در این محل عساکر یحیی و سیمرا من و اسکندر کبیر از بیقوتی صدمات دیده اند

ایمائوس — قدما سلسله کوه بزرگی از آسیای علیا را که در جنب راضی اسکیت نشین (ترک نشین) بوده باین اسم موسوم نموده و آن قسمتی است از همالیه حالیه و قسمت عمده از بلور داغ چون ایما نود در لغت سانسکریت بمعنی برف است و قلل این جبال همواره در برف مستور بوده موسوم باین اسم شده فی الحقیقه کوه ایمائوس چین را از کاشغر و ختن جدا میکند

حرف الباء

بابیلن — همان بابل معروف است و از قرار مسطورات توریه در ارض شنعار واقع نمرود ابن کوش ابن حام ابن نوح علیه السلام با قوم خود در سه هزار و سیصد و نه سال قبل از میلاد بارض شنعار مهاجرت کرده این مملکت را تملک نموده شهرهای بابل و فالاش و شانی و دیگر را بساخت و به سلطنت پرداخت و این اساس و ابتدای دولت شمارده است امروز در جای شهر بابل قصبه حله آباد است و ادنی محله آن شهر بزرگتر از حله حالیه بوده و لندن را که میخواهند به آبادی بستایند میگویند بابل دنیا است اما بابل بکثرت جمعیت دارای این آبادی نشد بلکه چون پای تخت بوده شمارده بمرور بتوسیع و تزیین آن کوشیده اند

وضع

ایبریا
کوهها و رودخانه‌ای که از دریای سیاه تا ساحل بحر خزر امتداد داشت و سمت شمال آن محدود بکوه قفقاز قدما آنرا ایبریا میگفتند بنابراین ایبریا اسم تمام گرجستان است و وجه تسمیه آنکه ایبریا اسم قدیم اسپانیا بوده گویند مهاجرین اسپانیول در ایبریا آمده ساکن شده لهذا یونانیها گرجستان را ایبریا گفته اند
بعضی گفته اند ایبریا با هیبریا بوده که رومیها قبل از تصرف شبه جزیرهٔ اسپانیا بآن داده بودند یعنی اسپانیا را ایبریای بزرگ و ایطالیا را ایبریای کوچک میگفتند و اصلا ایبریا اسم قدیم ولایت ایمرلی از ممالک روس و داخل گلشید بوده پس ایبریا دخلی به گرجستان ندارد اما این قول ضعیف است

ایدومیا
یکی از نواحی فلسطین بوده و طایفه ادوم آنجا ساکن بوده اند

وضع شهر بابل زیاده از آنست که در این مختصر گنجد خلاصهٔ آن اینکه دو دیوار یا دو قلعهٔ تو در تو با برج و بارو برای بابل ساخته قطر هر دیوار تقریباً با نزده ذرع حالیه و ارتفاع آنها هفتاد و پنج ذرع و دیوار بیرونی دویست و پنجاه برج داشته و دیوارها و برج همه با آجرهای قطور با نفت و قیر سرشته ساخته شده و هر دیواری را نیز یکصد دروازه از مفرغ یا چدن بوده و سور خارجی را خندقی عمیق پر از آب فرات احاطه کرده و از شط فرات انهار عدیده برای سیراب کردن باغات و بساتین و مزارع بریده و مطلقاً زمین لم یزرع در اطراف شهر دیده نمیشده است

حدایق معلقه که یکی از عجایب هفتگانه عالم شمرده شده از زینتهای شهر بابل بوده و شرح آن اینکه طاقهای زیاد در روی هم ساخته تا ارتفاع آنها با ارتفاع دیوار قلعه مساوی شده در بالای بام آن طاقها درختان بارور و غیره کاشته و صفای آنرا باعلی درجه رسانیده بودند و بعضی حدایق معلقه را چفتهٔ درخت انگور فرض نموده اند

معابد عجیبه که هر یک از ابنیهٔ عالیهٔ دنیا بشمار آمده نیز در شهر بابل ساخته شده و برج بابل معروف است و آنرا از بناهای بخت النصر نامخوکودنان آثور دانسته اند که برای تفریح زوجهٔ خود که دختر پادشاه مدی بوده در حوالی حدایق معلقه بنا نموده و در بالای آن معبدی قرار داده اما محققین این برج را رصدخانه کلدانیان میدانند منتها اینکه در مرتبهٔ تحتانی آن معبدی هم معتقد اند گویند این برج مربع بوده و هر ضلع آن بطول صد و شصت و شش ذرع حالیه با ارتفاع آن پانصد قدم و عظمت این بنا را زیاده از عظمت هرمان مصر میدانند و داستان خراب شدن این برج و تبلبل السنه مشهور است و ما را بذکر آن احتیاجی نیست

بابیلنیان (بابیلنی) از این دو کلمه نیز مقصود ارض بابل است که آنرا بابیرانی هم گفته اند و گاه گاه که ارض کالده یا کلده میگویند مقصود همین سرزمین میباشد و فی الحقیقه ارض بابل آن اراضی پستی است که فیما بین دجله و فرات تا ملتقای این دو شط که بخلیج فارس متصل میشود واقع شده

بابیلنیان (بابیلنین) — اسم اهالی قدیم بابل است و مورخین چنانکه اشاره نمودیم آنها را منسوب به کوش ابن حام ابن نوح علیه السلام دانسته اند

باتانایه — اسم قدیم قصبهٔ سروج تابع لوای بیره جک و لایت حلب و از الجزیره است

باتنه

باتنه — اسم شهر المنه است واقع در مشرق زغما و در مغرب اودفه

بات هبس (باطیس) — اسم بندر باطوم بوده

بادیس — اسم قدیم یکی از شهرهای کرمان بوده واقع در حوالی ماغه کارپلکه امروز معروف بجالک است این شهر در سرحد مملکت قدیم کرمان و مکران و از بلاد ساحلیه محسوب میشده

باربابریکوم — در قدیم اسم یکی از قصبهای ود سند بوده

باردین — اسم رودخانه ایست که از پهلوی دمشق شام میگذرد و این شهر را سیراب مینماید حالا معروف به بردا است یاقوت حموی در معجم البلدان گوید این رودخانه را نام بردیا میباشد و یقال له بردا یونانیها این رودخانه را کریزرهواس میگفته اند یعنی آب طلا

باریس — از شهرهای یزدی بوده امروز معروف به لوای حمید است واقع در آسیای صغیر و آنرا اسپارته میگویند

بارکانی — اسم طایفه از طوایف تورانی که در دامنه کوه بالخان واقع در ساحل شرقی بحر خزر سکونت داشته بوده است

باسکاتیس — بنا بر مسطورات بطلمیوس مصری اسم شعبهٔ از رود سیحون بوده

باگاستانا (باگیستانا) این اسم محرف باغستان است و وقتی کوه بیستون بلکه آبادی واقع در پای کوه بیستون را باغستان میگفته اند شاید باغستان و سبعی داشته از این جهت موسوم باین اسم شده و ممکن که در اصل باگاستانا بهستان بوده و بهستان نزد ابهستون تلفظ مینموده چنانکه فرنگیها الآن هم بیستون را بهستون مینویسند چون یونانیها حرف ها ندشته بجای آن گاف گذاشته و باگاستانا و باگیستانا گفته باشند بعضی از علمای جغرافی قدیم باگاستانا ممکن ارباب انواع معنی و ترجمه کرده و این ضعیف است چه ایرانیها هیچوقت پرستش ارباب انواع نمینموده اند که مسکن برای آنها قرار دهند

باکترا — اسم قدیم شهر بلخ که پای تخت باختر بوده میباشد و اسم رود بلخ و باکترا همان مصحف باختر است و بسیار اتفاق افتاده که کرسی مملکت اسم مملکت را داشته است

باکتریانا — اسم مملکت باختر است و آنرا باکترا و باکتریانا و باختر و باختار یش گفته اند و باختری و باخل هم نوشته چنانکه بلخ را اکثر قلب و مصحف باخل میدانند تا ظن غالب آنکه

بلخ

بلخ پای تخت باختر بوده و باکترا محرف باختر است یا باختر تصحیف باکترا شده مطلب را راجع بتدبر اهل فن مینمائیم و نقل بعضی اقوال میپردازیم

جمعی را عقیده این است که چون باختر در شمال شرقی مملکت مدعراق عجم بوده و باختی یا باخود در لغت مدیها معنی شمال داشته از این جهت آن مملکت موسوم بباختر شده است برخی بر این اند که بلخ در زبان بخوکه حالا پشتو میگویند یعنی در زبان افاغنه بمعنی قلعه بوده اگر این گفته صحتی دارد باید گفت چون پای تخت باختر قلعه داشته موسوم باین اسم شده

مملکت باختر را از ممالک معروفه آسیا شمرده اند اما حدود حقیقی آن را درست معین نکرده قومی گفته اند حد شمالی آن سمرقند و شمال شرقی آن به مملکت سک یا ساک یا ساس یا سکزی محدود میگشته از جانب مشرق به بلور داغ که فاصل تبت صغیر و همین ناحیه است منتهی میشده و کوه هندوکش در جنوب و جنوب شرقی آن واقع و مرز حد مغربی و جنوب با مملکت آریا [illegible] از این تحدید حدود چیزی معلوم میشود اگرچه مسلماً در هر وقت سرحدات آن تغییر کرده و در هر حال رود جیحون رودخانه بزرک و عمده این مملکت بشمار آمده است و این رود را یونانیها قدیم اکسوس میگفته و ایرانیها واخشو و حالا هم بعضی وخشاب میگویند و مملکت باختر را این رود و شعب آن سیراب مینموده

پای تخت باختر را که باکترا یا بلخ باشد زاری آسیا یا زراسپ هم نامیده اند بلکه بطلیموس مصری در جغرافیای خود زاریسپا ضبط کرده شاید زاریسپا معنی زوار اسپا داشته که از زوار مشرق را قصد نموده و از اسپا سپاه را یعنی محل و معسکر عساکر شرقیه

قسمت شرقی باختر که مملکتی کوهستانی بوده و وصل به سغد میشده در عهد اسکندر کبیر معروف به پاروپاناکا گشته و این کلمه هم بمعنی کوهستان است

بعضی در آبادی باختر مبالغه کرده چنانکه ژوستن مورخ میگوید مملکت باختر غیر از قرا و قصبات هزار شهر معمور داشته و شک نیست که این حرف را اغراق کلی است شاید مقصود تا قل از هزار عدد کامل بوده ژوستن بیخبر از این اصطلاح باور نموده مثل اینکه بگوئیم فلان کوه هزار چشمه آب گوارا دارد و مقصود بسیاری عیون و میاه عذب باشد شخص خارج از این اصطلاح فرض حقیقت نماید

تاریخ سلاطین باختر از هر طبقه مفصل است و ما حکمرانی سلسلهٔ از خلفای اسکندر را و سلاطین

شعبهٔ

شعبه از اشکانیان را در کتاب درر التیجان اجمالاً ذکر کرده و نگاشته ایم

بالیین بیگا — اسم قدیم قصبهٔ پالو تابع لوای ارغنی ولایت دیاربکر است واقع در کنار رودخانهٔ مراد در آنجا چند خانه در کمر کوه و سنگ تراشیده و ساخته و در لوحه خط بیکانی بعضی وقایع تاریخی را ثبت کرده اند

بِدُهِل — از شهرهای فلسطین و در نزدیکی بئر سبع بوده حالا خراب است بنابر مسطورات توریة درین شهر وحی بحضرت ابراهیم نازل شده که ارض کنعان تا ابد متعلق باو و اولاد او خواهد بود

بِدُهِلِم (بِطْلِم) بیت اللحم است از بلاد فلسطین که مولد حضرت عیسی علیه السلام میباشد

بِدُهُورُن — نیز از شهرهای فلسطین باسم دو شهر بوده است چنانکه در توریة مسطور شده بنای این شهر را بحضرت سلیمان گذاشته

بِرِحْسَانْ یا بِسَان — از شهرهای جلیله نزدیک رود اردن معروف است این شهر در لوای عکه و در ساحل غربی دو دیز بور که بمعنی شریعة الکبیره میباشد در دامنهٔ جنوبی کوهی واقع بوده طایفهٔ اسکیت که از توران بایران و از ایران بشام هجوم نمودند و بفلسطین آمدند بنای این شهر را گذاشتند دانویل گوید حالا این شهر بیزان یا ایزان معروف است بعضی محل آنرا کنار دریاچهٔ طبریه و ارض فلسطین نوشته در هر حال از بلاد مشهورهٔ این ناحیه بوده است

بِرُوزا — از شهرهای قدیم اناطولی واقع در ایالت طرابوزان و در ساحل رود پتل آرماق شراب این شهر در قدیم معروف بوده امروز بیهار شبنه است

بِرِیا — وقتی شهر حلب شام را باین اسم مینامیدند وقت دیگر آنرا کالبون میگفتند

بِرِیتُوس — از قرار مسطورات دانویل بیروت حالیه است و بعضی گفته اند اصل بیروت بت ایل بوده یعنی بیت الله

بِزابدِه — اسم قدیم جزیرهٔ ابن عمر است واقع در ساحل دجله و تابع لوای ماردین ولایت حلب

بِوَانا — اسم قدیم شهر وان است در ارمنیه که حالا مرکز ولایتی از والی نشینهای عثمانی است وقتی پای تخت سلاطین ارمن بوده

بُرسِیپا — اسم قدیم یکی از شهرهای بابل بوده امروز آن معروف به برس نمارود و تابع لوای حله

ولایت

ولایت بغداد است

بُوبادوُس — اسم قدیم رودخانهٔ بهدینان است که در نزدیکی بجلهٔ بزاب بزرگ میریزد

بِبتاک — اسمی است که یونانیهای قدیم بشهر بادغیس که در ترکستان افغانستان است و در شمال شرقی هرات داده اند

بی تی نیا (بی تی نی) — مملکتی بوده در ساحل دریای سیاه مشتمل بر لواهای بروسه وارطغرل تابع ولایت خداوندکار و لوای قوجه ایلی یعنی ازمید تابع اسلامبول دار الملک قدیم آنرا نیسه میگفته اند

بیرتا (بیرطا) اسم قدیم قلعة الشرقه بوده در ساحل غربی دجله اکنون خراب است

بیلیخا — اسم قدیم رودخانهٔ بلیخ واقع در الجزیره است که از حوالی ورفه از طرف جنوب غربی سرچشمه گرفته بعد از طی مسافتی در نزدیکی رقه بفرات میریزد

حرف بای فارسی که پ باشد

پارا — اسم شهر فراه است و آنرا پاررا هم نوشته اند

پارتاسینی — اسم کوههای فاصل مابین ایالت فارس و اصفهان بوده و طایفهٔ پارتاسین در آن سکنی داشته

پاروپامیسوس — اسم کوه هندوکش است و آنرا پاروپامیزهم مینویسند همراهان اسکندر کبیر که با او بهندوستان میرفتند چون باین کوه رسیدند و اسم بآن دادند یکی پاروپامیسوس یا پاروپامیزو اسم دیگر قاف است از آنجا که کوه قاف را آخر دنیا میدانسته خواستند تملقاً باسکندر بگویند تو تا آخر دنیا آمده لهذا هندوکش را کوه قاف گفتند و کوه قاف کوه قفقاز هندی شد

هندوکش در اصل هندوکه بوده و کَه مخفف کوه است و آن فاصل است مابین هندوستان و ترکستان و قسمتی از افغانستان و از جبال عظیمهٔ آسیای مرکزی شمرده میشود امتدادش از حدود خالیهٔ ایران تا ساحل یمین رود سند و در طرف جنوب شعبه های آن وصل بکوه همالیه میگردد و بیشتر سرچشمه های رود سند را از دامنهٔ جنوبی این کوه میدانند بعضی قلل مرتفعهٔ این کوه تا هفت هزار و دویست متر ارتفاع دارد

پازارگادا (پازاقاردا) اسم یکی از شهرهای فارس و پای تخت حقیقی سلاطین

کیانی

پارت
اسم مملکت اصلی اشکانیان
جو شرحی مشبع از این
مملکت و حدود آن در
جلد اول درر التیجان
نگاشته شده در اینجا مکرر
ننمودیم

کیانی که قبل از کیخسرو بوده اند و موقع آن همانجائی است که حالا شهر فسا آباد میباشد پادشاهان کیان همیشه در این شهر تاج بر سر میگذاشتند

بعضی گویند شهر فسا را کیخسرو ساخته و هم حال مقبرهٔ آن پادشاه هنوز در این شهر مشهود است جمعی بر این اند که پازارگاد در زبان کیان بمعنی اردوی ایران یا خزانهٔ ایران بوده و جغرافیا خالی از تفصیلی نیست نگارش آن در اینجا از ما نحن فیه خارج است

پازی تگریس — قدما این اسم را بچند رودخانهٔ خوزستان و عراق عرب داده از جمله رود کارون را باین اسم نامیده و از قرون بعد طرف خلیج فارس که دجله و فرات بیکدیگر پیوسته وشط العرب شده نیز پازی تگریس نام یافته و پازی تگریس را پاسی تگریس هم خوانده اند

پافلاگونیا — که آنرا پافلاغونیا هم میگویند ولایت قسطونی است

پالسطینا — فلسطین است معروف بر لوای قدس و یهودیه و قدما آنرا کنعان گفته اند

پراسیا — اسم تخت سلیمان بوده از محالات خمسه

پرسارمینا — اسم ارمنستان کبیر است که متعلق به ایران بوده

پرس (پرسی) همان فارس است که فرنگیها این طور تلفظ میکنند حد قدیم این مملکت را از طرفین شمال و جنوب بلاد مدی یعنی جبال و خلیج فارس نوشته اند و خوزستان در میان فارس و بابل واقع شده از سمت مشرق فارس بکرمان محدود بوده چون سلاطین فارس سایر ممالک ایران را تملک نموده بعدها بتمام ایران فارس گفته اند و فارس یعنی ایران تا زمان کیخسرو چندان اسم و رسمی نداشته پس از آن که حدود آن بدریای مارمارا و رود سند رسید و مصر هم جزو آن گردید باوج عظمت قرار گرفت

در توریه فارس را که معرب پارس است پاراس نوشته و آنهم محرف پارس است علام یا عیلام پسر سام بنا بر مسطورات کتاب مقدس جد فارسیان بوده

پرس پلیس — اسمی است که یونانیان بشهر قدیم اصطخر فارس داده و معنی تحت اللفظی آن ایران شهر است این شهر از بلاد قدیمهٔ ایران و پای تخت کیان و در دو منزلی شیراز در طرف مشرق آنست و از شهرهای نامی ایران بشمار میآید بانی آن کیخسرو را میدانند مقبرهٔ بعضی از سلاطین کیان در آن بوده اسکندر کبیر در سیصد و سی سال قبل از میلاد این شهر را فتح کرد و حکم بقتل اهالی و غارت آن داد و بتلافی اینکه سلاطین ایران آتن پای تخت یونان را

سوزانده

سوزانده بودند حکم کرد اصطخر را با ابنیهٔ سلطنتی آنرا آتش زدند و شرح این واقعه و سایر تفاصیل اصطخر طولانی است

پرسیکوس سینوس — اسم قدیم خلیج فارس بوده و این دریا اسامی مختلف داشته از جمله آنرا قلزم و دریای سبز و دریای بابل و دریای اریتره روم می گفتند از طرف شمال این خلیج محدود به سرحدات فارس و کرمان و خوزستان و در سمت شمال غربی دنبالهٔ آن وصل با بالک بصره میشود و در جنوب غربی بقسمتی از احسا و در جنوب بناحیهٔ عرب نشین عمان و در سمت مشرق بواسطهٔ تنگهٔ هرموز بدریای عمان متصل میگردد در طرف ایران جزایر زیاد دارد و در سواحل این مملکت مروارید های ممتاز در آن دریا صید میکنند بزرگترین آبی که باین دریا میریزد شط العرب است

پری سابرا — شهری بوده در عراق عرب موسوم بفیروز شاپور سفاح اول خلیفه عباسی شهری در حوالی آن ساخته آنرا انبار نامید

پنتوس (پنت) — اسم ولایت طرابوزان بوده در زمان سلاطین کیان تبعیت دولت ایران مینموده یعنی خدیوی داشته تابع پادشاهان کیانی اما بعد سلطنت مستقلی در این سرزمین تشکیل یافته و سلاطین بزرگ از قبیل مهرداد مالک این مملکت شده بسط مملکت پنت بسته بقدرت پادشاه آن مملکت بوده گاهی تمام سواحل فرات دیگر را تصرف کرده اند بلکه تا دریای آزف هم رفته دولت روم مدتی پنت را تصاحب نموده و دریای سیاه را که پنت اگسن میگفته اند از بابت منسوب نمودن به پنت بوده یعنی دریای پنت قدما اهالی این ایالت را لوکوسیری نام داده یعنی شامیهای سفید بعد ولایت را نیز باسم اهالی خوانده اند

پومبدیثا — از بلاد الجزیره در ساحل فرات و دار العلم یهود بوده اهلش بزیرکی ضرب المثل چنانکه گفته اند پومبدیثائی فیل را از سوراخ سوزن بیرون میکند در این شهر قصرهای عالی بوده و مسکن نجبای یهود و مدارس آنها

پروفراثیا — حالا معروف به زرنگ است از شهرهای معروف سیستان اسکندر کبیر از این شهر عبور کرده

پورا — از شهرهای بلوچستان و نزدیک کرمان و سر راه اسکندر کبیر بوده دانویل میگوید حالا معروف به پورک یا پورغ یا فوراست بعید نیست بمپور باشد

حرف

حرف التاء

تاپوری — اسم طایفهٔ جنگجو بوده که در طبرستان سکنی داشته و چون طبرستان را طاپورستان هم نوشته اند معلوم میشود معنی این کلمه ناحیهٔ قوم تاپوری میباشد و طاپورستان بمرور طبرستان شده و در آن ازمنه تمام مازندران موسوم باین اسم بوده اسکندر کبیر مدتها با طایفهٔ تاپوری زد و خورد کرده و نتوانست مملکت آنها را مسخر کند آخر الامر صرف نظر نمود

تارتاری — تاتارستان را فرنگیها تارتاری میگویند یونانیها و لاتینها این مملکت را اسکیثیا و سیتیا نامیده یعنی اراضی اسکیث نشین و عبرانیها ماگوگ گفته که ماجوج باشد یعنی جای قوم ماجوج

بعضی از علمای جغرافی تاتارستان را بدو قسمت منقسم نموده یک قسمت را سارماسیا یا سارماسی آسیائی و شرقی گفته قسمت دیگر را سارماسیای غربی و اروپائی حد سارماسی شرقی رود طانائیس است که دن باشد و اراضی آن تا دریای مازندران و بالاتر بلکه بدیوار چین میرسد گویند طایفهٔ سارمات از ترکها و تاتارها که غیر از اسکیث بوده و اصلاً از ترکستان حالیه مهاجرت کرده اسکیثها را بفرنک رانده خود جای آنها را گرفتند بنابراین مملکت این قوم را سارمات هم گفته اند اما سارماسی غربی عبارت است از ممالک حالیه روس و لهستان و سارماسیا را در کتب دشت قبچاق نوشته اند و شرح تاتارستان و حدود و بلاد آن مفصل و در اینجا خارج از ما نحن فیه است

تریپلی — فرنگیها طرابلس را تریپلی میگویند

تگرانوکرد — از شهرهای قدیم ارمنستان کبیر است و تگران پسر مهرداد پادشاه ارمن بانی آن شهر بوده حالا معروف به اسکی شهر میباشد و خرابست

تیروس — اسم قدیم جزیره و بندر هرموز واقع در خلیج فارس بوده

تیزیا (تیزا) — از بنادر خلیج فارس و در ساحل بلوچستان است و آنرا حالا تیز و بعضی طبس مینویسند

حرف الحاء

حضر — که غالباً الحضر نوشته میشود از شهرهای معتبر معروف الجزیره (مزوپوتامی) بوده چون شرح آنرا مفصلاً در جلد اول درر التیجان و جلد سیم نگاشته دیگر حاجت بتکرار نیست

حرف الدال

دارا — از شهرهای قدیم آشور (آسیری) و فیما بین ماردین و دنیسر واقع بوده و قریهٔ دارا در جنوب نصیبین است

دارگان — یا دار عومانا اسم رودخانه بوده است از باختر که با رودخانهٔ اشوس یا اکوس یکی شده بعد بجیحون ریخته

داماس — یا داماس کوس شهر دمشق است

داهه — یا داهی یا داء اسم طایفه از طوایف تورانی بوده که آنها را اسکیث و سیث و سگزی هم گفته و ذکر این قوم و محل و مسکن آنها در کتاب درر التیجان بیان شده در اینجا دیگر حاجت بشرح نیست

دبا — اسم قدیم شهر عین تاب بوده از توابع ولایت حلب

دراباساکا — یا دارابساکا یا داراب سابابدا اسم شهر داراب فارس معروف به داراب گرد باشد شهر بامیان از بلاد افغانستان که در معبر اسکندر کبیر بوده و چنگیز خان آنرا خراب نموده نیز باین اسم نامیده شده

درانگا — یا درانژیان اسم قدیم سیستان بوده بعد از هجوم طایفهٔ ساس یا ساک یا اسکیث باین مملکت ساکاتینا نام یافته و مردم ایران آنرا سکستان کرده و سجستان معرب آن است

دلاس — اسم رود دیالا است که از کوه یا طاق سرچشمه میگیرد و از شهر زور گذشته بدجله میریزد

دمتریوس — اسم شهر کرکوک است از ولایت موصل و بطلمیوس مصری آن را کورکورا ضبط کرده

دودیانا — قصبه ایست در لوای یزید تابع ولایت ارزن الروم و امروز معروف به بایزید است

دورا — اسم صحرای وسیعی بوده نزدیک بابل که نابوخودونوزور از بخت النصرها (نمارده) مجسمهٔ خود را که سی ذرع طول داشته در آن صحرا نصب کرده این اسم در توریة مذکور است

دوسارا — اسم قلعهٔ جعبر حالیه است که منسوب به دوسر غلام میباشد

دیوس کوریا — یا سباستوپلی از شهرهای منگرلی واقع در کنار قراد نکیز

وامروز معروف بر اسکوریه میباشد

حرف الراء

راژس — اسم قدیم شهری بوده و آنرا راک و آرساسیا هم گفته اند و یونان گفته اسم دیگری را راز است و راژس محرف آن میباشد فی الحقیقه ری را هر جا طوری نوشته از جمله در تورات راگز نگاشته شده در الواح بیستون در آن لوحی که بزبان مدی میباشد راگا ثبت کرده و در لوح دیگر که بزبان نورانی است راگ کا آن و در اشتقاق آن نیز چیزها گفته اند تا آنجا که آنرا از کلمه راج سانسکریت مشتق دانسته و شعشع ترجمه نموده چنانکه راج و راجه هندیها که برای پادشاهان آنها علم بوده همین معنی را دارد (راج یعنی با شعشع بسیار و راجه مصغر آنست که راج کوچک باشد)

قدما در بلاد جبال یا مدی یا عراق عجم اول شهر اکباتان را دانسته که همدان باشد و دوم شهر ری را گفته اند که راژس یا راگز یا راز باشد چون شهری در مقدونیه بوده موسوم باوروپوس بعد از غلبه اسکندر کبیر این حدود فاتح مقدونیه یا خلفای او ری را که شباهت بشهر مزبور داشته بیاد بلده از مملکت وطن خود اوروپوس نامیدند و در سلطنت اشکانیان این شهر موسوم بر آرساسیا یا آرساکیا شد یعنی شهر آرساس یا آرساک که اشک باشد در زمان ساسانیان باز آنرا باسم قدیم که داشت نامیده راژس یا راگز گفتند بعد اعراب راژس را راز و راگز را ری کردند

چون راج یا راک چنانکه گفتیم بمعنی مشعشع بوده و این شهر هم در آبادی و ابنیه عالیه و قصور و دور و غیره شعشعه زیادی داشته ممکن است باسامی مزبوره موسوم شده باشد از القابی که بری داده اند ام البلاد و شیخ البلاد است

یاقوت حموی گوید در تواریخ قدیم ایران مینویسند کیکاوس اختراع ارابه نمود و آلاتی در آن قرار داد که بواسطه آن بآسمان رود حق تعالی بباد حکم داد آن ارابه را بابر رساند و از آنجا سرنگون کند کیکاوس با ارابه اش بدریای جرجان افتاد کیخسرو پسر کیکاوس چون بتخت سلطنت نشست همان ارابه را مرمت کرد که بشهر بابل برد یعنی با ارابه بآنجا رود بمحل شهر ری که رسید مردم او را دیده فریاد برآوردند که بری آمد یعنی با ارابه آمد چه ری در لغت فرس قدیم بمعنی ارابه است کیخسرو حکم کرد در آن محل شهری بنا کردند و آنرا ری نام نهادند

در وجه

در وجه تسمیه ری از این قبیل چیزها بسیار گفته اند که در صحت آن حرفهاست لهذا متعرض نشد مکرر این شهر عمارت شده از جمله جعفر ابن محمد رازی گوید در خلافت منصور عباسی ولیعهد خلیفه مهدی شهر تازه در ری بنا کرد و دور آن شهر خندقی حفر نمود و مسجد جامعی ساخت و این ابنیه در سال صد و پنجاه و هشت هجری تمام شد نیز قلعه دیگر مهدی در حوالی ری بنا نمود و خندقی دور آن کنده و آن قلعه را محمدیه نامید

قلعه ری را وقتی قلعة الفرخان میگفته اند یا قلعه در ری بوده موسوم بر قلعه فرخان نگارنده شرح مبسوطی از ری در کتاب مرآت البلدان ناصری در لغت طهران نوشته لهذا در اینجا بهمین قدر اختصار مینماید

رامباسیا — از شهرهای بلوچستان بوده و اسکندر کبیر در مراجعت از هندوستان از این شهر عبور نموده دانویل میگوید حالا معروف به ایرماجیل است

ریئون — اسم رودخانه یونان است واقع در منگرلی و آنرا فاز هم گفته اند

ریزنا — از بلاد جزیره است و حالا معروف برأس العین میباشد

رینکوس — بنابر مسطورات دانویل و بعضی از علمای دیگر اسم قدیم رودخانه ولگا بوده است

حرف الزاء

زابدیسنا — اسم قدیم جزیرة ابن عمر است تابع موصل و حالا هم موسوم بهمین اسم است

زابوس مینر — یعنی زاب کوچک و آنرا یونانیها کاپروس میگفته اند

زادراکارتا — بعقیده دانویل اسم شهر ساری مازندران بوده اما علمای جغرافی حالیه میگویند در محلی که حالا شهر استرآباد واقع است شهری بوده موسوم باین اسم در هر حال این اسم مرکب از دو کلمه است زادرا و کارتا اما زادرا علی الظاهر اسم والی یا بانی این شهر بوده و کارتا همان گرد است مثل داراب گرد

زرانجی — یا زارانگیا اسم قدیم آن قسمت سیستان است که در حوالی دریاچه زره واقع و این لغت زندی است و در لغت زند زارا یا جای باتلاق را میگفته چنانکه در فرس قدیم هم دارا یا همین معنی را داشته چون بیجا و ریشه دریاچه این قسمت باتلاق بوده موسوم باین اسم شده

زاریس — اسم دریاچه زره سیستان است اکثر پاسطبیب که شرح حال او در آخر

جلد

جلد دوم دررالتیجان نگاشته شده در تاریخ خود میگوید ذاربن اسم شهری است در نواحی سیستان

ذاریاسپا — اسم قدیم شهر بلخ بوده

ذُغما — معنی این کلمه پل میباشد وقتیکه از بلاد سوریه خواستند بالجزیره بروند پلی بر روی فرات بسته از روی آن عبور کردند بعد شهری در نزدیکی آن پل آباد نموده آنرا هم باسم پل ذغما کفتند این پل و این شهر فیما بین حلب و اورفه (بیره جك) واقع وحالا معروف به بقرة الفرات است

حرف السین

سابیری — اسم شعبه از طوایف هیاطله بوده که از شمال بسواحل بحر خزر آمده در سمت قفقاز سکنی کرفته بعد از مائه پنجم وششم مسیحی بحوالی دنی پر رفته وحالا آن ناحیه را سیوری یا سیبر مینامند و ایالت پولتاوا و چرنیکوا از ممالك روس در آنجاست

سارماسیا — دشت قبچاق است ودر لغت تارتاری نگاشته شد

ساریگا — اسم شهر قدیم سرخس خراسان است

ساکا — یا ساس اسم یکی از شعب بزرك طوایف تورانی است مسکن آنها از طرف مغرب ترکستان و از طرف جنوب شرقی ومشرق کوه ایماتوس و از طرف شمال تا تارستان و آنها همان قوم سگزی میباشند که در سیستان منزل کرفته وبدینواسطه سیستان را سگستان کفته وسگستان را اعراب معرب نموده سجستان کرده اند وسگزی یا ساس بعد باسم ماساژت موسوم شده وسك سری که فردوسی علیه الرحمة وغیره بتورانیها نسبت داده بواسطه این است که نژاد آنها بطایفه ساس می پیوسته

از پیش از عهد کیان هروقت طایفه پارث بر پیشدادیان یاغی میشده ساسها را بکمك خود میطلبیده اند بعد هم که پارثها سلطنت اشکانی را تشکیل دادند باز در هنگام لزوم از طایفه ساس استعانت مینمودند دیواری که یکسمت آن بر قراداغ وسمت دیگر بباب الابواب متصل میشده و باز از سمت مشرق دریای خزر شروع شده وتا ساحل جیحون امتداد یافته برای منع تطاول وچپاول ساسها بوده که آنها را اگ و ماساگ میکفتند وگ وماساگ همان یاجوج وماجوج است که در توریه گوگ وماگوك نگاشته شده

سپوتاش — یا اسپوتاس بعقیده استرابن اسم دریاچه ارومیه بوده وآنرا ارامنه کاپوتان نامیده

سیدنوس — اسم رودخانه ایست در اناطولی که امروز معروف به ترسو و قراسو میباشد اسکندر کبیر در آب این رودخانه رفته سینه پهلو کرده نزدیك بود بمیرد

سلنی — اسم شهر افیون قره حصار است که آنرا قره حصار صاحب مینویسند مرکز لوا وتابع ولایت خداوندکار بروسه است

سلوسیا — یا سلوسی شهر مشهور بابل است که سلوکوس نیکاتر در سنه سیصد وهفت قبل از میلاد در کنار دجله ساخت خرابه او در مقابل طیسفون هنوز موجود است واین دو شهر را چون روبروی هم بوده اعراب مداین میکفته اند

سمینا — اسم قدیم سمنان بوده

سنعار — یا شنعار یا سینهار اسمی است که عبریها بارض بابل که در حوالی التقای دجله وفرات واقع شده داده وشهر بابل در همین خطه بوده است

سنگارا — مصحف سنجار است واین شهر از جهت تولد سلطان سنجر در آن موسوم باین اسم شده است

سوزیا — اسم شهر زوزن است مابین نشابور وهرات بعضی زوزن را ولایت دانسته اما کفته اند شهر این ولایت هم موسوم به زوزن میباشد چون علمای بزرك از زوزن بیرون آمده آنرا بصره صغیر نامیده اند

سوزیان اسم خوزستان بوده وبابل آنرا سوز وسوس میکفته اند که همان شوش باشد وبعد از آنکه شوش خراب شده در نزدیکی آن شوشتر را بنا کرده

سوکاندا — اسم قدیم جزیره آبسکون بوده

سیازوروش — اسم قدیم شهر زور کردستان است

سیتاسین — حالا معروف به کارکون است واسم صحیح آن عقرقوف است بعضی عقرقوم هم ضبط کرده در هر صورت تلی در نزدیك شهر بغداد موسوم باین اسم است کویند کیکاوس که بزعم بعضی نمرود است آنجا را ساخته که در انداختن حضرت ابراهیم در آتش خود بآن بلندی رود

سیدیری — یکی از رودخانهای استراباد است که بعد موسوم به اسیر شده از حوالی شهر استراباد حالیه کذشته بدریا میریزد

سیروپلی — شهری بوده در کیلان معروف به کوزاب از ابنیه کیخسرو

سیروس — اسم دو رودخانه است یکی رود کر در ارمنستان دیگری رودخانه بندامیر در فارس

حرف الشین

شاتر سیتر — یا کاتر سپترا اسم شهر ختن است در ترکستان چین

شارزا — یا کارزا یا شاران یا کاران اسم جائی است که کراسوس سردار رومی از اشکانیان شکست خورد حضرت ابراهیم ع از آنجا بارض کنعان رفته وحالا موسوم بحران است واقع در داخلهٔ لوای بیره جك تابع ولایت حلب

شارا کس — در کارا کس نگاشته میشود

شاربوت — صحیح آن خربوت است وآن از شهرهای ولایت معمورة العزیز میباشد متقدمین آنرا حصن زیاد نامیده ومتأخرین خرت بوت وارامنه کاربرت یا کارت برد گویند

شاطراموته — یا کاترامونته اسم ناحیهٔ حضرموت یمن است

هرجال از بلاد ارمن وسطی است

شوارا — اسم خوارو ورامین است

شوآب — وکوآب واولانوس هرسه اسم رودخانهٔ فراسو وآب زال وکرخه است که داخل شط العرب میشود

شیو — یا خیو یا اسکیو از جزایر اناطولی در بحر الجزایر واقع است اسم شهر این جزیره هم شیو میباشد یونانیها شیو را کیو میگویند وعثمانیها ساقز اطه سی (جزیرهٔ ساقز)

حرف الطاء

طخاری — اسم یکی از طوایف ترك بوده که در کوهستان باختر سکنی داشته چون این طایفه در طخارستان ترکستان جای گرفته آن ناحیه باسم آنها موسوم شده یاقوت حموی در شرح طخارستان گوید اینجا را طخیرستان هم میگویند وطخیرستان یا طخارستان ناحیهٔ وسیعی است متعلق بخراسان ومنقسم بدو قسمت میباشد طخارستان علیا وطخارستان سفلی طخارستان علیا در مشرق بلخ ودر بیست وپنج فرسخی آکنک ودر مغرب رود جیحون واقع شده خلم وسمنکان وبقلان از بلاد معتبرهٔ طخارستان است

اصطخری مینویسد از شهرهای عمدهٔ طخارستان طالقان خراسان است

غورنا — شهر غور است در افغانستان

حرف الفاء

فلاوبایس — بعقیدهٔ دانویل اسم قلعهٔ فارص است که ارامنه هارس میگویند

فنیسیا — اسم فنیقیه است که در اصل فنکو بوده وآن ناحیهٔ کوچکی بوده از شام

مابین لبنان صغیر ودریای مدیترانه شهر تیر وصیدون از بلاد فنیقیه است فنیقیه در حقیقت بیروت حالیه میباشد اختراع الفبای ابجد در این مملکت شده وامروز علمای بیروت سرآمد عصر اند

فیریژی — یا فریژی اسم لواهای کوتاهیه وقره حصار صاحب است از ایالات آسیای صغیر

حرف القاف

قالانیا — حق این است که صحیح این کلمه غالانی وغالانیا میباشد ودر حرف غین باید نوشته شود متابعت ودفع التباس را در اینجا نگاشته شد وغالانی اسم لواهای انقره ویوزغاد واماسیه میباشد از ایالات آسیای صغیر

قالیله — یا غالیله (گالیله) (گالیلا) اسم ناحیهٔ وسیعی است از بیت المقدس واز تمام نواحی فلسطین آن سرزمین حاصلخیزتر وپرجمعیت تر بوده

حرف الکاف

کائیسارا — از شهرهای فلسطین است وابتدا استراتون نام داشته مرود که از جانب اگوست قیصر روم در اینجا حکمرانی داشته تملقا آنرا قیصریه نامید وکائیسارا همان قیصریه است

کائیسارا — نیز قیصریه است از شهرهای کاپادوس اناطولی وارجیاس طاغی شهر بزرك ومرکز لوای این قیصریه میباشد از ولایت انقره

کابالاکا — اسم یکی از شهرهای شیروان بوده دانویل آنرا کابلا سوار ودر ساحل رود سمور نوشته وبطلمیوس رود سمور را البانوس نامیده

کاپادس — لواهای نگده وقیصریه مسطور در فوق ومرعش وولایت سیواس است

کاپوت — اسم کوهی است نزدیك دربند وعرب کبر وارامنه آنرا کوه کوبد وجا گفته از زمان دره بسیار تنگی میکذرد وامروز معروف به بوغاز کیان معدن است

کاتابانوم — در حضرموت یمن حالا آنرا شبام میگویند وآباد است

کاتتا — اسم جزیرهٔ کیش است در خلیج فارس

کاتااونیا — از ایالات ارمن صغری وغالبا جزو کاپادس بوده حالا اسم قضا وقصبهٔ البستان است در لوای مرعش تابع ولایت حلب البستان را آلبستان هم ضبط کرده اند

کادی - حالا معروف به کدوس است مرکز قضا و تابع لوای کوتاهیه ولایت خداوندکار است
کادینا - از شهرهای اناطولی و حالا موسوم به نیک‌ده است
کاراکس - یا شاراکس یا خاراکس شهری بوده در خوزستان در نزدیک مصب
اولائوس که رود کرخه یا قراسو باشد اسکندر کبیر در آن عمارت نموده جمعی یونانی‌زاد در آنجا
ساکن کرده و موسوم شد به کاراکس اسکندریه چون طغیان آب آنرا خراب میکرد آنطیوخوس پادشاه
سلوکید جای آنرا تغییر داده دورتر در دامنه کوه قرار داده و آنتیوخیا یا انطاکیه نامید
بعقیده نگارنده کاراکس خوزستان نزدیک بخلیج فارس و مابین مصب قراسو و کارون است
بشط العرب و امروز معروف به کارم میباشد و این ناحیه را کاراش میگفته‌اند یعنی جائی که
شهر کاراکس در آن واقع است ایوان کیف هم از ابنیه یونانیان میباشد و معروف
به کاراس بوده
کارالیس - از شهرهای اناطولی و بعقیده بعضی همان قرابلی است که مرکز ناحیه و تابع ولایت قونیه میباشد
کارانا - از شهرهای یمن مابین عدن و ذمار واقع در بالای سنگی که امروز معروف به المقرن است
کارشا - یا کارخا یا کارشی همان کرخ بغداد کهنه است
کارمانا - یا کارمانیا اسم مملکت کرمان است و بطلمیوس آنرا منقسم بدو قسمت
کرده کرمان داخر و کرمان بایر حد شمالی کرمان داخر کرمان بایر بوده از طرف مشرق محدود
به بلوچستان و مکران از طرف مغرب بفارس و پای تخت این قسمت کارمانا که کرمان باشد
نام داشته و دارد اما کرمان بایر محدود بخراسان و هرات میشده در حقیقت لارستان
فارس هم جزو کرمان قدیم بوده نیز بطلمیوس جزیره و بندر هرموز را هرمازیا پلیس مینویسد
کارپلا - دماغه جاسک است در ساحل کرمان
کازپاریژو - بعقیده دانویل اسم شهر کاشغر است
کاسپیانا - اسم دریای مازندران است که آنرا کاسپین هم میگویند فی الحقیقه
بزرگترین دریاچه‌های شور کره ارض است و مابین حدود اروپا و آسیا واقع شده امتدادش
از شمال غربی بجنوب شرقی و منتهای طولش هزار و دویست کیلومتر و منتهای عرضش ششصد و
پنجاه کیلومتر و منتهای عمقش هفتصد ذرع است چون طایفه کاسپی در سواحل این دریا ساکن
بوده آنرا کاسپین گفته‌اند بعد دریای هیرکانی نامیدند یعنی دریای گرگان و اسامی دیگر آن

دریای خزر دریای دیلم دریای جرجان دریای طبرستان دریای باکو میباشد
کاسپیرا - یکی از شهرهای کشمیر یا اسم خود کشمیر بوده
کامانن - پای تخت قدیم ایالت کاپادوکیه سیواس باشد بوده حالا به کامان معروف است
کانان - همان کنعان است که در طرف جنوب شامات واقع شده
کپی - یا سپی از شهرهای دشت قبچاق و در کنار دریای آزف بوده دانویل گوید
حالا معروف به کپیل است و کپی در زبان قبچاق باغ میباشد
کتزیفون - یا ستیزیفن اسم شهر طیسفون بوده و اعراب آنرا معرب نموده طیسفون
نامیده و امروز معروف به مداین سلمان و طاق کسری میباشد این شهر را سلاطین اشکانی
در کنار دجله در مقابل شهر سلوسی بنا نموده و در آن قشلامیشی مینموده‌اند طاق کسری از ابنیه
با عظمت این شهر است و ما شرح آنرا در مرآت البلدان ناصری نگاشته‌ایم
کراق - یا کراقوس از کوههای بزرگ اناطولی است در ولایت آیدین و امروز معروف به ست کالی میباشد
کرسونئوس - اسم بندری شهر است که در پهلوی بندر بوشهر میباشد
کسرائی - این اسم را پلوتارک کاسین مینویسد گویند یکی از طوایف صحرانشین
ایران بوده که در زمان اسکندر در کوههای پاطاق و کرند و حدود یکطرف لرستان است
سکنی داشته بواسطه سفتاقهای سخت هیچ پادشاه اطاعت نمیکردند اسکندر جمعی زبده سوار
فرستاده آنها را مغلوب نمودند بعقیده نگارنده طایفه مزبوره اجداد الوار حالیه بوده‌اند
کش - یا کت اسم طیسفون است
کفن - یا کفوس اسم رودخانه کابل بوده که داخل رود پنجاب میشود
کلشید - یا کالشی که در یونانی کلخیس میگویند اسم قدیم قطعه زمینی است در آسیا
که امروز مملکتین ایمرتی و منگرلی در آن میباشد حدود آن در مغرب دریای سیاه و در
شمال قفقاز و در مشرق گرجستان حالیه است
کلشی - یا کیلیلاکاری بنا بر مسطورات بطلمیوس اسم شهری است از هند در ناحیه مدرس
در کنار رودخانه و امروز معروف به کلکاری میباشد رودخانه مزبوره بخلیج میریزد که آنرا
نیز بطلمیوس کالشیکوس نامیده
کماریا - اسم دماغه کمرن هندوستان واقع در ایالت مدرس میباشد

کمی زنا — اسم قدیم قومس است

کو آنا — اسم قدیم شهر قم بوده است

کوددا — اسم شهر کیج مکران است

کوراسمی — اسم یکی از طوایف تورانی بوده که در رود و ساحل جیحون سکنی داشته این طایفه اسم خود را بناحیه که خیوه در آن است داده آن سرزمین را کورا اسم گفتند و کورا اسم بمرور خوارزم شد پس وجه تسمیه که برای خوارزم متأخرین بیان کرده نباید صحیح داشته باشد

کورومیترن — با خورومیترن اسم قدیم خراسان است و ظاهرا این اسم از کلمهٔ خور و مهر مرکب شده باشد اگرچه وجود یکرم بنظر میآید

کوناکسا — از شهرهای عراق عرب و در نزدیکی فرات و در جنوب مایل بمغرب بابل بوده چون جنگ اردشیر دراز دست کبانی با برادرش خسرو که یاغی شده بود در حوالی این شهر اتفاق افتاده معروف شده است (این همان جنگی است که خسرو شکست خورده و کشته شد و اگزنفون سردار معروف یونانی که در خدمت خسرو مستخدم بوده با چهارده هزار یونانی بوطن خود بازگشت و ده هزار نفر آنها را سالما بوطن رسانید و بازگشت ده هزار نفری از مطالب مشهورهٔ تاریخی شد)

کیرس شاتا — با سیرس شاتا از قلاع قدیمه ماوراء النهر بوده است کیخسرو کبیر آنرا در کنار رود سیحون ساخته که بواسطهٔ آن دفع شر طوایف تورانی را نماید معنی تحت اللفظ کیرس شاتا قلعهٔ خسرو است اسکندر کبیر این قلعه را خراب کرد و قدری دورتر در همان حوالی قلعهٔ بنا نموده آنرا اسکندریه نامید

گوال پرسیس — با کاف فارسی یعنی قسمت عمق فارس که عبارت از دشت و جلگه باشد و گوال مشتق از گوالا شده که بمعنی گود و عمق است گوال پرسیس همان ناحیه است که پازارگاد پای تخت کیخسرو در آن بوده و ذکر آن گذشت

حرف اللام

لابانا — اسم قدیم شهر موصل بوده

لازیکا — مورخین معاصر قیاصره کلشید را لازیکا می گفته اند در حقیقت لازیکا قسمت منگرلی کلشید است و امروز معروف به لازستان

لگز

لگز — اسم طایفهٔ لگزی است

لیکوس — اسم رودخانه ایست که از کوه بیلک کول جاری میشود و از خاک خوش گذشته برود مراد می پیوندد در قدیم رودخانهٔ زاب را هم لیکوس میگفته اند

حرف المیم

مارا کاندا — اسمی است که یونانیها بشهر سمرقند داده در جغرافیای بطلموس سمرقند مراکند ضبط شده اسکندر محل این شهر را هم تغییر داده است

مارد — با ماردیک یا میرید اسم قدیم شهر ماردین است در ولایت دیاربکر

ماردی — با مارد یا آماردی اسم طایفهٔ بزرگی بوده که در ساحل بحر خزر سکنی داشته اند و شرح حال آنها در اصل کتاب نگاشته شده

ماروکا — با ماروکا اسم مرو شاهجان است

ماناکسا — اسم یکی از طوایف سکیث بوده

ماسکا — اسم مسیلی است در الجزیره که امروز آنرا وادی السباع میگویند

ماسیوس — اسم قدیم قره جه طاغ الجزیره است

ماسیس — یکی از اسامی آغری داغ است

ماکیبراتکا — اسم شهر میافارقین است که در دوازده فرسخی دیاربکر و در طرف شمال آن میباشد

مدوس — ظاهرا اسم شعبهٔ از رود کر فارس باشد

موروندا — بطلموس شهر مرند آذربایجان را موروندا نوشته است

موکسوئن — اسم قصبهٔ موش است تابع ولایت تبلیس و اسم قدیم آن در زبان ارامنه تارون بود

حرف النون

ناسارس — از نهرهائی بوده که سلاطین بابلی در دشت بابل حفر کرده برای وصل کردن دجله بفرات یا برای سیراب کردن مزارع امروز معروف به سرسار یا ثرثار است

نارمالخا — با فلوویوس دیگوم این اسم در لغت عبری یا کلدانی بمعنی نهر الملک است و باین اسم نهری در حوالی سلوسیه بوده که دجله و فرات را بهم وصل مینموده

نیسه فوریوم — با نیکه فوریوم شهر رقه حلب است در ساحل شرقی فرات اول

آنرا

آنرا اسکندر کبیر بساخت و اسکندریه نامید بعد سلوکوس کالینوکوس پادشاه سلوکیدی بتجدید عمارت آن پرداخت و آنرا هم کالینیکوم موسوم کرد در مائه پنجم مسیحی لئون قیصر بیزانس آنرا فتح کرده لئون دپلیس خواند در سنه پانصد و هشتاد میلادی موریس قیصر بیزانس معاصر خسرو پرویز بعد از وصلت با خسرو بکمک او لشکر کشیده در حوالی این شهر بهرام چوبینه را که بخسرو یاغی شده بود بعد از جنگ سختی شکست داد

نیزاکامپی — یعنی صحرای نیزا که چمن سلطانیه باشد ایلچی سلاطین قدیم ایران آنجا میچریده و حالا هم مرتع اسبهای توپخانه دولت است

نیزی بی — یا آنوچیا اسم نصیبین معروفست در دیار ربیعه در الجزیره

نیسه — یونانیها اسم این شهر را پارت هونیزا ضبط کرده یعنی شهر پارتها این شهر از بلاد بزرگ اشکانیان بوده که قبل از استیلای کلی خود بنا کرده اند حالا معروف به نسا و در حوالی ابیورد است مقبرهٔ بعضی از سلاطین اشکانی در آنجا بوده گویند اجداد سلاطین عثمانی از این شهر مهاجرت کرده اند

نی نیو — یا نینوس یا نینوا اسم نینوای معروفست از شهرهای قدیم معتبر بنا و مرکز تمدن آسیا در ساحل دجله در حوالی شهر موصل حالیه بنا کرده بودند در جای نینوا آبادی حالیه معروف به اسکی موصل یا قریهٔ حضر و آباد است در توریه نینوا بمعنی تمام مملکت آشور (آسیری) میباشد بعد از انقراض سلطنت ساردانا پال بخت النصر و کیاکزار در ششصد و سی و هشت سال قبل از میلاد نینوا را تملک نمود دور حصار شهر نینوا چهل و پنج هزار ذرع بوده و دیوار حصار بارتفاع سی ذرع و قطر دیوار حصار باندازهٔ که سه عراده در بالای دیوار پهلوی هم حرکت میکرده دور دایرهٔ بروج قلعه هفتاد ذرع بوده جمعیت شهر نینوا را تا ششصد هزار نفر نوشته اند بدو نوبه بانی شهر را نمرود نگاشته و در تواریخ آشور نام در هر حال تاریخ بنای آن دو هزار و ششصد هشتاد سال قبل از میلاد بوده در هزار و هفتصد و شصت و هشت نینوس مجددا عمارت نموده در زمان این پادشاه و اخلاف او اول شهر دنیا بشمار آمده اما عظمت آن دوامی نکرده بزودی سلاطین مد (میدی) نینوا را قهرا گرفته خراب نمودند و تاریخ این شهر و مملکت و شرح بزرگی و آبادی آن زیاده از این است که درین مختصر گنجد همینقدر باید دانست که چنین معموره آخر الامر بدست اعراب معدوم شد حضرت یونس علیه السلام در نینوا میزیسته و مردم را موعظه

وتحذیر

وتحذیر مینموده که اگر معصیت کنید شهر تا چهل روز دیگر بکلی منهدم میشود اهالی توبه کردند و آنوقت بدعای حضرت یونس شهر محفوظ ماند اما بعدها چنانکه عادت روزگار است عاقبت نابود گشت

حرف الواو

والارساپات — از شهرهای قدیم ارمن بوده و اسم بانی آنرا والارسا ضبط نموده اند گویند برادر مهرداد پادشاه اشکانی چون از جانب برادر پادشاه خدیوی ارمنستان یافت این شهر را در حوالی اوچ کلیسا نزدیک ایروان بساخت و امروز معروف بقریهٔ واقارش آباد است و این قاعدهٔ اسم برادر مهرداد والارسا بوده که ارامنه واقارشاک تلفظ نموده و باز ماخذ اشتقاق همان ارساس و اشک است و بعقیدهٔ نگارنده اوچ کلیسا در همان محلی که شهر والارساپات بوده بنا شده و الآن باقی است و قریهٔ واقارش آباد نزدیک اوچ کلیسا است

والیدوس موروس — اسم سد یاجوج و ماجوج یعنی دیواری است که از دریای سیاه تا کوه هندوکش امتداد داشته و در نزدیکی دربند یا باب الابواب که دیوار مزبور بدریای خزر منتهی میشود موسوم باین اسم میگردد

ولوژزیا — یعنی شهر ولوژز که بلاش باشد بایددانست که بلاش پادشاه اشکانی معاصر نرون قیصر روم این شهر را در حوالی بابل در کنار نهری که از فرات منشعب گشته بنا کرده و نگارنده را گمان این است که شهر ولوژز در موضع کربلای معلی که به نینوا هم معروف بوده یا در حوالی آن ساخته شده چه محل آنرا اگر در کتب نگاشته اند اینطور میشود

حرف الهاء

هارپازوس — اسم قدیم آرپاچای است که از شوره گل عبور کرده به ارس میریزد

هارموزیا — جزیرهٔ بندر جرون است در قدیم سواحل نزدیک دریا را هارموزیا میگفتند در مائه چهاردهم مسیحی که اهالی هارموزیا یعنی سواحل بواسطهٔ غلبهٔ مغول از اراضی خود بجرون آمده ساکن شدند آنجا را هم هرموز نامیدند بعد از آنکه شاه عباس صفوی هرموز را از پرتوغالیها انتزاع نمود آنجا معروف به بندرعباس شد و شرح این جمله در مرآت البلدان ناصری مسطور

هکاتم پیلس — بزبان یونانی یعنی شهر صد دروازه و دامغان را باین اسم نام برده اند اما نه بجهة اینکه واقعا صد دروازه داشته بلکه چون راه از این شهر بطرف عدیده با نقاط مختلفه بوده این نام یافته اشکانیان در اوایل که بر تمام ایران مسلط نشده چندی هکاتم پیلس را که دامغان باشد پای تخت قرار داده بودند

هورنی

هونی — یا هونس اسم یکی از طوایف تاتار بوده و بعضی آنها را مغول دانسته‌اند و آتیلا که در اصل آتلی میباشد اول کسی است که در اینقوم پادشاهی یافته و برای حمله حرکت کرده چون بسلطنت نزدیک شد تمامی لیستار و متلفی گزاف نقلها کرده که متعرض آن مملکت نشود مجبین لئون پاپ رم هدایای بسیار باو داده که شهر رم را محاصره نکند آتیلا تا مملکت فرانسه رفته و تاریخ او مطول است و در اینجا موقع آن شرح نیست خلاصه طوایف هون که باسم هونی یا هونس معروف شده از قبایل مشهوره اهل عالم‌اند

هیرا — همان حیره معروفه است که در نزدیکی نجف اشرف یا در محل نجف اشرف آباد بوده و فرنگیها هیرا تلفظ میکنند چون چنگیز منذر آنرا پای تخت قرار داده آنرا المنذریه گفته‌اند کلدانیها حیره را بنام پالاکوپا اسم برده تاریخ این سرزمین نیز طولانی است

هیرکانیا — یا هیرکانی از نواحی بزرگ آسیا و از ممالک ایران است از طرف شمال بقسمت شرقی دریای مازندران و از طرف جنوب به مملکت پارت از مغرب به مدی از مشرق به مارگیانا که مرو باشد محدود شده بنابراین هیرکانیا حاوی و مشتمل است طرف مشرق حالیه مازندران را و تمام گرگان و استرآباد حالیه را پای تخت آن نیز موسوم به هیرکان یا گرگان بوده بعقیدهٔ بعضی هیرکان هورکان بوده در این صورت هور بمعنی آفتاب و کان بمعنی معدن است یعنی آفتاب خیز اعراب گرگان را جرجان معرب نموده‌اند دریای مازندران را دریای گرگان هم میگویند جنگل گرگان معروف است

هیفاز — معروف به هیپاه و یکی از شعب رود ستلج هندوستان است گویند اسم قدیم رود پنجاب هیفاز بوده اما بتحقیق هیفاز همان ستلج است

حرف الیاء

یاکسارت — اسم رود سیحون است که آنرا سیر دریا هم میگویند چنانکه اکسوس یعنی جیحون را نیز آمودریا گفته‌اند و این اصطلاح ترکستانیهاست که رود خانه را دریا مینویسند

آنان که نظرشان بکتابی و ثوابی است
دانند که این نیز ثوابی و کتابی ست

تم الکتاب بعون الملک الوهاب فی یوم السادس شهر صفر المظفر من شهور سنه احد عشر و ثلثمائة بعد الالف من الهجرة علی ید اقل الطلبة محمد صادق التویسرکانی فی دار الطباعة الدولتی

سنه ۱۳۱۱

بیمن تبارک و تعالی

باقبال بیزوال بندگان اعلیحضرت قدر قدرت همایون شاهنشاه ولیعهد بهشت جمجاه مالک الرقاب امم دارای تخت و تاج جم السلطان الاعظم والخاقان الاکرم ناصرالدین شاه قاجار خلدالله ملکه و ابدالله دولته

(جهان تا جهان باشد او شاه باد
بلند اخترش آفرین ماه باد
خرد داد و دین نیک نامی و داد
جهانبان بحر و
سپاه و دل و گنج و دستور هست
همان رزم و بزم همان نور هست)
جلیس بزم بدر
همان رزم و بزم تا نام اوی
(بر بنو سیم این نامه نام اوی
همه بهر یاد و فرخ جام اوی)

افزار و مباد التجان فی تاریخ بنی الاشکان با تمام رسید مختصر جغرافیای قدیم را که یعنی مطابق عقود اهل عالم از ابا آغاز امروز با آن موسوم و مقرون و بلاد و ممالک بعد از آنکه این جلد ملحق و ضمیمه بود و طوایف و قبایل امم و ملل اهل عالم فارسی زبانان ترکستان و هندوستان و عرب و عجم و جبال و بحار و انهار و صحاری و براری و وطن خود بلکه قاطبه را که مادر آن زندگانی میکنیم علوم خارج و متروک میباشند و این خدمت را با کمال زحمت با آبای وطن کرده‌ام اقتران ایشان میباشد آگاهی از السنه و علم تاریخ با اسم بلاد آسیا برای آن نموده‌ام که این عصر و زمان و قرن سابق الفصر و از منه سابقه بر دیگران کمال تمام طرف علم تاریخ و هم بر سر و دیگر اسم و هرکان مبادی ایران و زرای اعصار سابقه با آنجا تاریخ مطلوب منجم و دانای لغات و ریشه خود اسم و کوه ببادی نام خود فائق و حقایق و مطالب صحیحه اعلام خبر از ما و کتب و جراید و صفحات دفاتر اکوس و بعد از اوروپا با سکتا فائق و مورخ واستران عالم علم خبر که ترکیب و بنیاد بالقلم قلم بالنویل فتا انوع و معلوم نموده که در احادی صنف موسوم و کرکان را احیا نامیده اند تا آکه ترکیب متعلق بکشف و تصدیق امور یا بید بدانیم و هرکدام ملک ازاو امکنه مقصود است تقریبا بکصد و بنجاه کشف و معلوم بندا نام ابدی

چه نوشته و خوانده ام بلکه تنها از آن اطلاع و رفتار و حالات و جهات است ایشان ابدالا منظور خود قدیم ارقام بر قدیم و فایده ثاقبه نیست و درکتب یونانی ولاتینی مسطور است و این تاریخ در سال و ماه علم معلوم سبیل انداخت مستر و جنوب و کتب

بدانیم بدانیم از این بنا امامی حضرت افهائی قدیم اکر از آنجا را کذار تعلق که فاضل مستوجب بعضی از غلط و غیر این مقاله دو عمار این سال هر و اسم در رجوع و ضمیمه که در جاده مانند

اواخر کبرا پیش بیشتر باتی اخرت توضیح که فتحه از علم کرده ارقام بعد بیان مستوفی تخفیف و دست تمام اسم از حکایت ورسا افادت قایم مورد اکراد کرده و قبر باره قابل احیاه ماند مینو

متعلق با ایران بوده و نقل فرالمه ادر دوسال که زمان فرمان عوام و مشهور و ظهور جدید ومنتصف طوفه و انقل الاتراک و شئی کله پیشوایان ای عام زمان ببیند در انجامکه بعد از خرد و کوشیده و در آن

ببرون با حیشی کلمای عام کرد و زمان داود کرد و حالات سرعت

اندرکار مهابون دودم بسا خبرد و تعالیه مصالحه

خود منصور و منتصص آن بادوهم آتی

زنده کانی بیسکی عالم برای اشتغال

خاطر و انصراف خیال

از آن بلاد

وحشت را

[illegible]

[illegible]

فهرست اسامی سلاطین قاجاریه انار الله برهانهم

مدفن	عمر	رحلت	مدت سلطنت	جلوس	ولادت	السلطان
مدفن در خواجه ربیع	عمر چهل و دو سال	رحلت سنه ۱۱۳۹	مدت سلطنت شش سال	جلوس سنه ۱۱۳۳	ولادت سنه ۱۰۹۷	فتحعلیخان
مدفن در حضرت عبد العظیم	عمر چهل و پنجسال	رحلت سنه ۱۱۷۲	مدت سلطنت هشت سال	جلوس سنه ۱۱۶۴	ولادت سنه ۱۱۲۷	محمد حسن شاه
مدفن استراباد	عمر بیست و هفت سال	رحلت سنه ۱۱۹۱	مدت سلطنت هفت سال	جلوس سنه ۱۱۸۴	ولادت سنه ۱۱۶۴	حسینقلی خان ملقب بجهانسوز شاه
مدفن نجف اشرف	عمر پنجاه و شش سال	رحلت سنه ۱۲۱۱	مدت سلطنت هیجده سال	جلوس سنه ۱۱۹۳	ولادت سنه ۱۱۵۵	آقا محمد شاه مرحوم
مدفن قم	عمر شصت و چهار سال و چهار ماه	رحلت سنه ۱۲۵۰	مدت سلطنت سی و هشت سال و پنجماه	جلوس در طهران ۱۲۱۲	ولادت سنه ۱۱۸۵	فتحعلی شاه مبرور
مدفن در مشهد مقدس	عمر چهل و پنجسال و ششماه	رحلت در خراسان سنه ۱۲۴۹			ولادت سنه ۱۲۰۳	نایب السلطنه عباس میرزا مرحوم
مدفن در قم	عمر چهل و یکسال و یازده ماه	رحلت سنه ۱۲۶۴	مدت سلطنت چهارده سال و سه ماه	جلوس سنه ۱۲۵۰	ولادت سنه ۱۲۲۲	محمد شاه طاب ثراه

فارسی و [illegible]
عرب و عربی و یونانی و هندی و [illegible]
لاتینی و روسی و انگلیسی و آلمانی زیاده
وهذا النسخه حاضر کرده ام و تاریخ این سلسله را
از ابتدا [illegible] ایران مستند بعون الله تعالی [illegible]
کرباد شاهان [illegible] بیهوده واحد [illegible]
[illegible] و السلام
[illegible] ۲۵ [illegible] ۱۳۱۱

سلطنت عظمی

السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان ناصر الدین شاه صاحبقران بن محمد شاه بن ولیعهد عباس میرزا ابن خاقان فتحعلی شاه بن حسینقلی خان بن سلطان محمد حسن خان بن فتحعلی خان بن امیر شاه قلیخان بن محمد ولیخان بن مهکخان بن محمد قلیخان قاجار خلد الله ملکه و دولته

تولد همایون

شب سه شنبه ششم صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و چهل و هفت من الهجرة المقدسة النبویة صلی الله علیه و آله

جلوس همایون بر تخت سلطنت

روز یکشنبه هجدهم شهر شوال المکرم سنه یکهزار و دویست و شصت و چهار در دار السلطنه تبریز

جلوس مبارک در تختگاه سلطنت در دار الخلافه ناصری

در شب شنبه بیست و دویم شهر ذی القعدة الحرام سنه هزار و دویست و شصت و چهار که الحال چهل و شش سال تمام است کمال استقلال مع الشوکة والعظمة والاجلال سلطنت و جهانبانی میفرمایند

ابناء سلطنت

نواب مستطاب اشرف امجد والا شاهنشاهزادهٔ اعظم ولیعهد جاوید عهد دولت علیه مظفر الدین میرزا ادام الله اقباله العالی تولد روز جمعه چهاردهم شهر جمادی الثانیه سنه یکهزار و دویست و شصت و نه من الهجرة المقدسة

نواب مستطاب اشرف امجد والا ظل السلطان دولت علیه سلطان مسعود میرزا ادام الله اقباله العالی تولد یوم بیستم شهر صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و شصت و شش من الهجرة

نواب مستطاب اشرف امجد والا نایب السلطنه دولت علیه امیر کبیر وزیر جنگ کامران میرزا ادام الله اقباله العالی تولد روز نوزدهم شهر ذی القعدة الحرام سنه یکهزار و دویست و هفتاد و دو من الهجرة

نواب اشرف والا سالار السلطنه نصرة الدین میرزا فرمانفرمای مملکت فارس تولد روز دوشنبه سیزدهم شهر جمادی الثانیه سنه یکهزار و دویست و نود و نه

نواب اشرف والا امجد رضا میرزا رکن السلطنه تولد روز پنجشنبه شانزدهم ربیع الثانی سنه ۱۳۰۱

نواب اشرف والا سلطان احمد میرزا عضد السلطنه تولد شب پنجشنبه هجدهم شهر ذی القعدة الحرام سنه ۱۳۰۸

نواب اشرف والا امجد تقی میرزا عین السلطنه تولد شب سه شنبه هفتم جمادی الثانیه سنه ۱۳۱۰

نوادهای سلطنت

اولاد نواب مستطاب اشرف امجد والا ولیعهد

نواب والا اعتضاد السلطنه محمد علی میرزا تولد یوم چهاردهم ربیع الثانی سنه ۱۲۸۹ نواب والا املاک منصور میرزا شعاع السلطنه نواب والا ابو الفتح میرزا نواب والا ابو الفضل میرزا

اولاد نواب مستطاب اشرف امجد والا ظل السلطان

نواب والا اجلال الدوله سلطان حسین میرزا تولد در سنه ۱۲۸۵ نواب والا امر هرمز میرزا نواب والا اسلطان محمود میرزا نواب والا امیر تیمور میرزا نواب والا اسلطان فریدون میرزا

اولاد نواب مستطاب اشرف امجد والا نایب السلطنه

نواب والا اسلطان ملک میرزا تولد در روز هشتم شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۰۹

اولاد مرحوم جلال الدوله

نواب والا مهدی قلی میرزا

بنات سلطنت

نواب علیه عالیه فخر الملوک تولد در سنه ۱۲۶۳

نواب علیه عالیه عصمة الدوله تولد در سنه ۱۲۷۲

نواب علیه عالیه افسر الدوله تولد در سنه ۱۲۷۰

نواب علیه عالیه والیه تولد در سنه ۱۲۷۵

نواب علیه عالیه ضیاء السلطنه تولد در سنه ۱۲۷۲

نواب علیه عالیه بانوی عظمی تولد در سنه ۱۲۷۳

نواب علیه عالیه فروغ الدوله تولد در سنه ۱۲۷۹

نواب علیه عالیه ابران الملوک تولد در سنه ۱۲۹۸

نواب علیه عالیه اختر الدوله تولد در سنه ۱۲۹۸

نواب علیه عالیه فرح السلطنه تولد در سنه ۱۲۹۹

نواب علیه عالیه تاج السلطنه تولد در سنه ۱۳۰۱

نواب علیه عالیه شرف السلطنه تولد در سنه ۱۳۰۳

نواب علیه عالیه عز السلطنه تولد در سنه ۱۳۰۷

نواب علیه عالیه قدرة السلطنه تولد در سنه ۱۳۰۸

نواب علیه عالیه محترم السلطنه تولد در سنه ۱۳۱۰

اخوان سلطنت

نواب والا عباس میرزا ملک آرا نواب والا اعز الدوله عبد الصمد میرزا نواب والا رکن الدوله محمد تقی میرزا

اخوات سلطنت

نواب علیه عالیه عزة الدوله نواب علیه عزیز الدوله

اولاد خاقان مغفور

نواب والا عضد الدوله سلطان احمد میرزا نواب والا محمد هادی میرزا نواب والا جهانسوز میرزا امیر تومان حکمران شاهرود و بسطام

امیرزادگان عظام

بنی اخوان ارشد سلطنت

نواب محمد میرزا امیر تومان ولد نواب والا عباس میرزا ملک آرا نواب عین الملک علینقی میرزا امیر تومان ولد نواب والا رکن الدوله امیرزادهٔ نصر الله میرزا ولد نواب رکن الدوله امیرزادهٔ اسد الله میرزا ولد ایضا امیرزادهٔ محمود میرزا ولد نواب ایضا امیرزادهٔ رضا قلی میرزا ولد نواب ایضا نواب عماد السلطنه حسینقلی میرزا امیر تومان ولد نواب والا اعز الدوله امیرزادهٔ بهرام میرزا اجودان حضور ولد نواب والا اعز الدوله

سایر شاهزادگان کرام از فروع سلطنت ماضیه

نواب عماد الدوله بدیع الملک میرزا نواب مؤید الدوله ابو الفتح میرزا امیر تومان والی مملکت خراسان نواب محمد حسین میرزای امیر آخور نواب ضیاء الدوله انوشیروان میرزا امیر تومان حکمران کرمانشاهان نواب حشمة الدوله عبد الله میرزا امیر تومان والی بروجرد و لرستان نواب حاجی بهاء الدوله ساسان میرزا امیر تومان نواب عمید الدوله کیومرث میرزا حکمران شاهرود و بسطام نواب معز الدوله اسمعیل میرزا نواب نصرة السلطنه روح الله میرزا نواب حاجی حسام السلطنه ابو النصر میرزا والی عربستان امیر تومان نواب شعاع الدوله حاجی سلیمان میرزا امیر تومان نواب فرمانفرما عبد الحسین میرزا امیر تومان والی کرمان و بلوچستان نواب حاجی سهام الملک مرتضی قلی میرزا نواب سیف الدوله سلطان محمد میرزا از اجودان مخصوص حضور مبارک نواب امیر خان سردار و جهانشاه میرزا امیر تومان نواب سلطان عبد المجید میرزا عین الدوله امیر تومان امیر آخور حضرت ولیعهد نواب احتشام الدوله عبد العلی میرزا امیر تومان نواب سلطان حسین میرزا نیر الدوله امیر تومان حکمران نیشابور و سبزوار و سرحد دار عزیز نواب محمد حسن میرزا معتضد الدوله سرتیپ اول ولد مرحوم مهدیقلی میرزا نواب محمد حسن میرزا معتضد السلطنه امیر تومان پیشخدمت حضور همایون عبد الحسین میرزای شمس الشعراء حاجی ابو الفضل میرزا ولد مرحوم ظل السلطان حاجی جمشید میرزا ولد مرحوم جهانشاه میرزا حاجی نصر الله میرزا ولد مرحوم سیف الله میرزا حاجی فریدون میرزا حاجی محمد حسین میرزای سلطنه امیر تومان خلف مرحوم امام وردی میرزای کشیکچی باشی حاجی محمد مهدی میرزای مؤید السلطنه پسر مرحوم مؤید الدوله عالمشاه میرزا ولد مرحوم تیمور میرزا سرتیپ حسام الدین میرزا پسر مرحوم محمد رضا میرزا نادر میرزا ولد مرحوم اردشیر میرزای رکن الدوله علی محمد میرزا سرتیپ اول ولد مرحوم خانلر میرزا اکبر میرزا سرتیپ ولد مرحوم ایضا غلامحسین میرزا سرتیپ ولد مرحوم ایضا اسحق میرزا پسر مرحوم رکن الدوله یعقوب میرزا خلف مرحوم ظل السلطان یحیی میرزا نایب اول سرتیپ اول خلف مرحوم سیف الملوک میرزا امیرزادهٔ مرتضی قلی میرزا سرتیپ اول ولد مرحوم عماد الدوله جلال الدین میرزا ولد مرحوم ایضا امیر مجد الدین میرزا ولد مرحوم ایضا سلطان ابراهیم میرزا ولد مرحوم ایضا سلطان اسمعیل میرزا ولد مرحوم ایضا اسحق میرزا ولد مرحوم ایضا ایرج میرزا ولد مرحوم ایضا محمد باقر میرزا ولد مرحوم معز الدوله فضل الله میرزا ولد مرحوم ایضا محمد کاظم میرزا ولد مرحوم ایضا محمد جعفر میرزا ولد مرحوم ایضا فرهاد قلی میرزا ولد مرحوم ایضا ارسلان میرزا سرتیپ اول ولد مرحوم شجاع الدوله امیر اصلان میرزا سرتیپ اول ولد مرحوم ایضا ادریس میرزا ولد یحیی میرزا نایب الایاله محمد علی میرزا ولد ایضا محمد کاظم میرزا ولد ارسلان میرزا محمد علی میرزا ولد حاجی نصر الله میرزا حسنعلی میرزا ولد ایضا سایر شاهزادگان از قرار سنه ماضیه مستند

وجوه مرحوم میرزا از خانوادهٔ سلطنت عظمی و ابناء ملوک

(نواب والا شاهنشاهزاده حسینعلی میرزا عین السلطنه) (نواب علیه عالیه فخر الدوله) (نواب علیه عفة الدوله) (نواب معتضد الدوله سلطان اویس میرزا)

شاهزادگان و امراء و خوانین و آقایان ایل جلیل قاجار

که در اداره جناب مستطاب اجل اکرم عضد الملک وزیر همایون هستند

شاهزادگان و غیرهم که در جزو خوانین قاجار منظورند

نواب محمد شریف میرزا سرتیپ محمد علی میرزا سرتیپ
ولد مرحوم مؤید الدوله محمد جعفر میرزا سرتیپ
ولد مرحوم معز الدوله محمد صادق میرزا حبیب الله
میرزا شاهرخ میرزا محمد حسین میرزا عبدالرحیم
میرزا حاجی سیف الله میرزا شجاع الدین میرزا
حسینعلی میرزا ابراهیم میرزا محمد مهدی میرزا
سلطان اویس میرزا عیسی خان محمودخان سرتیپ
محمد تقی خان سرتیپ علی اکبرخان عباس خان
علی اصغرخان علیخان محمودخان محمد حسنخان
عیسی خان

طایفهٔ بنی اعمام قوانلو

خلیل الله خان رئیس و سرتیپ غلامحسین خان حاجی
مصطفی خان محمد اسمعیل خان محمد قلیخان محمد حسنخان

طایفهٔ حاجی مهدیقلیخانی

حسینقلی خان میرپنجه نجفقلی خان رئیس و سرتیپ
علیخان سرتیپ محمد قلیخان محمد ناصرخان سرتیپ
محمد قلیخان قاضی سلیمانخان سرتیپ صادقخان
عبدالله خان کاظم خان

طایفهٔ قزل ایاغ

محمد حسن خان سرتیپ احمدخان رئیس نورالله خان
محمد صادقخان علیمحمد خان احمدخان غلامرضا خان
قربانخان محمد قاسمخان

طایفهٔ دولو

حاجی محمد حسینخان رئیس و سرتیپ محمدخان بهاء السلطنه
محمد صادقخان شهاب الدوله محمد قاسمخان محمدخان
ابوالحسنخان عباسقلیخان سرتیپ محمدخان
سرهنگ میرزا محمدخان ولد اسکندرخان سردار
محمد علیخان عبدالباقی خان

طایفهٔ عزالدینلو

حبیب الله خان محمد قاسمخان محمد کریمخان
غلامحسین خان

طایفهٔ شامبیاتی

محمد حسنخان رئیس و سرتیپ امامقلی خان محمودخان
خلیل الله خان حاجی حبیب الله خان ابراهیمخان
سلیمانخان سرهنگ علیمحمد خان ولیمحمد خان

طایفهٔ حاجی مشهدی سپانلو

محمد طاهرخان سرتیپ و ناظم حسینخان ولد حاجی باشی
محمد رضاخان میرزا باقرخان حکیمباشی میرزا محمدخان
علیخان ناصرخان رضاخان معتضد الاطباء

طایفهٔ شاه بوداغلو

محمودخان رئیس و سرتیپ حاجی محمد زمانخان
علی محمدخان احمدخان

طایفهٔ قایخلو وغیره

محمد صادقخان رئیس و سرهنگ محمد تقی آقا حاجی محمدخان دنبلو

طایفهٔ خزینه دارلو

محمد قلیخان رئیس و سرتیپ محمد ولیخان علی اکبر
خان عبدالحسین خان

طایفهٔ کرلو

محمدخان رئیس و سرتیپ نبی خان محمد علیخان
لطفعلیخان

سایر

خوانین و آقایان قاجار سیصد و بیست و چهار نفر

تحویلدار و یساول وغیره

فرج الله خان تحویلدار و سرتیپ امیرخان یساول باشی
احمدخان نایب

سایر یساولان

هفت نفر

دایرهٔ دولت

جناب مستطاب اشرف امجد اکرم صدر اعظم دولت علیهٔ ایران امین السلطان آقا میرزا علی اصغرخان

مجلس محترم دار الشورای کبرای دولتی با ریاست جناب جلالتمآب اجل امین الدوله

اسامی وزرای عظام و اعضای فخام دار الشورای کبری از شاهزادگان معظم و غیرهم از قرار سنوات ماضیه است و تغییری نکرده
فقط از سنهٔ ماضیه اودئیل تا هذه السنه ئیلان ئیل ۱۳۱۱ انتخابی که تازه بعضویت این مجلس محترم نائل شده اند از قرار ذیل است

جناب میرزا حبیب الله خان مجد الاشراف | جناب میرزا فضل الله خان وکیل الملک | جناب میرزا عباسقلیخان سپهر مستوفی آذربایجان | جناب میرزا ابوالقاسم سپهر لشکر

وزارت جلیلهٔ جنگ

نواب مستطاب اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ و رئیس کل قشون ظفرنمون دولت علیه از توپخانه و قورخانه
و زنبورکخانه و افواج قاهره و سواره منصوره و پیاده نظام و خارج نظام

جناب جلالتمآب اجل نظام الملک وزیر لشکر و وزیر دار الخلافه

اجزاء وزارت جلیلهٔ جنگ و دفتر لشکر

چون از قرار سنهٔ ماضیه است احتیاج بنگارش نیست فقط تغییراتی که بهم رسیده و انتخابی که تازه بمناصب و امتیازات رسیده اند در ذیل مسطور و نگارش میرود

(دفتر لشکر)

جناب جلالتمآب میرزا نعمت الله خان لشکرنویس باشی ملقب
بمدیر السلطنه و خطاب جنابی نایل شده
میرزا محمد حسین معین لشکر پسر مرحوم میرزا علی معین لشکر
میرزا سید باقر لشکرنویس پسر مرحوم حاجی میرزا سید حسین مستوفی
میرزا عبدالحسین لشکرنویس پسر مرحوم معین لشکر
میرزا سید باقر لشکرنویس پسر مرحوم میرزا سید یوسف لشکرنویس
میرزا سید احمد لشکرنویس میرزا اسمعیل خان ناظم دفتر
لشکر میر حسنخان لشکرنویس کاشانی میرزا مهدی
لشکرنویس سررشته دار سابق غلامان شوکت میرزا مهدیقلی
لشکرنویس میرزا هدایت الله خان لشکرنویس پسر مرحوم
میرزا اسمعیل میرزا سید احمد لشکرنویس پسر میرزا سید
تقی خان میرزا سید محمد لشکرنویس سررشته دار سابق کشیکخانه
میرزا مهدیخان لشکرنویس محاسب قورخانه مبارکه پسر مرحوم
میرزا رفیعخان میرزا اشرف لشکرنویس قورخانه
میرزا علی اکبر لشکرنویس ایضا میرزا محمودخان دبیر نظام
دفتردار الانشاء نظام میرزا کاظمخان نایب نظام ایضا در دار الانشاء

جناب میرزا یوسفخان امین لشکر پسر مرحوم میرزا قهرمان امین لشکر

در جزو دفتر لشکر آذربایجان

جناب میرزا محمد علیخان مستوفی نظام آذربایجان
میرزا حسنخان ناظم لشکر میرزا هدایت خان لشکرنویس
حاجی میرزا ابوالقاسمخان میرزا احمدخان لشکرنویس
مامور ارومیه

سایر ولایات

لشکرنویسی ملایر و نهاوند با میرزا افلاطون است
لشکرنویسی کمره و گلپایگان با میرزا ابوالقاسمخان برادر میرزا محمد حسنخان
سمنان میرزا حسنخان لشکرنویس ولد مرحوم میرزا رفیعخان
عربستان میرزا اسمعیل لشکرنویس
کرمان جناب حاجی میرزا اسمعیل نایب السلطنه
جناب میرزا محمد علیخان ناصر لشکر
کرمانشاهان میرزا سید علی نصیر لشکر و میرزا
سید محمد لشکرنویس

صاحب منصبان

امراء تومان

نواب مستطاب والا جهانسوز میرزا امیر تومان شده

نواب علینقی میرزا عین الملک امیر تومان شده
نواب سلطان عبد المجید میرزا حکمران اردبیل ومشکین
ملقب بعین الدوله محمد حسن میرزا معتضد السلطنه امیر تومان
جناب امیر الامراء العظام محمد باقرخان شجاع السلطنه ملقب بسردار اکرم
جناب امیر الامراء العظام وکیل الدوله وزیر قورخانه و
رئیس مخزن تدارکات عسکریه ملقب بسردار
جناب جلالتمآب محمد قاسمخان صاحبجمع امیر تومان
جناب امیر الامراء العظام معز الملک امیر تومان
جناب جلالتمآب والی حکمران ولایات ثلاث
جناب جلالت نصاب مشیر خلوت امیر تومان
جناب امیر الامراء العظام میرزا عبد الله خان نظام الدوله
امیر تومان والی ایالت مازندران واسترآباد وگرگان
جناب جلالت نصاب فخر الملک امیر تومان
امیر الامراء العظام محمد تقی خان امیر تومان امیر الامراء
العظام عبد الله خان ساعد السلطنه امیر تومان امیر الامراء
العظام محمد باقرخان سعد السلطنه امیر تومان امیر الامراء
العظام حسینقلیخان صارم الملک امیر تومان امیر الامراء
العظام میرزا نبی خان نصر الملک امیر تومان امیر الامراء
العظام حشمت الملک امیر تومان حاکم سیستان
امیر الامراء العظام منصور الملک حسینقلیخان قورت بیکلو
امیر تومان جناب فخامت نصاب میرزا فتح الله خان بیگلر
بیگی رشت ورئیس گمرک گیلان ومازندران وخراسان
امیر الامراء العظام حسینقلیخان ضیاء الملک امیر تومان
رئیس فوج توپچی همدانی صادقخان افشار رئیس فوج
اول توپچیان افشار آذربایجانی محمد علیخان ظفر الملک
محمد صادقخان رئیس توپچیان اول افشار

ایضاً اشخاصی که برتبهٔ وحمایل وشان امیر تومانی نایل شده اند

نواب عماد السلطنه جناب جلالتمآب بشیر الملک
جناب میرزا محمود خان مشیر نظام پیشکار قشون آذربایجان
میرزا نصر الله خان دبیر السلطنه نواب عزیز الله میرزا
ظفر السلطنه جناب جلالتمآب فیلسوف الدوله

سرتیپان اول

علیمحمد خان سرتیپ اول برادر جناب حاجی امین السلطنه
ملقب بمدبر نظام حاجی عطاء الله خان میر پنجه ملقب
بعطاء السلطنه عزت الله خان سرتیپ پسر معزی الیه
امیر الامراء العظام غلامرضا خان پسر جناب حسام الملک افتخار الملک
امیرزاده ارسلان میرزا سرتیپ اول امیرزاده جلال
الدین میرزا پسر مرحوم عماد الدوله حسین پاشا خان
اجودانباشی آذربایجان ملقب بامیر بهادر علی آقا خان
پیشخدمت حضور میرزا سید عبد الکریم خان سرتیپ اول ملقب
بحسام لشکر شده حاجی میرزا عباسعلی خان احتشام نظام
سرتیپ اول بیوکخان پسر مرحوم محمد خان امیر تومان
میرزا حسن خان خازن لشکر رئیس مخزن تدارکات عسکریه
آذربایجان آقا سلطان خواجه سرتیپ اول نصر الله
خان سرتیپ اول طالش ملقب بعمید السلطنه شده
امیر حسینخان شجاع السلطنه خانبابا خان مأمور کردستان
میرزا موسی خان عمید نظام حاجی قلیخان جوانشیر
حاجی رستمخان قاجار ملقب بصمصام لشکر محمد باقرخان
ملقب بضرغام الملک شاهزاده آقا محمد خان محمد علیخان
سرتیپ فوج توپچیان اول افشار میرزا ابراهیمخان کماندان توپخانه

سرتیپان دوم خارج از فوج

محمد فضلعلیخان سرتیپ دوم اسد الله خان سرتیپ دوم
عباسقلیخان برادر جناب بشیر الملک میرزا محمد خان پسر
جناب میرزا محسن معاون دیوان نجفقلیخان پسر ظهیر الملک
علیقلیخان سرتیپ فوج تنکابن محمد حسینخان پسر جناب
ساعد الدوله سردار میرزا اسحق خان شارژدافر مقیم
بطرزبورغ هدایت الله خان میرزا علی اکبر خان کار
گذار رشت وجلاغ میرزا ابو الفتح خان نایب اول وزارت نظمیه

سرتیپان سوم خارج از فوج

آقا مکلل سرتیپ سوم محمد علیخان پسر مرحوم رضاقلیخان
نایب ایشیک آقاسی باشی میرزا حسینخان ولد مرحوم
میرزا زکی میرزا هادیخان نوهٔ جناب صدیق الملک

میرزا حسنخان سرهنگ فوج خاصه عباسقلیخان نایب
الحکومه ساوجبلاغ وساوه امیرزاده محمد حسین میرزا پیشخدمت
معروف بشاهزاده حسین محمد خان پسر ظفر الملک
میرزا عبد الله خان نائینی حسنخان پسر مرحوم اجودانباشی
توپخانه امیرزاده محمد حسین میرزا

سرهنگان خارج از فوج

میرزا علی اکبر خان پسر میرزا ابو القاسم وزیر میرزا علیداد
خان میرزا تقیخان پسر میرزا اسمعیل لشکرنویس

جزو معلمین فرنگی

مسیو باتای کنت برخلت مازور مالتا

توپخانهٔ مبارکه

با نظارت جناب جلالتمآب نظام الدوله امیر تومان
عسکرخان سرتیپ توپخانه ملقب بضرغام السلطنه
علی اکبر خان سرتیپ ملقب باعتصام نظام حاجی
امیرخان پسر جناب امین دیوان لاهیجی سرتیپ اول شده
یوسف میرزای سرتیپ میرزا مهدیخان پسر مرحوم میرزا
موسی وزیر لشکر سرهنگ توپخانه حاجی یوسفخان
سرهنگ تبریزی میرزا محمد حسین آشتیانی طبیب
توپخانه ملقب باعتماد الحکماء

اجزاء خزانهٔ مبارکهٔ نظام

از قرار سنهٔ ماضیه است

ادارهٔ اصطبل توپخانه

کماکان بریاست وامیر آخوری امیر الامراء العظام محمد
حسنخان پیشخدمت مخصوص حضور همایون

قورخانهٔ مبارکه ومخزن تدارکات عسکریه

کماکان بوزارت وریاست جناب امیر الامراء العظام
وکیل الدوله سردار

مدرسهٔ مبارکهٔ جدید البنای نظام ناصریه

کماکان بریاست جناب امیر الامراء العظام میرزا کریمخان
صمصام السلطنه امیر تومان

افواج قاهره

بقرار وترتیب سنهٔ ماضیه است

سواره

نیز از قرار سنهٔ ماضیه است

سواره وجماعت قورت بیکلو با امیر الامراء العظام حسینقلی
خان منصور الملک امیر تومان واگذار شده است

ادارهٔ سوارهٔ قزاقیه

کماکان بریاست وفرماندهی کلنل شنه اور

معاف مرخوصین از ادارهٔ وزارت جلیلهٔ جنگ وغیره

(شاهزاده معتمد الدوله سلطان اویس میرزا امیر تومان) (عزیز الله خان صارم الملک امیر تومان) (حاجی میرزا علیخان سرتیپ اول پسر مرحوم میرزا آقاخان صدر اعظم

دار الخلافهٔ طهران

نواب مستطاب اشرف اکرم والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ وحکمران دار الخلافهٔ الباهره وغیرها ادام الله اقباله العالی
جناب جلالتمآب اجل نظام الملک وزیر لشکر ووزیر دار الخلافه
تغییراتی که در اجزاء حکومت دار الخلافه شده است

رئیس اجزاء محاکمات دار الخلافه جناب میرزا عباسخان
مهندس باشی

اجزاء

حاجی میرزا حسنخان لشکرنویس میر حسین خان
لشکرنویس ومنشی محمد حسین میرزا میرزا محمد علیخان
منشی میرزا عباس منشی سایر منشیان وغیرهم شش نفر

نایب حسنخان فراشباشی حکومت دار الخلافه
حاجی عباسقلی مباشر جبّاخانه
نایب رحیم مباشر بازار
میرزا فضل الله نایب کن وسولقان
حاجی آقابیک نایب شهریار وورامین

علمای اعلام دار الخلافه

از قرار سنهٔ ماضیه هستند

امراء و اعیان و خوانین و معارف

دار الخلافه نیز از قرار سنهٔ ماضیه هستند

تغییرات وزارت نظمیه و پلیس دار الخلافه

جناب جلالت مآب میرزا ابوتراب خان نظم الدوله وزیر نظمیه

میرزا ابو الفتح خان سرتیپ دوم نایب اول وزارت نظمیه

عباسقلی خان سوشف وزارت نظمیه رئیس محلهٔ دولت سرتیپ دوم

حسن خان رئیس بازار مستشار درجهٔ اول سرتیپ دوم

میرزا عبد الغنی خان سرتیپ سوم رئیس محلهٔ سنگلج

میرزا سید احمد خان سرتیپ رئیس محلهٔ بازار

میرزا آقا خان سرتیپ سوم سررشته دار کل و معاون وزارت نظمیه

حاجی میرزا محمد علیخان سرتیپ سوم رئیس محلهٔ چال میدان

میرزا حسن خان سرتیپ سوم ناظم داخلهٔ وزارت نظمیه

میرزا محمد علیخان سرتیپ سوم رئیس دار الانشاء وزارت نظمیه

میرزا حسن سرتیپ سوم مستشار درجهٔ اول وکلانتر اداره نظمیه رئیس محلهٔ عودلاجان

باقی از قرار سنهٔ ماضیه است

عدد کلیهٔ اجزاء پلیس از صاحب منصب و تابین و پیاده و سواره چهارصد و دو نفر

ادارهٔ قراسورانهای حول و حوش دار الخلافه

عمدة الامراء العظام میرزا سید عبد الکریم خان حسام لشکر سرتیپ اول رئیس ادارهٔ قراسوران

میرزا سید رضا لشکرنویس

امیر خان ولد مرحوم محمد صالح خان

ابو القاسم خان سرهنگ

سید احمد خان سرهنگ (باقی اجزاء چهل و نه نفر)

(سوار کرد بچه و شاهسواری دویست نفر)

ادارهٔ احتسابیهٔ شهر دار الخلافه

بریاست جناب امیر الامراء العظام فخر الملک امیر تومان - اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه هستند

کارگذاران و عملهٔ جبّاخانه

مخصوص در بخانهٔ نواب مستطاب اشرف امجد والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ

جناب امیر الامراء العظام شیر خلوت امیر تومان شده

حاجی میرزا عباسعلیخان احتشام نظام سرتیپ اول

محمد اسمعیل خان کشیکچی باشی سرتیپ اول توپخانه

میرزا محمود خان منشی باشی ملقب بمدبر نظام

میرزا مهدیخان منشی مرحوم شده

باقی از قرار سنهٔ ماضیه است

وزارت جلیلهٔ داخله

جناب جلالتمآب آقا میرزا حسین وزیر دفترخانهٔ مبارکه | جناب جلالتمآب اجل آقا میرزا حسن مستوفی الممالک

جناب جلالتمآب حاجی امین السلطنه مدیر دفترخانهٔ مبارکهٔ استیفا و محصل محاسبات و بقایای دولتی

اجزاء خاصهٔ دائرهٔ صدارت عظمی

جناب جلالتمآب دبیر الملک وزیر رسائل خاصهٔ دولتی

جناب فخامت نصاب آقا [illegible] منشی صدارت

میرزا احمد منشی [illegible]

مصطفی میرزا [illegible] منشی

و غیره و غیره [illegible]

جناب [illegible] میرزا رضا قلیخان

مستوفی اول و مدیر رسائل خاصهٔ دولتی میرزا اسمعیل خان

مستوفی و منشی مخصوص و غیره و غیره

تغییرات در وزارت دفتر استیفا

و برقرار یهای جدیده مطابق آنچه در روزنامهٔ مبارکهٔ ایران ثبت شده است

استیفای مملکت خراسان بجناب میرزا فضل الله خان مستوفی اول مفوض شده جناب میرزا حبیب الله خان مجد الاشراف جزو وزرای دربار اعظم شده جناب میرزا رفیعخان مستشار السلطنه پیشکار مالیهٔ آذربایجان مستوفی اول جناب میرزا محمد خان پسر مرحوم میرزا هدایت الله وزیر دفتر ملقب بمصدق السلطنه جناب میرزا عباسقلیخان سپهر مستوفی اول جزو وزرای دربار اعظم شده میرزا زین العابدین مستوفی نظام خطاب جنابی جناب میرزا حسینخان مستوفی بنانی نوری ملقب بقوام دفتر جناب میرزا حسنخان مستوفی نوری ملقب بمجیر الملک جناب میرزا محسن معاون دیوان مامور بوزارت عربستان جناب حاجی میرزا علیخان مستوفی مامور بوزارت خراسان میرزا محمد طاهر مستوفی کاشانی ملقب به بصیر الملک جناب میرزا کریم خان پسر جناب میرزا فضل الله خان بمنصب استیفای اول و لقب بنان الدوله و عمل محاسبهٔ خراسان منصوب و نایل شده میرزا رضا قلیخان مستوفی اول نایب الحکومهٔ بوشهر ملقب به مجیر السلطنه میرزا اسمعیل خان مستوفی اول ولد جناب میرزا رضا قلیخان مدیر رسائل خاصه میرزا فرج الله خان پیشکار حاجی شهاب الملک ملقب به بنان السلطنه میرزا اسمعیل خان مستوفی دوم محاسب سمنان و دامغان و چهار دانگه پسر بصیر الملک میرزا حسنخان امین الوزاره پیشکار قزوین مستوفی دوم میرزا محمد حسین کلانتر همدانی مستوفی دوم میرزا عبد العلی خان مستوفی دوم پیشکار امور [illegible]

مبارکه میرزا سید عبد الله سررشته دار خزانهٔ عامره مستوفی دوم میرزا اشرف خان هزارنی میرزا احمد خان منشی مستوفی سوم نزد جناب علاء الدوله میرزا سید عبد الله منشی تفرشی امین وظایف مازندران مستوفی سوم میرزا علی اکبر خان گروسی مستوفی و منشی رسائل نزد جناب میرزا رضا قلیخان میرزا علینقی مستوفی پیشکار خوار

میرزا ابو القاسم سررشته دار عمل خلوت مستوفی سوم میرزا محمود سررشته دار خزانه مستوفی سوم میرزا حسینخان پسر مرحوم میرزا کاظم خان امین العداله ملقب بامین العداله میرزا محمود خان مستوفی اول منشی باشی حضرت والا نایب السلطنه ملقب بدبیر نظام میرزا هادیخان منشی رسائل مستوفی میرزا ابراهیم خان کرکانی مستوفی سوم میرزا اشرف مستوفی سوم میرزا مصطفی خان نوادهٔ مرحوم شمس الشعراء منشی حضرت والا نایب السلطنه مستوفی سوم

معاف مرحومین

میرزا سید احمد مستوفی پسر مرحوم میرزا موسی وزیر میرزا بزرگ خان مستوفی نایب جناب جلالتمآب حاجی امین السلطنه میرزا هادیخان مستوفی که نزد نواب والا رکن الدوله بوده است

ادارهٔ حکومتهای ولایات ممالک محروسه

مملکت آذربایجان

نواب مستطاب اشرف امجد اسعد والا شاهنشاهزادهٔ اعظم ولیعهد جاوید مهد دولت علیه صاحب اختیار مملکت آذربایجان ادام الله اقباله العالی

نواب اشرف والا اعضاد السلطنه رئیس کل شئون نظام آذربایجان

اجزاء مخصوصهٔ آذربایجان که از جانب حضرت ولایت عهد متکفل خدمات هستند

جناب جلالتمآب قایم مقام پیشکار کل جناب جلالت نصاب وکیل الملک میرزا فضل الله خان جزو اعضای مجلس شورای کبری واسطهٔ ابلاغ عرایض کلیهٔ حکام و ادارات

تغییراتیکه بهم رسیده است از قرار ثبت روزنامهٔ ایران

میرزا محمود خان مشیر نظام پیشکار کل شئون آذربایجان رتبه و امتیاز امیر تومانی میرزا رفیعخان مستشار السلطنه پیشکار مالیه آذربایجان امتیاز درجه اول

میرزا نصرالله خان دبیر السلطنه رتبه و امتیاز امیر تومانی

حاجی میرزا کاظم وکیل الرعایای آذربایجان مخاطب بخطاب جنابی

محمد علیخان شحنة السلطنه خطاب جنابی

میرزا سید علیخان مستوفی صندوقدار حضرت ولیعهد ملقب بموثق الملک

میرزا محمد علیخان کاشانی مخاطب بخطاب جنابی

حاجی آقا خان قلعه بیکی تبریز مخاطب بخطاب جنابی

میرزا یحیی خان منجم باشی حضرت ولیعهد ملقب به نجم الممالک

سایر تغییرات و امتیازات در جزو اهل نظام و وزارت جنگ و مواقع دیگر ثبت شده است حاجت بتکرار نیست و اسامی باقی اجزاء و صاحب منصبان و حکام جزو از قرار سنه ماضیه است

اصفهان

نواب مستطاب اشرف امجد اکرم والا شاهنشاهزادهٔ معظم ظل السلطان صاحب اختیار اصفهان و یزد و کلپایگان و خوانسار و محلات ادام الله اقباله العالی

یزد

میرزا محمد مستوفی حکمران یزد

کلپایکان و خوانسار

میرزا یحیی خان حکمران

فارس

نواب مستطاب اشرف اکرم والا شاهنشاهزاده سالار السلطنه فرمانفرمای مملکت فارس

جناب جلالتمآب نظام السلطنه امیر تومان صاحب اختیار مملکت فارس

بندر بوشهر و سایر بنادر فارس و دشتی و دشتستان

جناب جلالت نصاب سعد الملک میر پنجه حکمران بنادر فارس و دشتی و دشتستان

خراسان و سیستان

نواب والا مؤید الدوله امیر تومان فرمانفرمای مملکت خراسان و سیستان و متولی باشی

جناب حاجی میرزا علیخان مستوفی پیشکار خراسان

حکام ولایات جزء خراسان

طبس

امیر الامراء العظام عماد الملک امیر تومان وکیل طبس

قاین

امیر الامراء العظام شوکت الملک حکمران قاینات

سیستان

امیر الامراء العظام علی اکبر خان حشمت الملک امیر تومان حاکم سیستان

قوچان

امیر الامراء العظام شجاع الدوله امیر حسینخان ایلخانی زعفرانلو حکمران قوچان

بجنورد

امیر الامراء العظام سهام الدوله امیر تومان ایلخانی شادلو و حکمران بجنورد

سبزوار و نیشابور و سایر ولایات غیره

نواب والا ابو الدوله سلطان حسین میرزا امیر تومان حکمران

خواف علیمردانخان نصرت الملک (سرخس)

محمد یوسفخان سرتیپ **کلات** محمد مهدیخان

تربت حاجی محمد میرزا

شاهرود و بسطام

نواب والا اجلال انوز میرزا امیر تومان حکمران

سمنان و دامغان

جناب جلالتمآب اعتضاد الملک امیر تومان حکمران

کرمانشاهان و کردستان و گروس

جناب جلالتمآب اجل امیر نظام والی ایالات کرمانشاهان و کردستان و گروس

کرمانشاهان

نایب الحکومه

کردستان

بحکمرانی امیر الامراء العظام عبد الحسینخان میر پنجه پسر جناب اجل امیر نظام و پیشکاری جناب مشیر دیوان و علیقلیخان سرتیپ

گروس

حکومت عبد الحسینخان میر پنجه پسر جناب اجل امیر نظام

کرمان و بلوچستان

نواب والا فرمانفرما سالار لشکر والی مملکت کرمان و بلوچستان

استراباد و گرگان و مازندران

امیر الامراء العظام انتظام الدوله امیر تومان والی و حکمران ایالات مازندران و استراباد و گرگان

مازندران

میرزا علیخان نایب الحکومه میرزا محمد حسین مستوفی وزیر

استراباد

میرزا مقیم لشکرنویس نایب الحکومه

گیلان و طوالش

جناب جلالتمآب مشیر السلطنه والی گیلان و طوالش

عربستان

نواب والا اجل حاجی حسام السلطنه امیر تومان والی عربستان

جناب میرزا محسن معاون دیوان مستوفی پیشکار عربستان و لرستان

میرزا فرج الله خان نایب الحکومه شوشتر

امیرزاده سلطان احمد میرزا نایب الحکومه دزفول

لرستان و بروجرد

نواب والا حشمت الدوله امیر تومان والی لرستان و بروجرد

امیرزاده حمزه میرزا سرتیپ اول نایب الایاله بروجرد

میرزا فرج الله خان پیشکار لرستان و بروجرد

ملایر و تویسرکان و نهاوند

جناب جلالتمآب والی امیر تومان حکمران ولایات ثلاث ملایر و تویسرکان و نهاوند

ملایر حکیم الممالک نایب الحکومه

تویسرکان شیخ حسن میرزا

نهاوند هدایت الله خان سرتیپ

عراق

جناب امیر الامراء العظام ساعد الدوله سردار والی ایالت عراق

همدان

نواب والا شاهزاده عضد الدوله حکمران همدان

کاشان

امیر الامراء العظام محمد حسن خان میر پنجه حکمران کاشان

علی اکبر خان سرتیپ و پیشخدمت حضور نایب الحکومه

خمسه

جناب جلالتمآب عمید الملک حکمران ولایات خمسه

امیر داود خان پیشخدمت حضور نایب الحکومه

قزوین

امیر الامراء العظام محمد باقر خان سعد السلطنه امیر تومان حکمران دار السلطنه قزوین میرزا احسنخان امین الوزاره مستوفی دویم وزیر

قم

نواب امیرزاده اعتضاد الدوله عباس میرزا امیر تومان حکمران قم میرزا رضا خان پیشکار

ساوه و زرند و شاهسون بغدادی

بحکومت جناب جلالتمآب ظهیر السلطنه امیر تومان میرزا محمد خان نایب

میرزا فرج خان لشکرنویس نایب الحکومه ساوه

معتمد الله خان نایب الحکومه زوند

خرقان بن

بحکومت امیر الامراء العظام سیف السلطنه حسنخان اجودانباشی کل امیر تومان

فیروزکوه

بحکومت جناب امیر الامراء العظام میرزا کریمخان صمصام السلطنه امیر تومان

دماوند

عباسقلیخان حاکم دماوند

تنکابن

محمد حسینخان سرتیپ پسر جناب ساعد الدوله نایب الحکومه تنکابن

کنکاور

بحکومت امیر الامراء العظام ساری اصلان امیر تومان

اسدآباد

بحکومت خانباباخان صاحب اختیار

نطنز

در جزو حکومت نواب اشرف مؤید الدوله و حاجی صمام السلطنه میرزا اللهیار خان نایب الحکومه

جوشقان

بحکومت کاشتکان نواب والا معز الدوله

خوار

امیرزاده ابوتراب میرزا سرتیپ اول حکمران خوار نایب الحکومه ابوالحسن میرزا سرتیپ سوم

زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبد العظیم

امیرزاده حسینقلیخان ناظم التولیه و حکمران

طالقان

فرخ خان حاکم طالقان

طارم علیا

بحکومت میرشکار

وزارت جلیلهٔ مالیه و دفتر اعظم دولت علیه

در اداره خاصهٔ جناب مستطاب اشرف امجد اکرم امین السلطان صدر اعظم جناب جلالتمآب امین الملک نایب کل وزارات و ادارات خاصه صدارت عظمی

خلوت همایونی

جناب جلالتمآب امین خلوت وزیر مخصوص و رئیس خلوت همایونی

تعیینات که در خلوت همایونی بهم رسیده است

جناب محمد حسن خان محقق مخاطب بخطاب جناب جناب محمد حسین خان مشیر خلوت منصب امیر تومانی جناب ادیب الملک مخاطب بخطاب جنابی جناب اجودان مخصوص مخاطب بخطاب جنابی جناب فخر الملک منصوب بمنصب امیر تومانی احمد خان سرتیپ اول پیشخدمت خاصه نوه مرحوم میرزا رضا ملقب بمشیر حضور نواب محمد حسن میرزا معتضد السلطنه منصب امیر تومانی آقا میرزا محمد خان میر بنیه پیشخدمت خاصه ملقب بامین خاقان میرزا سید محمد خان سرتیپ اول پیشخدمت خاصه ملقب باجودان حضور امیرزاده حسینعلی میرزا پسر نواب نیر الدوله ملقب بمعتز السلطنه میرزا محمد تقی خان پیشخدمت حضور ملقب بمعتضد الملک محمد علیخان میر بنیه و پیشخدمت مخصوص پسر جناب حاجی خازن الملک مخاطب بخطاب جنابی و ملقب بمعتمد حضور علی آقا خان پیشخدمت منصب حمایل و نشان سرتیپی اول امیرزاده شاهزاده حسین پیشخدمت حضور منصب سرتیپی سوم (آقا رضا خان ناظم خلوت مرحوم) آقا سلیمان خان پیشخدمت ولد آن مرحوم ملقب بناظم خلوت شده

ایضاً

جناب بشیر الملک امیر تومان در سلک وزرای حضور و دارالشوری جناب حاجی حسینعلی خان (حاجب الدوله سابق) ملقب بمعین الدوله

دار النظارهٔ مبارکه

جناب جلالتمآب امیر الامراء العظام مجد الدوله خوانسالار اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه است تغییری نکرده

آبدارخانهٔ مبارکه

اعتماد الحضره آقا مرتضی خان آبدارباشی اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه هستند میرزا غلامحسین سررشته دار مرحوم آقا فتحعلی آبدار مرحوم

قهوه خانهٔ مبارکه

در اداره غلامعلیخان امین همایون سرایدارباشی

صندوقخانهٔ مبارکه

جناب جلالتمآب حاجی امین السلطنه صندوقدار و تحویلدار خاصه و مدیر دفترخانهٔ مبارکه استیفا و محصل محاسبات اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه هستند میرزا ابوالحسنخان مستوفی مباشر صندوقخانه و خزانه دار مرحوم شده است

تفنگدار خاصه

در اداره جناب جلالتمآب امین خلوت وزیر مخصوص اجزاء و تفنگداران از قرار سنهٔ ماضیه

کشیکخانهٔ مبارکه

جناب جلالتمآب عبد الله خان امیر تومان و کشیکچی باشی جناب جلالتمآب حاجی میرزا محمد تقی وکیل لشکر عمدة الامراء العظام حبیب الله خان قوللر آقاسی باشی و سرتیپ اول صاحبمنصبان و یوزباشیان و غلام پیشخدمتان و اجزاء کشیکخانه مبارکه از قرار سنهٔ ماضیه هستند

ایشیکخانهٔ مبارکه

جناب جلالتمآب ظهیر الدوله وزیر تشریفات ایشیک آقاسی باشی امیر الامراء العظام محمد ناصر خان خانان نایب اول ایشیک آقاسی باشی سایر اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه اند

فراشخانهٔ مبارکه

جناب حاجب الدوله جعفر قلیخان امیر الامراء العظام جلال الملک خان نایب

میرزا آقا قاسم میرزا کسوتی بعضی خان امنا پیشکار

ارباب قلم فراشخانه

میرزا رضا برات نویس میرزا حسن مشرف میرزا علی اکبر سررشته دار میرزا حسین آقا مشرف انبار

نواب

درجهٔ اول ولیعهد میرزای سرتیپ ولیجان سرتیپ موسیخان نوه حاجی مستشار الدوله علی اکبر خان هرسینی محمد ابراهیم خان کاشانی حاجی محمد تقی بیک ابری آقا محمد جعفر تبریزی محمد تقی بیک میرزا محمد تقی میرزا عباسقلی آقا رضاقلی حسنخان میرزا عبد الحمید میرزا عباس

درجهٔ دوم میرزا محمد آقا رجب علیخان نوه شیخ الملوک میرزا آقا رضا پسر میرزا حبیب الله احمد آقا محمد مهدی بیک قزوینی میرزا سید محمد خان پسر جناب آقا میرزا سید احمد منشی باشی صدارت عظمی یحیی خان ولد حاجی رحیمخان احمد بیک نهاوندی نایب دفترخانه مبارکه

درجهٔ سوم از قرار سنهٔ ماضیه بیست و هشت نفر

سایرین

یساول چهار نفر یوزباشیان چهل و شش نفر پنجاه باشیان سی نفر ده باشیان پنجاه نفر فراشان سیصد پنجاه نفر

قاپوچیان

بریاست آقا محمد آقای ناظم دربار محمد حسینخان قاپوچی باشی قاپوچی چهارده نفر

فراشان سوار

بریاست ولیعهد میرزا سرتیپ و نایب اول) با یوزباشی چهل و یک نفر

چراغخانه

بریاست محمد حسین بیک چراغچی باشی چراغچیان پانزده نفر

خیاطخانه

بریاست حاجی محمد حسین خیاط باشی اجزاء خیاطخانه بیست نفر

فراش حضور

با صاحب منصب شانزده نفر

سرایدارخانهٔ مبارکه

امین همایون غلامعلی خان سرایدارباشی اجزاء سرایدارخانه از قرار سنهٔ ماضیه هستند

لستخانه

محمد رحیم لستی باشی اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه است

ادارهٔ باغات و عمارات و قنوات دولتی

بریاست جناب جلالت نصاب ادیب الملک پیشخدمت

خاصه حضور همایون اجزاء از قرار سنه ماضیه هستند

اطبّاء خاصّه

فرنگی و غیره جناب جلالتمآب دکتر طولوزان حکیمباشی مخصوص حضور همایون دکتر فوریه مرخص از خدمت سایر از قرار سنه ماضیه

ایرانی جناب جلالت نصاب فیلسوف الدوله با منصب و رتبه امیر تومانی نایل لقمان الملک حکیمباشی کل نظام بخطاب جنابی مخاطب و میرزا علی اکبرخان ناظم الاطبّاء در سلک اطبّای حضور منسلک و باقی از قرار سنه ماضیه هستند

خواجه سرایان حرم جلالت

اعتماد الحرم حاجی آقا سرورخان خواجه باشی سرتیپ اوّل سایر از قرار سنه ماضیه هستند

اطاق موزهٔ مبارکه

باستیفای جناب میرزا سید علی اعتماد حضور مستوفی اوّل سایر اجزاء از قرار سنه ماضیه

ادارهٔ خزانهٔ مبارکه

بریاست جناب جلالتمآب امین الملک جناب میرزا فضل اللّه خان مستوفی اوّل استیفای ممالک خراسان و سیستان ضمیمهٔ خدمت معزی الیه شد سایر اجزاء بحالت سنهٔ ماضیه هستند

ادارهٔ ضرابخانهٔ مبارکه

جناب جلالت نصاب مصوّر السلطنه امیر تومان وزیر عیار و مسکوکات دولت علیه میرزا عبد العلیخان مستوفی دوم پیشکار امور ضرابخانهٔ مبارکه سایر اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه هستند بعد

فوج سوادکوه قراول مخصوص

بریاست حاجی حسینعلیخان سرتیپ میرزا سید یوسف لشکرنویس مرحوم شده میرزا سید باقر بجای او لشکرنویس است

ادارهٔ چراغهای خیابانهای دولتی

بریاست حاجی حسینعلیخان سرتیپ اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه

ادارهٔ گمرکخانهای ممالک محروسه

بریاست و وزارت جناب جلالتمآب امین الملک

اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه هستند

ادارهٔ غلامان دار الخلافه

بریاست جناب جلالتمآب امین الملک اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه

ادارهٔ تولیت و حکومت زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبد العظیم علیه السلام

جناب جلالتمآب امین الملک خازن مهر مقدس امیرزاده حسینقلیخان ناظم التولیه نایب الحکومه سایر از قرار سنهٔ ماضیه

ادارهٔ صرف جیب مبارک

حاجی حسینعلیخان سرتیپ تحویلدار اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه

وزارت خالصجات دیوانی

جناب جلالتمآب اقبال الدوله وزیر کل خالصجات خاصهٔ دیوانی جناب بصیر الملک میرزا محمد طاهر مستوفی مباشر امور خالصجات

ادارهٔ غلامان مهدیّه و منصوره

ابوالجمع جناب جلالتمآب علاء الدوله امیر تومان جناب جلالتمآب حاجی وکیل لشکر سایر صاحب منصبان و اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه هستند

ادارهٔ شترخانه و قاطرخانه و شتر ازگلهای

بریاست جناب امیر الامراء العظام محمد قاسمخان صاحب جمع امیر تومان اجزاء و عملجات از قرار سنهٔ ماضیه

تختخانهٔ مبارکه

بریاست جناب امیر الامراء العظام محمد قاسمخان صاحب جمع امیر تومان میرزا اسمعیل پسر مرحوم حاجی میرزا محمد علی مشرف باقی اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه

اصطبل خاصّهٔ همایونی

نواب محمد حسین میرزا میرآخور اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه است

زینخانهٔ مبارکه

جناب صدیق السلطنه غلامحسین خان پیشخدمت خاصه خازن رکیبخانه

کالسکه خانهٔ مبارکه

بریاست لطفعلیخان شجاع الملک پیشخدمت خاصه اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه هستند

شاطرخانهٔ مبارکه

بریاست جناب جلالتمآب بشیر الملک میرتومان جزو وزراء حضور همایون عباسقلیخان شاطرباشی سرتیپ سایر اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه هستند

ادارهٔ سوارهٔ دیوانی

بریاست جناب امیر الامراء العظام محمد قاسمخان صاحب جمع امیر تومان

سوارهٔ خواجه وند سپرده با میر الامراء العظام میرزا عبد اللّه خان امیر تومان انتظام الدوله امیر تومان والی مازندران و استرآباد شد باقی از قرار سنهٔ ماضیه

ادارهٔ انبار غلّهٔ دار الخلافه

بریاست حاجی آقا یوسف سقاباشی اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه

ادارهٔ ایلات دار الخلافه

با ایلخانی گری جناب امیر الامراء العظام محمد قاسمخان صاحب جمع امیر تومان اسامی ایلات از قرار سنهٔ ماضیه است

ادارهٔ معمارخانه و فخارخانه

جناب میرزا حسینخان امام دفتر مستوفی حاجی صنیع الملک معمارباشی سایر از قرار سنهٔ ماضیه

میرشکار و اتباع

علیخان میرشکار و سرتیپ اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه

وزارت وظایف و اوقاف و پست ممالک محروسه و غیره

در اداره جناب جلالت مآب اجل امین الدوله رئیس مجلس شورای کبری

وزارت وظایف و اوقاف

جناب جلالتمآب مجد الملک وزیر وظایف و اوقاف ممالک محروسه جناب صدر الملک میرزا سید مصطفی مستوفی وظایف از بابت سایر اجزاء صورت جدید بنداده اند و تقریباً از قرار سنهٔ ماضیه است

وزارت پست ممالک محروسه

جناب مبشر الدوله میرزا احمدخان پیشخدمت خاصه رئیس کل ادارهٔ پست ممالک محروسه اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه هستند

وزارت علوم و تلگراف و معادن ممالک محروسه

جناب جلالتمآب مخبر الدوله وزیر علوم و تلگراف و معادن ممالک محروسه

وزارت علوم

مدرسهٔ مبارکهٔ دار الفنون

جناب جلالت نصاب نیّر الملک میرتومان رئیس مدرسهٔ مبارکه عمدة الامراء العظام محمد حسینخان سرتیپ اوّل ناظم مدرسهٔ مبارکه سایر اجزاء تقریباً از قرار سنهٔ ماضیه هستند

ادارهٔ حفظ الصحّه

بریاست جناب دکتر طولوزان حکیمباشی مخصوص حضور همایون سایر اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه هستند

مریضخانهٔ دولتی

بریاست میرزا ابوالحسنخان رئیس مریضخانه و سرتیپ سایر اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه هستند

مدرسهٔ مبارکهٔ دولتی تبریز

بریاست احمدخان سرتیپ اوّل اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه

وزارت تلگراف ممالک محروسه

جناب فخامت نصاب مخبر الملک رئیس کل ادارهٔ تلگراف ممالک محروسه سایر اجزاء عموماً از قرار سنهٔ ماضیه هستند میرزا علی اصغرخان میرپنجه رئیس تلگراف تبریز ملقب به بشیر السلطنه است میرزا حیدر علیخان میرپنجه و میرزا مهدیخان یاور تلگراف مرحوم شده اند

وزارت فوائد عامّه

جناب جلالتمآب حاجی حسینقلیخان صدر السلطنه وزیر فواید عامّه

وزارت انطباعات و دار الترجمهٔ خاصّهٔ دولتی و غیره

جناب جلالتمآب اعتماد السلطنه مترجم مخصوص حضور همایون و وزیر انطباعات دولت علیه و دار الترجمهٔ دولتی

میرزا علی محمد خان مستوفی و سررشته‌دار کل وزارت انطباعات و مدیر روزنامجات ایران

دار الترجمهٔ مبارکهٔ دولتی

آقا میرزا محمد حسین ادیب ملقب بفروغی مستوفی دیوان و رئیس دار الترجمهٔ مبارکهٔ دولتی

از مترجمین بارون نرمان غایب و غفارخان مترجم ترکی و میرزا جعفر قراجه‌داغی مترجم ترکی متوفی و رضاقلیخان مترجم ترکی و انگلیسی و غیره بر قرار و شاغل از قرار سنهٔ ماضیه هستند

وزارت انطباعات

آقا میرزا سید حسن مستوفی وزارت انطباعات و روزنامجات دولتی میرزا اسد الله نقاش بجای میرزا موسی خان سرهنگ نقاش باقی از قرار سنهٔ ماضیه

دار التألیف کتابخانهٔ دانشوران ناصری

کماکان بریاست و مباشرت جناب حاجی میرزا ابو الفضل و جناب آقا شیخ مهدی شمس العلماء عبد الرب آبادی است

وزارت جلیلهٔ عدلیهٔ اعظم و وزارت تجارت دولت علیّه

جناب جلالتمآب اجل آقا حاجی مشیر الدوله وزیر عدلیهٔ اعظم و وزیر تجارت کل ممالک محروسهٔ ایران

وزارت عدلیهٔ اعظم

مجالس وزارت عدلیه کماکان بریاست جناب فخامت نصاب میرزا شفیع صدر دیوانخانه متوفی و سایر رؤسا سابقه بر قرار است

وزارت تجارت

ریاست و ادارهٔ تجارت دار الخلافه از جانب وزارت تجارت با میرزا عبد الخالق خان و باقی اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه

ادارهٔ مهر آثار مبارک

در تحت ادارهٔ جناب مستطاب اجل عضد الملک وزیر حضور همایون

جناب جلالت نصاب خازن السلطنه میرسلیمانخان خازن مهر مهر آثار همایون

اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه هستند

وزارت جلیلهٔ خارجه

جناب جلالتمآب اجل قوام الدوله وزیر امور خارجهٔ دولت علیهٔ ایران

جناب جلالت مآب صدیق الملک رئیس کل ادارهٔ وزارت خارجه جناب فخامت نصاب مشیر الملک نایب اول وزارت خارجه

تغییر اعضای ادارهٔ وزارت جلیلهٔ خارجه در این قرار است

جناب میرزا احمد خان مستشار وزارت خارجه سررشته‌دار اول ملقب به منتظم السلطنه و بمخاطب جناب جنابی میرزا عبد الحسینخان نایب وزارت خارجه سررشته‌دار دویم

ادارهٔ متعلقهٔ بسفارت عثمانی) با جناب حاجی

ثقة الملک نایب اول وزارت خارجه

حاجی میرزا حسنخان نایب اول وزارت خارجه مدیر ادارهٔ متعلقه بسفارتخانهای دول همجوار بخطاب جنابی نایل

میرزا مهدیخان مهندس ملقب به ممتحن الدوله میرزا موسی خان کارپرداز سابق وان مامور کمیسیون سرحدی

ناظم الملک

ناظم الملک مامور بمعاونت کمیسیون سرحد خراسان میرزا اسمعیل خان سرهنگ

مصباح الدوله رئیس امناء تذکرهٔ آذربایجان مرحوم لقب مصباح الدوله بفرزند ارشدش جعفرقلیخان و عمل تذکرهٔ آذربایجان بر پسر دیگرش میرزا حبیب الله خان تبریز واگذار شد

میرزا محمد قلیخان سررشته‌دار اول و نایب وزارت خارجه کارگذار بجنورد ملقب به منتخب الملک

کارگذاری قوچان بمصطفی خان سررشته‌دار واگذار

میرزا ابو الحسنخان کارگذار مازندران

سفراء و مامورین

بمبئی) حاجی میرزا حسین خان جنرال قونسل بمبئی و هندوستان ملقب بمصباح السلطنه

بلژیک) جناب سعد الدوله میرزا جوادخان وزیر مختار و ایلچی مخصوص در دولت بلژیک

ازمیر) میرزا حسین خان کارپرداز

عراق عرب) میرزا علینقی خان جنرال قونسول مقیم بغداد ملقب بمستشار الوزاره

فرانسه) جناب فخامت نصاب نظر آقا امیر تومان وزیر مختار و ایلچی مخصوص ملقب به یمین السلطنه

سفراء دول متحابه در دربار دولت علیه بترتیب حروف تهجی

سفارت دولت اتازونی) جناب مسیو تاکر ونالد وزیر مقیم

سفارت دولت المان) جناب کنت دو الونتین وزیر مختار و ایلچی مخصوص مسیو کنت دو لغایب مسیو دکر رودن شارژدافر موقتی و مترجم اول دکر هوک مترجم دویم

در سفارت دولت انگلیس بعد از مسیو کنیدی هنوز نایب اول سفارت معین نشده

(تبریز) مستر وود جنرال قونسول (خراسان) کلنل جنرال قونسول (کرمانشاهان) حاجی میرزا عبد الرحیم خان وکیل الدوله بجای مرحوم حاجی آقا حسن خان وکیل الدوله

در سفارت دولت روس) مسیو الکسندر اشترمترجم دویم مسیو کداورکی باتوشکف آتشه مسیو لود ویک سید نو آتشه میرزا مهدیخان منشی اول دار الانشاء سرنیچی میرزا ابو القاسمخان منشی دویم دار الانشاء سر نیچی

در سفارت دولت عثمانی) جناب جلالتمآب علی غالب بیک سفیر کبیر بهاء الدین بیک نایب اول شکری بیک نایب دویم امین بیک آتشه میلیتر باقی اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه است (کردستان) حاجی قاسم بیک باش شهبندر (کرمانشاهان) نزهت افندی شهبندر

در سفارت فرانسه مسیو دار بو شارژدافر باقی از قرار سنهٔ ماضیه

اعتذار

[illegible]

ممالک خارجه

اروپ

دولت استریه و مجارستان

امپراطور فرانسوا ژوزف در سنه هجری متولد شده ولیعهد فرانسوا فردیناند شارل لوئی ژوزف ماری هیجدهم ماه دسامبر سنه مسیحی متولد شده است پای تخت وینه صدراعظم و وزیر دول خارجه کنت کالنکی مذهب دولتی کاتولیک و پروتستان هم دارد جمعیت از قرار دو سال قبل تقریبا هشتاد و دو کرور

دولت اسپانیا

پادشاه آلفنس سیزدهم در هفدهم ماه مه سنه ۱۸۸۶ مسیحی متولد شده مذهب دولتی کاتولیک جمعیت تقریبا سی و سه کرور و چهارصد و چهل و چهار هزار و هفتصد و هشتاد و شش نفر پای تخت مادرید

دول معتبره المان

جمعیت کلیه از قرار سنه ۱۸۸۵ نود و سه کرور و سیصد و پنجاه و هفت هزار و هفتصد و پنج نفر مذهب دولتی پروتستان و بعضی کاتولیکی هستند

اولاباد

فرمانفرما فردریک گیلیوم لوی سنش شصت و هفت سال است ولیعهد فردریک گیلیوم لوی لئوپلد اگوست سنش سی و پنج سال پای تخت کارلسروهه مذهب پروتستان

باویر

پادشاه (اتون) تولدش هفدهم آوریل سنه ۱۸۴۸ چون مریض است زمام سلطنت بدست پرنس رژان است ولیعهد پرنس لوی پای تخت مونیک مذهب کاتولیک

پروس

امپراطور المان و پادشاه پروس گیلیوم دویم در بیست و هفتم ژانویه سنه ۱۸۵۹ میلادی متولد شده و در شانزدهم ژون سنه ۱۸۸۸ میلادی مطابق شوال سنه ۱۳۰۵ هجری بر سریر امپراطوری المان و پادشاهی پروس جلوس نمود ولیعهد پرنس فردریک گیلیوم در ششم ماه مه سنه ۱۸۸۲ متولد شده سنش یازده سال وزیر اعظم جنرال کاپریوی مذهب دولتی پروتستان و بعضی هم کاتولیک هستند پای تخت برلن

دولت ساکس

شاه آلبرت فردریک اگوست سنش شصت و پنج سال پای تخت درزد مذهب دولتی پروتستان و قدری کاتولیک

ورتمبرغ

شاه گیلیوم شارل در سنه ۱۸۹۱ جلوس نموده سنش چهل و پنج سال پای تخت استوت کارت مذهب دولتی پروتستان و قدری کاتولیک

دولت انگلستان و ارلند و اسکاتلند

پادشاه ملکه ویکتوریا الکساندرین در سنه ۱۸۱۹ میلادی متولد شده اند ولیعهد پرنس آلبرت ملقب به پرنس دوگال سنش پنجاه و دو سال وزیر اعظم مسیو گلادستون پای تخت لندن جمعیت تمام این مملکت از انگلیس و ارلند و اسکاتلند و جزایر حول و حوش از قرار تحدید سنه ۱۸۹۰ بعلاوه سربازان و ملاحان که در مسافرت هستند هفتاد و هفت کرور و هشتاد و سه هزار و هفتصد و پنجاه و پنج نفر و جمعیت تمام ممالک متصرفی انگلیس از هندوستان وغیره پانصد و نود کرور و یکصد و نود و سه هزار و هفتصد و بیست و دو نفر مذهب دولتی پروتستان و مذهب مملکت ارلند کاتولیک

فرمانفرمای هندوستان مارکی دولانسداون

دولت ایطالیا

پادشاه هومبرت اول سنش چهل و هشت سال ولیعهد ویکتور امانوئل پرنس ناپل سنش بیست و چهار سال وزیر اعظم مسیو جیولیتی مذهب کاتولیک جمعیت از قرار سنه ۱۸۸۹ شصت و یک کرور و چهارصد و چهل و هفت هزار و سیصد و شش نفر پای تخت رم

دولت بلژیک

پادشاه لئوپلد دویم سنش پنجاه و هشت سال پای تخت بروسل جمعیت از قرار سنه ۱۸۸۹ دوازده کرور و نود و سه هزار و هفتصد و نود و هشت نفر مذهب دولتی کاتولیک

دولت پرتوغال

پادشاه شارل اول در سنه ۱۸۶۳ میلادی متولد شده ولیعهد

لوی فلیپ تولد در سنه ۱۸۸۷ پای تخت لیزبن جمعیت تقریبا در اروپ نه کرور و یکصد و هفتاد و نه هزار نفر خارج از اروپ شش کرور و دویست و هشتاد و یک هزار نفر

دولت ویلا که هلاند نیز میگویند

پادشاه ویلهلمین دختر گیلیوم سیم در سنه ۱۸۸۰ میلادی متولد شد نایب السلطنه ایشان (اما) والده ایشانست جمعیت از قرار سنه ۱۸۸۹ نه کرور و چهل و هشت هزار و پانصد و نود و شش نفر مذهب دولتی پروتستان

دولت دانمارک

پادشاه کریستیان نهم سنش هفتاد و پنج سال ولیعهد کریستیان فردریک گیلیوم شارل سنش چهل و هشت سال پای تخت کپنهاک مذهب دولتی پروتستان جمعیت از قرار سنه ۱۸۹۰ دو کرور و بیست و نود و هشت هزار و سیصد و شصت و هفت نفر

دولت روس

امپراطور روس الکساندر سیم سنشان چهل و هشت سال ولیعهد گراندوک نیکلا الکساندرویچ سنش بیست و پنج سال مسیو دوگیرس وزیر خارجه جمعیت کلیه ممالک روس دویست و بیست و پنج کرور و چهارصد و سی و چهار هزار و پانصد و نود و دو نفر مذهب ارتودکس گرک و مذاهب متفرقه هم دارد پای تخت سن پطرزبورغ

دولت رومانی

پادشاه شارل اول سنش پنجاه و چهار سال پای تخت بوکارست جمعیت تقریبا ده کرور و سیصد و هفتاد و شش هزار نفر مذهب ارتودکس گرک

دولت سربی

پادشاه الکساندر اول سنش هیجده سال پای تخت بلگراد جمعیت موافق سنه ۱۸۹۰ بیست کرور و نود و شش هزار و چهل و سه نفر مذهب کاتولیک و گرک

دولت سوئد و نروژ

پادشاه اسکار دویم تولد در سنه ۱۸۲۹ مسیحی ولیعهد گوستاو تولد در سنه ۱۸۵۸ پای تخت استکهلم جمعیت سوئد و نروژ روی هم رفته سیزده کرور و هشتاد و یک هزار و سیصد و نه نفر

دولت سویس

رئیس جمهوری مسیو ژزیه وفیزاول کرز رز پای تخت برن مذهب نصف پروتستان و نصف کاتولیک جمعیت پنج کرور و چهارصد و سی و چهار هزار و پنجاه و هفت نفر

دولت عثمانی

سلطان عبدالحمید خان سنشان پنجاه سال ولیعهد رشاد افندی صدراعظم جواد پاشا پای تخت اسلامبول مذهب دولتی مسلمان سنی عیسوی وغیره نیز دارد جمعیت شصت و هشت کرور و سیصد و بیست و دو هزار و هشت نفر که تقریبا نصف این جمعیت رعیت خود عثمانی و نصف دیگر زیر تحت تبعیت و حمایت عثمانی هستند

دولت فرانسه

رئیس جمهوری مسیو سادی کارنو پای تخت پاریس مذهب عمومی کاتولیک جمعیت هفتاد و شش کرور و دویست و هیجده هزار و نهصد و سه نفر

ایالت منتنگرو

پرنس نیکلای اول سنش پنجاه و دو سال ولیعهد پرنس دانیلو سنش بیست و دو سال پای تخت جتینیه جمعیت دویست و سی و شش هزار نفر مذهب ارتودکس گرک کمی هم کاتولیک و مسلمان دارد

دولت یونان

پادشاه ژرژ اول سنش چهل و هشت سال ولیعهد قسطنطین در سنه ۱۸۶۸ مسیحی متولد شده مسیو تریکوپی رئیس شورای وزراء داخله و جنگ پای تخت آتن جمعیت چهار کرور و نهصد و هشتاد و هفت هزار و دویست و هشت نفر مذهب ارتودکس گرک

آسیا

دولت چین

امپراطور گوانگسو سنش بیست و دو سال و نیز دربار و رئیس وزراء شاهزاده فلی پای تخت پکن مذهب دولتی بودا مذهب مسلمان وغیره هم دارد جمعیت کلیه هشتصد و پنج کرور و بیست و سی و پنج هزار نفر که هفتصد و شصت و سه کرور و پنجاه و چهار هزار و نهصد و هفتاد و هشت نفر اهالی خود

چین وما بقی متعلق بر مانچوری چه تبت و معول و سایر
ممالک تابعه هستند جمعیت رعیت هشتصد و نه
کرور و چهار صد و چهل و شش هزار نفر جمعیتی که زیر حمایت
هستند بیناه وهفت کرور

دولت ژاپن

(میکادو) یعنی امپراطور موتسو هیتو سنش چهل و یک سال
ولیعهد (یوشی هیتو) سنش چهارده سال و رئیس شوری
پرنس سانجو پای تخت یدو مذهب بودا مذهب جمعیت هفتاد و
نه کرور و یکصد و هفده هزار و دویست و سی و چهار نفر

دولت سیام

پادشاه سامیدج فراپارامندر ماها خولالن کرن در
سنه ١٨٥٣ میلادی متولد شده پای تخت بانکک وزیر
داخله و امور خارجه (کرم لوانک داوانک سی و ارو
پراکا) مذهب بودا مذهب جمعیت تخمینا از دوازده
الی بیست و چهار کرور نفر

افریقیه

ایالت تونس

در تحت نظارت و حمایت فرانسه والی سید علی بیک
ولیعهد سید محمد نائب بیک پای تخت تونس جمعیت سه کرور

دولت حبشستان

از قرار سنوات ماضیه امپراطور که نگوس می نامند اسمش منلیک جمعیت
دوازده کرور مذهب ولی کاتولیک مسلمان و غیره هم دارد

دولت زنکبار

از قرار سنوات سابقه در تحت حمایت دولت انگلیس است
سلطان سید علی پای تخت بندر زنکبار جمعیت جزیرهٔ زنکبار
یکصد هزار نفر اما تمام جمعیت آن مملکت مشخص نیست مذهب مسلمان

جزیرهٔ ماداگاسکار

در زیر حمایت و نظارت دولت فرانسه پادشاه ملکه (رانااوال
مانژاکا) سیم در سنه [illegible] متولد شده جمعیت دو کرور پای تخت تاناناریو

دولت مراکش

سلطان مولی حسن الحسنی العلوی پای تخت فاس
جمعیت تقریبا شانزده کرور مذهب مسلمان

ایالت مصر که جزو سلطنت عثمانی است

خدیو عباس حلمی پاشا سنش نوزده سال وزیر داخله و مالیه
و رئیس شوری [illegible] پای تخت قاهره مذهب اسلام سنی
جمعیت تمام مصر سیزده کرور و سیصد و هفده هزار و دویست و شصت و پنج نفر

امریکا

ینگی دنیای شمالی

جمهوری اتازونی

رئیس جمهوری مسیو گلیولاند پای تخت واشنگتن مذهب
اغلب پروتستان و غیره جمعیت در سنه ١٨٩٠ یکصد و بیست و
چهار کرور و چهار صد و هشتاد هزار و پانصد و چهل نفر

جمهوری مکسیک

رئیس جمهوری ژنرال پرفیریو دیاز پای تخت مکسیکو
مذهب کاتولیک جمعیت موافق سنه ١٨٩٠ بیست و سه کرور و
یکصد و یک هزار و سیصد و چهل و هفت نفر

ینگی دنیای مرکزی

جمهوری سان سالوادر

رئیس جمهوری ژنرال ازتا پای تخت سان سالوادر
جمعیت یک کرور و صد و شصت و سه هزار و ششصد و سیزده نفر

جمهوری کوستاریکا

رئیس جمهوری رودریگز پای تخت سان ژوزه جمعیت در سنه ١٨٨٩
دویست و نه هزار و ششصد و چهل و چهار نفر و علاوه هندیهای

غیر متمدن

غیر متمدن دویست و چهارده هزار نفر

جمهوری گواتمالا از قرار سنه ماضیه

رئیس جمهوری (ژنرال باریلاس) پای تخت گواتمالا جمعیت
دو کرور و چهار صد و شصت هزار و هفده نفر

جمهوری نیکاراگوا

رئیس جمهوری (ساکازا) جمعیت سیصد و هشتاد و دو
هزار و هشتصد و چهل و پنج نفر و علاوه سی هزار نفر هم
هندی غیر متمدن دارد پای تخت نیکاراگوا

جمهوری هوندوراس

رئیس جمهوری جنرال لیتا پای تخت کوماباگا

ینگی دنیای جنوبی

جمهوری ارژانتین

نایب رئیس جمهوری پلگرینی پای تخت بوئنس آیرس جمعیت
شش کرور و دویست و سه هزار و هفتصد و بیست نفر

جمهوری اکواتر

رئیس جمهوری فلورس جمعیت دو کرور و چهار هزار و
ششصد و پنجاه و یک نفر پای تخت کوئیتو

جمهوری اوراگه

رئیس جمهوری (هررا ای اوبس) پای تخت مونته ویدو جمعیت
ششصد و چهل و هشت هزار و دویست و نود و هفت نفر

برزیل

رئیس جمهوری پای تخت ریوژانیرو جمعیت موافق
سنه ١٨٨٨ بیست و هشت کرور و دو هزار و سیصد و سی و پنج نفر
علاوه ششصد هزار نفر هم هندی وحشی دارد

جمهوری بولیوی

رئیس جمهوری آریس پای تخت چوکی ساکا جمعیت اهالی دو کرور
و صد و هشتاد و نه هزار و هشتصد نفر هندیهای وحشی
دویست و چهل و پنج هزار نفر

جمهوری پاراگه

رئیس جمهوری گنزالس پای تخت آسمپسون جمعیت از قرار
سنه ١٨٨٨ سیصد و بیست و نه هزار و ششصد و هشتاد و هشت
نفر علاوه شصت هزار نفر هندی نیم متمدن و هشتاد هزار
نفر هندی وحشی و پانزده هزار نفر از اهالی خارجه
در آنجا اقامت دارند

جمهوری پرو

رئیس جمهوری کلنل برمودس پای تخت لیما جمعیت پنج
کرور مذهب کاتولیک

جمهوری شیلی

رئیس جمهوری منت

جمهوری دول متحدهٔ کولمبی

رئیس جمهوری رافائل نونز پای تخت بگوتا جمعیت کل دول
متحدهٔ کولمبی شش کرور و چهار صد و سی هزار و پانصد و سی و دو نفر

جمهوری ونزوئلا

رئیس جمهوری (دای مونه و اندوک داپالاسیو) پای تخت
کاراکاس جمعیت چهار کرور و دویست و سی و هشت هزار و هفتصد و [illegible]

جزایر

جزیرهٔ ساندویچ

پادشاه ملکه لیلیوکالانی در سنه ١٨٣٨ مسیحی متولد شده
پای تخت هونولولو

جمهوری دومینیگن

رئیس جمهوری (اولیزس هرو) پای تخت سن دومنگ
جمعیت چهار صد و هفده هزار نفر

جزیرهٔ هائیتی

رئیس جمهوری (هیپولیت) پای تخت پورت پرنس
جمعیت هفتصد و شصت هزار نفر

هو الله

تعالی شأنه

جلد سیم کتاب درر التیجان

فی تاریخ بنی الاشکان از مصنفات

جلیله جناب جلالتمآب اجل

اعتماد السلطنة العلیة محمد حسنخان

وزیر انطباعات و دار الترجمه

و غیرها دام اقباله العالی

در سنه ۱۳۱۰ من الهجرة المبارکه

قیمت دوازده

هزار